

3317/1

برکاتِ اکمَدیہ



نام دگر

زُيْكَةُ الْمَقَامَاتِ

تأليف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارح دار الشفقة بفتح ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

33111

بَرَكَاتِ اَحْمَدِيَا

نام دگر

زُبَّةُ الْمَقَامَاتَا

تأليف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفتح ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

~~864 65~~

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



محمد شاد الباقی بالبقاء الابدی والوام السمدی واصلى على النور الاثم الاصدى اعنى
حضرت المحمدى وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلم اهل الرحمة
والولاية والكرامة برنقشندان صحائف علم و عرفان و تونگران و فاین و کنوز
پنهان و خواجگان مانده تمکین و ادب و دیوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نما
که این بنده از کار مانده و از خود شرمند را با آنکه آبا و اجداد از منتسبان
سلسله عالیہ کبر و یہ بودند و حقیر نیز در او ان طفولیت بہ صحبت بعضی خلفائے
آن خانوادہ متبرکہ رسیدہ لیکن بنا سبت فطری و رابطہ جلی ہم در عنقوان
شباب از اشارت ہای نہانی و بشارت ہای یزدانی دل را بسلسلہ ویدیہ
خواجگان نقشبندیہ بستگی دادند و دیدہ امید را چون باب رحمت ایشان بیا
رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست کہ کدام را ہبہ از راہ نمایان این شاہراہ
دست این بر خاک او قتا دہ برگیرد و کہ ام یک از مقبلان این سلسلہ عالیہ ایشان

پیر یعنی مؤلف این کتاب محمد ہاشمی

وی را با همه ناقابل کرم در پذیرد و در اوان کشاکش این اندیشه و پیرار بخورک
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش هم میرفتی که همان بر مرکب زمین نهند
 که مرا به هند وستان باید شد للمو لومی المعنوی قدس ستره زانکه سپید دید
 هند وستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از ان پنج و پس
 از ان حرف های جنون سخج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار بر سر از پالت شناخته
 به مملکت هند وستان آمد پس از سالی در ان کشور شبی در محفلی حدیث حالات
 عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ ز جمع الله ذکر یافت و پیرا بر دل رفت
 و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
 بودند و امروز کیسه ایام ازین جوامع خالی است یا خود بعد ما نیز موجودند اما از دیده
 ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اند و خاطر خوبان بصید اهل دل مایل نماند
 یا بشهر عشق بازان مر و صاحب دل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
 صاحب دلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان چنین
 با جمعی از ارباب صفاء یقین بنشسته و تراسی طلبه مصحوب آینده آنجا شد
 بزرگی دید بکلیه گذا و کذا بر صفت که در ان خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
 بزیر آن صفت هر پیش انگنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برود
 آن بزرگ سر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
 بر خوان بسم الله الرحمن الرحیم اذ اجار نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
 میز اندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و بهیبت نزول آن پی بر دم بسوی
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
 جاوه طریقت و شاره حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه تنفس
 پوی که او سبحانه تو اب است و چون خاتمه کلام ملک العلام تو اب بود از انجا راه شاه

بتوبہ گرفتہ بعد ازین رویا بگفته از شهری در شهر برهان پور کہ بلکہ الیست از بلاد مشہورہ
 ہندوستان ہمسایہ سواحل بحر عمان و مہرور بگنڈارج روان و بہمن و انشاب نام
 قطب الانام رنج ولہای ایران را طیب شیخ بر پان الدین غریب جمہ اللہ آنگاہ
 غریبان و حکم رویای ملی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان ہذا نسبتی بخیر المبلدان
 صانہا اللہ جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخیرت پیغمبر ساوات کتب از بدو
 مرشدان بلند مقدار ہر ششمہ ذوق و وجدان مردم دیدہ مردمان سیر محمد نعمان سلمیہ
 المشان کہ دوران بلکہ از خلفای این سلسلہ شریفیہ در مسند ارشاد بودند و از کاشف
 و جذبات ولہای طلاب میر بودند شتافتہ و آن غریبانیدہ کہ مرانہ بزرگی بودہ
 مرایشان را یافتہ ذکر و مراقبہ اکابر آن سلسلہ عالیہ از ایشان برو ششم و در خدمت
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را کہ ایشان مرا بخیرت اور سانیدہ بودند و
 فرعہ جان کاشتم تا آنکہ بتاریخ سنہ احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
 آن بزرگوار عالی منقبت و زخمت این خلاصہ و دوران سیادت باستان آن
 قدوہ خدایرتان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چہ در سفر چہ در
 حضر متشبث و امان قرار ایشان گردیدم فوائدیکہ این غریب دوران مدت
 قلیلہ از فوائد کثیرہ آن حضرت یافتہ و انواریکہ از ان آفتاب عالمتاب بر روزنہ
 دل این شکستہ خاطر تافتہ شرح و بیان را بر کتابہ شہر لوان فی کل منبت شہری
 لسانا منبت الشکر کنت مقصرا بہ جزاہ اللہ عنی و عن سائر الطالبین خیر الخیر خیر
 کہ و فورادب تصریح نام نامی ایشان را بر کتابہ لیکرین سبب آن زبان کلا کہ بیان
 شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نہ پذیرد و دل و یوانہ این سلسلہ
 آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی لیشیر بہ عیسی لقبش بدرالدین
 کنیش ابوالبرکات و نہ ہمیش مذہب امام الائمہ نعمان بن ثابت و شیوہ اس

تکمیل و ثبات و نسبش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زہر متعصب و مشربش
نقشبندی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشا اش کابل و
غزنی مشہور و مولد و موطنش ہر بندہ دارا حضور و مرقدش دران بلدہ و محل نور
ساطع و ستائش در باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس اللہ سرہ افاض
علی العالمین برہ دران شہور و ایام کہ در جوار و سایہ دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار کہ جامع علوم و اسرارند و ہر یک خلف رشید
آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافتہ بد ظلم العالی این
کثرین را اشارہ فرمودند بر آنکہ ترا باید کہ بعضی فوائد تازہ و معارف بلند آوازہ
کہ در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان دُر نشان حضرت ایشان موافق
وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
معارف الفتوحات نیگردد و باشمہ ز چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
عادات ایشان نگاری و ایضا احوال عالیہ پیر بزرگوار ایشان تطیب مانہ در گمانہ
شاہباز بلند شیانہ و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیاسن سماج
العارفین رضی اللہ والدین محمد و منا خواجہ محمد الباقی الاولیٰ النقشبندی راقب
اللہ سرہ دران کتاب بقلم آری تامحبان این دو بزرگ را عودہ و تلمی احوال و
کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر امتثال اطاعت چاہ
ندید چون اندکی ازین مقولہ تجمیر رسید و درین اشارات مقتضیات تقدیر و قضایان
حقیر ادوری ضروری ازان سہ سنیہ روی نمود دران دوری بہہ تشکیل بلالت
بحوری بیش از پیش تجمیر بنیقہ مذکورہ مامورہ پرداخت ہنوز ورنی چند از سواد داد
سیاہ نگردیدہ بود کہ واقعہ ہائیکہ انتقال حضرت ایشان در ایشان را
سیاہ پوش ساخت پس ازار تمال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن بذر احوال

اقوال ایشان زیرا که لمولفہ مایہی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی ہی جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصاب رکف نهد جزع بصر + چون نماز صوم
 پستان طلب + بہند از انگشت خود پستان بلبب + چونکہ شد ساقی و صافینہای خم +
 قوت مخموران چہ باشد لای خم + چون برون شد ز آئین شمع چکل + بومی او پروانہ
 بست از تاب دل + از آنجا کہ این نسخہ تہن برکات علیہ آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمہ آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس اللہ سرہما از
 برکات الاحمدیہ الباقیہ نامور گردانید و ہر جا کہ کلامی از کلمات و نکتہ از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشع داشت و نشان آنرا
 بای سفزہ بگذاشت و چون از سر و ش غیب تاریخ آن ہوزبدۃ المقامات بگوش
 ہوش می آید اگر این نسخہ زبدۃ المقامات نیز نامندے شاید بعد از اتمام این منقیہ
 امید میدارو کہ احوال دیگر متاخرین این سلسلہ علیہ بر نکاشتہ آید و آن بحقیقت
 ذکر اول این کتاب کرد و بعنایت اللہ الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و ہر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
 ایشان اعنی خواجہ عالی شان سراج العارفین رضی اللہ والدین خواجہ محمد الباقی
 قدس اللہ تعالی سرہ العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چہار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نہایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان بہ فیروز آباد دہلی و توجہ ایشان بارشاد ہدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجہ ماقاضی عبدالسلام است کہ از ارباب فضل و صفا
 بود و از نر می دل ہوارہ مصداق فلیبکو اکثر اولاد حضرت خواجہ ماقدس سرہ در
 بلدہ کابل بطہور پیوستہ فی حد و سنہ احدی او اثنی و سبعین و تسعمایہ در روزگار صبی
 سیامی بزرگی از جہتہ اطوار ایشان پیدا بودہ و جمال آثار ہمت ارجمند و تفرید بلند از زمینہ

کار و بار ایشان بود اگاه و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگردان نمودن میگردیدند
و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و انامی مولانا صمدی صادق علوی که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فاقه مولانا از کابل بجاور الله شده اند و باز که
روزگار از سمنو فطرت بدرس آن علامه ایشان باین الاقران امتیازی پیدا کرده
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسیار
این راه در آمده اند لیکن از ذکاوت و فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
و شسته چنانکه یکی از معانی دلان صادق القول گفت روزی خاوران حضرت خوا
در بدایت تحصیل علوم رسمی و آغاز هجوم جذبات الهی محفل یکی از افاضل در آمد
تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت فرما چه روزی چینه و بگر بر سر مطالعه علوم بودند
تا موت ایشان بکمال و کمال رسیدی چه زجا بودی حضرت خواجه فرمودند مرد
از کمال مولویت نیست که کتب متداوله مشککه را بنامه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود و بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدیث البصر دانند و میان آمد
امید که تشنگی تمام حاصل بد فاضلی از تلامذہ مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدویشی رغبت نموده اند با هم سکیم که بازم
چون فطرتی دهمی دیده ایم که تواند بود که او بکاری قدیم نهد و از ابا بنجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم با کمال حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که بزکار
برنامی بود جوش مناسب این راه گاه بصحبت بار یافتگان محفل لی مع الله میرسانند
تا آنکه در بلا و ماوراء النهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشایخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس تو بهد انایت نیز هم اغوش گردیدند کما سبحی بیانینقولاً
عن کلامه الشریف هم در آن وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعضی از
ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران دشت که ایشان

نیز در مرگه ارباب عسکر بودند و از استغناء دنیا و پیه تو نگری با شنیدن ما از آنجا که در ذری ایشان دوست
 دین و تو نگری متاع یقین بود سی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلقت
 خویش بگرفت تا برو بجای که برود چون جلوه تقدیر بهمخواست که نخست تعلقات کثیره
 ایشان را بر یک تعلق باز آرد و از قنظر و آن یک تعلق مجاز پیام حقیقت بر آورد نخست
 دل نازنین ایشان را یکی از دلبران صوری گرفتاری فراموش آمد و پس از روزی چند
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوجود پیوست غ کان حال بحر
 و اندام این دامنه بود و هم مقارن آن اوقات الامم مفارقت بعض کتب ارباب محبت
 و معرفت بنظر ایشان درآمد تا میدان بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
 دل ایشان بگرفت در ویشی باین دل ریش گفت از زبان دُر نشان ایشان که فرمود
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بر بودند کشفهای روحانی
 متبرکه که حضرت خواجه بزرگ بهار الحق و المله و الدین قدس سره به تلقین ذکر و القار جذبات
 بنواخت آستین همت بر همه افشاند و تشمیر و امان طلب نموده به کلی در سر غ ارباب
 انیمینی درآمدند و ویشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تکاپو فرمودندی که زیاده
 بران از قوت بشری متصور نباشد و در بلده لاهور در ایام برشکال که از غلبه لایم کل
 طی کوچه از ان پس شکل می بود با همه نازکی تن چندین گذر ها و کوه ها و خرابها و گورستانها
 و بیابانها و سربستانها را بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا قبل گفت
 من نیز روزی بر عایت ششمانها خواستم در ان سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند و ر قدم ایشان پیچیده آمده از بسیاری گل
 ولای مرا مانده گی و در و پایی دریافت حیا و ادب را پارای عرض شد ششم ایشان این
 معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دهم که ایشان بقوت پایی دیگر درین پیش

ع قطع این راه بحر پابی جنون نتوان کرد و دیگری از اشنایان ایشان گفت در آن اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکورہ مجذوبی بود خداوند جل جلاله شکر حضرت خواجہ از کار او آگاہی یافته هموارہ پیرامون اومی شدند و او ہر گاہ حضرت خواجہ را دیدی جز بدشنام نہ پرداختی و گاہ بودی کہ بر ایشان سنگها بینداختی و گاہ از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب باین ہمہ تمفر و تو حش او روی بر متافتندی ع سنگها دید و دل از شیشہ می روی متافت بود تا روزی عرق مہربانی آن دیوانہ بحقیقت فزانہ در راہتہ از آمدہ ایشان از زو خویش بخواند و نظر ہا و دعا ہا و حصول مراد ایشان بظہور رسانیدہ و از نظر و دعا ہا ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بزبان مبارک راندہ اند اگر چہ ریاضات شاقہ چنانکہ بعضی اہل اللہ کشیدہ نکشیدہ ایم لیکن انتظار ہا و قلمتہای عظیم دیدہ ایم کہ ریاضتہای و خفیتہای شکر متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام حضرت والدہ ماجدہ چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبہ ناتوانی و بیقراری مارا میدید و بغایت شکستہ دل و زردہ خاطر گردیدہ روی عجز و نیاز بدرگاہ بے نیاز آوردہ بگریہ و ناله تمام میگفتند خداوند امداد فرزند مرا کہ در طلب تو از ہمہ بکشتہ و از لذت جوانی دست شستہ بر آوردہ گردان یام از ندہ کنند کہ طاقت مشاہدہ این ناکامی بی آرامی و ندامت و بسا بودی کہ در میان شہا و سحر ہا مناجاتی چنین بحضرت برآزندہ حاجات ہمیکہ و نذازان دعا و التماس ایشان مرا کشایشہار و زی گردید جزا ہا اللہ عنہا خیر بجزار مخفی نماند کہ والدہ ماجدہ آنحضرت از دو دمان سیادت بود و ارقانات سنہا و ہوارہ بدین درگاہ تمام نیاز و شکستگی و التجا و ہمیشہ مشغوف خدمت و تفقد فقرابی از ثقات اصحاب خواجہ با قدس سمرہ نقل کردند کہ با وجود تعدد کنیزان خدمات و رویان آستان ایشان را والدہ آنحضرت خود میکردند تا بجای کہ ہم خود مان تنور می بستند و میکردند

و دیگر برسیکند و فرود می آورند و بسیار بوده که طعام را به تمام تقسیم فرموده خود
 ببقیه از زمان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر باره اضطجاع میفرمودند و روزی
 حضرت خواجہ قدس سرہ بملاحظہ ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تکفل
 امر پنج دیگری کرد و ان ام الفقرا زین معنی چند گاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
 ندانم از من کدام تربیہ بوجود آمد که حق سبحانہ تعالیٰ مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا کہ کاری کہ ازین فقیرہ می آمد این بود کہ برای حضرت ایشان خادمان ایشان
 طعامی می بخت آن را ہم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ارباب ظہار
 این معنی ہم نمایند تا آنکہ این اضطراب ایشان بحضرت خواجہ قدس سرہ رسید ایشان
 آن امر را همچنانکہ بود بان ولیہ زمان بازگذاشتند رحمہما اللہ تعالیٰ با بچہ حضرت
 خواجہ ماورجست و جوی سالکان و مجذوبان سیمہا بطہور رسانیدند و بسایا کہ لان
 را در بلا و یافتہ بہرہا گرفتند و سیاحت بہ صحبت یکی از عظام مشائخ سلسلہ رسیدہ
 خواستہ اند کہ اخذ طریقت و می نمایند و بفضل سلوک فرمایند استخارہ نموده آن
 حضرت خواجہ محمد یار ساقدس سرہ العزیز ظاہر شدہ فرمودہ اند حاصل سلوک
 بفضل آنست کہ تہذیب اخلاق حاصل کرد و چون این دولت میر آید بفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آنحضرت قدس سرہ خود از بدایت حال
 خویش چنین بزرگداشتہ اند کہ ابتدای توبہ از معاصی در ملازمت خدمت خواجہ
 عبید کردہ شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود و التماس فاتحہ و ظاہر
 ایشان از خلفای مولانا لطف اللہ بودند و مولانا لطف اللہ خلیفہ مولانا
 خواجگی و ہیدی علیہ الرحمۃ چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبہ در ملازمت
 بندگان استخارہ شیخ کہ در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خاندان حضرت
 خواجہ احمد یسوی بودند کردہ شد اگرچہ جناب رضانا داشتند میفرمودند کہ شما

جوان آید لیکن چون غمیت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند حرا
 استقامت بدهد موافق تنفس آن بزرگواران غمیت بر هم خورد و خرابی عجیب و دوا
 بار دیگر بصریح و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد اللہ مکنی مدظلہ تجدد تو بظہور
 رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر ترقب امید که برکات آن مواهب الی
 یوم القیام مانند القصہ چند گاہ دیگر در مقام نگاہداشت حد و بود بار تا شرا سم افضل
 آن سدرہ شکست عاقبت بہدایت صمدیت در خواب بشارت ملازمت خواجہ بزرگ
 خواجہ بہا و الحق والدین صورت توبہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ بظہور رسید بکم
 الغریق بتعلق بکل حشیش ہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از محارم فرمودند
 ذکر می کہ مغضن بان حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندست تعطش بران داشتند کہ
 از همان عزیز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و
 اورا و سلسلہ آن عزیز یادوست نموده شد شنیدہ شدہ بود تا سالہا بعدی قریب
 بچهل سال میدان لا الہ قطع نکنند بمنزل الا اللہ نخواہد رسید سادہ لوجہ یہا بران
 میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمار و وہمان صورت عبادت قناعت
 نماید ہر چند درین بیان اشارات غیبیہ در سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد و قدم استوار
 را از جا بر نمی داشت و در زمین گرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہنما شہتی الا نفس
 میکاشت انشا اللہ الغریب عاقبت دست گرم آن تخم را از جوتہا بر بالا عین رات
 و لا اذن سمعت سیراب گردانند بالآخر بہ کشمیر رسیدہ شد و ملازمت حضرت شیخ
 بابای والی قدس اللہ سرہ و العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
 شد و اکہم اللہ و المنة کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آید چون حضرت شیخ از
 سلسلہ علیہ نقش بندید پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہا نشان آن بزرگوار
 نفحات ربانیہ از وی پیچہ ہمان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدالقرار

غیبت معهوده حضرت خواجہ ماجلوه گرشده و ارواح طیبات ایشان در بشارت نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و برین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره
غیبت وستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بحدب
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق بنیاهی ارشاد و دستگاہی حضرت مولانا
خواجگی را مکنکی قدس اللہ سرہ الغریر رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیت و مصحف
بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبہ
خواجہ نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاہ درآمدہ شد اللہم اخی سکینا و امتی سکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتہی کلامہ الشریف از نحوای این بنیقہ در افشان
و زاتیان بدایت احوال ایشان کہ ماندگی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفہ ایشان کہ سه شندیم کاشف رازنہانی + ابو القاسم حراع کہ کانی +
کہ بودی و روحان نام اویش + کہ باشد شرنی از جام اویش + کیم من کین ہوں
گیر و ما غم + نیاید نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ کہ چہ بندست + سرم بنجوست
حصید این کندست + چنان مستفا و گردیدہ کہ حضرت خواجہ ما اویسی بودند و نسبت
از روحانیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حضرت خواجہ بزرگ بہار الحق
والدین و خلفای ایشان رضی اللہ عنہم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار با انجام رسانیدہ بعد از حصول کمال چون از پیر ظاہر نیز چارہ نیست باورار
رفتہ از خدمت مولانا خواجگی مجازگشتہ اندیکلی از صاحب دلان صادق القول
کہ آن وقت حاضر بودہ باین حقیر گفت روزی پیش از آنکہ حضرت خواجہ از
ہند وستان باورار النہر شوند در لاهور مسجد برای ادای نماز فرض از فرایش
خمسہ درآمدہ در اثنای نماز ناگاہ از سینہ سکینہ ایشان آوازی میبظاہر شد

چنانکه اہل صفت نماز از ان حیرت رومی و اول بعد از او ای تسلیمتین حضرت خواجہ تمجیل
 ہرچہ تمام ترازی بیرون رفتند از ان پس دوستہ تن از نزدیکان را فراہم آوردہ در
 منزل خود ادای جامعہ میفرمودند و ایضا غزیری حکایت کرد کہ من نیز از ان مقتدیان
 مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم کہ حضرت خواجہ را رو
 بسوی قبلہ است بسوی ما نیز و بر ماے نگرند از شاہدہ این حالت بر من رعشہ افتاد
 تا بلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیدہ بودم معروض دادم بہم
 نمودند و از افشائی آن مرا منع فرمودند را تم این حروف عفی اللہ عنہ گوید این
 دو معاملہ مذکورہ دو شاہد عدل اند بکمال مناسبت و تعبت ایشان بچہرست
 خواجہ عالم صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم چہ از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحمیۃ مرویست
 کہ در نماز جوش سینہ الورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت است کہ ہموارہ
 از قفا چنان می دیدہ اند کہ از پیش لیکن حضرت سید الانبیاء را ہمہ وقت و فوراً بی
 حاصل بودہ این بزرگ است اورا از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز کہ معراج
 مومن است وقتی از اوقات این دولت رومی داوہ محال نبود کہ بزرگان گفتہ اند
 تابع کامل را از ہمہ چیز متبوع بر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات
 و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجہ ازین ہمت عالی و تفرید والا بر سر
 مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النہر و بلخ و بدخشان شد تا غزیرا از
 کہ ازین سلسلہ بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار برسند ارشاد و اکمل بودند در مائتہ
 نیز از فوائد مستفیض گردیدہ تصحیح احوال حاصل فرمایند دران سیر صحبت مولانا
 مولانا سپہر عالی قدس سدرہ نیز رسیدہ برنے از احوالات حاصلہ را بسمع ایشان
 رسانیدہ از مولانا بخشیشا ویدہ اند چنانکہ در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
 نشات القدس ذکر خواہد یافت و از ان جا متوجہ سمرقند شدند از راہ بسو

بعض دوستان بپند و ستان مکتوبی بر نگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطوراً
 و اولش این بیت است **من از محیط محبت نشان همیدیدیم** که استخوان عزیزان
 بساحل افتادست. در آشنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بود و اند حضرت
 مولانا ای عظم خواجگی امکانی در واقع بر ایشان ظاهر شده اند فرموده امی فرزند چشم ما
 بر راه شمس حضرت خواجہ را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند یا آنجا بر زبان رانده **میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین** بعالم
 آشوب گامی سر را هم بگرفت چه حضرت مولانا ای متبرک بزرگی در آن وقت و بجا
 از کبار شایخ این علیہ نقشبندیہ بوده اند و عمر و بر طریقه خاصه خواجہ بزرگ چون کوه
 مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجہ احرار میر رسید و چه ارادت ایشان
 بوالہ ماجرا ایشان مولانا در ویش محمد امکانی بوده و ایشان را ارادت بحال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاہد و خشواری و ایشان را بحضرت قطب الانبیا خواجہ
 احرار رحمہم اللہ و چون امیدست کہ عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتابہ اشکات القدس بعون اللہ تعالیٰ بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بہین مقدار
 اکتفا شود و اند با جملہ چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ بخدمت مولانا مذکور
 رسیدہ اند نہایت عنایات و رعایات دیدہ اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان شبانہ روز لیلًا و نہارًا در خلوت با ایشان صحبت و ششہ ہ
 و بر بعضی زوائد فوائد اطلاع داده فرمودہ اند کہ کار شما بغایت اللہ سبحانہ و
 بہ تربیت روحانیت اکابر این سلسلہ علیہ بانجام رسیدہ شمار باید باز بند و
 شد کہ این سلسلہ علیہ را آنجا از شمار و نقی تمام پدید آید و مستفیدان عالم قدس
 آنجا از زمین تربیت شما برومی کار آیند خواجہ ماہر غنی از راه انکسار و دید قصور
 احوال عذر پا در میان نہادہ اند حضرت مولانا از آنجا باز نماندہ اند و راه

استخارہ نیز موافق فرمودہ حضرت مولانا کشودہ غزیری از اقربای حضرت مولانا
 کہ از حاضران آن وقت بودہ گفت چون بعض یاران قدیم اخدمت صاحب النسبت
 حضرت مولانا شنودند کہ حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت و اجازت
 کاملہ دادہ رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بستوریدند و چون خبرش
 آمان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان را تمام
 کردہ نزد شما فرستادند جز این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید
 چنین رود پس حضرت خواجہ مازلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
 متوجہ آن کشاودہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشتہ شد شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند + زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود
 چون ہند رسید سالی در بلدہ لاہور بماندند و بسا علماء و فضلاء آن بلدہ
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست دارالاولیاء
 بیت الفقرا را آنجا آمدہ در قلعہ فیروزی کہ سرمنزلی ست بغایت دلکش و شرف
 بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجائے دیگر انتقال فرمودند فصل دوم
 در بیان مجملات احوال شریفیہ آن حضرت از مشغول و افتقار و تصرفات افاضات
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرضیہ بابیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقدر
 القدیرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و بود و از غایت انکسار ہمیشہ دید
 قصور احوال و متہم داشتن نیات نصب عین ایشان و خبر برای ستالت
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت کلمہ کلمے فرمودند مگر آنکہ سئل از
 مسائل غماضہ این طائفہ کسے معروض میداشت انگاہ ناچار و تفتیح آن

چنانکہ طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگردند و آنهم از وفور شفقت بود کہ
 مبادا آن راجح فہمیدہ کج رود با ہمہ خزن با آیندگان در کمال بشاشت تلمی میفرمودند
 و در انجام حاجات مباحہ مسلمین خود را از ہر وجہ معاف نمیداشتند و تعظیم سادات
 و علما مبالغہ سے فرمودند و در جزوے و کلیہ عملیات بفقہای متورع رجوع میفرمودند
 چون طالبی بآستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود را و در ازین کار
 عظیم و انمودہ عذر ہائے فرمودند اگر آن آیندہ صادق بود و از جوان نوال
 ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
 پسے بزد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت کہ کفہ
 ازین درنداریم روی گذر + اگر چه از دو عالم گذر کردہ ایم + بیان نمک ہای این
 میکسار + حوالہ برکشیں جلگہ کردہ ایم + چون آن حضرت رکوع طلبان طالب
 میدیدند و را غوش عنایت و کفہ تر بیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
 مدتها مجاور فاض الانوار خواجہ قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ
 بود و از روحانیہ حضرت خواجہ طلب سپر کلمے فرمود کہ در قید حیات این جہانی باشد
 بعد از رسیدن حضرت خواجہ ما بدلی آن جوان را در واقعہ فرمودند کہ بزرگی از طریقہ
 نقشبندیہ اکنون بشہر رسیدہ خدمت او را لازم کہ حسب الامر خدمت ایشان سدیہ
 واقعہ معروض داشتہ التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن ہی نہیں
 ویکرے خواہد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برناز او یہ خود بازگشت
 شب ویکرے ورا گفتند آن بزرگ بہانست کہ وہی بخدمتش رسیدی و انکسار او
 دیدی فرداش آن جوان چنان آمد کہ ویکرے بازگشت و بجز قبول رسید و ویکرے
 دیدہ بسا بودی کہ آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبہ صادق العقیدہ ذوالاحوال
 ملزم صحبت و خدمت خود را نیز فرمودند کہ این بجایصل شایان آنچه گمان برودہ آید

بجای دیگر ترو نمانید و اگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من نیز
 بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریفی خواجہ
 حسام الدین احمد سلمہ اللہ علی روس المجہدین شنودم کہ فرمود مرا نیز آن حضرت
 بخدمت تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از اردبیل
 متوجه اگر ہ شدم بعد از رسیدن بان شہر حیران و سر اسیمہ بودم کہ چہ چارہ سازم و
 با خود میگفتم تا بہستان ایشان رفتہ معروض دارم کہ امتثال فرمودم چنان
 کسی کہ می فرمودند نیافتیم درین حین برای میگذشتم کہ از سر ای سرودی دلربا
 بگوش ہوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ شمسید
 سعدی شیرازی رحمۃ اللہ بر زبان بودہ تو خواہی آستین افشان و خواہی
 دامن اندر کش بگس ہرگز نخواہد رفت از دوکان حلوائی سماع این بیت
 و اماں برا حکم زد و سر از پا ساختہ بخدمت ایشان رسیدم و گفتیم آچہ دیدیم و شنیدیم
 وقتی دیگر فقیری از لاہور ایشان را در واقعہ دیدہ کہ اہلق سوار میگذازد و خطایق
 بسیار و در نہال ایشان و میگویند این قطب وقت است بعد ازین رویان
 فقیر بعبتہ والار سیدہ التماس قبول کرد ہمان عذر نہ کہور سر اپانور و زبان
 آوردن آن چارہ بہ سجدا آمدہ بگریہ و افغان و خاطر ایشان در مجمع درویشان
 در دل نہاد کرد و گفت ای یاران این چہ نازو گداز است کہ خود را بمن فرود
 و دم را بر بودہ اکنون کہ ناشاد و خانہ بر باد آندہ ام این می گویند و میرانند
 بیچارہ چہ کار کنم و چارہ مہ نوعی این باجر از زبان آورد کہ بسیاری از خانہ
 را استیلا می گریہ و اندوہ از ہوش برد و شور می عجیب ہر خاست تا بہ گوش
 حضرت خواجہ رسید پس میدند کہ چہ شورست معروض داشتند کہ را بہ
 شیرین تو شورست در ہر خانہ تبسم نمودند آن درویش را طلبیدہ بلیقین

ذکر و جذبہ الہی نواختند تا نگرید طفل کے جوشد لبین تا نگرید ابر کے خند و چین
 طریق آن حضرت قدس سرہ العزیز آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
 توہ اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
 رابطہ و نگاہ داشت صورت خود بحقیقت جامہ اش امر میکردند و بسیار کشایش
 وی را ازین احضار و نگاہ داشت صورت شریف پدیدار میگشت خوب
 برہان نام از خواجہ ہای و ہنیدی کہ از اکابر خود نسبتا و اجازتہا یافت بود
 بخجستہ ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نمودہ ایشان و سے را
 بہ نگاہ داشت صورت خود دلالت نمود و و سے در تعجب رفت و با محرمان خود
 گفت این شکل مناسب حال جمعی است کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
 مرا ایشان کرم نمودہ بہراقبہ عالی تر از ان اشارہ نمایند و دستانش گفتند اقبال
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار بہ نگاہ داشت
 صورت مبارک پرداخت و روزی رفتہ بود کہ آن صورت او را فرود گرفت و
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غالبہ سکرش بجای رسید کہ با وجود تکمین و کبر
 سن مقدار و ذراع از زمین می جست و ہر سوی خود را بدیوار و شچارینہ و تا آنکہ
 چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہ داشت او وفائی کرد
 تا دید آنچه دید ما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریقہی کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
 دلالت نمی نمودند جمعی را بذاکر نفی و اثبات و برخی را بذاکر اثبات صرف یعنی ذکر
 ذات عزشانہ و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیاران بجز
 دیدن ایشان مجذوب و مخلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
 بحال ایشان کشودہ ز عقبہ زودہ از منبر زیر افتا وہ شبی از شبہای ماہ رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ

چون آن خادم از کوه بیان ساده لوح بود بدروازة خاص رسیده حلقه در زوہ
حضرت خواجہ دیگر کسی را بیدار نکرده خود برآمده آمد و نظرت فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشتہ کہ بابا فرمودہ اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بجز در اجبت آن خادم ویرا جذبہ سکر و نسبت فرہ گرفته و فریاد کنان
واقفان و خیران خود را بحضرت ایشان مارسانیدہ آنحضرت پرسیدہ اند کہ حال
چسیت بشورش و مستی تمام میگفتہ کہ ہمہ جاچہ در حجر و چہ در شجر و چہ در زمین و چہ
در آسمان نوری سبزنگ بینا لیت و نہایت فی بہیم کہ بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرمودہ اند البتہ حضرت خواجہ مقابل این بیچارہ شدہ اند کہ از مقابلہ
آن آفتاب پر توی برین ذرہ افتادہ فروداش بخدست خواجہ رسانیدہ اند ہم
فرمودہ اند سہ روز حشر شهیدان چو خوبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
ہمہ گویند روزی عسکری بکلازست ایشان آمد ایشان بہ تقرب طہارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاہی برون ورغان اسپ گرفتہ ایستادہ بود
حین تخمخ واستبراکرات نظر کمیی اثر ایشان بران خادم افتادہ بودہ چون مسجد
درآمدہ اند خبر رسیدہ کہ خادم آن عسکری را جذبہ و بخودی بر خاک افکندہ است
و میان اسپان چون گوی ہر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
بچنان و راضطراب بودہ بناگاہ بشوریدہ و روی بازار نہادہ و بچنان و صحرا
برون رفتہ و دیگر ہیچکس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلم اللہ
فرمودہ صبیئہ ما مرضعہ داشت بکرات آن مرضعہ را ولالت بر میدی حضرت خواجہ
کردیم دی ابا نمودار و زمی آن صبیہ را بتقریبی بصحوبان مرضعہ بکلازست حضرت
خواجہ فرستادیم ایشان آن طفل شیر خوارہ را در کنار مبارک گرفتہ شفقتا نمودند
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برودہ موی از بچہ مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از مایا و گاری میگیرد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن مومی
 مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند سه مرا از زلف تو مومی پسندت و فضولی
 میکنم بومی پسندت چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی زرفته بود که آنارستی
 و جذبات برو پیمین گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
 و بهوش بختیا و از پیلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه باران معانی
 می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
 حضرت خواجه بصورت همیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری در از جان بود
 دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یا بم سیدی گفتند بجز حضرت خواجه قدس
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحب امر و
 در غیر ذرآباد از نسا صاحب احوال است و آن صبیبه سیدی که در خانه راقم است نیز
 ازین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما اورا بسر حلقه بعض نسا
 ذکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت نخلص پروری و
 شفقت گسری آن بود که هرگز تعلیم و ذکر میفرمودند هم دران اثنا تعلیم و ذکر همت و توجه
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونی بر او را ک حقیقت جامع او
 می بستند گویا چشمه نقشند می را بطور می آوردند لجه زبان دلش بزرگ گویا میشد
 و حضور و جذب وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
 و برنخ از خود غائب شده بجزیرت میرفتند و بعضی را هم دران کیفیت عوالم مثال
 با ارواح یا معانی منکشف میکردید و بر وزها می کشید تا هم نظر ترتیب ایشان
 بصحو و افاتش می آورد و مصداق اشخ بچی و میت بطور می پوست و این
 عنایت ایشان بر سبیل تمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الا قدس روزی
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بزرگ و حصول جذب

بدایت تعلیم مطالبان این طریق را از احاطات لازم البرکات حضرت خواجہ ماہست
 قدس سرزوبند و معروض داشت کہ مک سابقاً معمول این اکابر نبود و فرمودند کہ بود اما
 بدین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند کہ چون سزا اختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجہ خود بر سپیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و ہمت اہل ارادت
 نقصان و فتنہ بسیار رفتہ و حوصلہ ہای طلاب راہ تقلیل گرفتہ و فور شفقّت برا
 داشت کہ بی مجاہدہ سعی و ترو و ایشان شرابی رسانیدہ شود تا میادگان بادیہ طلب
 را مریب باشد و بروت شان بجزارت مبتدل گرد و چون حضرت ایشان انجکایت
 با جز رسانیدند آہی برکشیدند و این دعا بر زبان رانند کہ جزا اللہ عن الطالبین خیر
 انجزا و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بقرب قوت کاملہ سر بزرگوار خود در فاضلہ
 این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفیہ ایشان را بہ نسبت حصول حضور بگذرانند حضرت
 خواجہ دوروزی آن رسالہ را بومی درس گفتہ و بدین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
 از ان نزدیکتر است کہ آنرا از رسائل تو ان اخذ نمود و صفت شفقت و رحم حضرت
 خواجہ ما قدس سرہ تا غایتی بود کہ وقتی در لاہور قحط و عسرت افتادہ بود دوران
 عسرت حضرت خواجہ در ان شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نزد ایشان
 حاضر میکردند میگفتہ اند از انصاف نباشد کہ یکے در کوچہ از گرسنگی جان میدادہ باشد
 و ما طعام بخوریم و آنچه حاضرے بودہ ہمہ را بر گرسنگان میفرستادہ اند و خود بقوت
 روحانی کہ میراث اہلبیت عند ربی است میگذرانند چون از لاہور متوجہ دہلی
 شدہ اند بسیاری بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عاجز
 در نظر ایشان می در آمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرود آمدہ و برا
 سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و دثار بر سر میکشیدہ گذاشتہ

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک منزل میرسیده اند به نیت اخفا باز
 بران مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود
 تا گویند شبی ایشان بچقدر خاسته بودند که بر کاف ایشان آمده خفته بود و حضرت
 تا روز پنجمان از سرمانحت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده اند
 و اگر خارقتی هم از ایشان بظهور رسیده از نور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
 خارق اول آنکه یکی از فضلا می و بی که بگری بعد آورده بود سالها رفته او را
 فتحی روی نداده از او عیب و او دیده اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و در عمان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
 داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجہ را اول بر شفقت گشوده از
 مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معانقت سخت نموده اند فرموده اند
 که رفته متوجه شوید که فتح ستومی همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته
 و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفل سه چهار ساله
 از سر دیوار حصار زیر و زباز که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش قریب
 بسی ذرات نیز افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و نفسش
 منقطع شده ما در آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
 که سر در قدم محترم حضرت خواجہ نهادہ التماس زندگی او نموده حضرت خواجہ
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجہ و تصرف خود را در پرده بسی نهان
 میکرد و اندک کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
 نخواهد مرد حاضران تعجب میکردند که کدام کتاب مبین این معنی است نگاه

لخطہ خاموش شدہ اندان طفل مختصر حال خود آندہ حاضران را حیرت تمام روی
 نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوہ مروت و صلاح بعض ہمسایہا ستمی نموده
 ایشان از شاہدہ آن ظلم ادبی آرام شدہ آن سیاہی را نصیحت فرمودہ اند اما او
 از غایت ادب و نجبت اقبال نموده حضرت خواجہ از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
 شدہ بان ظالم فرمودہ اند اینہا در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند کہ
 بسیار غیور اند خبردار باش دران و دستہ روز آن ظالم را بہمت و زود افشاری
 گرفتہ لقتل رسانیدند و حکایات کہ از کتمل و بردباری ایشان از صحابہ ایشان
 شنودہ ام بدقترا نکتہ جوانی از ہمسایہای ایشان کہ مرکب منکرات می بودہ
 انواع شرور از وی بظہور می آمدہ ایشان آزما می شنودہ اند و کتمل بودہ اند و
 آن شریر را شخہ با شارت خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ در قید و حبس کشیدہ اند
 خبر حضرت خواجہ رسید خواجہ حسام الدین را طلبیدہ عتاب فرمودہ اند خواجہ
 بعرض رسانیدہ کہ بس فاسق و شریر است چنانکہ شہادت او معتدی و متجاوز است
 حضرت خواجہ آہ سردا ز دل پرورد کشیدہ فرمودہ انداری چون شما خود را صالح
 با صفا و خیر یافتہ اید او در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید تا کہ بیج و بچہ خود را
 از او ممتاز ندانیم چگونہ بر زبان زبان اورا نیم این فرمودہ اند وی را از حبس
 خلاصی دادہ اند وی بہرکت شفقت ایشان از صلی شدہ و این نسبت کجاس
 و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بودہ کہ اگر از طالبی ناگاہ جریمہ صادر
 میشدہ و بالیشان میرسد میفرمودہ اند اینہا اثر بد صفتی ماست ہر گاہ در مابہ
 باشد ناچار بر نیاسنگس میگرد و این فقیران چکنند و اگر از کسی بگروہ شرعی
 میدیند تبصرہ و شدت امر معروف نمیکردند بل بہ لہیت و کنایہ تمثیل میفرمود
 چنانکہ ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

کہ خود را از سائز ناس ممتاز نمیدانستند و ہرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را ارادہ مخفی مسلمانی در حضور ایشان بجا
 میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند را قہر حریف گوید و روز
 در زاویہ مسجدی از مساجد تہنات شستہ بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوہ
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود نکردیم
 و انہم کہ چون اوبے نفس و بردباری درین زمانہ نخواہد بود نام مبارک خواجہ مارا
 گرفت و گفت ہر فرار شریف خواجہ قطب الدین بودم ناگاہ خبر رسید کہ حضرت خواجہ
 محمد باقی قدس اللہ سرہ الاقدس تشریف می آرند خادم فرار در جایی کہ قریب بہ
 فرار بود برای ایشان سرری بہا و ویران فرستی و سادہ بکستر و پیش از آمدن
 حضرت خواجہ بی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سرری و فروش افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غوزان بی قید بخشونت و دوری
 تمام زبان ہدست و دشنام ایشان کشودہ و درین اثنا حضرت خواجہ درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان ہرزہ گوی برداشت و گفت ای فلان
 تو چہ لائق آنی کہ اینجا برای تو فروش زندگند جمع کثیر از ورویشان خواجہ کہ حاضر
 بودند بی آرام شدہ و میخواستند ویرا تہنید و تفریب نمایند حضرت خواجہ ہمہ را
 بنگاہ خشم آلود از ان ارادہ بازداشتند و خود نزدیک آن شتام رفتہ تہنید تمام
 عذر و ریمان آوردند و گفتند چنانستی کہ شہامی فرماتید من چنین و چنان چہ لائق
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من شدہ بخشید و بشومی من مغز خود را خالی کنید
 و بر آستین مبارک عرق اورا از چین اومی چیدند و تو اضع می نمودی آن گاہ
 ورمی چند طلبیدہ بومی میداؤند راومی گفت من بیج تغیر و تذبذب در حال
 و گفتار خواجہ ندیدم آن زمان مرا یقین شد کہ نفس ملکی کہ میگفتند درین عالم بودہ است

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زر میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا منقسم گردود آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقته علی
 خلق افتد خود متوجه شده استحقاق قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و درازکار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت باینی راه انگسار می نمودند که یاران را بر غضب
 از سرپرست و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نمستی و کم
 دیدن خویش و بر و باری و لالت مینمودند و آزاد لیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج و رین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغفار ایشان از امتعه و نیویه تا بجدی بود که سخن امور دنیوی هر
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری و رین
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مردمان رشید جز بفقیر و مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین و اندک بار
 بوی و محبت دینی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضایمیدادند و با دوزن ایشان
 را مجوز میداشتند و از غایت متفر که ایشان از قبول امتعه و نیویه بود و وقتیکه غم
 جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر کابانمان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عفتیت و ارادت تمام و شسته چون آن
 خبر بشنود و صد هزار روپی که بزبان هندی یک نامند بخرج زاد و راه ایشان درویش
 مرسل و شسته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بچ رفتن چون مائی کرای آن نمیکند که انهمه سیم وزر
مسلمان را صرف خود کنیم و ضائع سازیم نیز برفتند و باز گردانیدند و بی تقصیدی
ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بجدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نماند گفتند که غیر این بیارند و کذلک اگر چندین روز
جابه و ربدن شریف مانده شوخکین میشدند نیز فرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین روز
خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پرگشتی از اینجا
که غرق بجز تسلیم و رضا بودند اطهار تعمیر و نظیف و تمیز آن برگزینگر و ندبا و جوان
همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و دوام وضو و تکلیف
طاعت شگفت تمام داشتند بعد از اوامی نماز عشا که بجزه تشریف می بردند در
مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد و برخاسته تجدید وضو نموده
و گانه گزارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و دور می آمد چنان میکردند
اکثر شب چنین میگذاشتند و احتیاط و لقمه تا بجدی میفرمودند که هدیه که میرسد
اگر چه از اجکم حدیث صحیح سخن لائز و الهدیه رو نمیکردند اما از آنجا خصوص شرح هم نمیکردند
بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بکلم فقها آن
درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تاکید تمام میفرمودند که بزنده طعام بوضو بود بل از
ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طنج بجز دنیاوی نپروازد و میفرمودند از
لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دومی منخیزد که مجاری فیض را می بندد
ارواح طیبیه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت در آن جائز میداشتند ضرر آن را
در احوال آنان معاند می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال کشف
آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معرض داشت که لقمه همان لقمه هر روز هست ایشان فرمودند رفته نیک لقمه
نمانی که غیر ازین معلوم نمیشود البتہ در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
تفتیش نمود معلوم شد که دوستی جوی برای سوختن که نه از ان جو بهائی احتیاط
بوده داخل کرده بودند و کذاک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
از آنجا که در کتب احادیث و قرآت فاتحہ خلف امام مرویات کثیره صحیحہ آمده
چند روز بران ہم آمده بودند که فاتحہ خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
الائمہ سراج الائمہ امام ابوحنیفہ راضی اللہ عنہ در معامله دیده اند که قصیدہ
در مدح خود میخوانده اند که از ان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیا
کبار و رند بپس من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و ان
احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود چنانکه آئینہ از غایت صفات ب نفس ہم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعت
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنده که اگر بیگانه می بوده
فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینہ ایشان منعکس می شده
روزی یکی از درویشان که محتاج بحاجت بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده که بفلان و سر که احتیاج بحاجت دارد بدین آن درویش میگفته که همیشه
از ان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد برین
بگذرد و تفرد ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
و کاشف از جند ستمت ایشان فرو نمی آمد در عین بکرمایت و مازنا یافت زو
خشک لب بود این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا حمله او باید بود + تا جان باقیست و طلب باید بود + دریا و دریا اگر کجاست
 ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی غریزی یکی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر ظهران کتابت رقم نمودند که درین ایام عاجز گرفتار
 قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق اللہ تعالی درین دور روزہ عمر دیوانہ و آرامہ بازماندگی
 خود میداشت و در جستجوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز روی و آشوبی کرامت فرماید
 که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتار پیاواری پیام
 آمین بایست العالمین امید از ان بر او آراست که روی بر خاک بنهد و از براسے
 حصول این آرزوی فقیر از خدای غفور و جل جلالہ کہ دُعَا الرَّعَابِ لِلْغَائِبِ اَسْرَعُ
 اجابہ آمدہ والدُّعَا رَا زُخْمِ شَيْخِ تَاجِ الدِّينِ سَلَّمَ اَللّٰهُ شَمُوْهُمُ كَمَا كَفَتْ رُوْحُ حَضْرَتِ
 خواجہ مارا وقتی رویدا کہ ہمچنین مندہای قبا کشا و ہ با سینه عریان و دستار
 پریشان متوجہ ساحل دریاشدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوہ عظیم
 از ایشان ظاہر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته باہ دور و تمام فرمودند کہ اسی فلان آنقدر واردات و احوال
 و فیوضات و انوار و اسرار میریزند کہ اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاہی کند امام ازینہا چه کہ مطلوب من از دید و دانش دورست لہ قدس سترہ
 طلب چون و مطلب ہیچگونہ نہ آنرا شہدہ دنی این را نمونہ + وہم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند کہ روزی در صفت جماعت نماز و رہلومی ایشان بودم در میان
 نماز آثار استیلای گریہ و اشکلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادا کے
 نماز چمنان حیران و گریان بجزہ شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
 چمنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نمودہ پرسیدم

کہ سبب این کریہے اختیار و اندوہ و اشتغال بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر مارا
 بدین در و بگذار از آنجا کہ بنیات ایشان پس ولیر نووم احکام نمودم فرمودند در
 عین نماز کہ معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و راز الوریار عروج نموده
 در جست و جوی آن چند آنکہ مقدور داشت این مرغ پروبال زد بدستش هیچ نیامد
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این کریہ او ازین حسرت بود
 وہم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرہ خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بنیات مغلوب دستملک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود و ایشان
 نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند شبکہ آمدند ساعت
 ساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن فرمودند فلان کس امر کو عجیب رسید
 و کلنی یا حنیزای ما شد می کہ در حیرت و دہشت و نیستی عجب رفتہ بودیم ہم ازین غلبہ
 تفرید ایشان بود کہ سری بسجیت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تبریت و رویشان بدوستہ سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سرہ
 ازین انظار و الطاف ایشان بہمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه تعریف و چه تکلیف با ایشان حوالہ
 نمودند چنانکہ تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء اللہ سبحانہ و خود
 از واکزیدند و بشیوہ قطب آفاق بوعلی دقاق قدس اللہ سرہ بدر و اندوہ عظیم
 سر بگردان نیستی در کشیدند و جز بہماز جماعت بسی جامع نمیشدند و ہر کہ ایشان را میدید
 ناچار از حدیث سنن آرد آن *يُنظَرُ إِلَى مَيْتِ نَيْسَبِيٍّ فِي وَجْهِ الْأَرْضِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى*
إِبْنِ أَبِي قَحْفَةَ يَأْتِيهِ مَعَهُ ذُكُلٌ زَهَبِيَّتٍ وَ دَهْشَتٍ وَ يَدَارِ إِشَانَ کہ ہر کجا میبود
 نقش و یوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بہ صد اق خوار و او را ذکر اللہ
 بظہور میر رسید تا بجا میکہ روزی عبور ایشان بکلی از قرآن کہ سکنہ آن فرار عان

ہنود بودہ بوقوع انجاسیدہ بجزوی کہ نظر انجاسیدہ برایشان افتادہ باہمیکر سیکھتہ
 کہ این عجب مرویست کہ از دیدن او خدا بیاو ما آید و او عظمت صحبت بل روت
 ایشان چہ شہنا را و چہ بیکانہ را سخن بر لب و تہ عا و رول می عمید و با این ہمہ
 انکسار ایشان از دہشت ایشان بسیار مردم و انما از چاہیر فتنہ عزیز از
 اعلام فضلاء مٹمگفت روزی رسیدم بصف جامعیت نماز کہ بر پاشدہ بود در آن
 صف حضرت خواجہ نیز لوزند در صف پیش جامی نہ بود مگر ہیولی حضرت خواجہ
 کہ از ادب ایشان در و ایشان فرجہ گذاشتہ بودند مرا چون خواجہ اعتقاد چندین
 نبود و ایشان را طفل دیدہ بودم و اکمال قیاس بخود خود سال یافتہ رعایت
 ادب بخاطر نیاید و آمدہ خود را فرجہ روح کردم ساعتی نرفتمہ بود کہ دید شکوہ و عظمت
 خواجہ برولم حملہ آورد چندانکہ خود را از ان میکشیدم فاندہ نمیداد تا بجدی رسید
 کہ بے اختیار در عین نماز اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 کہ اگر قدم عقب بگذارم از صفہ ہفتم خبر دار شتم و از شاہدہ این معاملہ از مخلصان
 حقیقہ آن عارف بزرگوار شدم و با این ہمہ اہبت گاہ از جوش قلوب و سقوط و
 خلق تنہا در کوچہ و بازار میکشد شتمند و در زیر سایہ دیواری بر خاک می نشستند
 با این ہمہ مستیها و فرقیگہا و حیرت سرسوی در امور شہر عمیہ و التزام عنایت
 فتوری نہ یافت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نہ تا بحدی
 کہ روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بچہ گفت اللہ ایشان فرمودند باو
 بگویند کہ آداب مجلس ما را دہشتہ مجلس با بیاید و اگر از مردان ترک و بی نظہور
 میرسد بظاہر و پراختہ نبت نمی نمودند و نمیراندند تقریب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از میکشیدند یا اوستگی و احوال خود میدیدند و خواب و وقتہ
 بوی امری می نمودند متنبہ میشدہ ای تو مجموعہ خوبی زکدامت گویم شاہد

عظیم بر جلوتیہ ایشان ہمین بس کہ دو سہ سال برسند شیخت بو ذورین مدت
 قلیلہ چہ مردم کہ از خوان دولت ایشان روزی مندر گردیدند و چہ برکات و آثار
 کہ در کشور وسیع ہندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسلہ طریقہ نقشبندیہ
 کہ درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکہ بسیار از مشایخ این سلسلہ
 آمدہ سالہای بسیار در آن دیار ماندہ بودند اما برکات این دو سہ سالہ در آن
 سالہا کجا بود کما لا یغنی فی فضلہ باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت ہفتاد سال در ہند شیخی کردند معلومست کہ از ایشان
 کہ ماند شاہ بزرگی خواجہ شہما ہمین بس کہ کچھل سالگی رفتند و دو سہ سالی ہدایت
 نمودند و عالمی را بہرہ ور کردند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجہ
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل اللہ رحمہما اللہ شنود کہ
 تقریبی را در حق حضرت خواجہ مافرود نشان بزرگی این عزیز ہمین بس کہ سہ
 چہار سال پیش ہدایت پذیرداشت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند در آن چند روزہ ارشاد ایشان بسا شیخان کہ آنحضرت در ایام ترویج
 طلب بہ صحبت آنها رسیدہ بودند و فاتحہ و دُعای و تلقین ذکر از ایشان گرفتہ اینا
 نیز منجذب شدہ آمدہ از مردان شدند و گویند بعد از قدم ہدایت از مردم ایشان
 بشہر معظم و ہلی بعضی مشایخ بزرگ آن بلدہ از ظہور ایشان نیکو تر بردند و توجہات
 گاشتند آخر فائدہ ندیدہ جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلبہ
 از جاہاسے دور دور جدت علیہم رسیدند و برخی در راہ غم بودند کہ خبر
 انتقال ایشان شنودند فرشتہ می میر محمد نعمان سلمہ شد گفتند جوانی را از اہل
 خراسان در اگر ہدایت شفامی حکیمے بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرویہ
 چنان بودم و در کن حضرت خواجہ بانی را در خواب دیدم و عشق ایشان بنجا رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیاورم و باین
 حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگرسیت اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجه باجیل رسید که تکمیل تمام طبیعے انسانی در آن است تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنوید آه سرد
 از دل سراپا در آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص
 تقری از لباس هستی موهوم بود و مجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الا قدس بزبان انتقال تهر مخ
 این مقال بود من شوم عریان زتن او از خیال تا خرام و زنیایات الوصا
 در آن ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود و بقیت و حید طریقا
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 باجیل سالگی رسد مراد واقعه عظیم بشیر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمد که است
 مبارک گشوده نمودند و فرمودند این خطیکه بر کف منست نشانه نیست که گفته شد
 هم درین ایام گویند روزی آئینه بروست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
 فرمودند بیاتابا هم درین آئینه نظر کنیم آن غمیفه میفرموده در آئینه ایشان را
 پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم من این چاینها میند که من زبهره مشاهد بان
 ندارم قسم فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود و انمودند
 بعد درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
 مذکور میکرد و اندر روزی بزبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
 میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیہ نقشبندی فوت خواهد شد آنگاه

انتقال حضرت باقی بالله قدس سره در سنه

۱۰۱۲

فرموده اند که جای و کثرت شهر و ملی باید اختیار نمود و ترک احتلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشد ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد بحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان در گذشت درین حین من قصیده غزاد در مرتبه خود میخوانم
و تعریفیات عالیہ در آن مندرجست چون بواسطه شهر حجابی الثانی سنه هزار و دو و از
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی اللہ
عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیرا من پوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
تا بستم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن ہم پراہنی است و چنین
یکے از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جا
نروید که آخرهای بازار است بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیہ میفرموده درین میان شیء ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدہ فرموده اند اگر مرد
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید و شبانه
بست و پنجم ماه مذکور اثنا اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر بامی که متضمن وداع
پاران باشد می نگریستند و اصحاب میگفتند اند و ایشان تمنی و تعجبی مینموده اند
گویا فادہ آن میگروه اند که عجب از شما که در دیشانید و از دائرہ رضا بقضایرون
آمدہ جزع می نمایند درین اثنا بر زبان درویشی کلمہ مستبرکہ یا آلہ العالمین فرست
بسرعت تمام بجانب وی و دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفتہ این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شد و پاسی از روز مذکور مانده بود که چہرہ اندک اسم ذات مشغول

شده اند و مخیان اللہ کو بیان جان بجان سپردہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از
 انتقال موضعیکہ خاطر خالص اصحاب ایشان بران قرار گرفتہ بریک قبر حفر نموده
 چون جنازہ را درویشان و لریشیان بروشتہ اندازد و یوانگی کہ حاملان را بودہ
 بانجا کہ حفر قبر نموده بودہ اند تا بوقت رانبرودہ اند بل زمین دیگر برودہ فرود آورده اند
 بعد از فرود آوردن دران زمین چہ بینند کہ این زمین مکانی نودہ است کہ روز
 حضرت خواجہ تقریبیہ را با یاران بآن موضع رسیدہ آنجا را خوش کرده و صلو
 ساختہ دو گانہ گذارودہ بودند و خاک ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
 پسپیدہ بودہ بر زبان شریف رانده اند کہ خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم
 در همان مکان کہ جوار قدمگاہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است
 و نزدیک شاہراہ آن شاہ اقلیم ارشاد رکنج و از بنجاک سپردند و امر وز زمین سی
 خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ حوالی آن قرار از آبتبار و استخار
 و از بارہشتی شدہ سیزار و دیگرک وینفع سے شمع قرار او ہمہ نور غفور باد و دلہا
 ز ایران درش غرق نور باد و فضلا و عرفا مشہیا با تواریخ انتقال رقم زدہ اند ایجا
 بایر و تارخ منظومہ کہ را رقم را روی دادہ اکتفا میرود و ذانی کہ بدوست بودنی
 از خود ہمہ فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عاطفت
 بود + وہی تشنہ و لم بسال فو تش + خوش گفت کہ بحر معرفت بود + فصل سوم
 در کلمات لطیفہ و انقاس شریفہ ایشان مخفی نماند کہ حضرت خواجہ ما را
 قدس سرہ رسائل و تبقیہ زیباست و مکاتیب بدیعہ دلربا و کذلک منظومات
 محبتہ و ازند بعضی مکاتیب ایشان تبقریبات محرگشتہ و نیز برخی و احوال
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء اللہ سبحانہ از بعض رسائل شریفہ و نیز
 از ملفوظات متبرک کہ یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر او برکات چہلگانہ

کہ موافق بن عمر کرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد و لعون اللہ و
 توفیقہ بل بتقریب بیان معنی استعاذہ نگارش فرموده اند کہ شک نیست کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم در وقت تکلم بکلمہ تعوذ با علی مرتبہ معنی آن متحقق بوده اند پس
 طریق متابعت آنست کہ بجز گفتن این کلمہ اکتفا نہ نمایند و نخست باطن خود را
 عاجز نمحض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التی بقادر مطلق بیازند تا اوقات
 کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراکنده شیطانیه دست و پد این قسم
 تعوذ از مقولہ توکل است یعنی خدایا سبحانه وکیل خودم را خذ کردنست و قدرت رو
 اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ ایمانست چه هر که ایمان آورد
 بآنکه آفریدگار جزو کل اللہ است دانست آنرا کہ هر فعلی و صفتی کہ از او از غیب او
 بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگارست و حدہ لا شریک لہ نہ آنکہ در خزانه
 هستی او امر نیست موجود یا اللہ موجود خواهد شد کہ بان دفع ضرری یا جلب
 منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکہ پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید کہ ایس
 سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی پناہ بخدا گیر از شر شیطان و ہم
 کہ نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها کہ ایمان آورده اند و بتقتضای
 ایمان پروردگار خود را وکیل خود را خذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
 نمودیم انشاء اللہ العزیز بارانیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسندت
 فرموده اند کہ اگر ہنگام تعوذ و اراوہ تلاوت بحقیقت ایمانی کہ مورد این قسم تعوذ
 شدہ کاملی متحقق شود بقریب فرانس مشرف خواهد شد چنانچہ فاجرہ حتی سمع کلام
 اللہ را اکابر تحقیق ورین مقام داشته اند در آن وقت زبان قاری حکم شجرہ
 موسی خواهد داشت بل ایضا در تحقیق استعاذہ فرموده اند حضرت حق سبحانه
 پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللہ من الشیطان

الرجیم این امر متضمن امر فقر و الی اللہ و تقرب الیہ است چه استعاذہ التجابیہ برو
 و در جوار او رفتن است پس سنی متابع راسترا و راست که بعد از دیدن خود و درینا
 حق بگزیرد حق را در دفع و ساوس بوجالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در او امی کلمات و تدبیر معانی آو توجہ بر اکنده نکند که او حافظ و وکیل است چنانچہ
 میباید نظہوری آر و حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما میفرمودند

حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیر می را ہنگام نماز در مانیا فریدانیا پرید اللہ تبارک

عنکم الرحمن اہل البیت و یطہرکم تطہیرا و فقرات احزابہ مسطور است کہ نسبت
 با تحقیقت نسبت اہل بیت است و از انجہ ایشان نسبت خود را شرح داده اند و
 میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سرمانشانی از ملک و ملکوت
 نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیرت از او بر کشیدہ اند چنانچہ در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان بر افتادہ چنانچہ از باب توحید
 صورتی را میباشند این قسم تعوذ غنتی را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
 نہایتش در مدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ

اخیر احسان را باید کہ از دست نہ ہند الا احسان ان لقب اللہ کانک تراه فان لم یکن
 تراه فانہ یراک **سب** و تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
 و رکنیہ ای یک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
 بر وفق ارادہ الہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ای یک نعبد
 معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ای یک
 نستعین تا آخر داخل و عاست یعنی از تو یاری میجویم کہ صراط مستقیم را بنمای تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتی
 کہ ای یک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود الان اظهار انقیاد خود است

و مقصود از ایان استتین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد و ابرہہ بہ خلق و توفیق
 تو میداریم یا طلب ثبات و رانقیاد و یک بر نکاشته اند کہ مراد از صراط مستقیم در کتب
 اہدنا الصراط المستقیم با جماع صدیقان و محققان صراط اہل سنت و جماعت است
 از آنچه در الہیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکتبہ رضی اللہ
 عنہ کہ عقیدہ چند بر عقاید ظاہر علما افزوده بے آنکہ نفی عقیدہ از عقاید آنان کند
 چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی ہیچ نیست و بجا آنکہ کہ اعتقاد با
 برین تقریر یکین گرفتہ و امید داریم کہ برین ہمیریم و برین محشور شویم کی از ان عقاید
 آن بزرگ اینست کہ میگودینمای ما را صراط انبیا و صدیقان نہ صراط آنها کہ ہمہ
 خلق بینند و از سبب بجزند ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچہ و ہر یہ و طبعیہ کہ
 ایشان معضوب علیہم اند و خواہ بعنوان حقانیت می بینند چنانچہ بعضی از صومیہ
 کہ در توحید صوری معطل و محبوس اند کہ اصلہ اللہ علی علم و در حق ایشان درست
 است تمام بخود و امثال خود گرفتارند و روی توجہ از سبب رگروانیدہ اند ایشان
 ضلال و مضل اند و نہ راہ آنها کہ ہمہ راحق می بینند و بس عالم را خیال محض و
 شعبہ صرف انکارند ایشان نیز از راہ برآمدہ اند پہلو بر سو فسطائیمہ میرفتند و نہ
 راہ آنها کہ با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علیحدہ اثبات می کنند چہ راہ
 ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتہی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیہ اینجا
 حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمایند این سخن صاحب فتوحات کہ راہ ایشان
 شاہراہ انبیا نیست نہ باین معنی است کہ معرفت اینہا خلافت معرفت انبیا
 است حاشا چہ ایشان برگزیدگان اہل بل مراد شیخ آنست کہ معرفت ایشان
 آن وسعت ندارد کہ معرفت انبیا علیہم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
 با عققاد این صدیق کامل و دید حق و خلق کست لیکن خلق را وجود علیحدہ ۲۰

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق ثابت
 است نہ آن اثبات کہ علماء متکلم در صور علمیه نسبت با ذہان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تزل نموده
 و حقائق عالم ظاہر گشته و این حقایق بعد از عود با وصل و ظهور در وجود چون
 ظهور صورت در مرآت مخلوق و ممکن شده و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از وصل است
 چون ممکن برودہ دار شدہ بحکم لون المار لون اناہ مجوبان را در تصور می آید کہ فعل
 و اثر از ممکن است و العلم الہ واحد لا الہ الا الہ الرحمن الرحیم است و تحقیق کریمہ و ہو معکم
 اینما کلتتم تمین فرمودہ اند کہ معرفت غیب ہوتیہ حق سبحانہ تعالیٰ با شیا و رغایت خفا
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر تنزیم مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و منزلات او بصور علمیه و بودن آن صور برانح بین الموجود و المعدوم
 ای اجماع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم سے از تو امی برنگ
 ما چندین صور + ہم شہبہ ہم منترہ خیرہ ہر + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکہ آن صور علمیه را یک نسبت مجہول الکلیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
 آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینیہ اسما و صفات او شدہ
 و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین روحا کان اوست الا
 اوحا لیکن معیت خانہ معیت اعمال است با صور جنانہ از اشجار و قصور بر بند
 محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
 عمل در موطنے عرض است و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منترہ است
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و معیت حسانہ
 عین همچون معیت نقطہ جوالہ است با دائرہ موہومہ فی انخارج پس چنانچہ نقطہ

باوازیہ کے نسبتے واقع است کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ و رکسوت
 دائرہ شدہ بچنین ذات حق و غیب مطلق اور بقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ منزلات
 علمیه واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تمنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات و رکسوت آن تمنزلات شدہ است و ہم بتقریب بعیت مفہومہ من الالائے
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جانشانہ بی توہم حلول و اثنیت و بی شانہ
 چوئے و چگونگی و رہمہ جا باہر است سخن ساقی کوثر امیر المؤمنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہو مع کل شیء لا المقارنتہ و غیر کل شیء لا بمراۃ اگر اثنیت می بود لا بد تھا
 بے بود و غریب صورت نے بست و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکماے حسابیہ سیکونید
 بعیت راست نمی آید و ہر آمیز روئے نمود آوازہ العجز عن درک الاوراک
 اوراک و رین مقام ست فریدان و جب مطلق و مشتاقان غیب ہوتیہ سیکونید کہ
 ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیرت بکلمہ لائے آن بے باید کردیکے از عارف
 رونے قدس ہرہ رسید کہ حق حسیت و عقل کیست فرمود حق آنکہ بیج و ہر
 مد رک نشود و عقل آنکہ بیج و جب زیاد آرام نگیرد و ع قلعے ست بے نہایت و رویت
 بے دوا است بتقریب بیان کریمہ فانیما تولوا انتم و جب اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی بر تو انگند جو ہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آئینہ مرتب میشود از صفات
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صورت میشود
 بے زیادے تصفالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد بچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و منعکس شدہ اندرون
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکلیفیتے بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صورت کہ رو آری و آنجا جوہر نسبت

بحقیقت بہمان جوہر رو آورده آن جوہر ہا میں صورتت ہر کجا این صورت و لیکن
 آن جوہر منزه ازین صورت و خارج بومی از وجود خارجی ہیشام این صورت رسیدہ
 بیش ازین نیست کہ بقدر این صورت صفات آن جوہر متشابهتے افتد و بہر صورت
 مے آرسے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر نہ ارسال
 پروانگنی و ہزار اربعین بر آری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی ہونیا رو و صورت
 اشباح و ارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی کہ مکون سرسیت و جلوہ
 نیاید و نسبت جموں الکفیتے کہ مقوم اوراک و مقتداے آن محبت است و تعبیر از ان
 جز با وراک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و مرد و جد اللہ نخواہی شد شناسائے
 آن خود کجاٹ در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکور تین این چند فقرہ ہنسکین
 نازنین و نشین تحریر نموده اند قدس اللہ سر قائلہا پاک ست خداوندیکہ فیض
 اقدس خود شعیار اور عرصہ ظہور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
 ظہور از تنگناے خفا و بطون بر آورده و خود را در مرتآت آن اعتبارات و نظر
 خود جلوہ گر کرده و تنگناے وحدت او نشان اثنیت نیست مطلق الہیت
 دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادر می کہ بیک کلمہ
 کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد و سر اسیمہ شوق بر بستند آئینہ وجود برابر
 شان داشت از سیاوہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آور و دنیا گاہ
 صداسے و ہو معکم انما کنتم بگوش شان رسید و ریافتند کہ معیت جزید و کانی
 صورت نہ بند و چیرتے و رکاز آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد و نواسے
 معیت اشارہ بعدم میکنند وجود و عدم را در ہم آمیختند وجود را فراموش کردند
 و در مقصود را بر خود بستند کہ مطلق جلشانی بشارت انما تولوا فتم وجہ اللہ
 در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خودیم خود را از میان سے باید برداشت ہنگام این دست بردگشت ارادت
 برداسن مقصود رسیدن سی از راہ عروق در زید و نکست دوست را در
 تجا و لین قلبیہ نگندہ بیارہ از با سے در افتاد کر شتمہ معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و طنطنہ لمن الملک الیوم و گرفت چون نیاز سے
 در میان بود روی و راحتجا سے در و صدا سے فاستقم کما امرت بگوش جانش
 رسانید مخمور صبحی سر برداشت و غلغلہ من عون نفسہ فقد عرف ربہ در میان
 آورد لیکن معنی و اللہ من و رائہم محیط قلقتی در حالش آورد از یکسو و غ نفسک
 و تعال و از یکسو فون و تہک شطر السجد احرام اضطرابی در کار نما و عنایت بن
 بحیب المضطر اذا دعا ہ پر وہ حجاب را کہ لازم وجود دست عینکے ساخت پیش
 چشمش نہاد و صورت قاب تو سین بطور رسید این سخن آخر کے ندارد و سب
 بتقریب حصول محبت ذائقے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
 با و کہ ملازمت خدمت در ویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذائقے با ستے
 شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیچ مانندہ
 و حقیقت فنا سے فی اللہ تعالیٰ رسیدہ دیدارش حکم اذ ارؤا ذکر اللہ فنا آمدہ
 ذکر وہ صحتش بوجیب ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این اور ویش مظہر اسم الحکم
 شدہ ہر جہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نہ باشد بجان
 در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ قبول الہی از ویریحہ باطنش سرزند
 سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم الفتیر شود
 تصرفی در کار تو کند سلطان غیبت و بے شورت کے خلل در کار خانہ ہستے تو
 بیفکند و ران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب تعداد
 معنی اللہ نور السموات و الارض و رہبان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرود گیر و

و اگر بنا گاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریق و قوت عدوی ازان برنج
 و انابدست آرمی و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اصداد و
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بنا گاه ہی نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششده اول بصر و بصیرت
 تو منطس و ناچیز گردند و چون منی اجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود اگر چه نور بصر تو منطس شود و نور بصیرت بحال خود مانند شناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قریبی هست
 یا نه و چون رطوبات عنصره خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکنند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقصر خورشید بیانی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندی و اگر در همین مقام ماندی که
 مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موجد گردانند در سطوت آن نور هوش شومی
 نور خورشید حمله آرد و از روی چه بصیرت تو سر بر آرد و بیانی یابی آسمانی خورشید

شناس و تو قطعاً در میان نه ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو القدر
 العظیم و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی و لیکن حکم وقت
 با حجاب نطفی و رغیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجیه بدست آمد که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا تو انے این توجه را
 نگا بداری و بفسراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 و تربیت آن توجه میگرد و باشی بطریقے که اکابر این سلسله علمیہ و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا بے بان درویش پیدا شده که در غیبت او صدورش تخمیل
 ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و رزش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن ہوش باشی کہ امر کے واقع نشود کہ گراہتے از تو و رخا ط مبارک
 او بقیہ و نیزے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مراد خدا شے باشی
 تا نسبتاے مقصد برے با جملہ مدارین طریق بر ارتباط جانین ست دل ہر کہ دم
 کہ صورت کرے گرفت و فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
 و آفتاب است چنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیر و باطن تو عند
 الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن می آید
 و از راہ برزخیتش چشم سر توجہ علو او راے یا بدانش محبت شعلہ میزند و خرمن
 ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل پنبہ و آئینہ
 آفتاب ناست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر است چہ ایشانرا
 کمال نسبت جی بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بود و فیض بہمان راہ میگیرند
 چنانچہ نزو اہل تحقیق مقررست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
 قدس اللہ سرہ این معنی را ب تفصیل نقل میکند و میگوید بیفرمودند کہ طریقہ
 خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
 نسبت جی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت جی ست
 والسلام علی من اتبع الهدی الی در میان کریمہ و شمس و ضحیا و القمر و اطلبیما
 بتقریب بتر شمس و قمر و امثالہما بزنگاشتمہ اند کہ اکابر تحقیق تعظیم مظاہر
 مخلوق را از ارب مقام معرفت و شتمہ اند چہ انہما مجالے جمال مطلق اند و
 مظہر تہ انسان در مطلق را نہ بان معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
 عن ذلک علو اکبر بل بان معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پروہ انہما
 بحکم لون المار لون انانہ و ہم برنگ انہما ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را ورین
 اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نے افتد نہ باین معنی کہ ذات و اورا

ایستاد می آید بل مستی او را بر لغت ذوق و محبت و استهلاک و احوال می یابند
مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفا بی آنکه صورتی بر او افتد مستی و از آئینه
یافت اگر یک عاشق آئینه باشد و پرده صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود و تواند گفت که جزوات
آئینه نمی یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاهراً بر روی آئینه
در میان موجود نیست بل نمود نیست بی بود موجود همان آئینه است و بس سطل
در تحقیق کریمه و النهارا و اجلاس نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
گرداند لیالی ایام بیض است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
میکرد انداین چون از اثر موثر است و آن از موثر با اثر آن طریق علم است و این
طریق عرفا و تعظیم لیل و قتی که پوشانند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
فراغ عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است مخفی نماند که پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درین وقت منصف بزرگ عدم
شده چه سایه نور نیست که بزرگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختلاف بعضی شبها
ظاهرة فی الیوم این مقال سخت نیکوست و ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
همچنان در مقرر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بند ظهور
نموده اند و همچنین ممکن و رنگناست عدم ممکن نوشته لیکن حکم و اثر او برآمده با حکام
و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان که ریاب که لیل
از ایشها را بلیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه در آن اوقات
آئینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در تمام ظاهر لیکن چون ظهوری است
منصف بزرگ آئینه از نظر عامه مخفی شده سطل و در تفسیر کریمه قد خاب من شبها
تحریر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیت که بعد از تسویه و تعادل

ارکان او درو نفخ کرده شد و از اثر آن نفخ کاذب ہی شده و لہذا بسیاری از علما
 جز نفس و ہیکل محسوس اُمرو دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامہ آن میان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
 اولئک کالانعام بل ہم اضل یعنی خبیہ و نا امید می مخصوص کفار باشد انہ لایس
 من روح اللہ الا القوم الکافرون چه ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت
 از قد نفس تمام حسبت و بصفت خاصہ روحانیہ مشرف شد بل تخلقی از اخلاق
 الہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب خفیہ مذکور است کہ الایمان غیر مخلوق ہے اس
 گروہ مومنان شاد می کنید + ہچوسر و وسوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
 مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول ایمان حقیقی بعد از ان ہرگز در
 ایمان او نمی شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ بحر و تقلید دہشتہ و آنکہ شافیہ
 انامومن انشار اللہ میگویند بعضی برہین منہ حمل کرده اند یعنی انامومن حقیقی
 انشار اللہ تعالیٰ سلا در بیان منہ سورہ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
 سورہ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فرید کار از غبار شرک
 حلے و خفے خالص میگردد و فی الجملہ اخلاص ہر عمل او دست میدہد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خفے آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندو کہ در عرصہ امکان
 ہیج گونه مثلے اورا نباشد والا ان معتقد او ممکن خواهد بود و از آنست کہ اگر فرمودہ اند
 کہ التوحید افراد القدم عن السحدث و ہم ازین جاست کہ ابو علی و تفاق رحمہ اللہ در
 توحید حائے فرمودہ کہ التوحید غریم لایقطنے وینہ چہ ضحلال رسوم آثار بشریت
 بالکلیہ گاہ گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرند بلکہ ازین سورہ
 صاحب دولتے را کہ صفائے قلبے باشد توحید در پرودہ اعتقاد بہ دست مے آید
 کہ حال او ہیج مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینہ العلم است کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

کہ الاخلاص نفی الصفات شک نیست کہ توحید و برین درجه تعلق با حدیث ذات
 دارد و تعلق در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
 ها در تفسیر من شرمنا خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد
 و شرمنا عبارت از شرمی بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد
 سرور اینکه در صبح شرمنا صراحتاً اضافه نکرده چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 اضافه نمود بعظم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این معنی مثل آنست که
 بعضی فلق را عبارت از خلق و شرمنا اند مراد از غروب انخلق من شرمنا خلق و انوار
 و آوردن شرمنا عبارت از خلق اشارت است بانکه شرمنا و بخلق حق است لیکن تصریح نشده
 بلکه ظاهراً مضاف بخلق شده تا راه بنده بین البحر و القدر باشد قدر ظاهر
 و جبر باطن و من شرمنا غاسق اضافه شرمنا شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
 میان شب و شرمنا است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بطور آید یعنی
 چون شمع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شرمنا پیش اهل تحقیق بر جهت انقضاء
 امر نیست نه بجهت وجود امری و وجود غیر محض است و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
 ادباً فرموده اند ادب آنست که زمانم را بظواهر نسبت ندهند بل بظواهر مربوط و از
 و از سیاه کلیه او بشمرند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
 ربنا ظلمنا بگویند نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من منظره پیش نیستم هر چه در
 از جاس و دیگر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
 شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
 چه در اصل لغت غاسق مشتکی و سیرامیکویند خلق اینچنین است که برست از قیوم
 خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضاً
 غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایبقیه زمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه نشین نماید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق آنست
 یوسوس فی صدور الناس بنگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و
 انس اندازد و در دلهای آدمیان تو اند بود بجهت وید قدرت و فعل ایشان باشد
 این وسوسه سه قسم است یک مجروح و خواطر و خیالات است و این نسبت یکست
 که بتوفیق اللہ تعالی ایمان دار و با آنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه لیکن بظاہر
 عقل و حس مشاہدہ میکند کہ افعال عباد مربوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
 خالق افعال عباد و عباد را و اند چنانچه معتزله نسبت بہہ آدمیان و جنیان
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامہ نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بندہ را با قدر حق
 میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده کہ ہر چه خواہد میکند و عامہ در معاملات
 ازین ہم ذہول و ازند سوم آنکہ بندہ را بالوہیت اخذ کند چنانکہ فرعون و شداد
 را کردند و رفع وسوسہ اول آنست کہ از خلق حق را جدا نداند و فعل و صفت خلق
 را سایہ فعل و صفت حق بداند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوط
 اعتقاد نماید ازینجا است آنچه شیخ اوحده سے فرمودہ است تا جنبش دست بست
 ما دام + سایہ متحرک است ناکام + پس استعاذہ برب الناس مناسبانیت ازین
 معنی وسوسہ دوم نیز مرتفعی شود لیکن استعاذہ بملک الناس لائق آنست
 کہ عجز ایشان ظاہر شود بدانکہ شبیہ یوسوسہ دوم است آنکہ ظہور قدرت را
 در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر و منظر فرقی نماید علیج
 پناہ برون بملک الناس است کہ مرتبہ جمع است تا ظاہر شود کہ مداربشیتہ ازلیتہ
 است انک لا تہدے من اجببت ولكن اللہ یدے من یشار چون سید
 ولد آدم را این حال است دیگر را چه رسد و ایضا ظاہر شود کہ ہر چند نفس و
 قدرت در منظر اوست خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در ہر آن بعد میرود

مثل ان بظہور کے آید وخلق و تاسیر تمام از مرتبہ الوہیت است باین سخن و سوسہ سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہان تفرقہ ظاہر و مظهر و رفع شدہ بود کہ صورت فرعون و شد اورا بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ باللہ الناس و در رفع او مناسب است بحال ایشان و تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و سوسہ ششم از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیتے اندازد یا اول بندہ را در تصرف خود آوردہ ملکات خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے اندازد لغو و بالند من شرہ از قسم اول التجارب بیرون مناسب است چہ معصیت و اسطہ موتے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ و در دفعے میرند نہ کفار صفت ایشان لایموت فیہا ولا یحییست و ربوبیت واسطہ وجود و حیات و در قسم دوم است کہ ملکہ و سحر بہ شیطان است التجا بملک بیرون مناسب است و در قسم سوم التجا بالہ بیرون نیز اوارث است و تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ شیء رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبہما من الصلوٰۃ فصلہما بظہور رسیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیست ذاتی و الا ان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریا یافتہ عبارتست از آنکہ او همچنان بر صرافت اطلاق خودست ظہور مقدمات جلوہ اطلاق را بر زمین داختمہ و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن و ریاضت جمع است جمیع ذرات عالم در و آن متعاقب موهوم الاتصال بنفس رحمت و قہرے آیند و میروند و میال بہ و ران و ریاضت لانتہای اطلاق ہنیاست و از کوتاہی ظہور مقدمات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است کہ نظر عارف کل شیء ہالک الا وجہ راستم بریند و آنکہ میگویند حفظ ما بین نفسین نیز عارف را لا بدست انیست کہ خود را بفنا و نیستی برود کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت و لہذا کفہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
 بہترست و الاعارف را چہ احتیاج است بحفظ بین النفسین کہ او از وہے منفک
 نیست چہ در اصلاح و چہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
 نمودیت بے بود بوی از وجود خارجی بشام او نرسیدہ و ہمچنان در علم آرمیدہ
 یا گویم واللہ تعالیٰ اعلم کما کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
 وقت بمین آنست و الان کما کان ہمچنان یا انکہ الان کما کان باین معنی
 صحیحست و اگر چہ کان اللہ بمنے اول باشد یعنی در نظر شہود من ہمچنان بود
 یک در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فنا و میتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تہرتہ اننا و امانت برسہ
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و انبجادت ہمین ذوق یافتست
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصودست و باین تقریب فرمودند کہ ملا
 طریقہ باین سہ چیزست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گامی و دوام
 عبادت اللہ در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکر فی
 فی نفسہ ذکر تہ فی نفسہ و ان ذکر فی ملا ذکر تہ فی ملا خیر منہ یعنی
 ملا الملکانہ فرمودند بخدا سے غر و جل نیکو گمان باید بود و نفس خود بد گمان و
 خائف مشائخ را اختلاف است و انکہ غالب حال بندہ مومن رب باید
 یا خوف بعضے کفہ اند و پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملا و در صورتی کہ ذکر بندہ مرتق را اور ملا
 آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملا و اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا با شہد یا خیریت ملا را باعتبار
ان باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ ان را ہمیں گویند و انہا افضل اند
از رسل بشر ذکر بندہ در ان ملا با شہد ایک حقیقت مراقبہ انتظار است و صفی
انتظار و طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
آمدہ باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بجز ہوا سے او باشد چل ذکرہ
و بی حول و قوہ غبار کوشش است و انتظار استمانہ کوشش این قسم مراقبہ جز بہنتی
و قریب الانتہا راست نمیدہد و لهذا ابو بجناب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
در میان دو اصل کہ موت بالارادہ را بر ان داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
لیکن مبتدی عاشق را قلب منبتی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده
انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را مقید بیند شکل و مثال علم
و خیال کردہ در عرصہ نقل آرد فرودانیت و معلول سے ہر چہ پیش تو پیش
از ان رو نیست + غایت ہم نسبت اللہ نیست + سلک نگارش نمودہ آمد نماز را
حقیقت است و صورتی ظہور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت
اختیار و طلوع این شرف از راه سلوک بتنی بروہ اصل مشہور است و طالب
صلوۃ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدیم جذبہ بر سلوک
داشتہ باشد و طیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بوضوح و خلایک کردن دل
از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر را بہر و النسبت توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید توجہ
محل ہیولانے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلانہ فی حقیت
و جہے للذک فطر السموات والارض حینفار اشار باطن خود سازد و یکم کہ سر
غیبی درسد و اورا از اول بتاند و منے و ما انامن المشرکین پے آور دو جلوہ گر شود
تعاقدش قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

راضی و پیکر پیداشود و پرتو تجلی ذاتی بزبان حال با او بے علمت و بے نیازی
 مطلب را در میان نهد یعنی توکل را که برون آمدن از رویت اسبابست و باید
 اگر لطف حق مدد نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 انشاء که برین ان توجه الیه غیر هر دو کے نماید این زمان توجه و پیکر پیش آید و ما
 انامن المشرقین را بزبان و پیکر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
 بصفت غلت متحقق شود و پورا شد قبول خطاب فقیه مدینه نافله لک پیدا کند و از
 عمدہ امر و اذکر ربک اذانت بر آید تنزیہ حق کند و سبحانک اللهم و محمدک گفتن
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد و بند از نجایان ترے کند کہ کل کائنات را محمل و
 ناخیز باید کلمہ لا الہ غیرک بر از نقاب تواری بر آرد و اینجا خلاصہ قناعت در مقام پیش
 بنشیند باز تواند بود کہ اذکر ربک اذانت لباس و پیکر پوشیدہ کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار و اذانت عمل صبر نماید و درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج
 تکالیف بر روشن سازند تو ذمہ و بے تکلیف شروع بقراءت نماز کند فتح
 و پیکرش روی و بدبصراط مستقیم متد شو و بسعادت رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ
 برسد چون درین مقام تمکن شود کہ ہم نے صلواتہم و امنون و صف حال و
 شود و نیست صلوة حقیقہ اگر کند ذات بر و تجلی کند خواه درین منزل خواه پیش
 ازین منزل قنای حقیقہ باطنش از مجموع امور برود و در دنیا یافت کرمان
 گیر جانش شود و معنی اشتمے عدمالا عودہ دل شنیش کرد و در جانا بقمار خانہ
 زندگی چندند + با مردم کم عیار کم بویزند + زندگی چندند کس نداند چندند + بر نسیم و
 نقد ہر دو عالم چندند + تواند بود کہ فقرش بہ نہایت رسد و منظر اسم الفتن شود و منور
 درو مند باشد کہ این دروست کہ مقصود و آفرینش عبادت روحیہ ہیں دروست
 سبب بعد از تحقیق مقامات و ہنگامہ سلوک نگارش نموده اند ہر کہ در مقام معصیت

است یار غیبی بہ دنیا وارو یا سبب بین ست یا کفایا بالابدع ساش ندر و یا محنت اط
 خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدایا غیر خدا عزوجل میخواہد
 یا در مقام مجاہدہ بانفس نیست یا نظر بے خود و احوال خود و مداری بکول و قوۃ
 وارو یا تسلیم احکام ازلیہ نیست و رسلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند کہ
 بعضی از اہل نہایت کہ از خود و بایست خود برآمده اند و راکتفا و عدم احتیاط و مجاہدہ
 بہت بعضی از نیات حقانیہ ثابت نماندہ اند لکل وجہت ہو مولیہا اکابر خانوادہ
 نقشبندیہ کے فرماید قدس اللہ تعالیٰ ارواحم کہ ہرگز اورو این راہ و انگیزہ
 شو و بعد از توبہ نصوص و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و غفلت
 و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الہی گردانند
 رعایت مذکورہ را سفر و وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام مذکور و توجہ وارند
 و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجز بہ میکشد و بعد
 بندہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست می آید و حقیقت توجہ
 مذکورہ مراقبہ مذکورہ کہ وجہ از وجود یادداشت است و صفت رضا بعد
 از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن باسانی روسے نماید ملک در خستہ
 شرح رباعیات خود کہ از مصنفات و قیقہ شدیفہ ایشان ست و سنہ
 بسلسلہ الاحرار نگارش فرمودہ اند سہ این سککہ کہ من زوم بنام فقر است
 وین روشنی از نور تمام فقر است + بر خیز رہ خواجہ احرار بگیر + کان راہ
 ز سر حد مقام فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
 امرا ہم طریقہ علیہ احرار یہ نقشبندیہ است اول در آمد ایشان در اوراک
 بسیط است کہ غلبہ بہت حقیقہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات ست
 و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این معنی را کہ مغلوبہ اوراک مرکب و ظہور

تجلی صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ در غلیات
 کشش و انجذاب اور کات تمام از میان رخت بر بندند بل نبعت آگاہی
 نیست مشورے نماذ تقبیر یقینا و فنا کے فنا کے کند تو اتر این نسبت را وجود
 عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم سے شہزادہ وصل
 اعدام اگر تو اسے کرو + کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت
 سے گویند وجود عدم منجر لوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا ^{توانی} فنا سے صفات بشریت
 سے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بعض عنایت نوزے بخشید کہ در بر تو آن
 نور و بند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے ست از وصف حضور ذاتی آن حضرت
 بخوش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چیز
 با ایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا است
 این وجود را وجود فنا سے گویند و سے گویند وجود فنا جو بشریت ہرگز
 عودنے کند یعنی عاودۃ اللدبرین جاست کہ کثانی بہ اوصافش و
 نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف عالیہ
 سے گویند تقبیر بہ تجلی ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت

ان بعد اللہ کا نکستراہ را درین موطن میدانند و رؤیہ اخروی را نیز
 درین منزل اثبات سے کنند و فرق میان احسان و رؤیہ ہجوں فرق
 میان مشاہدہ صاحب جمالی و وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
 سے دانند و سے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ تصیر تست اما چون
 حق سبحانہ خبر داد کہ یہ بارہ چشم را مدخلے خواہد بود آفتاب و صبح فنا اگر
 می گفت پیشانیے شمارا مدخل خواہم و اوان زمان نیز ایمان سے اور یوم و شہود

مانظر تے سے الا و رایت اللہ فیہ او قبلہ او معہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نهند واسم معاینہ
 بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے کرده اند ہمگی اہتمام ایشان در کتب غلبہ
 و غلبات آنست در غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نسبت از نظر ایشان
 محومی شود از صفت و فعل جزوات بیج نمی بینند و در غرضہ وجود جزئیات
 بحث در نظر بصیرتشان نمی ماند این نسبت نہایت مقام انبیا و اولیا آنست
 ربک المنتہی و لیس و راو العبادان قریہ شاکر تم فرمودہ اند کہ عین الیقین
 در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ اسما و
 صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
 نیست چہ حاضر مدرکہ صورتی بیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیقت
 سبحانہ و ہمچنین تجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صورت علیہ پیش
 نیست با علم آن کہ معلوم حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتی
 تجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اسے موصد کامل صاحب
 ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی توجہ فرق میان
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پروردہ اسما و صفات است
 با جملہ ہر چہ حاضر مدرکہ ہست تجلے منسوب بانست فافتم و نیز از بعض مقدمات
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
 پیدا کند از تجلیات صورتیہ و معنویہ فراغی خواهد داشت خلاصہ و مقصود ہوسم
 تجلیات صورتیہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صورتیہ و علیہ حاضر او باش
 از حضور صورت فقط فراغی خواهد داشت اگر گفتہ شود کہ از تغیر بلکہ تجلے معنوی را

کروی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با عقایدیات خود داشته باشند
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افتدای سالک است
 چنانچه مقرر در باب آنست میگوئیم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی آنست
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت متقدّمه صورت حقست
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حقست با تقرّر صورت علمیه
 و در هر که با جمله در تجلے معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلومست بتفصیل قطعاً
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرق و پریشانست بلک فرموده اند توکل آنست
 که ترک حساب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه قامت بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بسبب برند و خست زیرا که سبب مثل
 در وازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
 در وازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد چه در وازه
 بنا کرده است و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه در وازه فرستد یا از بالا بر تابد کمال فرموده اند تا حضور ذاتی که
 حضور صفات عبارت از آنست سالک را حاصل نشود از تقدیر توحید جسمانی
 خلاصی نیاید چه توحید صوری و در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیر را وجود حق میدانند و در وقت تمیز و تفرقه باقی است روح بفنا
 و اضمحلال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چه پذیر این موجد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققینست رضوان اللہ علیهم اجمعین بر سید
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و اللہ من ورائهم محیط که تنزیه صرف منزّه از صفه
 تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

از چہرہ مقصود بر نیفتہ اگر چه آن حال لمحہ باشد و این همان قدر کہ در تقدیر
است روی رفتہ می نماید غلے تفاوت الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود
کہ حق سبحانہ بوجود و مہوہوب صفاتیکہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ مشرف
سازد و درین کسب را اصلاح دخل نیست بجز مہوہبت اوست سبحانہ علی
روزی بعضی علما و ران معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیہ عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیہ است کہ بر آئینہ ذات افتادہ تر و روی می نمودہ اند کہ اگر عکس تصور
علمیہ بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیتہ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید
در نوبت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس لبر وقت ایشان رسیدہ
پرسیدہ اند کہ چہ مذاکرہ میرفت بشہنہ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند
بی نہایتی حق سبحانہ نہ بان معنی است کہ در اجسام است باعتبار طول عرض بل
بان معنی است کہ بی تعیین و تمیز است دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیتہ لازم
آید بلکہ محل آن وہم است چنانچہ صورت متنقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ
برون او وہم حکم میکنند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ آنرا مثال
متصل گویند و آئینہ همچنان بر صرافت و پیرنگی خود است و بل ہمدین محل
فرمودہ اند کہ توحید حاصل سے باید کرد و توحید محققان تکلمین لاموثر فی الوجود
اللا اللہ است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اودن و خود را از ان خالی ساختن
اگر چه بعضی از متاخرین علما قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی الجملہ اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا اللہ است اما مذہب صحیح همان است لاموثر فی
الوجود الا اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند باقی
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

سار روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از حق تائق
 نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بر شریعت بودن است توحید سالم نیست
 که به تعین خود که انابر سر اومی افتد اضافت کنی و از استعداد او شمارے و
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشد
 درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
 که سالک بتخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و هنوز و اصل نباشد بان سخن
 مشهور تناقض دارد که تخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل می شود
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی
 را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
 بتمام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و تخلق قبل از
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است بل روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت و آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
 خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفر و روح بطلان
 غیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق نیست که بعضی مکاشفات
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینیه که بر مد که ملهم
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویشی معروض داشت که بعضی
 علوم یقینیه که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطای یافته می شود و سبب
 آن چه باشد فرمودند سبب آنست که بعضی از مقدمات مسلمیه خود که پیش

صاحب این دیدنعت یقینے مقرر است آنرا بان علوم ضم کر وہ است خطا این
 راہ آمدہ والاخطار اور صرف علوم ملہمہ کہ نما کے علما کے علوم عفت یہ کہ
 مراعات قوانین منطقیہ نے نماید گاہ خطا و رفت کر شان راہ سے یاد کر سش
 ہمانست کہ مقدمات مقررہ خود را یقینے خیال کر وہ در ان دخل وادہ آمدہ الا
 منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا و فکر نگاہ سیدار و اگر استعمال
 صرف منطق سے بود بے ضم مقدمات خود ہر گز خطائے خورد و وانگاہ فرمودند
 کہ بہتو جہان الی اللہ کشف ہیج و رکار نیست کہ کشف و نوعست و نبوی آن
 خود اصلا بکار می نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت میں شدہ است
 برای عمل کافی است و ہیج کشفے بان برابر نہ سلسلہ میفرمودہ اند شایعہ ابا
 بر تربیت و ارشاد و خلق کے آرزوہ چیز است و میشود و الہام حق سبحانہ یا حکم و امر
 یا شفقت بر خلق اللہ یعنی چون خلق را بر ضلالت می بنید و ضلالت را
 موجب عذاب و ضرر انہا میداند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواہند
 پس مقتضائے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق ابو عظ
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شرایع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہارا و اصل سازند و شفقت شرط
 نیست امر زاند می ست و در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
 طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
 واقع ست سلسلہ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت
 بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ و وام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
 مشرف بہ مرتبہ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات ہسا و

صفات سالکان طرق دیگر را بتفصیل حاصل میشود و دیگر است این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بر مرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریق در هر حد فناست و معنی اندراج نهایت و رتبه
 که کبرک سلسله ما اشاره بدان کرده اند اینجاست **سلسله** بتقرب ترقی بعد الموت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفته اند اگر کسی نسبت صحیح
 و اعتقاد درست و راه حق سبحانه در آید و او اب شریعت غاکما حقہ کا آورد
 و او را از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیبی نباشد البته بعد
 از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدینند حضرت خواجہ ریح القدر روح
 بعد ازین نقل تا تلی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را ہمدین عالم وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از ان بہ زبان مبارک آورده اند
 کہ اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجہ بہ جناب
 حق سبحانہ بزرگترین دولتی است بیج ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست ع این داشتہ باش گوید گزینج مباح **سلسله** فرموده اند طریقہ
 انجذاب و محبت الہیہ موصل است و او را روی جبر نسومی ذات حق سبحانہ
 نیست بخلاف طرق دیگر کہ روی بجانب انوار نیر و از مدلاجرم بعضی همان
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی است اما پوشیدہ
 اہل این سلسلہ عالیہ نقش بند یہ تربیت همان انجذاب میکنند **سلسله** فرموده اند
 رویہ بالبصر بعد از موت است چہ رویت انگشاف تام است و تا روح متعلق باین
 بدن است انگشاف تام صورت نمی بند و چہ ہر چند بے تعلق گردد لا اقل علاقہ
 حیات باقی خواهد بود اگر چہ بصرفت اصلی بناند تعلق خود باقی است **سلسله**
 بتقرب سماع فرموده اند انہامی کہ از صوفیہ صافیہ سماع نعمتہ قائل شدہ اند

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی سہلک و اجمال و ہشتہ باشد و اگر مہر و چنانچہ یکے
تخصیل مقامات کردہ است و نتیجہ مقامات را کہ سہلک و اجمال است وین
عالم نیا فتنہ این اگر مست نزوح سبحانہ و کریمہ ان اگر کم عند اللہ اتقا کم ناطق برین
است کہ تعلق فرمودہ اند کہ ولایت بفتح و او قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ وارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگرددند این تکوینات
تعلق وارد خواریق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ مستعدان میرسد اثر کہ ام قسم است فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بافتح است و در اثنا کے آن بیان تقریب المتقادہ طالبان شدہ مؤذد
کہ ہر گاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ فرشد میشود ہر صہ دوران آئینہ است بقدر
مناسب پر تومی اندازد و انگاہ فرمودہ اند کہ کسی باشد کہ ازان دو قسم ولایت
اور ایک حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر داشتہ باشد
یا شخص کے ازان دو بیشتر بود و دیگرے کمتر مشایخ نقشبندیہ رحمہ اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدری
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگزارد و ولایت
بفتح را با خودے برد و نیز فرمودند گاہ بکلم زلتی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستا
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان پر بقال می آرد و ان در کفحات مسطور
است شک روزی فرمودند کہ معاملہ بربزخ و عشر خوش معاملہ دور دور است
اچگاہ سکونے و تاملے کردہ فرمودند بیچ سعادتی برابر این نیست کہ کسی
را انسے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انش حاصل شد بیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی مامور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود است با این ہمہ پندین

تکالیف شرعیہ برو نما وہ ملک روزی بتقریباً عمر ارض بعض منکران بہ فقر اراقتہ
 فرمودند اولیا از کبار محفوظ نمسند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاہ ظاہر شود
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جمالت است ملاحظہ باید کرد کہ منزل ایشان
 کہ دائم یا اکثر در اندک است و درین میان اگر احیاناً بکلم شریعت چیزی صا و شود
 ایشان را در ان معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را
 در زمان حیات مردمان زندیق میگفتہ اند چنانچہ ذوالنون مصری را حمد اللہ
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چہ از دنیا مطلق منزه بود اگر و کسوت
 دنیا می بودند بحکس بعد از موت ہم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
 این کہ متبدعان بہ بعضی اصحاب رضی اللہ عنہم اجمیعین طعن میکنند سببش
 همان است کہ این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت و رونما بودند و الا
 خندین تن از صحابہ کہ باو ہا خورد کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
 بحکس از آنها حرفے ننگوید و سخن از اصحاب گفتن از شراط وین ایمان
 نیست بسیاری از مومنان باشند کہ خد خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان

ایشان هیچ شبہ نہ فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای

حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العالی خواجہ عبداللہ سلیم اللہ تعالیٰ
 فرزند ولید حضرت خواجہ ما اند وقت و روز و ماہ و سال ولادت ایشان
 ازین ابیات شریفہ والد ماجد ایشان ہویدا گردودہ او کشتہ و رین
 خرابہ منزل + روزیکم از بیچ اول + بود آخر عصر کان یگانہ + افتاد و رین
 سیاہ خانہ + طبع غزل نشاط میگفت + دیدم ناگہ بہار شکفت + تا بیخ
 شناس نیز بین کرد + بشکفت بہار و خط آورد + و چون یکی از درویشان
 در واقعہ دیدہ بود کہ در خانہ ایشان پسر حمیدہ میرے خواہد شد باید کہ

اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گرواں نہ چندین کروہ اندھنا کہ
 درہمان ششوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اندا آنجا کہ فرمودہ اندہ
 درخانہ کترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام محستہ ملک اور + انشاء اللہ شفیق برادر
 وورین منظومہ تقریب اذان و اقامت بسبح این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعہ و قیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آورده اند ما بہ نسبت و نسبت
 ازان اینجا اکتفا نمایم سے بر خیز ہلا موذن غلیب + ورگوش من آربانگ
 لاریب + این نسبت بے نیاز مند است + یک شہدم از نسبت بسند است
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بپیرم + یک شعلہ نور و ہر روز
 تا خانہ ناسوی بسوزم + خورا بہ تو بازے سپارم + کے پیرم و شعلہ کے گزارم +
 ور خور نیم ازین سیر روز + خود شعلہ خویشتن برافروز + اسے دوست بحق
 و دستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاودانی است
 و رہش تو مرگ زندگانی است + کرتے علی الصلوٰۃ کوئی + ہم خود بصلوٰۃ
 بیوتی + وزیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مرد و دوست
 در نمازم + سبحان اللہ بخوبی بنازم + افتادہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوالدے
 بصلے + کروند و و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + جان اللہ گوی تا
 بجوشم + اینک چو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ار شوم نیست + حاجت
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
 است + من یکدم سر و نام دارم + یک شمع حیات کام دارم + از شمع کفایت
 است این کار + چون من بروم حکم چہ بسیار + چون در نگری عوض کام است +
 سر شمشیر شمع ہم انجام است + گر بجز سند بہ تشنہ کامی + سیرالی اوست
 ہم بجامی + بی بی غلظت مقام درویش + عالی ست زحمت اندک و بیش +

در یامی ازل بسی شکر فرست + سبحانک ثبت این چه حرفست + و ایام طفولیت
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلها که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید
 والد بزرگوار خود و بنظر رسیدہ بود و نیز دوران ایام حیات حضرت والد
 ایشان طاب تربتہ حضرت ایشان ما را قدس اندکسرہ امر متوجہ و دعا
 در حق این دو نور ویدہ نمودہ بودہ اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطلق
 فرمودہ چنانکہ حضرت ایشان خود در مکتوبی کہ باین دو پسر زاوہ گرامی ارسال
 داشتہ اند تصریح باین معنی نمودہ اند ہذا ہو سلمہ مرتبہ فقیر بدولت علیہ سکہ
 حضرت ایشان مشرف گشت مرتبہ اخیر فقیر را فرمودند کہ ضعف بدن بمن
 غالب آمدہ است امید حیات کم ماندہ از احوال طفلان خبر دار خواہی بود
 و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حضور مضعات بودید و بفقیر امر کردند
 کہ بایشان توجہ بکن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجہ کردہ بجدیکہ ظاہر
 اثر آن توجہ نیز ظاہر شدہ امید است کہ ببرکت حضور ایشان آن توجہ شمر
 نتایج باشد انتہی کلامہ الشریف چون این دو برادر والا کہ بحسن شفقت و
 اہتمام خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالی از فضل و صلاح
 بہرہ ور گشتند این مخدوم زاوہ بزرگ باشارہ آنجناب شغل این طریقہ عالیہ
 از شیخ الہدای و اوست حیاتہ کہ عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء اللہ
 سبحانہ گرفتند و ببرکت آن نظرات کہ سابقاً ذکر یافت و نیز بمن ہمت و
 صحبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود بانصیب شدند باجملہ
 فرشتہ خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و ہواہ
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و رعائن بنمایانند
 تمام در پیوزہ انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از رعائن ایشان

این عریضه علیست که از انجا کمال عقیدت بل پوفور فضیلت ایشان راه
 توان بر و هو اهدا عریضه محتویات علی سریر الاخلاص و مکام من
 الاختصاص من الملوك المفلوک اخضر عبیدا لله عبیدا لله الی اسوات
 اهل المحی و قد و آریاب السلواک شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
 الافاق و منبه النیام الاجل الاكمل البارع الاوسر النحریر الی غیر المنیر
 مشیدار کما الملة و المتظهر من الماثم و الذلة و الناطق بالحق و الصواب
 و للعلق کف اللوح و الایا بقائمة الدین و قایة احکام المتین و المتکن
 علی مسند الافادة و المتصاعد مرجض العاداة الی ارض السعاده
 قلا و نر کبار الطریق و حارز عمر الحقیقه نو حدائق الاکار و انوار
 حدیقه الاعیان فارس مضمار الخطاب و حارس سر الکتاب المتعین
 علی و ساوثة وراثه المصطفوی و المتصف علی جاده خلافة النبوی
 و اقدیران المحبة لقاؤه و منهل عطش المهج سقاءه حلال عقود الاشراق
 و دلال و فوج الاشرافیه لیس مکرمه من الله الاله فیها حظ کامل و کما
 موهبه الانصیب کما فل لصفوة شعثة من یر قلبه الوافی و العطف
 شعبه مزد و حاکمه الوافی له التقدیر علی مشائخ الزمان و التقوی
 علی مشاهیر الدوران تسخیر بملاحظه اطواره من طوب الوالایة و
 یتظلم بمشاهده اعماله علی اسرار اهل لنهائیه من استند بعروثة
 ارادته فهو الذی ارتقی علی مدارج الکمال و من اعتم بمجبل خلاصه
 فهو الذی استعد بنیل الامانی و فاز لحصول الکمال فہلوا یا ایها
 المترددین فی فیا فی الطلب و تعالوا ایها المتشرین الی عبادان و وصول
 الرب و اقرعوا باب و اسرعة التي یعلم بمنبع البرکات و عاکفوا علی حضراته

التي تسمى بجمعان الخيرات وترقبوا مرتبطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا ومن تصرفه نيل لمكارم والتعدادات هو الشيخ المكمل سيدنا
ومولانا ملاك الدين الفاروق النسب للمحمدى بحسب السهرستكي
المولد القدسي المحتد بلاندي في حقه غبطة وللمناني فامره
عبرة طرد الطوسي عند ظهوره وفر الفارابي من سطوة طلوعه ومقر
فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي الشهير بشيرا ماله وضاعف كماله
واحفظه من طوارق الآيا وموجبات الاخران والاولا وما هم غمام
وهذا رحمة النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار
الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدي ليس لي
طوال لبضاعة ولا حوال الاستطاعة الا مكر متكم ومرحمتكم قلبه
قاسية باصناف الذنوب والاثم ونوادى مظلمة باصناف النعمان
والجرائم ارحموا على حوال وانظروا على سر يوتي وبالي حتى ستخلص
منها بقاء الجهالة والضلالة واسر تقى على معارج السعادة والكمال اليوم
ليس اب مشفق الا انتم ومهرب وما رب الا حاضر تكمل كل زمينة عمرها
وجل وقاتي وعمامة شهواري وسنواتي مصر وفة بمدحتكم العاليه
ومحمد تكلم الهنيه واقتصر على لقائكم ان كان لي الاربية والمنية
سيدي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي
اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذوالقدسي
عز شأنه وجل سلطانه انتهى وعرائض بزبان فارسي ورعاية نصحت
وبلاغت نيز بيار مرسل واشتهر ان ذكره اكثر به شخط ايشان نورد اقمست ليكن
ازخون تطويل عنان توسن خامه رشيد ه ميار وحق سبحانه ايشان را انما

ورس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه عالیہ نصیب فراوان یافته اند و
 در آن علما و محققان و قہتمای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبہ این اکابر از حضرت
 ایشان ماقدرس مدد تعالی سرگرفته اند و چندین بار دیوانہ و اراز و ہلی سیاوہ
 و سوار متوجہ ہستمان ایشان شدہ و در سہ ہند روز ہا در خدمت علیہ سپر بردہ اند
 و الطاف و نظرات خاصہ دیدہ اند و بعض کتب کلامیہ را چون شرح موفقت
 وغیرہ یا بعض رسائل صوفیہ در خدمت حضرت ایشان گذرانند و اند و از علوم
 و اسرار خاصہ حضرت ایشان نیز بہرہ ہای لانہایتہ برداشتہ راقم الحروف چندین
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان رحمت و منقبت این مخدوم زاوہ
 عالیشان آسماع نمودہ روزی فرمودند کہ او از محمدی المشرقی است و از محبوبان
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت و بیکر فرمودند
 کہ اگر آن نبود می کہ این خواجہ زاوہ ماورکمال و ست مشرب و شوریدہ حالی و
 بی تقدیر و تعینے لو دندے ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاوہ
 والد بزرگوار خود نشسته بافادہ و افاضہ طلاب می برداختند انتہی الحق این
 مخدوم زاوہ در غایت بی تعینے اند و از آنجا کہ منسوب نسبت توحید و جو کشتہ
 از نظارہ مظاہر جمیلہ حفظ فراوان دارند و از استماع سرود و آغائے نیز لذت
 بے پایان اکثر شوریدہ حال و فارغ البال با نظر راست و کلاہ کج بہ کوچما و
 بیابانہا سپر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آہ گرم و سر و ازول پرورومی آرنند
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلاخطہ امتساب خود بخدمت ایشان تخلص در آن
 احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدہیم فرمودند
 سہ کشت گلستان بہانہ ایست گکارا بوی تو آوارہ کردہ باوصبارا اشارہ
 بہ فقیر نمودند کہ تو نیز خند بیت برین ملحق گردان این بندہ این دو بیت معروف است

داشتند و رازنہانی بلب رساندند و لاشب بخوی کبوتر کہ واد بلبیل مارا خلاق بجزا
 ابروت بسجود پیشینہ دل بشکند قبلہ نما را حضرت ایشان مارا قدس اللہ سرہ
 در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیہ تمام نامی این مخدوم را وہ گرامی است در
 مکتوبیکہ در جواب عرضیہ ایشان بودہ رقم فرمودہ اند کہ صحیفہ شریفہ رسید از مطالعہ
 آن فرحت فراوان بحصول انجامید او شمول نسبت حضور و استیلائی اندک اندراج
 یافتہ بود نمک و مبارک است این دولت کہ شمار اورستہ چہار ماہ پیسر شدہ است در
 سلاسل دیگر اگر و درہ سال پیسر کرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجا باید آورد چون میداند کہ فطرت شامل بندست و تحسین این قسم
 احوال از شانہ عجب مہر اظہار این نعمت نمودہ آمد لکن شکر تم لازید نکم نقص
 قاطع است نوشتہ بودند کہ مشکاکہ توحید ظہور کردن گرفتہ است این دولت
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارون نمایند اما در غلبہ این حال آداب
 شرعیہ را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما یبغی بجا آرند استی علی
 الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چہارم است از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
 ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بقصیلہ فلیرجع الیہ و نیز این قرہ این
 ولایت عراق فی مکین بر شورش تانہ باستان حضرت ایشان مرسل فرستادند
 کہ از انہا بنقل دو عرضیہ اکتفا میرود و عرضیہ اولی عرضداشت بندہ مجبور
 بر تقصیر محمد عبداللہ اندکہ اوقات گرامی بدعا سلامت آنحضرت میگردد
 و ندامت و شیمانی کہ بر دوری از خدا و مان حضور و ارد آنقدر است کہ گفت
 و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سرگردانی روی و اوہ کہ بشہ از ان شمار
 نتوان کرد سراپا و رواند و ہاست و باین خداوند کریم را شکر کہ و رست و
 رابطہ باطن کہ حاصل آن فنا وستی است ذاتا و صفتا و عینا و اثر افوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سرش ماند و نسها
غریبه رو میدهد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با بیخ از نهال التفات نیست
بدریای عدم آب از سرگذرانده اند انبوهه لطیفیل خدمتگاری تو بندگی آنحضرت است
ذات والائے آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باو عرض
ثانیه عرضه داشت کترین خدام والادرگاه محمد عبداللہ بر عرض قدس بار یافتگان
وراه بروگان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قباہ گاہی دام ارشاد و میرساند
که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا امر انجام کار حسیت
و آخر بجا کشد شورشی شگرت سر ایاچچیدہ دریای حقیقت متواج است هر لحظه
موج دیگر بر روی کار دارد و قطرہ را با موج نودون شریعت عشق بیہیات بہیات
چہ بیوسیم در حضرت قطب دائرہ ظهور و یوانگی شہ و بگرد یوانگی بخشندہ کہ کریم
و کہ خندم و کہ افتم و کہ خیزم + آموخته امستی از دلبرستانہ + اسی قبلہ خدایرتاران
کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل ہوش افتم زیادہ برین گستاخی است
العبودیتہ انتہی و از اینجا کہ این نوزدیدہ مخلصان حقیقی را با این خدمتگار تحقیق
التفاتی نامی فراوانست عنایت نامہای زیبا شتملہ انقاس نفیسہ باین بندہ
مرسل و شستہ اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان تم
می نماید حق سبحانہ و عای حضرت والایشان را کہ در ان منظومہ سابقہ در حق
ایشان نموده اند با حاجت قرین گرداناد و ایشان را بہنایت مراتب تکمیل و اکمال
برساناد و بحق اہل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال بن دو فرزند برخوردار حضرت خواجہ
بزرگوار قدس مترہ زبان قلم بذر خلفای کبار ایشان کو یامیکرد و و ازان جا کہ
اعمل و اعلم و اکمل و عظم خلفای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند قدسنا
اللہ بسره الا قدس متر و ازان بود کہ نخست زبان خامہ را بذر ایشان شیرین

سازیم بعد از ان به بیان حال دیگر خلفا پر و ابریم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجہ را تقدیم دادہ مسکتہ بنجامین کتاب ذکر حال ان مہم حکم
ایشان و فرزندان و خلفای ایشان کردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ
آن جناب از بزرگ زاوہای دیار ہندوستانست و از اجلہ صحاب حضرت خواجہ
ماقدس اللہ تعالیٰ سرۃ الاقدس پیش از شرف وصول بلستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفای حضرت مجذوبہ اللہ رسید علی قوام بودند
اللہ سرہمانی بودہ و جناب شیخ بوس الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ماجدست مشائخ بلا ترو و میفرمودہ اند و در تری از
قرامی سنبل کہ از بلا و تالیہ و ہلی ست صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند
شیخ تاج ایشان از اولالت باروت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ماوراء
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ رحم
رخصت آن انتساب نیافتہ از انجا عنان سیر لصبوب دیگر منصرف داشتہ
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را متقدّمی بودہ اند چنانچہ از بعضی
مرقومات ایشان ہویدا است چون حضرت خواجہ از سفر میامین اثر ماوراء النہر
بہند مراجعت نمودہ بارشا و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب مناب او شوق و ریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بکلازمت شرفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف اورا پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشتہ
جلیس خلوت خاص و انیس محفل انحصاص گردانیدہ چنانکہ گویند و میان

ایشان

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج و دیگرے نبودہ و نیز مستفیان
 احوال و پیش اسرار بسیار دلیری سے نمودہ و اگر ایشان را گاہ معلوب
 می در یافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم کے کشیدہ
 چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نمودہ اند با جملہ بعد از آنکہ حضرت
 خواجہ ما شیخ را آشنای نسبتہامی علیہ اکار نقش بندہ یہ کروانیدہ اند اجازت تعلیم
 طریقہ داوہ اند کو بند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود و نام
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ نامور
 شدہ اند کہ مرا اجازت دہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر من
 در معاملہ امر کے بند کہ از اکار نقش بندہ یہ اور امشیر با اجازت باشد می شاید
 مقارن آن سن در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت غزوان
 خواجہ علی رامینے قدس سرہ ہستم حضرت غزوان طاقتیہ مبارک خود را
 بر سر من نہا وہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
 معروض داشتتم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نمودہ بود بیان
 نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت داوہ اند و نفس و نظر
 آن جناب اثر کے پدیدار گشت ہرگز اگر این طریقہ تلقین فرمودے
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوے و احوالات روے نمودے
 در آن ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ امشب و کنار
 دہلی ہنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
 بود فرود آمد آن غزیرا اہلیہ بود ویرا طلب آن پیداشت کہ از شیخ تعلیم ذکر
 این سلسلہ علیہ بردار و با جابت رسیدہ ہان شب آن صاکیہ را حالات و
 جذبات کثیرہ روے واد و کشف ملکیت و ارواح و امثالہا پست گشت آن

احوال حاصلہ را بزوج خویش در میان نہادہ تا بشیخ زفتمہ معروض اور زوج
 را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بر سر و پید و حال آن کہ پیش ازین بچند
 روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
 قدس سرہ در یوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بودہ است
 حضرت خواجہ بنا بر حکمتے جواب دادہ بودند کہ اورا از ما نصیبہ کسے در نیامد
 شیخ آن خبر و حشت اثر را بان درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
 شب آن درویش از سفر طعنون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہاں
 تا چہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ما چارہ نخبہ شیخ
 شنودہ بودند مذکور ساختہ بجز واستماع آن سخن آن درویش متعجب گریبان
 چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و اقامان و خیران روسے
 باستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جابر لاسے و وصل افتادہ و
 دستار جامی و پایی افزار جامی و بیان حالش سے در ہمہ شہر جوین نیست
 یکی شیدائی + خر قہ جامی گرد و ساغر و دفتر جامی + تا بہ چنان شوریدہ و پریشان
 بسجد خواجہ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجہ افتادہ با اضطراب
 و بیخ و تاب تمام دویدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بز زمین افتادہ است
 اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویراہہ جہرا از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بوسے و روادہ چون چند بار
 با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت با و فرمودہ اند کہ ای
 فلان با بیخ کاری ہم داری وی بشویش تمام گفتہ ہر کار یکہ دارم با تو
 دارم مگر کتھان فرمودہ اند کہ ما را خود ہلاک میکنی آنگاہ فرمودہ اند کہ ہاں سو
 پیشانی ما بنگر بجز و یکہ نظر جہتہ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک افتادہ

حضرت خواجہ برخواستہ اندوکی را بنگاہداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت بافاقت آمده است و چون یاران سرسپوشی از دستتسار نموده اند می گفته پرسید که آن دم در حین بیدین ایشان چیرے دیدم کہ بگفت و بیان در کجند و را دیدن همان بود و از خود رفتن همان سے لوح محفوظ است پیشانی یار + سر کونین ست دروسے آشکار + چون حضرت خواجہ واقفہ زوجہ آن عزیز را شہودہ اند پریش او فرستند احوال او را استماع نموده او را بخوار خود آورده اند و ہر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصہ شامل حال و میباشند تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز ماچتہ امر و زور قلند سلطان فیروز سنار و اکرات بوسے رجوع دازند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت نامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میرسند و صبیہ آن زکیہ و رحبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلمہ اللہ تعالیٰ باز کردیم بہ شرح احوال شیخ تاج الدین درہمان ایام کہ شیخ بسنبل رفته ہستہ است از باب طلب توجہے نموده اند بعضے حاسدان زبان بکلازمت آنجناب کشودہ بودہ اند و نیز دیوانہ ابا بکر نام از جملہ ہم پیر ہای شیخ بشیخ در شوریدہ بودہ آن دیوانہ را شیخ تاویب نموده از ملاست شگفتا و بیگانہ و از پر خاش آن دیوانہ در عریضہ حضرت خواجہ عرس و لشنگی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ پاک نظر قدس اللہ سرہ الاظہارین رفیمہ والارابہ شیخ مرسل و شہدہ اند و دماغ خستگے شمارا کہ در باب شیخ ابا بکر نموده بودید خواندیم این نوع چیز ہا مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند نامرا و بیچارہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

محموظ هستند و محصوم شده تا خلاف چشمداشت از وظایف هر فرد و خصوصاً که در اصل
 دیوانه و منحرف بعقل باشد استقامت صفات از او نمی باید چشمداشت اگر چه
 بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
 صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه با دیگر است نمی بیند
 که تکالیف شرعی مربوط به عقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل میت وجود را و یاد ب شناخت اینست نفوس
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را الوامه گویند انهم
 اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز
 معذور باید داشت بل بنظر لطف و دید در هر کاری مطالبه های جمیل کار باید بود
 طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دید که از استقامت
 عقل بر آمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
 حکم بر بطلان او چو اکتند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند انهم
 و البته که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
 داریم هر گاه ملاستی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفقته و
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انتشار الله در تفتیح شود باری بگویند
 که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود و یا
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یاد و در گاه خداوندی خواهد شد ع
 مشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از آن باید
 بعد از آن بتقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تاج نوشته اند که کاری مکن
 که دشت ز شکم فزون شود + صیدی چو من زوام و فایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فراج نازکی دارد و الله که بدست این مسکین نیست کم پروا از دست
 گرم و سرد این بیابان ندیده با بجمه بنارش می باید داشت سینه الله تعالی برین
 جاریست که اعزاز واسطه و تعظیم او مورت فیض لایقینا هست است چون زمانی
 بنیر مانکر + اسکراندر ز غیرت ما + زیاده گستاخیت انشاء الله تعالی درین
 بیخ و شش روز متوجه شما خواهیم شد پیش ازین بیکر و ز نوعی اشاره شد تا آنکه
 اقبال در توجه جانب شما نکنم و از همین جا غایبانان هست بر ترقی شمار بندیم توفیق
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شمارا جنگ و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتهام نمایند که از عین الیقین بحق
 الیقین رسیده در اوج بقا باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذرمیت و لکن الله در می
 ذوقی شود و هر کل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین مطن
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
 ما پر تو ماریت اذرمیت و باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را لکان
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را نبست همگی دیدن
 دیگر است و همه را با نبست یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله
 و لکن معنی شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الان لکان کان و دیگرست و قیق
 است کنایش تقبیر و تحریر ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره عالی را
 بشیخ نگارش فرموده اند غرض من هدایت مطلق در پر تو با نزاع البصر و ما طغی
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بحث باشد نشانش آنکه با وجود در دو بر می
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید زنده
 چندند کس نداند چندند بر سیه و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحب این حالت

را بشرط کشتش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و رفتش
 بنہات رسد الفقر اذا تم ہوا لہذا نیست این معنی بی استغراق و کشتش الہی و
 در یافتن آنکہ این کشتش از دست و پا و صور کائنات و شہاب عالم سربالی
 پیش نیست میسر نیست انتہی کلامہ الشریف چون حضرت خواجہ قدس سرہ
 مدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمہ لہذا آوارہ ولی طریق سیر بلا در
 پیش گرفت اکثر ممالک ہندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجہ زیارت حرمین
 محترمین زاد ہما اللہ تعالی شرفا و کرامتہ گردید چون بان دولت رسید سکنہ آن
 اکندہ متبرکہ را بشیخ اخلاص تمام بدیدار کشت شیخ محمد علان کہ از اکابر حرم
 بود و بوع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول صحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا لہما کان
 بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمہ کرده بود تا اہل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود ہمیشہ
 جوین آن می بود کہ حق سبحانیہ یکی از خلفای این شکر سلسلہ را آنجا رساند
 تا از وی اخذ طریقہ این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسلہ در منام آن غریز را بشیخ دلالت نمودند تا با اخلاص تمام
 بخدمت شیخ رسید و اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بکلامت
 آمد شدی نمود و فوراً متابذ و اعتقاد این غریز سبب فرید اخلاص مردم آنجا
 شد بشیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود کہ بطیبیت فرمودند کہ ما را در بلاد
 عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنہ احدی و ثلثین بعد الالف باختر
 شافت رحمہ اللہ شیخ تاج الدین سلمہ لہذا مکررا از ویار حجاز بہندوستان آمدہ

باز بان بلا و شرفیه رفت و در مرتبه اخیر بولایت لیبیه و بصره رفت جم غفیر بسبب
 اراده پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و اثناسی کثرت صحبت و اجتماع
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو گرفت
 شیخ مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز و رمای + از گران طانی
 بود آنرا که ماند دل بجای + بیخنت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم از ان جا
 بالباس احرام با یک ناکه و یک و دو خادم فقیر و فاقه متوجه بیت الله الحرام و در ضمن
 سیدالانام شدی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزاروی بیست
 باشد در بادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جاها می احرام حیدین و در
 که شوخکین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده موی با محاسن سفید
 و چشمهای از تاب سفر بل زلفش میستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و من گفت که سالها شهرها و میاها
 پیچیدم و این و آنرا از مودم اکنون جاروب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا همین
 جا خاک شوم و خوش آن سر یکیران آستان خاک شود + حق سبحانه آن
 یادگار بانی را در املنه مکره سالها باقی و ارا و بحق اکرمین و زوارها و سایر العباد
 آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
 افتاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علماء ظاهر حریفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
 و مریدی بدعت است شنوده و اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و دوشمه تبرگاز رساله که در تعلیم او کار نوشته تخریری آید پس و بتقریب آن
 کلام خواجہ عبدالقادر امام اصفهانی رحمه الله که در نقضات الانس مذکور است

اولاً صورت آن شخص را که این نسبت از ویافته و خیال آورد از چرخ میبوسید
که فیثقی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الا یمن فی خیالک و تعتبر عن
کتفک الی قلبک امر امتداد و باقی بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجمله
فی قلبک فانه یرجی لک بذلك حصول الغیبة **ط** اثر الذکر انک فی
زمان النفس بین عنک و جود البشریة و فی زمان الاثبات یتظهر فیک
اثر من آثار تصرفات المجدبات الالهیة و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد
فمنها اول ما یحصل الغیبة عما سوا الحق و بعضها اول ما یحصل له
الشکر و الغیبة و بعد ذلک یتحقق له و جود العدم و بعد ذلک یتشرک بالفناء
کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر لک ان اذا
نسبت ای نسبت غیره ثم نسبت نفس ذکری ثم نسبت فی ذکری الحق ای انک

خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ ان جناب نیز از خلاص اصحاب اجل اجابہ
حضرت خواجہ باقی باللہ است والد ماجد ان مجموعہ علوم بخندانی قاضی نظام
بدخشان بود کہ از دوسے تو اضع زیبا و زکر مولانا بابائی سعید کرستانی سبقت ذکر
یافت دوسے از اجلہ تلامذہ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
احمد حبیب رحمہما اللہ از دوسے نیز بالبقات پسندیدہ و شاگردان گزیدہ و روزگار
بماند و در سنہ اشنی و تسعین و تسعمایہ و امن ازین دار طلال برافشانہ چون
ان علامہ و را و اخر حال بقدر ذوالجلال و زرمرہ امر او کبار سلطان ہند متحرط
بود بعد از وی این فرزند سواد تمندش نیز چند گاہ تقید امارت و جاہ مہلا
بود اما ہمدان حال از و نور مناسبتی کہ او را بطائفہ علیہ اولیا بود ہمیشہ و ش
مانل صحبت و خدمت فقر بود و جو بیان کنج مسکنت و انزو او در ان ایام صحبت
شریف خواجہ باقی طاب ثراہ نیز رسید ازین و برکت آن صحبت انشوق انزوا

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجہ قدس سرہ باورار النہر رفتہ بودند
 کہ جذب الہی صاحب ترجمہ را دریافت تا پروہ غنار ایکسو نہاودہ ابراہیم او ہم وار
 یلاس نشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاہ و جلال برخاست از انجا کہ
 سلطان وقت را بروی شفقت بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنت اورا باین
 خواجہ نسبت مصاہرت و شاہ و این وزیر اہلیت احمدی و اہل ان کمال خصومت
 در اینکہ خواجہ از فقر بعت نماید تصدیعات بسیار از ان بان سعادت آسا
 رسید اما وی توفیق و تاید الہی بای ہمت بر جاودہ استقامت ہمیشہ وہ
 عسی ہووہ اختیار بجای رسید۔ لاجرم کنج مسکنت و تجرید گردیدہ ہزار
 مراجعت حضرت خواجہ از سفر ماورا النہر و چون آنحضرت از ان سفر باگشتند
 بخدمت لازم البرکت رسیدہ تعلیم از کار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و ان اذکار وی را از کار عالم در بود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
 فراموش وقت ان جناب میشد وی از غلبہ آزار آمد و بحضرت پیر بزرگوار اظہار
 دلشکی نمود فرمودند خاطر جمع دار کہ کار او درین چند روز بر ہم شود و چنانکہ
 فرمودہ بودند بظہور آمد او در همان ایام مقبول گشت نشیندہ ام کہ حضرت خواجہ
 باقی الد خواجہ حسام الدین را بشیوہ جلال تربیت میفرمودند بظاہر عت بہا
 می نمودہ میراندہ و بہ باطن خطا بہا فرمودہ می خواندہ اند چنانکہ در جواب
 حضرت خواجہ قفیلہ کہ مشعر بدین معنی است مر قوم گردیدہ چه خوش نازیت ناز
 خوب رویان + زویدہ راندہ را در دیدہ جویان + بچشمی نازبے اندازہ کردن + بدیدہ
 چشم عذری تازہ کردن + باجملہ سالہای بسیار بصدق و انکسار خدمات
 شاکستہ بجای آورد و نظرات خاصہ و احوالات نجستہ دیدتا رسید کامیکہ
 رسید و از حضرت خواجہ اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزاوگی و تفریح

نقصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثالاً لأمره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر و اوده التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از خدمت
خواجه چون وی را درین تبعاعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه نمر و از دل غم برورد بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را خلاص
ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا بنجاب و بکری حاضر
نمود بیدار بیا و بیا و بیا که متضمن افاضات کثیره بود بومی تعلق گرفت
و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپردن
بزرگوار در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زاده از زمین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکاتیبیکه بجزرات پیرزاده های
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند اند معارف
آگاهه خواجه حسام الدین احمد راجع سبحانه از ما جزای خیر و با و که مودت ما مقصران
را بر خود التزام نموده که هر بیت را در خدمت عتبه علیه استه اند ما دور افتادگان
را فارغ ساخته عکس برین من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار توایم کرد
انتهی کلامه الشریف از آن جناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم مشهور میگردد و دیدارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند را قم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
احرار طاب شراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
ما القاد اعطای نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای صحیح
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضہ منورہ رسیدہ شدہ ہو و اور اعطا فرمودہ انتہی کلامہ الشریف آئین جناب
خواجہ حسام الدین آنست کہ چون نماز بامداد اور مسجد فیروز آباد و اومی نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبہ می نشیند انگاہ او اومی صلوة اشراق فرمودہ متوجہ
مزار فائق الاوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب و وسیل بیرون شہر واقعست
میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبہ میگذرانند ہر روز پانزدہ جنس و از
قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمہ مشکوٰۃ المفایح مطالعہ می نماید نماز عصر
آنجا و انمودہ ہمتہ تفقد عیال و اطفال بشہر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
این خوی از و اور غیبت سکونت صحرا اگر غریبی مہمان بمنزل او وارد میشود و اور
خبر میکنند خود بمنزل آمدہ او را و آن روزہ را مختصر گرفتہ بدریافت دل خصیت
و حسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر مقبرہ الشفقتہ علی خلق اللہ ان پایداری
کہ با وجود نفرنی کہ اور است از رجوع و مخالطہ ارباب عنما ہمیشہ سفارش ناہیای
او برای رفع حاجات فقرا و اللہ بامر او ملوک جاہلیست با وجود کہ بعضی مخلصان
کہ اہست بعضی توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتند
کہ در ان باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت بینام
و فور شفتت عنان صبر او را از کف میر باید و زبان حالش نا طینست بمقولہ
آن بزرگوار دین کہ او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک کے کردہ و از ان راہ
تذللے با و میر سپید فرزندانش معروض داشتند کہ حفظ آبرو نیز ضرور
است فرمودہ کہ ما باین آبر و خود شہیا کروان نخواہم کرد چہ سعادت آن
آبرو کہ بشادابی کشت ولہامی مسلمانان مصروف گرد و بعد از انتقال
حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ
سرہ بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر عبار آن ملال

بر خاست و صفاها و اخلاصها و میان آمد تا بجاییکه فرزند بزرگ خود را حجت
 تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قرۃ العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهم
 که در جواب رقیمة شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این معنی نماید ملاطفه کرامی
 ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه بر پانپور نوشته بودند و آثار لطفت
 پیش از کتابت های پیش در آن خوانده میشود و روز پیش از تحریر این رقیمة رسید
 آنچه از معارف بقلم آمده بود پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کوچه بود + هر گوشه که رفتیم بیا بود
 تو بود + گفتم مگر سومی و گریه ای نیست + بر راه که رفتیم همه سومی تو بود + ازین
 جهت که از قلم اهل تقاصاد و کنا میزند پذیر باورین مکتوب خواهد بود اما چون
 وار عمل است و دیوانگان این مسیروا سطره ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری جستند هر چه مقنونی عمل و رعایت اصول دین باشد
 برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
 اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خوابان آنست و گاه بفقیر می دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند
 تخصیص فانیان باقی بحق رازی با تراست بلکه بد بیکران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضرب بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس دوائی موافق مرضی که معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بجز آنکه فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلبی
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر کردید که سفر و جدائی از

پدید و ایل نافع باشد و باین اشاره با بشارت خدا و مان استادی ارشاد و پناه
 سلسله اللہ تعالیٰ در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد با جازت و رخصت ملازمت
 استادی شیخ اللہ و او که تلقین ذکر این سلسله از ایشان برداشته بود و بر سر
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و در و با کس جناب ارشاد و پناه نسبت با و
 معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 و هر وجه حمد و معاون باشند و از صفای نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
 بنمندان نور الائم و سر الا عظم حضرت پیر و ستمگر علیه الرحمۃ پید از ارشاد و پناه
 خدمت مخدومی شیخ احمد بقا و اللہ و دیده میشود باعث چندین شکرست
 و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید و را ایشان مشهور و میگردد
 و خوب تر اینکه این الطاف و خلعت شریعت و مقومی آن بظهور میرسد
 و در رعایت ظاهری آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 اعتراض نیایند و از معتقدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
 و بعد از رعایت شرع از طریق عمیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و مہول
 پیشده باشد و السلام را تم گوید عنی اللہ عنہ ان سال که این ذرہ مستقام
 بقصد شورش احوال از بر با نیور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 اللہ سرہ العزیز متوجه پس مندر شده بود و در و بی خدمت لازم السعادت
 حضرت خواجہ حسام الدین سلمی اللہ نیز رسیدہ بود و در میان مو عظم شد
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیازی بقبلہ عقبہ خدا و مان
 ارشاد و پناه آوردی انصاف اینست که امر و زبرای تربیت طالبان حق
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبہ بلند دارند و در اتباع و عمل
 در جہار جہند و معاملات این راہ را بجز با و بجز با دیده اند و بعرفت ہر یک

بروجه اتم رسید و حوصله و دماغ تربیت اهل شد نیز ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ ^{تفضل}
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز مکرم اللہ سبحانہ
 تو اند کہ طالبی را بفائدہ رسانند اما در ان اوصاف نجستہ کہ مذکور شد آن ارشاد
 و شگاہ سلمہ اللہ را امتیاز تمام ستہتی ما اخذت من کلامہ الشریف مدظلہ فائزہ
 و نیز در ان ایام کہ حضرت ایشان مارحمہ اللہ سبحانہ در قید رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از ان بلیہ در میان بود و حضرت ایشان دو کلمہ
 بحضرت خواجہ از ان خبر رقم نموده بودند خواجہ در جواب آن این نیاز نامہ عمل
 داشتند ہوا را فاضلت و برکات افادت آن مستد آرای ارشاد و ہدایت
 روز افزون با و بعد از او اسے لوازم نیاز مندی مشہور و خاطر ملکوت مناظر سیکرد
 کہ عنایت نامہ نامی کہ ارسال فرمود و بودند بطالعہ ان سرخوش و مشرف کشت
 و آنکہ از حرف رخصت نوشتہ اند چہ گوید و چہ نویسید کہ چہ خوشحالیہا و انشراح
 روے و اوہ اگر درین ضمن این ارادہ و نیت خادمان ایشان را دست دہ
 کہ این ویرانہ و بلی را برکات وجود آگاہی صفات خود منور و مہمور گردانند و
 کاہلان و بازماندگان اینچار اور کار آورہ گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
 و خوشہاے تازہ و شگفتگیہاے بے اندازہ خواہد رسید بہمہ حال شادمان
 خادمان ایشان ازین تشویشہاے صورتی مامول مخلصان و نیاز مندان
 است خداوند سبحانہ بزودی مہتبان و خیر خواہان را بیدار فیض آثار ایشان
 مخطوط و شادان گرداند و چنانچہ گوش بشنیدن خط گرفت ویدہ نیز نصیب
 خود رسد زیادہ چہ تواند نوشت ظلم مہمور و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طالب تربیہ خدمت خواجہ و است برکہ عنایت نامہ باین مخلص خود کہ رقم

این مردوست و مصیبت پرستی مرسل داشته بودند که از ان نیز فرط اخلاص و دواد
 ایشان بان حضرت تصریح میگردد و آن اینست هر خداوند جانشانه آنجموعه فضائل
 و کمالات صوری و معنوی را در یکجا آراسته بخش دل و دیده دوستان و ارا و از ارکان
 بندگان غفران پناه ولایت و تنگنا و مخدومی علیه الرحمته و افرقه چه تواند نوشت
 که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مختصمان و محبان نیست هر که بهره از
 اسلام دارومی باید بازنده دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوهگین
 باشند آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیگانه
 بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در یافت
 برکات و کمالات بالیستی اند و ختمند بخواد دوستان انوار قبول و صحبت
 ایشان روز بروز مستقیم و متزاید با دانستی و خدمت خواجه از راه الطافی
 که باین خادم خود دارند محبت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
 و در ان ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
 روز مواعظت نامه از ان جناب باین تراب اعتبار میرسید که در ان
 تحریف و اغراب و بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
 ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمد و اند و بنصالح می نوشتند
 و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
 مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
 که هیچ نظمی بتمازگ تراومی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
 شعر مظلومی بخت مابداوی نرسید + این انگر ما فرود باوی نرسید + صد
 مزو غار رگدزها کردیم + یکبار بدامان مراوی نرسید + موافق وقت ایشان
 آمد بنایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشه دل قبله نمائی نگنجد تن جانب
 کعبه ره گرائی نگنجد ای گاه تن از خویش نیاری بر خاست تا خاک حجاز
 که ربائی نگنجد مقبول قنار و کجده و المنة روزی در خدمت ایشان بودی
 از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
 و درست این طائفه بجایمی آرند چنانکه امرای سابق بجایمی آوردند حضرت خواجہ
 فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
 زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها
 احترازی فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امر او اغنیا
 بجانب ایشان آیند و راه مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
 در وضع فقر و انزوای ایشان نواز خواهد روی و او پس گرم الهی قلت عقیدت
 و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقر احواس و حافظ این فقر ساخت
 یکی از خلص هم پیربای جناب خواجہ بفقیر گفت که در عشره آخر شهر رمضان
 خدمت خواجہ سلمه الله معتكف بودند روز بست و نیم بعد از عصر فرمودند که ما بعد
 از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد
 از مسی برآمده باستعمال درآمدند با آنکه جمیع کثیر از جوانان نیز نظر مدستی
 نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بجز وی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
 ما هذا الامن کراماتہ الشریفیة امر و ز که سال هزار و چهل و چهلست و عمر شریف
 ایشان به شصت و اندر رسید بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان محدود
 است و پیرسال بر مفارق دوستان خواجہ باقی باشد باقی تا و شیخ الہدای
 سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

خواجہ ماست پیش از آنکہ حضرت خواجہ نازلاہور متوجہ ولایت ماوراءالنہر شوند
 بخیرت ایشان رسیدہ بودہ و نظرات عنایات دیدہ و اقتباس و بزشی طریقت
 و مراقبہ از ایشان نمودہ اما اوراد و ان سفر باشارہ حضرت خواجہ ماست مانع دیگر
 مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجہ کہ در بہت
 بودند حضرت خواجہ آنوقت آنہما را ولایت بہلازمت شیخ مذکور نمودہ رفتہ بودند
 چنانکہ ازین نوشتہ شریف ایشان کہ قبل بایم سفر کی از مخلصان مرسل
 نوشتہ اند معلوم کردہ و ہر دو درین روز ہا و اعیہ سیر ولایت قومی گشتہ امید است
 کہ بعد از چند روز دیگر متوجہ شویم و خدمت شیخ الہدای و خوشنویس واری کردہ خود را
 بودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن کیون سعہ و فاز فوزاً عظیماً شعر و انغ بی بار
 و در و بیدلی + انہمہ بر خود پسندیدیم و رفت + باری ہر گراملازمت ایشان میسر
 شود و غنیمت است حقاً و بفرست اللہ کہ تکلف نمیگویم شعر و اویم تراز گنج مقصود و نشان
 گرماز سیدیم تو شاید برسی + انہی کلامہ الشریف و نیز در ان سفر از راہ این کتاب
 شیخ مذکور مرسل نوشتہ بودہ اند و جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق
 راہ را از ایشان ہو بر اورا شد شیخ الہدای و عاکوی معتقد خود را متوجہ فاتحہ امداد
 میمودہ باشند با انہمہ پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمان عیانیت کہ سخن
 تصوف و در میان آریم و از وقائق طریق انجذاب و حقائق مشتملی کشف تحریر
 نمایدیم ع از خود بطلب ہر آنچہ خواہی کہ توفی + بہر حال یک وصیت میکنم بر شما باد کہ
 آزا از دست نہدہید و آن اینست کہ چون ما ہرزہ کرد و بیابان پیمان باشند خود را
 بر نسبت خود بدوزند و آزا غریز و آرید کہ اغرض من کہ برت الاحمر است والسلام
 انہی بعد از آنکہ حضرت خواجہ از ان سفر ممینت اثر مراجعت نمودند شیخ کمال
 عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری ب و طعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملائک شیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
 او کار و احوال باطن الحق و اهل نبود تا از توجهات خاصه سر بزرگوار به نسبتهای
 شایسته رسید چنانکه خود و یار و رفیقها از و مشاهد حاضران پیش از خدمت سید
 و مرشد میر محمد نعمان البقاه الله شند و دم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروز آباد
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بخود می غالب شد از سکون
 جوش نعره خروشی زد و دووان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا بن
 قریب پهل گز باشد بفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غنیت خیر و شیر
 و عیب جوی غنی و فقیر کنبار و از مجاوران فرار فایض الا لوا پر بزرگوار اگر
 طالبی بخدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نماید آن جناب در این خدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیر و میان
 این دو عزیز کائنات ظلها ممد و دو عاقبتها بحر ممتد اولیا را تقدیر و طلب محمود

مقصود دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این شکل
 است بر یازده فصل که رأیت احد عشر گوگیا وصف حال آنست فصل اول
 در بیان احوال بعضی جدا گوار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله

شهاب الدین علی المللق به فرج شاه الفاروقی الکابلی جد
 پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازوه و واسطه بخدمت عبداللہ بن عمر الخطاب
 رضی اللہ تعالی عنہما می پیونید و زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبداللہ الواعظ الا صغیر بن عبداللہ الواعظ الا کبر
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب
 رضی اللہ عنہ و وی از اجله اُمراء و اعوانم و زرار سلاطین کابل بوده نخستین

بچ

نزیل ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیاری ہند آمدہ و ہمین وجہ امر فرقیلہ را
 کہ بوسی منسوبست کابل خوانند گویند وی باوصاف خمسہ موصوف بودہ و بہ ترویج
 اسلام و توہین عبدہ اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر
 قدس اللہ سرہ الا تو نیز بوسی اتصال میکرد و امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم
 حضرت ایشا نسبت زیرا کہ والد حضرت ایشا کہ شیخ عبد الاحد اند قدس سرہما فرزند
 شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمود فرزند
 شیخ حبیب اللہ وی فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بہشت و اسط
 بفرخ شاہ مذکور می یونید زیرا کہ والد آنجناب شیخ نصیر الدین است کہ او فرزند
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبد اللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
 بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن و ظاہر اقتباس
 انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
 بمخدوم بہا نیاں نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ سابقہ سایدانشا اللہ
 سبحانہ و موجب اقامت او بدیاریست آثار سر ہند آن بودہ کہ جای آبادی آن
 شہر بیشیہ بود و موحش مسکن سیاع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
 اہل قریہ سرائس کہ شش و ہفت کردہ است از شہر سہرند بنا بر عشر رساندن
 خزانہ از سامانہ کہ بعد مسافت بود و شہری دیگر در میان داشت در خدمت
 قطب الزمان سید جلال مخدوم بہا نیاں کہ سلطان فیروز شاہ مریدی بود
 با چہ رفتہ التماس نمودند کہ دارا خلافت دہلی رسیدہ از سلطان استدعای
 آبادی شہری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول
 داشتہ متوجہ دارا خلافت گشت سلطان تالک نور کہ دو منزل است از دہلی
 استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
رفع الدین که از مقر بان سرخیلافت بود تعیین نمود و خواجہ با و و نیز اسوار آمد
و در انصرام این مهم اقدام نمود و چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با تمام تمام
انچه بنامی یافت صاحب منهدم نمیدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سن نام اقامت داشت فرمود که آید
خشت قلعه بنهد تا به بیمنت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلده سکونت
نمایند که وی صاحب ولایت آنجا است حضرت امام بنا بر امتثال سرزیر کو
آمده در آن متوطن گشت تا او نشسته هر روز در آن عمارت بیکار میگرفتند
از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند
بدست مبارک خود خشت بنامی قلعه بنهاند که الی یومنا هذا آن قلعه
بر همان بنا بر پاست^۱ از آن روز آن بلده فیروز آباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجای سکنه آن بقعه شریف از قومی ضعیف
ترت اوست که در قدیم الا ایام از شهر سرون بوده و درین روزگار از آباد
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنامی قلعه
آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره الغریر را فرزند شہی
حضرت ایشان با خود مزاد و هابی عالیشان و برخی از درویشان زیارت
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بریای بماندند بعضی
معروض داشتند که نشینند چون باشد پیشستن توجه نفرمودند و در زمان پس

بر سر تربت والدہ معصومہ مرحومہ خویش رحما اللہ کہ در ان مقبرہ منورہ است
 نیز خاموش ایستادند این مندرہ را کہ یکی از منتسبان و امان قراک ایشان بود
 بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا چمتا کہ بوسیله سرور ایشان ازین مقبرہ بر اہل
 آن رسیدہ باشد و چہ برکتا کہ منزل گر ویدہ بود و فروامی انشب سعادت ازوم
 مخدوم زاوہ مخزن الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم القباہ اللہ و او صدقے
 غایۃ ماتمناہ سری شکر ف از زیارت دوش بر گوش ہوش زدند و محل آن را از
 این بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت از ان زیارت فرمودند کہ چون محاذ
 روضہ امام ایستادم از حق تعالی ملتئم آن شدم کہ الہی از جمیع اموات این
 گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان بردارند
 باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیغیراے حکم شد کہ ماہی
 عذاب مرفوع گرد و باز ہمیش از ہمیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نمودہ
 بجلی بخشیدند فروامی آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون انداخا حاضر
 شدند و بخاطر عاظر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ
 چون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب از ان مقبرہ بردارند بجز و این
 خطور ملہم شدند کہ بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز ان
 التماس در میان آمد و بجز اجابت رسیدہ تو از ہر در کہ بازاری بدین خوبی
 و زیبائی + وری باشد کہ از رحمت روی خلق بکشائی + اما والد شریف ایشان
 العالم العارف الامجد الشیخ عبدالاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تبیین ایشان
 حضرت مخدوم میرود قدس سرہ آنجناب را در عنقوان جوانی و او ان تحصیل
 علوم ربانی بنا گاہ طویلای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخدمت
 مظہر النفوس الشیخ عبدالقدوس قدس سرہ بردا آنجا بکمندار اوت آوردہ

تلقین از کار و تین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب مصاحبت بان در ویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدین
مدا و فرمود قدم غنیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز کرد و آنرا
با تمام و اختتام رسان آن گاه بیا و تحصیل این معامله کمر بست بند کرد و روشی معلم را
چندان نگذشت چون حضرت مخدوم این نشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
زبان مسالت بکشود و گفت ترسم کہ چون ایس از تمام و انصرام علوم و ینیبین
عقبه علیہ السلام این گرامی صحبت را در نیامد شیخ فرمود چون مرا نیامی بفرزندم
رکن الدین شو و از بوجو آنچه میجویی حسب الامر ع صبری کنیم تا گرم او چها
کند گویمان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضایا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی کشید ع آن نامه سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ کتاب فنون علوم از منقول این مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء اللہ سبحانہ
بحکم آن اشارت ہمگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت والد خویش
و ملاحظه علاستند و طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات بر
در باره آنجناب بکار برد چون از فرامد نو آمد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت
پوشانید از تقا و ریه و ششیه و بہ تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
تعمیت عالی و بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی کہ
نگارش نموده انیسست کہ گذارش می باید بسم اللہ الرحمن الرحیم بشارت
لقد انجز الاقبال ما وعدا و کوب المجد من الافق العلی صعدا و کب بشری ترا
کہ دولت و اقبال رو نمود و انجز و عدہ کرد نقاب زرخ کشود و در آسمان
رفعت شمس برآمده و نوری از ان بتافتہ اندر جهان نمود الحمد للہ العالی

خلق آدم على صورته وكرمه بخلافة واجري تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
 احسانه على منتهى واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الاخر والظاهر والباطن
 لا موخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وسمت بهم
 اوليائه عن الركون الى الاكوان عاراً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة
 وعشيه كأس المحبة من كواثر محبوب بهوداراً كلما جرت عليهم الليل جعل قلوبهم
 من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض عينهم من الدمع مد رار اليلاً ونها برأو
 تشتغلون بذكره سراً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً و اسراراً و يطوفون
 حول ساعات الوحدة افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
 نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والى طيران غايية
 مطلق لقاء الرحمن ونهاية مقصود رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض تارة
 ويظهر في الافاق وانوار لسانه ناطق بالحق وهو داعي الى الرب للخلق ليخرجهم من
 الظلمات الى النور ويقربهم ويحبهم الى الله العفو والصلوة والسلام على من
 هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياؤه وهو رسول الرحمة و
 صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
 الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلامة من اوثق
 دعائم الاسلام والايمان وكرم مناجح العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
 عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عبداً لله الى
 الله الذين يحبون الله الى عبادة ويحبون عبادة الله الى الله ويمشون في الارض
 بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
 بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله تفران الاخ
 الاغراض والمصاحب المرضي لتوجهه الى رحمة رب العالمين المتوكل على الله

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما صح تصدقوا
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً كاملاً اجزنا له
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ اسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغريز وهو من شيوخ شيخنا
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخ شيخنا الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيوخه الشيخ جلال پانی تپی وهو من شيوخه الشيخ التمس الدين
 ترك پانی تپی وهو من شيوخه الشيخ علاء الدين على حمد صابر وهو شيخنا
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجواهنی وهو من شيوخه قطب الملك والدين
 خواجه قطب الدين مختيار اوشی وهو من شيوخه خواجه معين الدين بسنجری
 وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهرقونی وهو من شيوخه حاجی شريف زندانی
 وهو من شيوخه الشيخ مؤدود چشتی وهو من شيوخه الشيخ ابی بسف الجشتی
 وهو من شيوخه الشيخ ابی محمد الجشتی وهو من شيوخه الشيخ ابی سحاق الشاهمی
 وهو من شيوخه الشيخ حنايفة المرعشی وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم الأدهود وهو من شيوخه الشيخ فضیل بن عیاض وهو من شيوخه
 الشيخ عبد الواحد بن زید وهو من شيوخه الشيخ حسن بصری وهو من شيوخه
 حضرت امیر المؤمنین امام المسلمین علی المرتضی وهو من حضرت رسالة
 الرفیعة القدسیة محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو من الله تعالی
 عز وجل وايضاً اجزنا له دامت بركاته وزیادت درجاته بالباس الخرقه
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ویراه اهل الاوسم تحق لها كما اجازنا
 بالباس الخرقه للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الواری علم
 الهدی المحقق المدقق الكامل مکمل السادات امیر سيد ابراهيم معين

الحسن بن الحسن لا یرجى القادری وهو من السید السند الشیخ احمد بن الحلی القادری
 وهو من شیخه ووالده سید السادات سید موسی القادری وهو من شیخه
 ووالده سید عبد القادر وهو من والده وشیخه سید السادات سید حسن
 وهو من شیخه ووالده سید السادات محی الملة والدين ابی نصر هو من شیخه
 ووالده السید لحیب النسیب برصالح وهو من والده السید الجید المستند
 عبد الرزاق وهو من والده سید السادات قبلة ارباب الکرامات قطب
 الکواکب غوث الثقلین محی الحق والشریفة والطریفة والحقیقة ابو محمد ^{القادر} عبد
 الحسن والحسن والجیلانی قدس الله روحه وهو من شیخه الشیخ ابر سعید
 المخزومی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی لهکاری وهو
 من شیخه شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف لطر صوسی وهو من شیخه شیخ
 الاسلام عبد الواحد بن عبد الغزیز التیمی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی
 الشبل وهو من شیخه شیخ الاسلام سید الطائفة الصوفیة جنید البغدادی
 وهو من شیخه شیخ الاسلام سید لفلس السقطی وهو من شیخه شیخ الاسلام
 معروف الکرخی وهو من شیخه شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وهو من
 الامام علی بن موسی رضی الله عنه وهو من ابیه الامام جعفر الصادق وهو
 من ابیه الامام علی محمد الباقر وهو من ابیه الامام السید الشهید حسین
 هو من ابیه امام المسلمین امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سید المرسلین امام
 المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمة للعالمین محمد النبی العربی
 محمد صلی الله علیه وبارک علیه واله الطیبین الطاهرین ووصی الامة
 بركاته ان یشغل بالعلوم الصوفیة واوراد المشائخ واعمالهم مراعیاً حقوق

الشرع من الاصل والفرع ممثلاً كالأوامر لله ومجتباً نواهيها وموقداً بأداب
 الصوفية حق الأديب وإن لا يتردد إلى رباب الدنيا وأصحابها ويحضر في مجلسهم
 وطلب الدنيا وإن يجب وكاد الشيخ وأقربائه ويراعى حقوق أديبهم كما قال
 الله تعالى لجيبه صلى الله عليه وسلم قل لا أسئلكم عليه اجراً إلا المودة في
 القربى وإن يبتغى الله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لجيبه صلى
 الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلاً نراه في الدنيا راعياً إلى
 العقبة ثابتاً على السعادة والسجادة من غير التفات إلى رسوم أهل البطالة وإن
 يجعل الوحدة والغزلة رأس ماله فانهما تمسك رباب الصدق والصفافان
 استطاع أن يستمر وقاته على الملازمة بالخلوة فهو أولى وأخري وإن لو
 يتسیر له ذلك فليجعل نفسه نصيباً منها وينبغي أن لا يكون سنته خالية عن
 خلوة أو خلوتين فإن كان هكذا فبئس العزلة نائمة عن يدينا وبين الناس
 خليفتنا فرحم الله من أكرم وعظم من أكرمانا وعظمانا وأهان من أهاننا
 فاسأل الله العظيم المنان أن يكون الأخ المشار إليه مرضينا عند الله ومحبو
 عند الناس اللهم بلغه إلى منتهى مطالب الصديقين وادصله إلى أعلى درجات
 العارفين الكاملين المكملين بحرمته النبي وآله وصلى الله على خير خلقه
 محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بزعم القديس
 اسمعيل الحنفي كتبه وحرسه في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
 من اتبع الهدى محننى كما ذكره سبباً لكتاب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس وفرزندش مجمل حوال این دو غزیرین کتاب ضروری است
 بعض بیان میرسد بتوفیق اللہ الصمد شیخ عبد القدوس قدس سره از
 شیوخ مشہورہ ہندوستان است واز کبار ایشان از فرزندانش شیخ صفی الدین

کہ در اصول و فروع علوم از مخول محققین بود و صاحب تصانیف مفیدہ
 مشہورہ سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
 و وفور غلبات و راتباع سنتہ سنیہ بنہایت متیقن بود و در التزام غائم امور
 دنیویہ سخت شکن اور کتاب ست مسمیٰ بانوار العیون مرتب علی سببہ افنون کہ
 در ہر فن اسرار و الہام صحائف املا آورده و در فن نخستین بزکاشتہ کہ اگرچہ
 ارادت من بجدوم شیخ محمدت لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او
 شیخ احمدت قدس سرہما و ستایش او در ان فن بسیار فرمودہ و نیز آنجناب
 از درویش قاسم او وحی کہ از بزرگان سلسلہ سہروردیست است اجازت
 خلافت داشت و خزان کتاب مذکور اورا رسائل و مکاتیب نیز دست درخت
 زیبائی و دلربائی پ در مکتوبی مینویسد کہ شیخ ماسید محمود محمد گیسو دراز زبان
 دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالیٰ و رار الورا است اگرچہ این سخن نیند باشد اما
 چون بندہ را چنان نیز باشد کہ در طلب او طالب را از ہر در الورا باید شد
 رفیقان گفتہ اند نہایت رجوع بسوی ہدایت است و چون ہدایت را ہدایت
 نیست نہایت را نہایت نہ بود کہ خدایا سبحانہ نہایت نبود طالب در نہایت
 بی نہایت باید تا در نہایت رجوع بسوی ہدایت آید مومنان خدای غوجل را
 در بہشت بینند نہ آنکہ خدای در بہشت باشد تعالیٰ اللہ عن ذلک علوا کبیرا
 اما طالب را در بہشت باید شد و از بہشت باید شد چون مانی از جنتہ سوی اللہ
 روی نماید و رار الورا و تحت الشری یکجا آید چہ جائے و رار الورا است انہی
 و بسا اسرار سگریہ در ان صحیفہ علیہ ایراد فرمودہ کہ بر خوانندگان ہوشیار
 ہویا است پ و ہم در مکتوبی رقم نمودہ کہ کونوا مع الصادقین فرمانیست کہ
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبہت آشنایان بار و شوار

اگر چه کردار حسن صد هزار است بیکلی حضرت اورا از خواطر فاسده پرسیده
 در جواب نوشته مہیات پرسیده بودند از بلا می سخت و ابتلا می عام کہ بیج
 ولی ذہبی نبوده کہ مبتلا بدان نبوده از آنجا کہ بشر بودند و گذر بدین چیز مجازتے
 داشتند اما فرق آنست کہ یکے را گاہ گاہ بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
 بدان ما خورد نکرد و بلکه سبب قرب و علو ہست او بود و یکی را از راه خسران غرق
 آن گردانند و او بدان ما خورد کرد و بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکہ
 حال ما بدان است اینجا قیمت مروان و نام مروان ظاہر کرد کہ خلق للحراب
 رجال وللطعن والشہاۃ رجال وللقصۃ رجال آنکہ تیغ زند و تیغ خورد و دیگر
 است و آنکہ کاسہ لیسید و شرید خورد و دیگر در اکثر حکایتہش از آنکسار و افتقار و
 خوف خاتمہ کار سخن کرده خاتمہ مینویسد حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور دنیویہ
 آن پادشہ داشت کہ وقتی امام مسی را او پیدا نمود و برادر زادہ او شیخ عبد اللہ بنی
 فرابیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت ازو و وقفہ ظاہر کردید شیخ
 نماز را باز گردانید و بخشہ تمام گفت احداث را کہ امامت نکنند و نماز مردم
 را فاسد نسازند نہ انستہ اند کہ موصول با صلہ حکم یک کلہ وارد کہ قطع آن
 درست نیست و وقفہ میان آن روانہ بہ مہیات تا عقبہ اہل ہم فریق من
 الجنتہ و فریق فی السعیر و پیش است کہ با خواب و خورد و کر اقرار و آرام و دلش
 ست کسی می ندہد نشان آب و گل من بہ حل می نشود درین جہان
 مشکل من بہ از ہست آن دوراہ خون شد دل من بہ تا خود بکدام رہ بود
 منزل من بہ جای دیگرے نگاروسہ در کوی بتان رفت ہمہ عمر در دنیا بہ
 چون بر زمین پیر بہ تہخانہ بماندیم بہ عمر با خبر رسیدم کہ سفر آخرت و پیش آمد

وراوان کہ علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین ست بہت نیامد
 و خوف و حیرت آن فرود گرفت کہ امام مسلمانان ابوحنیفہؒ کو اپنی رضی اللہ عنہ
 میفرماید اکثر ما سلب الایمان عند النزع ندانم دوران وقت و شواری و زمان
 بقراری چه پیش آید و جامی و دیگرہ نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشتہ سہ ای فرزند فرصت عزیز است روز و شب در تحصیل علوم مجہد
 و جہد کوشش بیغ نمائی کہ وقت تحصیل علوم مہین ست و دوام طہارت
 و ادائے فرایض و سنن و رواتب با تعدیل رکان و با حضور و خشوع بروہی
 کہ صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر کہ و راستقامت این کار سعادت
 و وجہانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بی شمارست و بدانکہ مقصود از
 علم عمل ست کہ فردا از عمل پر سندنہ از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقہم کہ شکل خاص
 و عام ست و مقصود از اخلاص محبت محبوب است کہ معبود بر حق ست و موجود
 مطلق ان صلواتی و نسکی و محیامی و ممانی ثدرب العالمین انتہی کلماتہ
 الشریفیہ انتقال شیخ ازین واپر ملال بسالی ست کہ شیخ اجل مبتین است و
 تربت شرفیش در قرہ کنگونہ است کہ بر ساحل دریای جہنم قریب کہ نال ست
 رحمہ اللہ سبحانہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی از او اخر حال شیخ
 حکایت میگردند کہ ساعت بساعت غیبت و پیچومی براجناب مستولی میشد
 و استعراق غلبہ داشت یکی دوران از دستران رسید فرمود دل ابد کہ بسیار
 کو فتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من علیکم نے نماید و بر از من میریابید
 شیخ را بہفت پسر بودہ کہ ہر یک و رجال و قال ہمیشہ بودہ از شیخ احمد کہ
 فرزند ثالث شیخ بودی آرند کہ میگفتہ کہ این نسبت خانوادہ ماست کہ نخست

فرزندان را بممالات صوری آراستہ سازند و آن گاہ بمجاهدات و ریاضات انداختہ
 بیایہ قطبیت رسانند از زبان دُریشان حضرت ایشان قدس سترہ شنوم کہ
 در آن ایام کہ فرزندان شیخ در دہلی کرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غلبہ کردی بجد منتش نوشتندی کہ اگر امر عالی و رود
 باید بتفصیل استمان مستعد کردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ
 کہ سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سترہ از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود کہ چون شیخ ما عبد القدوس قدس سترہ
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابرا سخا رسیدی پذیرہ راہ شدند می
 گذرک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانہ از وسع
 سر نیز وقتے در دہلی در محفل عظیم کہ علیہا حاضر بودند متواجداً برخواست
 در میان تواجد گفت منصور را نادانان گشتند چون این کلمہ را در قص
 بکرات بزربان راندیکی از مخول علمای حاضر بے آرام شدہ نام یکی
 از اعاظم علمائے آن وقت را برودہ گفت چون آن جماعت را نادان
 توان گفت کہ چون اوئی در میان ایشان بود شیخ ہمچنان لشورش گفت
 من ہمان را میگویم باز آن عالم گفت شیخ چون مثل اوئی را نادان توان گفت
 کہ چون آن عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است این چیست
 سیاہی کہ از دوات اور نخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز کرم تر از پیشتر
 بچو شید و گفت کہ زہی نادان کہ سر این حق در جہاد می ظاہر شود و در آن

نہ وہم حضرت ایشان قدس سرہ العزیزین تقرب فرمودند یک بار شیخ
 بدہلی آمد ہو شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین
 بخاری ہو و صاحب علم و تفسیرے نوشتہ ہو و نزد شیخ فرستاد شیخ چون
 بکشا د آیت تطہیر الہبیت سرور کائنات علیہ والہ و علیہم الصلوٰۃ و التحیات
 برآمد کہ شیخ عبدالوہاب ورین مقام نوشتہ ہو دا اولاد نبی ہما مومن النجاة
 و عاقبت شان علی الیقین بانحیر شیخ عبدالقدوس برکنار ان نوشت کہ
 ہذا خلاف مذہب اہل السنۃ و الجماعۃ و کتاب را باز فرستاد ورین سخن روز با
 میان علمای ان بلا و مذاکرات ہو وقوع ہوست بالآخر مقرر ان شد کہ شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سرہ شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفہ
 اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد از او بر سجا و وارشا و اوشست و از
 سید ابراہیم الایرہی القادر کے کہ در نامہ اجازت ذکر یافت و این
 سید نیز طریقہ قادریہ را اخذ نمود و خرقہ خلافت یافت و این سید
 ابراہیم مروے ہو و از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکہ در عہد
 او بہ شہر دہلی کسے بدانش او ہو و با اشتغال علوم الترام او کار و اولاد
 و تربیت وارشا و رانیتر جمع نمود و کے مرید شیخ بہاؤ الدین قادر کے
 شطاری ست و شیخ بہاؤ الدین را رسالہ الیست در طریقہ شطاریہ برامی و
 گویند و معاملہ از شیخ نظام الدین خالہ می نیز خرقہ یافتہ است و در سنہ
 ثلث و خمین و شعمانہ بعالم باقی شتافتہ و در پایان روضہ امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی
 کہ عرس خواجہ قطب الدین ہو و بروضہ شریفیہ او جمعے گرم رقص و سماع
 بسید معروض و شتم چہ ہو کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی و ازند فرمود باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثناے جوش و خروش تو اللان
و رقاصان حضرت خواجہ برین ظاہر گشته فرمودند این بد بختان چند وقت را
بر ما مشوش گردانند من بخدست سید آمدہ معروض و ششم تسمیہ نمود
فرمود آیا اکنون ما را معذور و ارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
علیہ بود و تصانیف شنایستہ دار و از انجملہ است مرج البحرین محتوی بر سر
علم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است ذریعی از مکاتیب او
بخط کتشف حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ یکے از محرمان راز نوشته
و انا بنعمہ ربک حدثتکذا کلمہ والنتیجہ کہ در ویدہ شہود نماید بخدای مع ہذا
جزا فلاس و عجز بیش نہ و جز نیرت و در ماندگی کیش نہ انتہی سے نشہ از وریا
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریہ والدہ خویش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والدہ ماجدش را روزی
در اثناے سماع بر زبان رفته بودہ کہ خداے و اند ما کجا تیم و باز تیر بودہ
اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مرا و از علم الے
تعیین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحثت و واحدیہ معتبرند سیر شیخ ماوران
وقت فوق تعین علمی بودہ عزیزے این میان را در محفل حضرت ایشان
قدس سہ ذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین عالی از
تکلمی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تابعان او رحمہم اللہ سیر فوق تعین
علمی قائل نمیند و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تابعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست کہ سکر از حال و قال سے نیز و شیخ
رکن الدین در سہ ثلث و ثمانین و تسعمائے ازین جہان نخت بان جہان

ستمہ مضجع اوسا تراخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 شیخ عبدالنبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اتنی و سبعین و شتمایہ بودہ و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و شتمایہ و چون حضرت مخدوم
 را حضرت شیخ فانی نے اند شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ کجبت محبت
 ہم پیرگی صحبتہاے شایستہ و مجالس شکر و روی وادہ مجلی از احوال
 این بزرگ نیند لازم است شیخ جلال تانیسری از اعظم خلفاے
 حضرت شیخ عبدالقدوس بود و رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز ہر ذمہ تمام داشت
 و استغراق و استہلاک تمام تا گویند بسیار بودہ کہ براسے افاقش جہت
 اواسے نماز قریب آن آمدہ و باواز بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صبح
 مے آمدہ و عمر و زیارت بعد از نو و پنج سالگی و سنہ تسع و شمانین و شتمایہ
 با حضرت شتافت و در بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
 جہت اضطراب و شورش عظیم از خلافت برخواست گویند چون بعد از
 شانزوہ روز اندکے بہ ہوش آمدن نظام کہ از اعظم خلفاے مے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است شیخ دوران
 حالت بکوش و دور و تمام این بیت بر خواند مے قومی ز وجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و رمعانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانیدند کہ یہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
 روان گشت و مے بانگسار تمام سد فرو برد حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک نمہ از رسالہ ارشاد الطالبین او الکفایہ و

نشمہ مینویسد کہ عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف رواندازند و ازان
مترقی شوند و مقید بکفری نگردند بریدہ و دریدہ از ہمہ جان باز و جهان باز
باشند و آن انیست کہ ایشان از عبادت و زہد و تقوی و ریاضت
احراز کنند و اینہار ازمیمہ دانند بلکہ جان کنند و خون خورند و کم شوند و
پیش از مرگ بپیرند و حق رسند این جا اکثر مدعیان اہل سلوک جمال
صوفیہ راہ خطا کردند و گمراہ شدند العیاذ باللہ من ذلک و رومی عن

السلف رضی اللہ عنہم اجمعین انما حرمان الوصول لتفہیم الاصول والاصول
رعاۃ الشریعہ والطریقۃ واسیجہ کفۃ اند تلاوۃ القرآن والاشتغال بالعلوم
الشرعیۃ امور حسنۃ لکن شان الطالب شان آخر نسبت بہ زواید و افضل
گفتہ اند کہ کار طالب حق بعد از اوائی فراغت و سنن روایت منحصر

بشغل باطن است نہ بکثرت زواید و اعمال جوارح انتہی بیان ملاقات
حضرت مخدوم حضرت شیخ کمال رحمہم اللہ حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاہ کمال ملاقات روی داد و بسالما
کشید و فوائد با بظہور رسید صورت این قضیہ آنکہ روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند کہ مروی بصورت اہل سپاہ بان
خانقاہ درآمد و حضرت شیخ معانقہ نمودہ و در حلقہ انجمن نشست شیخ اورا
از عسکران و انستہ اخبار شاہ و سپاہ رسیدن رفت وین ازین پرسش
بشورش درآمدہ گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این راہ بہت اقتباس
انوار اللہ باین خانقاہ آید شمار الائق نیست از و اخبار شاہ و سپاہ
رسیدن اگر خواہش این اخبار و اریدہ بر را بگذار بشنید و از روندگان
بجوئید شیخ از غایت علم و بردباری راہ خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی ازان
 مرویدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید ما و ملاقات
 فرمائید و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کہ وہ ان عزیزا
 نیز لعلہ ملاقی و معانقت ایشان بکلم خیر القلوب پیشا ہرگز ہواست بچندید
 جہہ الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پابل اندر نشست
 مقام است اگر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم آئین صحبت
 برانگیریم و پابل وہیہ است از توابع بلدہ سرہند قریب چہار یا پنج
 فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم سرہند شد ازان جا بہ پابل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال والا کمال را آن جا و ریافتند صحبتا گرم گشت
 و الفتا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت کازان
 جنت مماثل ایشان آمدے و روز ہا آن جا گذرانیدی و باز بسکن رحمت
 فرمودی با بچلہ حضرت اورا فواندی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیہ
 نمود این جا بان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس ارشد سرہ
 و مخدوم زادو ہای کبار عالی شان و امت بر کاتم مسموع گردیدہ قلم رازبان
 اظہار کشودہ آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بودا ولیسے
 المشرب می نمود اما بظاہر انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
 واسطہ بہ شیخ الرحمن والانس عبدالقادر جیلانی پیوند وزیر کہ شیخ فضیل
 را راوت بسید گدا رحمن ثانی بودا اورا بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گدا رحمن اول اورا بسید شمس الدین صحرائی اورا بسید عقیل اورا

سید بہار الدین اور السید عبد الوہاب اور السید شرف الدین اور
 السید عبد الرزاق اور ابوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریہ برمی و آشفتمہ سری بیشترہ جزا رو
 مفادہ بسر برمی دوران بوادی کہ مصداق بواد غیر ذمی ذریعہ بود چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران بید
 شہر کے پیدا شدے و ساکنان شہر اور اہل تکریم و تعظیم ہر جہت تامل بنازل
 خویش بر روندے و ضیافتا نمودندے و شیخ از طعام و کثرت با نشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ بیت عند ربی بود بامکنہ
 ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ بیت عند ربی بود
 بامکنہ ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الہی سرد از جیب سحر گاہے چون
 آفتاب بر آوردے نہ ازان شہر نامی ویدی و نہ ازان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردیان
 اورا احتیاجی بخلا رافتا و چون بہ طہارت جاسی درآمد وید کہ از جا کے
 درمی کشودہ گردید و بوستانی دوران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صفت
 بستہ کاہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزو و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
 مکان سابق وید کہ ازان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس باللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 بر گوری بول میگرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
 احمی برون آمد کہ اشارت بود بکبرایت آن امر و منع ازان شیخ کمال

چون آن بشتند و همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح مانگ برز و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمد که از جهان درگذشته و خاک یکسان
گشته هنوز اُح اُح خود نمی گذاری و از آن جایگاه برخواست و بر رفت و ہم
حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا انوار فرمودند باین ہمہ ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسی بہ نیت مشاہدہ خوارق رفتی از آن سخت دربار شدی و تے
مولانا فلان صالونی کہ از اعظم علمائے عصر بود مع تلامذہ خویش غالباً
بدین نیت متوجہ دریافت شیخ گردیدہ چون بحوالی منزل شیخ رسیدہ شیخ
از مقصود او آگاہی یافتہ بخشونت و غضب ہر چہ تا متر شگہا دستہا برداشتہ
متوجہ مولانا گردیدہ مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرمودہ
و شیخ قدسے چند دن بال او حملہ نمودہ می فرمودہ اسی صالونی فلان فلان
آمدہ کہ از کمال کرامات بینی و ہم حضرت ایشان قدس اللہ سرہ از شیخ
حکایت کردند کہ روزی فرمودہ این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و بہمان ما بخیر اند کہ مرتبہ اینان از آنہا کم نیست
و مرادش از فلان و بہمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و ہم حضرت
ایشان اسکنہ اللہ بحبوحہ اجنان از والد شریف خود نقل کردند کہ می فرمودند
کہ شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرارے درآمد بعضے اوقات
و قائل آن اسرار بانکہ مہارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار پیر و ایام حل می شد و نفہمے درآمدے ارباب ہفت
زندہ بجان دگرند + بیرون زد و کون در جہانی دگرند + کسی بزبان حال
ایشان نبرو + این طائفہ گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرت خواجہ محمد معشوق طوٹھی قدس سرہا فرمودند کہ تو ان گفت کہ حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر و اوہ مشہور بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلہ علیہ قادیہ چون شیخ کمال اقل قلیل نظرے و آمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائتہ راہ وصال رفیق اعلیٰ گرفت و در تشریح کتبہ کہ از قرآے تابعہ سر بہند است خواہ گاہ یافت رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعہ بعد از ونیسہ او شاہ سکندر است و ارث مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات غظیمہ فیض رسان سلسلہ آباءے خودے بود حضرت ایشان مے فرمودہ اند کہ جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد و اما بر دل شاہ اسکندر از غلبہ نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حد و سنہ ثلث و عشرين بعد از الف از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ۵ چمن راتر و تازہ آراستند + چو شبنم نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر ایذ بہ حضرت ایشان حرف مجاویب و در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من در ان سفر از حاضران خدمت بودم روزی یکے از صلیانزو ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امر و شاہ را در فلان شاہ راہ بنایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف تران نمودم فرمود و در فلان موضع نشستہ بودم بناگاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ گاہ برسرو و اسی ور کہر باید ان پشتہ گاہ را بجایے واکذا شستہ بجاحت انسانی شدہ از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

واورا پیمان برہشتہ درجہ کہ رجال الغیب ملحق ساختند من دوران اثناعشر
 باو کے و بدان واسے کہ در گذشت میدیدیم و گریاس شمر عورت اورا کہ
 اندر و بودی مگر ستم این خندہ من ازان ست مگر گاہ فروش آنجا در کماست
 و بد اس محتاج اند مخفی نمائند سابقاً وعدہ بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 بعضے بلا و رارفتہ بود اکنون آنجا ز وعدہ نموده می آید آنجناب چون از کتسب
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل اللہ و استفادہ و استفادہ لازم
 سیر الی اللہ و بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ و درین سفر
 ما خود عمد کرد کہ جائے بحر فنی کہ شعرا باشد تفضیلش لب نکشاید و از ہر کہ
 آثار بدعت بسیند بارادت بل بصحبت او نیر و از دوران سفر سببا علمای
 عامل و عرفا کے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 بہ تقریبی فرمودند دوران ایام کہ حضرت والد مارا برہتاس گذار افتادہ بود
 شیخ الہدای را کہ مردے بود بغایت معروغ و غریز غریزان ویدہ آنجا دریافتہ بودند
 از وحکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق و جل
 کہ آنرا نہایتیں ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 چہ آن خلاف صریحت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع ابداً بل
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچه درین ایام در حل معنی آن
 کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ بیچ چیز اذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
 جز وجوہ و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
 وصول با و سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گردوزیرا کہ عارف را چون سیر
 محبوبے و طے اجماے بعض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
 ہمہ وجوہ و اعتبارات منقود گردند و سیر او بذات بحت منتہی گرد و بعد ازان

سیرور را ماند و دست او را که زو امان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا ینقطع
ابدالاً بدین گفته اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلاً ست و غایت ندارد
و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والدہ شریفین خود نقل کردند کہ مے فرمودند
شیخ الہدای مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر اترہ مے کشیدند حاضر بود و بعد
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر براسے تصفیہ دل و انجلائی آنست
و دل نیست مگر آمینہ کہ زنگے بر و نشسته اورا صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذر خفیه است نہ آنست کہ دل آہنی باشد کہ مار ایشک برو
باید زوینے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حرف نصرا شد بذرہ
مے گوید جمع از مشایخ کہ ذکر بہر خست یار نمودہ اند بطریق اترہ یا الغیب آن
ایشان حکم کریمہ او اشد قسودہ دل را از سنگ و آہن سخت تر و انستہ اند
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر
گردود و ایضاً آنہا ذکر خفیه خست یار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ و از
کہ وجوہ شیخ مذکور یکے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیه و بہر حدیثی کہ
مبین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است باجملہ
لکل وجہ ہو مولیتہا بیان طریق اکابر مے نماید وہم در بلدہ رہتاس حضرت
مخدوم بجزوہ درس مولانا مالک البیر النخیری مجربین نخر کہ صاحب موضع احوالے
و غیر آنست و از دانشمندان معروف و بتقوی وزرہ موصوف رسیدہ
روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فنا مہ قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود دوران ضمن از
زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے
از مواضع آن اعلان نمودہ بود و ہنگے مبنے بر جرح کلام قاضی بو تلمیذ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراض
 مولانا بیچوبہ و رودنیے یا بدایا بر حفظ عمدی کہ با خود بستہ بود کہ ما رب
 خاموشی چارہ نیافت چون شہادت آن عاشق و افادہ مولانا بہ آخر
 رسید ناگاہ از برکات حفظ بیان حضرت مخدوم مولانا رخصت
 بر خطای خویش آگاہ گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ دیگر فراموش
 گرفتہ بودیم و این ہمہ بر وحییدہ نہ چنان بودہ بل حقیقت آن کذا و کذا است
 و چنان کہ حق آن بود بیان نمودہ خط نسخ بر آن عاشقہ مرقومہ خود کشیدہ حضرت
 مخدوم شکرانہ اصلاح و انصاف او و تکمیل و ثبات خویش بجای آوردہ از آن
 مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء را الصدوق ان مولانا محمد المذکور

رحل بوانجم غفیر من العلماء فی حدیثہ کانت واقعة فی ظاہر بلدہ فاذا
 غاب عن بنی اعلیٰ فتم تسوہ ایا ما و ما وجدوہ و اللہ اعلم بحقیقہ حالہ و ہم
 حضرت ایشان علیہ الرحمۃ و الرضوان بتقریب آن معرفت اعظمہ خاصہ کہ
 ذات اقدس او سجانہ ہر چند بسیط است اما اورا یک و سستی ست چون کہ تیسر
 چون را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند کہ منی فرمودند
 در سیاحت بلا و بنگالہ بشری رسیدم کہ آنجا ورویشی بود شیخ برہان نام
 کہ در یکی از مساجد آن شہر ماجیای لیالی بسر برد و شبہا از فرط بیقراری
 بگریہ و زاری منی بود و داد و دہر بانی بسیار بمن اظہار نمودہ گفتی بیایا چند گاہ
 با ہم بگذرانیم اما بخت آنکہ امری از امور بدعت را مرتکب بود دلہ پذیرای
 صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار ہندی منی خواندنی
 و اشک اخزان از دیدگان برافشانندی کہ مضمون آن شعرا این بود کہ
 حیرتی دارم از لطافت معشوق کہ اگر گوی از بس نزاگتس موسے را آنجا

کنجانی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها و روکم است
 نیز درست آید سه تمکدانی به تنگے چون دل مور + نمک چندان کہ در عالم فتنه
 شور + وہم حضرت مخدوم را ورین سفر گذاری بشهر جوپورا فتا و آسجا فواکد
 صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السكر والوجد والسمع وذو التوکل والتبطل والانقطاع در سلسلہ خوب
 سعید الدین سجری و مرید شیخ بہار الدین جوپوری کہ بستہ واسطہ شیخ
 نصیر الدین محمودی میوند در جمہ اللہ سبحانہ از و آرنند کہ سید الانام را عالیہ الصلوٰۃ
 والسلام در منام دید کہ فرمود علی دلی بر در خود میزنی و از خلق اللہ حیرت
 نمی گیرے گفت یا رسول اللہ اگر دلی ست ازان نشست و اگر درست ہم ازان
 تو عالی عیارہ در میانہ کیست فرمود ہر اسے خلق و عاکن کہ دعای تو در بارہ
 ایشان مقبول ست تو فی رحمہ اللہ سنہ خمین و تسعماتہ با بجمہ حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در ان سفر دریافت عنان
 مراجعت بوطن مالون بر تافت تا زمان انتقال ازین داریہ طلال و ربلدہ
 سر بند بود ہوارہ کتب متداولہ را از معقول و منقول بی تطبیح و فتور بر سبیل
 تحقیق و تدقیق و افہام حقیق بیان فرمود کہ در جمیع علوم تخریر بود لایسا
 در فقہ و اصول آن کہ بے نظیر بودے فرمود کہ در ان ایام کہ در وقایع
 بزدوی غور نمودہ مے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علو اجہتا و وقت
 استنباط سراج الملتہ امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سائر مجتہدین کالتلامذہ
 و نیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضوری راجع
 فرمودہ بودند مدام بر سجا و ہ افاضت بمصداق خبر لان ہیدی اللہ بک
 رجا و احد آخر لک من الدنیا و ما فیہا سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاوواب داشت و شاو روان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و مخصوص الحکم و غیرہماور
نهایت بلند کے ہے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات
و استماع این کتب را نزد او از دور نزدیک طرف بستند کے از ہمینست
افادہ او بقاصد خویش پیوستند کے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہورست و در حالت و غلت مشہور از تلامذہ مخصوص
ادست با بچلہ حضرت او در آگاہی از اسرار ارباب توحید و چود مرتبہ
علیہا داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سرہ
الانوار از فرط علم و غلبہ حال یہ طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکرایت و شطیحات ست اما از علوفطرت
و فرط تمکین و بلند می ہست بل بعض صیانت حضرت عزت عنہ اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابوسلیمان وارانہ
کہ رہما یقع فی قلبہ النکتہ من نکت القوم ایامنا قبل منہ الالباب
عالدین الکتاب و السنہ عالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویشتن ویدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعتراف
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہ اللہ سبحانہ اربابہا رحمۃ واسعہ و رحم عبد اقبال آمینا و نیز ان
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العزیز و استماع راز سیر مہر
او فرمودہ و وشاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العزیز انست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خووان والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتی جو بیان بودند

ملاقات شیخ عبد الغنی را کہ در ویستے بود از شهر سون پتہ بس معمر و بزرگ
 بہمت استماع راز کے کہ از وہاں ایشان رسیدہ بود و آن راز این بود
 کہ گفتے پیر من کہ جدا ورٹے من بود متبریب ہنگام احتضار مرا بایکے
 از درویشان شوریدہ کار بہ نزد خویش خواند تا القاسے کہتے نماید و اعطای
 نعمتے فرماید چون بہ خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معسالہ بر
 زبان راند کہ بہ مجروح استماع آن درویش دوم دست از جان برافشانند و
 من ہچنان حیران و اسیبہ جان بر جا کے مانند کولہن چہ راز بود کہ شب
 از تو بزبان بگذشت + کہ روز عمر بسا مان ترجمان بگذشت + بگوش حصید
 ندانم زبان تیغ چہ گفت + کہ در سماع در افتاد و ہمہ ران بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند حضرت والد بالمشوق
 استماع این سخن از و کے خواستند کہ بدیاری او شوند بنا گاہ
 شیخ مذکور را بہمت مئے از سر ہند عبور فرماییش آمد چون سر ہند رسید
 بکاروان سراسے نزول نمود و والد مانیر وارد آن جانشیند بعد از
 معالفت و مجالست خلوتے و درخواستہ و التماس اظہار و ابراز ان
 سربستہ راز نمودند شیخ آن را بیان منہر مود چون والد ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین کہ فاضلے صا عبد کے بود کہ از خلفای
 والد ما از ایشان پرسید کہ استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسالت
 نمود کہ آن چہ بود منہر مودند ہمین سکہ کہ ما برانیم و حال و مشرب
 است یعنی این ہمہ کہے نماید واحد حقیقے است کہ لغتوان کثرت نمودار
 گشتہ لیکن چون آن درویش را لوسے بود ساوہ و این راز منہر جا
 بگوش اوسر نہا وہ حوصلہ اش تحمل آن را بر تافتہ و براہ ہلاکت شستہ

و شیخ عبدالغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و آشنای این رازخانه
 براند از برجایے بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاہ باشد که پیش
 از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض معتدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت که از اقتضای آن استیلا آئست که غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب سے در آید کثرت موہومہ منفیہ بکسوت و عدت ہویدا کردو
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والد ما قدس سرہ
 از روایت حکایت کردند کہ مے گفت وقتے در شہری بر اہی میرتم
 نظرم بنا گاہ بریکے از نشایے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
 مے نمود بجز و دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریتم لباس او را بہمان رنگ و صورت کہبت
 کیفیت در بر خویش یا شتم بے چنانکہ از نظر اکیان شرمگین گشتم و
 خویش را کنارہ جستم بیع در عشق چنین بوالعجبے باشد + پس حضرت
 ایشان قدس سرہ العالی فرمودند چگونہ اشیا می متکثرہ عین
 واحد حقیقے بود کہ کثرت موہوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و القابی بخشیدہ
 و عالم نامیدہ و اما در خارج بحقیقت موجود سے نیست جزوات و صفات
 حقیقہ او سبحانہ و موہوم چگونہ عین موجود حقیقے بود و تحقیق این محبت در
 مکتوبات منبع البرکات اور مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات
 واضحہ نگارش فرمودہ من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً و اجمالاً فلیرج
 الیما علما و حالاً باجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادت و افادت

بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ و پیچ کے
 را بنجائے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند و دیگر کسی
 تجویز نمے فرمودند و مرحلہ زندگی را چنان با اتباع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتی از سنن را نیز مسترد و ک
 نگذاشتند تا بجائے کہ گویند مہما اکمن ازار پوشیدند کہ نہ سراویل و
 تعلیم ذوق بالین بر پائے کردند کہ پائے اقرار با وجود اتیان طاعات
 مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضی وظائف اوراد و مشائخ طریقت اگر منافی
 غریمت نبود کہ از بس شوق عمل از دست ندادند کہ حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادت ناقلا از والد ماجد بود و چنان کہ
 بعد ازین در منقہ گذارش آید از بس کہ بہت ایشان ہمگی بر التزام غریمت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
 و برکات آن طرق نسبتہا می علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ را ہا لہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہ نقل میگردند کہ فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
 و شاہراہ این باد یہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہر کے کرد و نیز فرمودند با وجود کہ از مسائل
 اکابر آن طرق سینہ بر او ضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ راجع سبحانہ
 بدیاریار ساند یا مارا بدیاریار و بر و تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزو مند می ایشان را به حضرت خواجہ غوث و رضی اللہ عنہما والدین محمد الباقی
 قدس اللہ سرہ الا قدس معروض داشتہ فرمودند ما را نیز شوق دیدن
 ایشان بود چون بسدہند رسیدیم چہ از ایشان گرفتیم مانا کہ بسکے
 از دستہ اسے آن حدود شریف برودہ بودند راستہ حروف گوید چون
 این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنقتیم با خود مسکتیم
 ایام بروگیر کے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقشبندیہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عتبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پور آمدیم
 حضرت شیخ عیسیٰ سندھی کہ از اعظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و حال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ
 شیخ محمد غوث بود کہ بحمل احوال این عہدہ در مقالہ زاہدہ انشاء اللہ تحریر
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بساے در سنہ احدی و ہاشمین بعد
 الالف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتہ فرزند بزرگ
 او شیخ عبد الستار کہ صاحب سجاوہ اوست و جوان و قابل و فعال
 و صاحب عدل گفت والد و شیخ ماوراء اواخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 کہ خلاصہ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و اسکاں
 خود را بران نسبتے واریم گفتہ انک گواہ عدل و بکر بیدار آمد
 درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد اکھد شد و المنتہ حضرت
 مخدوم را در علوم و نبی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل نخستہ
 ازان جملہ است کتاب کموز الحقائق و رسالہ اسرار التمشد کہ لبائکات
 عالیہ و ران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و برشنا سندگان

جو ہر سخن ہوید است کہ آنمہ مفاض از حضرت و اہب العطا یا است و جناب
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ خود و در عنوان آن رسالہ شریفیہ این
 معنی را اظہار می نماید آنجا کہ می فرماید ہذا اسرار التمشہد فی معراج النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بفیضہ القدیر و فضلہ العظیم
 فابز تھا امتثالاً بأمر المفیض المحکیم این فقیر نکتہ ہا می چند ازان ایراد بینمایم
 و اگر چہ آن رسالہ تباری زبان ست اما این جابری نے ازان ترجمہ فارسی سینہ
 بعرضہ تحریرے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیرا کہ دعا بلسان
 استعداد و الزم و اتم است مراستجابت را و الحمد لموسی علیہ السلام ممنوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیرا کہ پیش از استعداد و آن طلب نمودہ
 فی معنی لتقیات اللہ والصلوات والطیبات ہی ظہار الکمال بصفات
 الجمال و نعوت الجلال جمیع الانواع و جمیع الاعتبارات للذات المتجمع
 لجمیع الکمال المنزک عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی و فعلی و عالی
 اما القولی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما
 الفعلی فکا متثال لأمس واجتناب للنواہی بایتنان الاعمال لبدن و الافعال
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا اشتغال القلب الروح
 بکسب الکمالات العلییہ و العلییۃ و التخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان
 مأمور بہ لیصیر الکمالات مملکۃ نفسه كما ورد فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
 فالقول لذكره سبحانہ تعریفیات ذاته بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكما ظهر جماله وجلاله من
 الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العين والحال
 كتعليق سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذاتي
 وصفاتي وافعاله فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفة وجوده بالوجود وان
 منزه عن الكل وسائر في لكل بالكل اي ما جديته جميع كما لانه واسمائه
 وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
 الخيرية اصلا والصفات كذا سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
 والافعال كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والراقي
 او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
 والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
 المثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التحديد والتقييد
 ونيز در موضعی از مواضع این کتاب قلبی مینماید که هرگز و راست که این
 شمار که التحیات لله الخ بود ان حضرت صلی الله علیه وسلم بر قرب نفس
 محمول و اریم که حق سبحانه فاعل بود و بنده الت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل
 بود و حق سبحانه الت لانه لما تفرق علیه الصلوة والسلام و ارتفع من
 البین استحال ان یبتعد الیه شیء فیما ینظر منه فانما هو من الله
 سبحانه و تعالی الا کالة کفواله علیه الصلوة والسلام الا حصی ثناء عليك
 الخوان الحق ینطق بلسان عمر و یمکن ان یجعله من قرب النوافل یتنزل
 الیه و ارشاده نفسه فی البین انکسار له و اظهار العجز تام انجا که
 و آن که تمامی کند با خواجگی کار غلامی + او یجعل لوجوه الموهوب له من
 الحق سبحانه بدل وجود لا مضافا الیه وان کان من الحق سبحانه مبالغة

فی التزیه او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل
والفرائض والجمع منہما من غیر تقید بواحد منہما وهذا هو مقام ادا
المختص بنینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ودر خاتمہ این رسالہ شریفہ بر قلم
محترم آورده کہ مراد بول بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ امر بقراءة تشهد در
آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکہ نماز معراج است مومنین را پس نماز او
آنست کہ معراج مومنان نیز مشتملین باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ و تشریفات علیہ زقت اللہ
سبحانہ تعالی جرقہ من کاسہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ و امر بصلوۃ بعد از
تشہد بر آن سرور رسید البشر اعلام است بر آنکہ معراج مومنین متابعت محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وادای حق لغا است کہ رسید و مسلمین را بین
ہدایت و متابعت او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و تہنیت است بر آنکہ چون حضرت

شکر کت بخشید است را بہ تشریفات معراج فینتہ لہم ان یصلوا علیہ فی معراجہم
و نیز ایاست بر آنکہ اگر چند کمال است نہایت مرتبہ کمال عروج نمایند بیرون
نمیروند از رقبہ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام و تہنیت نہایت ایشان بہ
مقام او و سر ایشان تجت اقدام او ایضا اشارتہ الی ان منته معراجہ الی النبی
علیہ الصلوۃ والسلام و منتهی معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی اللہ
سبحانہ و تعالی و تعظم الا تری انہ علیہ الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ سبحانہ
فی لا بتداء لقوالہ التحیات لہ الخ والمؤمنون امر و ایا الصلوۃ علیہ علیہ

التحیات والتسلیمات فی منہا ہم بعض فوائد کہ حضرت ایشان از
والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس سرہ العالی حکایت
کردند از حضرت والد کہ فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ زکریا لدین فتہ بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاہدہ
 او سبحانہ تعالیٰ درین نشانیہ چشم سز و چه چشم سز خرابیقان بهره ندارد و در میان
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر تراسر راست است این توجیہ شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ
 من از حضرت والد پیر سیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونہ توفیق
 دادید و بر چه تقریر نماید فرمودند سالہامی بسیار گذشتہ بخاطر نماندہ اما
 آنچه الحال بر دل می آید آنست کہ در مقام اتحاد و ہمین یقین است پس چنانکہ
 ہر کس را بخود می باشد چہ مشہور و اثینت می طلبید و مشاہدہ معارف میجو
 شہما حضرت ایشان قدس سرہ در مکتوبی نگارش فرمودہ اند کہ از اول
 بزرگوار خود شنیدہ ام قدس سرہ کہ می فرمودند اکثر از گروہامی ہفتاد و دو
 کہ بہ ضلالت رفتہ اند و راہ راست کم کردہ نشای آن دخول در طریق
 صوفیہ است کہ کار را با انجام نارسانیدہ غلطیا کردہ اند و بضلالت رفتہ
 شہما ہم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سرہ می فرمودند کہ در علم سلوک رسالہ ویدہ ام کہ در آنجا نوشتہ کہ
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاہ داشتن در وصول
 بطلوب کافیست با این مراعات ہیج احتیاج بذکر و فکر نیست من خواہم
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاد ہاشمی عالی نشان و ہمین بزرگوار ایشان
 شنودم کہ فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم سچہ اول
 و زاویہ جمول ایشان در آمدہ می بیند کہ آنجناب مقبول و مقطوع الاخر افتادہ
 چنانکہ ہر عضوی از اعضای شریفہ جاسی سر نہادہ آن در ویش بعقیدہ آنکہ
 از وزوی یاد شہنی این معاملہ با ایشان ظہور یافته ہر اسان و نوحہ گفتان

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده و بگری را خبر کرده چون آن ہر دو بار
 بان حجرہ و آمدہ اند حضرت مخدوم راحی و سالم و جالس و مراقب یافتہ اندیران
 و گریان و رقدہ ایشان سر نہا وہ اند پس حضرت کہ وہاں ہا فرمودہ تا با بحیات
 عاریت وین ہمان با شرم افشای این راز غمی نماید چون از ان پرسیدہ اند فرمودہ
 امری بود کہ بیان را پیرامون آن را نہ نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترجم
 بودہ باین ابیات عارف روم سے دشمن خوشیم و یار آنکہ مارا می کشد + غواق
 در یائیم مارا موع و ریامی کشد + نیست غزرا میل برابر عاشقان اور ہی + عاشقان
 دوست را ہم عشق سودا می کشد + تشنگان نعرہ زنان بالیت قومی لعلیون + خفنیہ
 صد جان میدہد و لدا ریامی کشد + پس کنم من چون بگویم سیر قتل عاشقان +
 زانکہ منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بچون شہادت کبری رسید
 اکنون منرا و ارا نست کہ زبان قلم را از ذکر موت و شہادت کبری بذر موت
 صغری آریم چون حضرت مخدوم مجازہ حیات را بدروازہ حد و دشمنان رسانید
 کہ انبای آن بلسان نبوی عمقار انداند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
 فرمود و کان ذلک فی السابح سنتہ بعد الالف بیرون شہر سر بند
 جانب مغربی مغرب تراب چون آفتاب سرد کشید رحمہ اللہ علیہ رحمۃ وسعۃ
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافتہ و نظم نمودہ ہر با عمیہ آن شیخ کہ بود
 اعلم اندر ہر فن + جانش گہر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانہ بود و علم و عمل +
 تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
 بزرگوار حاضر بودم در ان سکرات و غمرا تا گاہ ہر زبان مبارک راندند کہ
 سخن ہمانست کہ شیخ بزرگوار فرمودہ من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العربی و نسبتہ باستفہام معروض داشتہم کہ شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبدالقدوس گفتہ آن کلام کہ امام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 نیست کہ گفت حقیقت او سبحانہ ہستی مطلق است اما کسوت کو نیہ خاک و چشم
 محبوبان می اندازد و در وجود مجبور بسیار و بعد از آن معروض داشتہ کہ برابر امری
 ولالت نمایند و وصیت فرمایند کہ بران باشند فرمودند ترا برہین سخن وصیت
 میکنم و ہم حضرت ایشان فرمودند کہ چون بارہا حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفہ میگذشت کہ محبت اہلبیت حضرت خاتمت علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التحیۃ
 را در جزایمان و حسن خاتمہ مدخلتی عظیم است ہنگام نزع ایشان من آنرا فرمایند
 ایشان را و فرمودند الحمد للہ والمنة کہ سرشار آن مجتہد و غرق آن دریای نعمت
 سے الہی بحق نبی فاطمہ کہ بر قول بیان کنیم خاتمہ حضرت حق سبحانہ جناب
 محمد و ما مطابقاً بشیخ عبدالقدوس رحمہما اللہ ہفت پر عطا فرمودہ بود حضرت
 ایشان فرزند چہارم اند و مرکز آن دائرہ اینچہارم می توان گفت کہ از آن آن
 حضرت رابع آمد کہ در مراتب حساب مرتبہ رابع مرتبہ الف است و آن حضرت
 مجد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس کہ انور و اعظم نجوم است
 مقام او فلک رابع و ہمہ برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند و فضیلت
 برہ و بودہ اند چنانکہ آن فقرہ شریفہ حضرت خواجہ کہ در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سرہ بیاید بر حسن استدرا و برادران و فرزندان ایشان ولالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاہ محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافتہ بود و از علم ظاہر و نسبت باطن بیدر بزرگوار حفظ فرارفتہ از
 زبان و نشان حضرت ایشان قدس سرہ شنودم کہ فرمودند والد ما بارہا
 فرمودندی شاہ محمد و قال و حال تلمیذ رشید ما است ہم حضرت ایشان روح
 روح الغریز فرمودند ہنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاہ مسمی

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیہ السلام بر من منکشف گردید و شاہد
 آنم احمد شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین ذکر از
 حضرت خواجہ بانی باشد طاب تربتہ گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از آن فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سرہ در
 عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زاوہ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
 فرمودہ اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند ہویدا است و آن فقرہ آیت
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صورتیہ محل خطا و لغزش است
 سعی کند کہ حضور مع اللہ طوریا بدو دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته و کار وسیعی باشد کہ جذبہ حضور
 ایشان دیگر است در ان موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیہ
 و اکثر بالاصالہ بوجہی است از شش جہت معرک گاہی فوق بہت خصوصیتہ کہ
 عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرو میگرد و معنی دانش من
 در انم محیط بظہور میرسد و اگر صورت معنویہ و اشکال صورتیہ محو نشدہ اند و مجموعہ
 و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزو و ریافت صورت خیالیہ ہوا الاول
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرود رفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
 صورت اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الداعیہ
 و یار و جلوہ آید ہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان است لا اقل صفۃ حیوۃ
 و ہستی اکنون یک دقیقه دیگر شناسند کہ در وقت ظہور دانش من و اسم محیط
 می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان می تواند بود کہ بالکلیہ نظر محبتش مجرود
 شدہ باشد باری حقیقہ مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ورند
 و از فضائل صوری نیز بالنصیب اند یکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
 وفات مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما کاتب متعدد و ده اند از جمله است این
 مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنقدرم که بحسب حصول اسباب نبویه
 بآباب عنما محشور بوده هوای برادر و فقنا اللہ سبحانہ وایاک فرصت حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب بدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام نخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
 و جوانب در رنگ مودود میسر نرزد و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته و طلب
 دنیای دنیہ بذوق میدوید و بشوق خوابان حصول آئیند احمیا شعبه من الایمان
 حدیث نبوی است علیہ من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات الکلمات ای برادر
 این نوع اجتماع اهل فتنه و این قسم جمعیت شدنی است که امر در سر بند میسر
 است اگر در عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید ششم از آن
 ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست و اید و از جوان
 نفیس بجز و موز و رنگ طفلان اکتفا نمودید و عشرت باد اہل شہرت باد و
 ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر ندهند این اجتماع را بر پا نماند از
 آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و قلمانی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید و
 خطا نمیده اید به لغتہای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسہای نفیس و
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطہ رضا طلبی اہل و عیال خود را و بلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل و وراندیش دورست حق سبحانہ و
 تعالی عقل و باد و متنبہ کناد ای برادر دنیا کہ در بیوفائی مثل است اہل دنیا

کہ درونارت و خست مشہور حیف باشد کہ کسی عمر گرامی خود را از پی ہونفا و خلس
 صفت نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صدیقی
 حضرت ایشان قدس اندر سترہ الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
 علوم دینی و استفادات یقینی از پیر بزرگوار خود رحمہ اللہ وغیرہ تا ذکر وصول
 ایشان بشرف صحبت خواجہ عالیشان طاب ثراہ منقول است کہ حضرت مخدوم
 چون ہوارہ بسیاحت و انقطاع میل داشتند و ہاجرت وطن میکردند اکثر دور
 بلاد و بقاع بسری برزید چنانکہ چند گاہ در سکندریہ کہ قریب اٹاویہ است کہ از
 قصبات مشورہ ہندوستان است بطریق نشر علوم شرعیہ و ادای عبادت
 سنیہ اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مہین ایشان
 لایح و لامع بود روزی عورتی صالحہ کہ از قبائل شراف آن دیار بود بوقت
 صادقہ اتصاف داشت مشاہدہ جمال و کمال ایشان کرد و التماس نمود کہ
 من در کنار تربیت خود خواہری دارم کہ کان جواہر عنفت و دوح عصمت است
 میخواہم کہ در جبالہ عقد شما منتظم گرد و امید دارم کہ این التماس پذیرای قبول شود
 چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
 بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس باہتمام پیوست و چون موافق تقدیر
 و رضای خداوندی بودہ بر منصفہ قبول رسید اورا اور عقد خود منتظم ساخت
 و چند گاہی آنجا بسر بردند فلا جرم حق سبحانہ و تعالی از برکت نیکوگمانی و نجستہ
 نیستی آن مخدرہ صبیئہ مخدرہ اورا مطلع بیضا و صدف و ریکتا گردانید
 یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صاکنہ بطہور آورده این قصہ
 شہادت تمام دار و بقصہ ثابت و الدام انام ابو حنیفہ کونی رضی اللہ عنہما
 کہ بزرگی از اتقیائے کوفہ صبیئہ طاہرہ خود را بلا خطہ کثرت و رع حضرت شہادت

بقصد و آورو چنانکہ در حیرۃ الفقہاء و دیگر کتب معتبرہ مذکورست تا حق سبحانہ انجا
 بمین آن گمان نیک شمره چون امام الائمہ سراج اللامہ رضی اللہ عنہ بوجود
 آورد و اینجا بنامیت او تعالیٰ چون این قطب ربانی منور الف شامی تقدس اللہ
 سرہ ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدایینجہ از تقریر شریف حضرت
 ایشان کہ تخمین میفرمودند و نیز این بندہ از بعضی معمران اقربای ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنہ احدی و سبعین
 شماتہ وقوع یافته کہ کلمہ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلدہ شریفہ شمر بند بودہ کہ از اماکن معمورہ مشہورہ روح افزای مملکت ہندوستان
 و مرکز آن دیار برکت آثار و ہم در ایام طفولیت ہر کہ ایشانرا میدیدہ بہ مضمون
 کریمہ یکا ذرتہایضی و لم تسمہ ناز زبان حال و قال بے کشودہ و حضرت
 شاہ کمال قادری کہ ذکر شرفیش سبق ذکر یافت انظار خاصہ و حق ایشان
 مرعی سید اشستہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 دادہ چنانکہ والدہ ماجدہ ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
 شاہ بروہ التماس و عافی صحت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ جبذہ و
 شورش تمام بزبان مبارک راندہ کہ خاطر جمع و آرید کہ این طفل عمر و راز
 خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل سن و تو از
 دامن این بسیار خواہند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
 ایشان رحمہ اللہ انفاس بشارت اساس و حق حضرت ایشان فرمودہ
 حضرت ایشان ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال
 نمودہ حلیہ مبارکہ شیخ را بخصوصہا بنجا طر عا طر داشتند و آن خانہ کہ
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آسنا شستہ بودند نیز بپاد ایشان

بود با کلمه چون حضرت ایشان بدستان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روز توجہ نفعی
 تمام روی داده چنانکہ سخنان و قیاس را حلهای تحقیق می فرموده اند و بعضی
 مواضع کتب و قیاس عبارات و لکث کشاوه مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بسیار کتب نیز رفته نزد مولانا سید محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمہ اللہ کہ از مخول و الشوران متورع بود بعضی کتب مشککہ را چون عضدی
 و امثالہ خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
 شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرہا بود و در حریم محترمین زاد ہما اللہ
 شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر مضیای و را با جمیع مصنفاتش چون منہاج الوصول و غایۃ القصدی و غیرہما
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون تلمذات و ادب مفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 قصیدہ بروہ شیخ سعید بصری و حدیث سلسلے را کہ عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بہلول بدخشان رحمتہ اللہ کر وایت و اجازت
 یافتہ بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب فرمودہ را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبد الرحمن بن محمد ہشتہ کہ او ابامی او دوران بلا و معظما از کبار
 محدثین بودہ اند و خانہ ایشان اباعبیدیت حدیث چون بیان اسناد بہ کتب
 و رین اوراق بہ تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

نے کہ یکی از مخلصان و سربران حضرت ایشان بود

حدیث مسلسل تجریدی آر واما الحدیث المسلسل یا لاولیة قال الشیخ عبدالرحمن
 بن فہد سمعته من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبدالغزیز بن فہد
 وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی بہ جدی الحافظ الرحلة نعم الدین محمد
 بن فہد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی بہ
 جمع من المشائخ الا علامہ جہم العلامة برہان الدین الانباسی سماعاً من
 لفظ قاضی القضاة ابو الحامد المطری بقرائتی علیہ بالحرم الشریف المکلی
 اول حدیث سمعته منهما قال اخبارنا بہ الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المبرک
 قال لانباسی وهو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اول حدیث
 رویة عنه قال اخبارنا بہ الشیخ نجیب الدین عبداللطیف الحرانی وهو اول حدیث
 سمعته منه قال اخبارنا بہ الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث
 سمعته منه قال اخبارنا بہ ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النشاوری
 هو اول حدیث سمعته منه قال اخبارنا بہ ابو صالح احمد بن عبدالملک
 المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا بہ ابو طاهر محمد بن
 فحمس الرمادلی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا بہ ابو حامد احمد
 البزاز وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا بہ عبد الرحمان بن بشیر
 ابن الحکیم الصدري وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا بہ
 سفیان بن عیسی وهو اول حدیث سمعته من سفیان بن عمرو بن دینار
 عن ابی قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العیاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العیاص رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 قال لراحمون یرحمہم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض
 یرحمکم من فی السماء اما اسنا و مشکوٰۃ المصابیح کہ کتابت قیاس بیکر گت

لے ومن لفظ شقیقہ سیدی عمی الحافظ جبار اللہ بن فہد

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائز و اسناد محتاج ترازو دیگر کتب حدیث
ووسایط اسناد بہ ہولفتش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از
حضرت ایشان ماقدم سمرقند تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان سندست کہ در حدیث
گذشتہ محرگشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الهاشمی جازہ وارد و ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیاً الشیخ الامام شرف الدین عبدالرحیم بن
عبدالکریم الحرہمی قال اخبرنا بہ العلامة امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال لشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلامة
البنغوی قاضی القضاہ المجد بن محمد بن یعقوب بلفیرو نرا بادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحقہ الہمام شمس الدین
المقدسی قال والصدیقی الساجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب قال الساجی قرأہ واجازہ قال الاخران اذا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس کروید کہ مراد داخل طبقہ محمدین
گردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشمی بن
محمد القاسم البنغالی البغدستانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را با حدیث
مستور در اول شہر رجب سنہ ہزار و سی و ستہ در بلدہ سمرقند اکبر اللہ علیہ
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
محمد و فرزادہ جامع الفنون حدیث العیون خواجہ محمد سعید سلمہ شدہ بکلمت زبانیہ
اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و رحم مسلسل
با لاویۃ بحضرت ایشان ایماہی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در فرہامی و وحشی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نمودہ اند فہم من فہم چون حضرت

ایشان از استفاوه معلوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بپسند افاده کشیده اند و مدتها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی در نهایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که از ان جمله است رساله تمهیدیه و رساله رد مذہب شیخ شنیعہ
 با آنکہ در ان اوقات ارباب تشیع در ان بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
 سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
 عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام کہ حضرت ایشان را حضرت حق سبحانہ
 عطا فرموده بود و ملاحظہ این و آن در خاطر شان خطور نمی بود و از ان راه کہ
 ابو الفضل مشهور را باہل فضل سری بود و فضلا را بضرورت لازمہ بوسے
 آمد شد می شد حضرت ایشان ہمدان وقت مکرر مجلس او را آمدہ بودہ اند
 و وی بر وفور فضائل کثیرہ ایشان اطلاع یافته رعایتہا می نمودہ چنانکہ
 یکی از تلامذہ او با این فقیر گفت وقتیکہ از آشنایان خود کلمہ چند فرست
 می نمود ان جا بہ تقرب نقلی کہ از حضرت شیخ شنودہ بود فقرات کثیرہ در تصنیف
 شیخ تو قبلم آورد دیگر می از مصاحبان او گفت روزی کہ حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفہ و علوم ایشان کشود و در ان
 سبائتہ فراوان نمود چنانکہ عائد می شد بتوہین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمہ اللہ از جنون اسلام تحمل نہایست نمود و فرمود کہ امام غزالی قدس اللہ
 سرہ العالی در رسالہ شریفہ مستقذ عن الضلال برکاشتہ است کہ از علوم کہ
 فلاسفہ خود را واضح آن میدانند آنچه بکاری می آید چون ہیئت و نجوم و
 حکمت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سر قہ نمودہ اند
 و آنچه زادہ طبع ایشان است چون ریاضی و امثالہ کچہ کار دین می آید

ابو الفضل چون این شبند و متغیر شد و گفت غزالی نام مقبول گفت حضرت شیخ
 تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت بر خان
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز مجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 بر او را آوردند و آنکه در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدیم و معنی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارت
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بآنکه عبارات بی نقطه و زبیده بودند در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت نیست
 و مطالب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریق صوفیه نه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
 همیت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله روشیعه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن آثار رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
 عبداللہ خان اوزبک نموده بود و بعدلما می ما در آن اثر نوشته بودند در جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل ائمه ایشانیان مسلمانان
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بلذوق
 تکفیر خلفائے ثلاث است رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشہ صدیقہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے ترسم این قوم که بر درویشان می خندند و در سر کار
 خرابات کنند ایمان را + بخاطر کفایت قرار یافت که در حل شبهات و اہم
 اینها و تحقیق مذہب فوقہ ناجیہ رساله نوشته آید تا ساوہ لوحی از مقدمات

فرخرفہ آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و حضرت عت مجسرتون فقیہ
 سبحانہ واللہ المستعان و علیہ التکلان و بعضی از طالبہ شیعہ کہ متر و داین حد و
 بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
 مغالطات شہرت می دادند و این حقیر در ہر مجلس و معرکہ مشافہت بمقدمات
 منقولہ و منقولہ رو آنہا می کرد و بر غلطہا سے صریحہ ایشان را اطلاع میداد
 اما حمیت اسلام و رک فاروقیم باین قدر و الزام کفایت نکرد و سوزش
 سینہ بے کینہ تشفی نیافت و بخاطر فخر قرار یافت کہ اظہار مغایرہ
 ایشان و ابطال متاع عام بہ بحث شد انتہی کلامہ در ان ایام کہ ایشان باگرہ
 تشریف بر وہ بودہ اند چون آمدے بر ان گذشتہ والد ماجد ایشان
 از شوق دیدار این فرزند فرشتہ مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگرہ
 آمدہ اند یکی از فضلا سے آن یار زیارت ایشان آمدہ پرسید کہ باعث
 این تصدیح چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمہ شہر
 چون وی را بنا بر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نہ بود ما آمدیم ع
 یوسف نزد کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان با ایشان
 الفت تمام بودہ و از جان غریخ خود غریزے داشتہ اند و ہمیشہ
 بہ صحبت ایشان مشغول بودہ اند و از وقایع علوم دینی و اسرار
 یقینی در میان سے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور
 بوطن مراجعت نمودہ ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شدہ اند و یکی
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار کردیدہ و فوائد باطنیہ کثیرہ از
 ایشان دیدہ چنانکہ خود در رسائل و مکاتیب تصریح بان نمودہ اند
 از ان جملہ است آنکہ در فقرہ نخستین از رسالہ مبدؤ و معاد نوشتہ اند کہ

ما بعد کلمات نامانی کہ در حقیقت کلمات نیاید و در حیز تحریر نہ در آید قائمہ نام و نفع

این درویش را پایه نسبت فرویت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
 بزرگوار او را از غزنی که جذبہ قومی داشتند و بہ خوارق مشہور بودند
 بدست آمدہ بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافلہ خصوصاً
 ادای صلوٰۃ نافلہ مدومی از پدر و مدومی ست و پدر بزرگوار او را این
 سعادت از شیخ خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودہ اند حاصل شدہ بود انتہی
 مراد حضرت ایشان از ان غزیز کثیر الجذبہ و اسخوارق شیخ کمال قادری
 مذکور است و از غزیز دیگر کہ در سلسلہ چشتیہ فرمودہ اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور جمہما اللہ سبحانہ و حضرت ایشان بی واسطہ والد بزرگوار ازین
 آن انظار حضرت شاہ کمال کہ در طفولیت دیدہ کردہ اند بہر بار نسبت
 قادریہ یافتہ بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجہ
 بانی تاب شد قدس سرہ بایشان خرقہ و نسبت کاملہ اجازہ از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیدہ و بیان این قضیہ یعنی حصول
 خرقہ و نسبت تمام و اجازت آنکہ خدمت شاہ سکندریہ کہ نیرہ حضرت
 شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکہ حضرت
 ایشان در حلقہ مراقبہ با یاران نشستہ بودند از کتھل آمدہ خرقہ متبرکہ کہ
 حضرت شاہ کمال را بردوش حضرت ایشان نہادہ چون حضرت ایشان
 چشم کشادہ اند شاہ را دیدہ اند بہ تواضع معانقہ نمودہ اند شاہ گفت چند
 مرتبہ می شود کہ در معاملہ از حضرت جد خود شاہ کمال مأمور می شوم کہ
 خرقہ مرا بہ سلطان کہ حضرت شما باشید برسان بان کہ مرا مشکل بود
 خرقہ متبرکہ ایشان را از خانہ بر آوردن باز بکسی واہن لیکن چون تباکید
 مأمور شدم ناچار امثال من نمودم حضرت ایشان آن خرقہ را پوشیدہ

بحرم سر آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار
 گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب رو داده
 و آن اینست که خون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابجن والانس سید عبدالقادر
 جیلانی راضی افتد غنہ دیدم کہ با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال جہم
 حاضر شد غوث ربانی دل مراد تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتہا کے
 خاصہ خود منور گردانیدند و من غرق بچہ آن انوار و احوال گشتم و در غواہی
 آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معاملہ رفت ہسم و ز غلبات آن
 احوال ناگاہ بروم خطور نمود کہ تو مرتبہ اکابر نقشبندیہ بودے و ملاک
 امر تو نسبتہا سی آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجزو این
 خطور دیدم کہ مشائخ سلسلہ شریفہ نقشبندیہ و خواجہ جہان خواجہ عبداللہ
 تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باشند قدس اللہ اسرار ہم در رسیدند بر کار
 من در مشاہرہ افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرار ہم فرمودند
 کہ این مرتبہ ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیدہ
 شمارا باوچہ دخل ست اکابر قادیانہ رحمہم اللہ گفتند و رطفولیت مارا باو
 نظرے بودہ و چائے از خوان نعمت مارے بودہ و اکنون نیز خرقہ ما پوشیدہ
 سے بہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ طیل + دین
 مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کبریہ و چشتیہ رحمہم اللہ در رسیدند
 و مصالحو نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
 و رباطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادریہ
 نیز مریدے گرفتند و شجرہ آن مشائخ سے واژند و کلاہ و دامنی نیز
 و اگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلب سے نمود تعلیمش میگردند و بہ نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
 نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
 می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
 آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین
 گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان لغت نقشبندی بودند
 در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
 را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
 از ما رفته باشد دیگر نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان بهم
 نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل سزا این بستگی نسبت
 که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی اللہ عنہم نمی آید و ما
 درین دو سه روز خود را جهت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
 بران نسبت میداریم و در یکم القای آن را کثوره ایم ناچار شما که بان سبب
 نداری معطل مانده آید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
 رجوع نماید بستگی شما بکشد و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
 در سلسله شریفه حشمتیه اجازت ارشاد از پدربزرگوار خود داشتند از
 راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرها الصلوٰۃ
 والتحیة از سر و دو تو اجد و غیر ہما کہ مرسوم این سلسله عالیہ است است از
 می فرمودند با بجز از پدربزرگوار خود استفاضہای کثیرہ نموده و پیش
 از آنکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باشد قدس سترہ مشرف گردند
 و خدمت والد ماجد ہوارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
 می گذرانیدہ و با وجود آن کہ خاطر خاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن ہیج جانمی رفته اند ہم درین ایام وقتی
ایشان را ضعف قوی روی داود بوده از مشاہدہ غلبات ضعف ایشان
والدہ مخدوم زادہ ہای عالی شان را بے آرامی روی نموده بہت و صبر
کرده اند و در کعبت نماز حاجت گزارہ بگریہ روی نیاز بر خاک نہاودہ بود
دران گریہ ایشان را خواب در رہودہ دوران خواب دیدہ اند کہ قائلے میگوبید
خاطر جمع وار کہ ما را باین مرد کار ہای عظیم فرا پیش است کہ ہنوز از ہزار کیے
نظہور نیامدہ لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافتہ اند و بعد
از چند گاہ ازان قضیہ سجدت حضرت خواجہ شتافتہ و آن علم اتم را باحوال
اکمل ہم آغوش گردانیدہ اند و آن جدول احوال سابق را بقلم کم کمال و
واکمال رسانیدہ ناوردہ زمان و قطب دوران و پناہ ہمانیان گشتہ اند چہ
و فصل خطاب حضرت قدوۃ الاولیاء خواجہ محمد باسا و کذ لک و کتب و کتب
اکابر محققین رضی اللہ عنہم اجمعین و در بیان کریمہ انما یخشے اللہ من عباده العلماء
فکر یافتہ کہ علماء گروہ اند بعضے بعلم ظاہر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی ہم
بعلم باطن و ہم بعلم ظاہر و این قسم ثالث کس ناورد بود اگر در ہر قرآنے یکے ہم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان و پناہ دولت
او باشند انتی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بمشرف صحبت پیر نزرگوار ایشان خواجہ باقی باشد جمہما اللہ و ازین تربیت
و انظار آن قدوۃ الاخبار بذروہ کمال و اکمال رسیدن قبلین سطویا جمال
ایمانی رفت کہ حضرت ایشان را ہمیشہ شوق طواف بیت اللہ و زیارت
روضہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن برسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

و دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنہ سبع بعد الالف الہجری آن بزرگ
سال و حال و قال بسرا کے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار بہ
بہشت حضرت ایشان در سال ہزار و بہشت متوجہ سفر سعادت اثر شیرب و بطحا
شدند چون بدار الاولیاء پہلی رسیدند یکے از فضلاے مولانا حسن کشمیری
کہ آشناے ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالند بودہ حضرت ایشان را
دلالت بدریافت نمودہ و گفتہ امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ اچین گوہرے بچھا
سوے ابن و پار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات شکار
در ریاضات متواترہ نیابند سہ آنکہ تیر بز دید یک نظر شمس دین پسخرہ کند
بر دہ طعنہ زند بر چلہ چنانکہ آن عالی حضرت بان عزیز بعد از جلوس بر سر سر
اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوب نگارش فرمودہ
اینست فقیر و ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور و اردو در مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار و بار مہنی بر آن نعمت است و این
دید و داد مر بوط بان احسان بحسب توسط شما آن دادہ اند کہ کم کے دیدہ است
و ہمین توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کے چٹ پیدہ از خواص عطا یا آنقدر
عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشدہ است
احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہورات
ہمہ از بہتے راہ خروج ساختہ بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصل
از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبارت
و لا اشارت و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیفیت و لا این و لا زمان و لا مکان و لا
احاطت و لا سر بیان و لا علم و لا معرفت و لا جہل و لا حیرت و لا چکویم من ازان مرغی نشا
کہ باعتراف بود ہم آشیانہ ذرغنا ہست نامی پیش مردم ہر مرغ من بود آن نام ہم کہ

چون اظہار این احسانہاے خداوندی حل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن
مرتب بر آن نعمت شمایا بودہ متضمن شکر نعمت شمایا بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج
ساختہ بقید کتابت در آورده بود کہ لختے از شکر آن نعمت شمایا و ایا بدو چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند
و ہوا رہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین ایشان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجاہست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بروجہ اکمل بود و شوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیرم زاد رہ این سراغ ہزار شورابہ اشک و زرق قرص داغ ہنچون رفتہ
بدستبوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عرضے کہ در پیش دا
اند بصرین رسانیدہ اند با آنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ بنودہ کہ
کے را از طلب نفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خوشی نمایند یا از مثل این سفر تبرک بسکوٹ خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پر و از افتادہ بودنے آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بقصر صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلازمست آن ماہ دو ہفتہ
بیرسیدہ اند دور وزے نرفتہ بود کہ از آثار صرف و کشش حضرت

خواجہ عالی مقف دار شوق انابت و اخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت
خواجہ شنیدہ اندے آنکہ استخارہ جانپن بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوہ
مازنین حضرت خواجہ بودہ نازکے و تاملی و رمیان آید ایشان را در خلوتے
طلبیدہ بذر دل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برودہ کہ ہمدران
لحظہ دل حق منزل ایشان بذر گو یا شدہ و آرام و صلاح و التذاد
تمام روے نموده و پوگافیو گابل انا فانا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
بظہورے پوست نادیدہ اند انچہ دیدہ اند کہ تہیے بیانہ من کلامہ شوق
طواف خانہ کعبہ میشدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ بسر شد
بر اسے در بوزہ ضیاء از روضہ منورہ مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند در میان سفر اقباس انوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ وز ازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد
ورشاد و تہر شد بلند استعدا و دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار
وقائے کہ پیش ازان بچند سال بیشتر بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از انہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجگے اعلیٰ کے
قدس سرہ مارا امر کروند کہ بہند و ستان شو تا این سلسلہ شریفہ را بجا
از تور و ابے پدیدار کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تو اضع نمودیم
ایشان امر با استخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ و ما در دل خود نیت کردیم کہ اگر ان طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست
مانبشند پس مارا کشا ایشا در ان سفر روے خواہد نمود بجز این خطور ان

طوطی پرواز نموده آمده بردست ما بنشست و ما آب دہان خود در منقار او میگویم
و آن طوطی در دہان من شکر رحمت و فرود اسے آن شب این واقعہ را چون
بعض حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ رساندم فرمودند کہ طوطی جانور ہندی است
در ہندوستان از دامن شماعزیزے بوجوہ آید کہ غالے از و سنور کرد و شمارا
نیز از و بہرہ رسد و این را اشارت بحال ایشان داشتہ اند واقعہ
دیگر آن بودہ کہ فرمودہ اند کہ چون شہر سرہند شمار رسیدیم در واقعہ نمودند
کہ تو در جوار قطب فرود آمدہ و از جایہ آن قطب نیز آگاہ گردانیدند صبح
آن روز بد ریافت در ویشان و گوشہ نشینان آن بلدہ رفتیم جامعہ را کہ دیدیم
نہ ایشان را بر آن جلیہ یافتیم و نہ آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید سے از اہل مشہر قابلیت این معنی داشتہ باشد کہ بعد ازین
بظہور آید همان روز کہ شمارا دیدیم ہمہ جلیہ شمارا موافق یافتیم و ہم نشان آن
قابلیت در شما مشہور داشت و نیز دیدہ شد کہ ما چراغ عظیم افروختیم و مشاہدہ
میتد کہ ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشہور میگردد کہ
مردم از ان چراغ پاکیزہ افروختہ اند کہ چون بنواحے سرہند رسیدیم و شت
و صحرای آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بہ ما شدہ شما میدانیم با جملہ
انچہ در دو سہ ماہ بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی ہا اللہ در حق حضرت
ایشان بظہور رسیدہ فلم زبان و زبان مستلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است بحکم از ان کہ ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریریں طالبے بوسے
بر نگاشتہ اند تبرکاً ایراد نمودہ مے آید القلیل يدل على الكثير و آن شب
این در ویش را چون پوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا ہادی کار او گشتہ بخدمت ولایت پناہ حقیقت آگاہ ہادی طریق

اندر مراجع النہایت فی البدایت والے السبیل الموصل الی درجات الولایت مویدۃ اللہ
 الرضیٰ شیعنا و امامنا محمد الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بودہ اندر سائید
 و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجہ نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست داد و بعد از یک
 روز کیفیت بخود می یک دریا می محیط میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ در ان دریا می یافتم و این بخود می رفتہ رفتہ استیلا پیدا کرد و بہ
 امتداد کشید و گاہے تا یک پھر روز میکشید گاہے تا دو پھر و در بعضے
 اوقات استیلاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے
 ان آگاہی افرمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضے رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فنا حاصل شد چون بعضے
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میانی عرض کردم
 کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا نیست کہ با وجود دید ان اتصال بشعور
 حاصل شود در بہان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعضے رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضے رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضور می سے یا ہم بعد از ان نورے کہ محیط ہمہ اشیا
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علاو آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضے رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ در ان نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیاے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد بعد از ان آن نور سیاہ منبسط و

بانتصاب

لے کہ نزد این اکابر معتبر است و صبی بغیبت رو نمود و در ان بخودی

بانتقاص آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را ہم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موہوم ہم از میان نیل شد و
 بحیرت انجامید کہ در آن موطن شو و حق سبحانہ خود بخود است چون بعرض رسانید
 فرمودند کہ ہمین حضور حضور نقش بندہ است و نسبت نقش بندہ عبارت ازین
 حضور است و این حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نہایت
 و در بدایت در موطن صورت مے بند و حصول این نسبت مرطالبت درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل دیگر اذکار و اورا و از پیر تا
 بر آن عمل نماید و بے مقصود بروع قیاس کن ز گلستان من بہار و
 و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماہ و چند روز از
 ابتدا سے زمان تعلیم ذکر حاصل شدہ بود و بعد از تحقق شدن این
 نسبت فنا کے دیگر کہ آنرا فنا کے حقیقی میگویند حاصل گشت اول را
 انقدر وسعت پیدا شد کہ تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خورد کہ قدرے بود بعد از آن خود را و ہر فرد عالم بلکہ
 ہر ذرہ را حق میدیدم جل و علا بعد از آن ہر ذرہ عالم را فردی فردی ہمین
 خود دیدم و خود را بلکہ ہر ذرہ را انقدر منبسط و وسیع دیدم کہ تمام عالم را
 بلکہ اصغاف عالم را در آن گنجایش باشد بلکہ خود را و ہر ذرہ را نور
 یافتم منبسط کہ در ہر ذرہ ساریست و صورت و اشکال عالم در آن نور مضمحل و مثلاً
 بعد از آن خود را بلکہ ہر ذرہ را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
 فرمودند کہ مرتبہ حق یقین در توحید ہمین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکہ اول حق بیایتم
 این زمان موہوم یافتم بنہایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارت فصیح

دیدم و ہر ذرہ را حق می یافتم بی تفاوت و بی تفریقمان ذرہ را موہوم

کہ از پدر بزرگوار علیہ الرحمۃ شنبہ بودم بیاؤ آمد کہ فرمودہ است ان شئت
قلت انه اے العالم حق ان شئت انه خلق ^{قلت} وان شئت قلت انه حق ^{وجه}
وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیۃ بعدہ التمییز بینہما این عبارت الجملہ
سکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفتہ عرض
حال خود کردم فرمودند کہ هنوز حضور تو صاف نشدہ است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از مہوم ظاہر شود عبارت فصوص را کہ شعر بعد تمیز بود خواندم
فرمودند کہ شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم نیز نسبت بہ بعضی ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بحضرت
شریف حضرت ایشان بعد از دور و روز تمیز موجود و مہوم ظاہر گردانید
تا وجود حقیقی را از مہوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال را نیز مہوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را برین
اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد الجمع ہمین است و نہایت سعادت
اینجاست پیش ازین آنچه در نہاد استعداد ہر کس نہادہ اند ظاہر میشود و این
مرتبہ را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفتہ اند انتہی کلامہ الشریف و بعد ازین
بیان دقائق علیہ از واردات احوال شریفیہ بقلم محترم آورده اند کہ بتوانند گمان
منحرفی نخواہد بود و این معاملات مذکورہ عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در سالہا
بدست آرند حضرت ایشانرا بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوستہ
و حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
اند و این سرعت سیر ایشان از ان است روزی چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجہ عالیشان زرفتنہ بود کہ حضرت خواجہ سیکے از مخلصان
مکتونے نوشتہ اند و آنجا قلمی فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مروی است از

سربند کثیر العلم و قوی العمل روز سے چند فقیر با دشمنی و خاست کرده عجب
بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نموده بان ماند کہ چرا غی شود کہ عالمها
از روشن کردن کرد احمد لند تعالیٰ احوال کاملہ او مرا یقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران واقربا دار وہم مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہائے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الہی اند با جملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
و فقراے باب اللہ ولہماے عجب دارند انتہی کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
از ان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا یہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بخص کرم مرا بہنایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
صورت نمی بست و اکثر این بیت و روز بانم بود سے ازین نورے کہ از تو
بر دم تافت پہ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ہا بعد از طے اداے این
بیان حضرت ایشان بانگ ساز و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمہ تجیبہ بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتدا سے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رنگبہا و نیبہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے باران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا از ان مستثنی
گردانیدہ خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نیگفتہ تا روز
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نیگوئی

من بتواضع رفتم و گفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
و گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکی از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بخود شده افتاد چون الحاج شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روی جذب این واقعه مذکور را بیان نمودم شیخ متغیر شده
و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان بهمت والای
حضرت ایشان است از هدایت تا نهایت از بلندی بهمت و سوافطرت
و عملوا استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره بانگ ایام و فرصت رسیده اند بجای که
رسیده اند و حضرت خواجہ قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مستر شدمی والا قابلیتی وافر الفضیلتی را که بصحبت ایشان رسانید
و ازین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بجمال و تکمیل و اصل گردانید
محمد قوی و فعلی و حالے بجا آورده در ساعتی که مشتری از و کسب سعادت
ناید حضرت ایشان را خلعت اجازه کامله پوشش میدند و بسرهند که وطن
نالون آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانتمهای فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابوسعید ابوالخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سره چنانکه خود فرموده باز آمدیم
باصد نهر خلعت و فتوح آنتی و بامر حضرت خواجہ در آن بلده بتربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر از سر چشمه فیوضات خویش شاداب
ساختند و را شناسای این افاضات ناگاہ از آنجا که بهمت والای آنحضرت

مطلبی را جوایان بود که در وهم و فم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل از حکما
 و از غلبه اندوه یافت آن مقصد والا ستر شد از او و داع نمود صحبت را نخواهند
 که بغزلت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و از باب غبطه آرزوی شویوه و دیگر بعضی
 حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این غرض
 را به پیروز گوار مرسل داشتند هو از آن روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چند گاه خود به
 آن بود که در گوشه خنجریده شود و مردم در صحبت همچو بر و شیر و نظر آمدند عزم عز
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بنیابت آفتاب
 هر چند بنیابت ندارد و میسر شد و میشود و می آرد کل بود هونی نشان
 بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء اللہ تعالیٰ گذرانیدند گلے بر و ندرین
 دہلیزہ لپست بیدان در گاہ والا دست بردست بوزین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را تعداد نامیم بطول انجامد با بجمہ از جمیع مقامات اصل
 رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
 چندان وجوہ ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد و در شرفی الحجہ در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
 اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از براسے این مقام در کار است تا که میسر شود
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
 قدم گاہ ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم

گذرند از نذک فضل اللہ یؤتیه من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وجہ تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزهای برندا اعتبار نباید کرد
 و در نیاید حال بچہ بیخ خام بوس سخن کوتاہ باید و التسلام به و راندیشہ این قسم

را در عروج معلوم نیست که میسر شود بلکه و هوہ مخصوصا بحوادان استقامت و

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنچنانکہ را فرمایند کہ از احوال این خستہ بال نظر خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است من گم شدہ ام مرا چو از گم شدہ گان خبر گویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری کہ حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او میخواہد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است و فی الحقیقہ معارضہ است با و تعالیٰ انتہی کلامہ الشریف تا آنکہ حضرت حق سبحانہ مطلبے را کہ درین عزلت میجستند محض کرم عطا فرمود آنگاہ با فاضلہ طلاب باز گشتند چنانکہ خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند کہ حاصلش اینست کہ چون خواجہ من مرا بحال مصطلح این طایفہ علیہ رسانیدہ اجازت دادند مرا فی الجملہ آنوقت در آن کمال و اکمال حاصل خود ترودی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند کہ ترود را در آن راہ نباید داد کہ از آن ترودی در کمالیت مشائخ لازم آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در ستر شدن کار سنین بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقیص خود پدیدار شد آنرا کہ پیرامو من می تنیدند جمع کردہ حدیث نقیص خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینمعنی را محمول بر تو اضع داشتند از آنچه داشتند بزرگتر شدند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ احوال منتظرہ را محصل گردانید انتہی ما اخذنا من کلامہ المفصل المکمل باز حضرت ایشان بطوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سر بند بدہلی شدہ اند و مدتہا در خدمت پیر بگوار بسر بردہ و صحبتہای شگرف گذرانندہ و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیدہ اند و با اینہمہ الطاف کثیرہ حضرت خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بگوار می نمودہ اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمیہ اللہ تعالیٰ شنودم کہ بجز مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود غلو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت اواب
 حضرت پیر و شکیبای چکس از میان اصحاب حضرت خواجہ ما چون ایشان نبود و لہذا
 پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرمودہ خواجہ
 حسام الدین آنکہ یکی از مقبولان حضرت باقی باللہ قدس سرہ باین فقیر گفت کہ
 در آن ایام کہ حضرت خواجہ ما نہایت اتفات باین خلیفہ عالیہ درجات یعنی شیخ تو
 داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغہ میفرمودند و روزی بہ تقریب مرا بطلب
 ایشان فرستادند بمن کہ بخدمت ایشان آمدہ گفتم کہ حضرت پیر و شکیبای را طلبیدہ اند
 بجز استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چہرہ خائفان و از غایت
 خشیت اخطرابی قریب ریشہ در ایشان پدیدار گشت من بان خود گفتم سبحان اللہ
 آنکہ می شنودیم نزد بگناز بیش بود جبرائی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
 سرہ نیز در سالہ مبدا و معاد رقم نمودہ اند کہ ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
 خواجہ خود کہ پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و بہر کد ام مارا
 نسبت بحضرت خواجہ قدس سرہ اعتقاد علیحدہ بود و معاملہ جدا بود این فقیر
 یقین میدانتست کہ مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
 زمان آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات ہرگز بوجود نیامدہ است
 و شکر این نعمت بجا بیاید آورد کہ اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ
 الصلوٰات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و
 بہر کد ام را باندازہ اعتقاد بہرہ رسید انتہی کلامہ فلا جرم ازین عیانت دیگر
 اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی کہ حضرت خواجہ ایشان نمودند
 ہرچہ از خواجہ عالیہ نسبتہای متعالیہ داشتند و لو امی مصدر قہ این کلام بشارت
 اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود کہ دوش ایشان را رفت ہمہ نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باد انتے بر فرقی فرقدان سایہ این فاروقی ترازو فرستند
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبان را با ایشان واگذار
 و این رقمہ والا را با حضرت بزرگداشتند ہر جمعہ دوستان کہ گرفتار بار و جو و
 بودند چون در مضیق و مامنا الالہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل اقتضا
 آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
 زندگانی نمایند انشا اللہ بیکے و پاکی با آخر رسد فوائد صحبت و جماعہ امری است
 محقق چہ حاجت با ظہار سہ ما گرفتاریم بر مانا و ک بیدار و نیرہ سوسن و گل بر
 کنار مردم آزاد و نیرہ انتہی مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوفہ امر است
 نمودہ مدتی با خلافت سالکان لے اللہ در آن بلکہ اشتغال فرمودند و احوال
 عظیمہ حاصل نمود و ترقیات یاران و ہم پیروگان بزبان قلم عرضہ داشتند تا بہ پیر
 بزرگوار نمودند کہ بعضی ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
 آن اطلاع یابد کہ بطلالعہ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافتہ بشمارہ پنجمین حضرت خواجہ بزرگوار احوال بارانی کہ بخدمت شریف
 ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
 نمودہ ترقیات و قابلیات ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند با ایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
 نمودہ فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بیایند التماس کنیم
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
 و کذلک وقایع علوم طریق و درجات مقامات بعضی ارباب معرفت و تحقیق
 را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند و انجہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاظر ایشان گردیده مجامد کثیره بزرگوار
می آورده اند این مکتوب شریف نواجہ عالیشان کہ بحضرت ایشان ارسال
فرموده اندست و اسطه از خط شریف منقول میگردد شاید آن مطالب است ہذا
ہو مسند ارشاد و اسح و انور باد مسودہ رسالہ کہ در طریقہ خواجگان تمام شدہ خواجہ
برہان کحل البصر شتاقان گردانیدند محمد اسجد سبحانہ و المنة بغایت عالی است
و لطیف لیکن بخاطر میرسد کہ التماس نموده آید کہ قدری در احوال حضرت خواجہ
احرار قدس سرہ تفتیش فرمایند شاید کہ امور دیگر ہم ظاہر شود بہمان روز کہ
بمطالعہ آن لطیفہ غلیظہ مشرف شد در اثنا التماس خاطر آید کہ دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحبت ضعف حافظہ متروک
گشت کہ مشار الیہ کہ بود لیکن ظن غالب آن بود کہ اشارہ بحضرت خواجہ بودی
در طبقہ آنکہ دیدہ شود لیکن کہ چیز ظاہر کرد و دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
مفہوم میشود و این نیز از بعض خواہما در یافتہ شدہ کہ ایشان بحسب خلقت
نہایت در ہدایت مندرج مخلوق شدہ اند چہ عجب اگر فوق نقطہ علم در زیر
مقام وحدت علیا کہ قابلیت مطلقہ است مخلوق باشند یکے گرم نمودہ آنجا
ہم دیدہ شود ایضا در مقام حضرت فاروق رضی اللہ عنہ نظر بیند از اند
کہ داخل آن مقام شدہ بنزد اول آمدہ اند یا از راہ دیگر بکنار آمدہ اند شاید
البتہ کہ مخلوقیہ فوق نقطہ بسبب عدم تقرر در ان مقام شدہ باشد باری البتہ
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند کہ خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکہ
در باب فنای بشریت نیز توجہ فرمایند کہ از غیر مقام فنای فی اللہ نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بہین مقام از جملہ جماعتی کہ در
فوق این مقام مخلوق شدہ اند ظاہر نیست کہ بہمان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فتامی بشریت نداشتہ باشند و ایضاً جماعتی کہ در زیر پیمان
مقام وحدت محو شدہ باشد و اگرچہ از راہ جذبہ قومیت یا غیر آن رفتہ باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانہ خجروت کہ مقام انبیا است
صلوٰۃ الرحمن علی نبیاء و علیہم نیز بکنید کہ در آنجا نیز مقامی خواہد بود کہ از عود نہ کور
این کرد اند ایضاً در مقام فتامی نے اللہ نیز نظر سے بفرمایند کہ شاید غیر ازین
راہ ظاہر تفصیل راہ دیگر سے ہم داشتہ باشد و بعضی ازین عزیزان ازلان راہ
داخل شدہ باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بہتر معلوم است چہ توہم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چہ نوع توان
نوشت انشاء اللہ انچہ مرضی است ہمان شود محمد صادق و جمیع برادران و عود
نیاز مندی قبول نمایند مکتوبہ العاسی این پرستشہا و نوازشہا ازلان
خواجہ والا مرتبہ ہا میں خلیفہ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازہ حضرت ایشان با آنجا کشید کہ خود نیز و فوراً تعالیٰ کہ داشتند چنانکہ
این دو بیت شریف ایشان دو گواہ این مدعا تواند بود بس تشذ و بس
خرابم ایدوست در حسرت بکدم آیم ایدوست ہر جا کہ ترشح تو بینم
و العطش آیم و نشینم ہر آن آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضات
استعداد حضرت ایشان بظہور رسیدہ بطریق روایت عاسی از سائل
کہ بعضی اساتذہ از محدثین از ملائذہ خود اخذ حدیث نمودہ اند حضرت خواجہ
بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند حضرت
ایشان اطہار رافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بکے تو اضع وانکسار
گردیدہ براہ سعادت رفتند کہ مبادا آن امتیاس نے بود و حق
ایشان و مورث ترک اوستے کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة نتیجہ میسر شد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با
 و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضر اند و دعا و توبہ
 تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بابت اللہ سبحانہ
 آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ بخلص اصحاب رضوی ازین ماجرا
 در میان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بآدنی تفاوتی از زبان خلیفہ
 شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشارالہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل می نمود و آنکہ
 در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان و چنین اشارہ
 بحال آن قدوہ لرباب کمال است کہ با مر ایشان از حال ایشان بایشان خبر میدادہ
 با بجمہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
 بود کہ آن شیوہ نیاز مندی کہ مریدان را بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفہ بزرگوار خود
 در میان آورده بودند چنانکہ در حضور خود سہر حلقہ اصحاب خود ایشان را داشتہ و مقتدا
 حلقہ سہ مراقبہ صباح و رواح ہم ایشان را گردانیدہ بودند و خود چون سائر مسترشدان
 خود بان حلقہ داخل میشدند و چون از حلقہ یا آنجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
 باز میگشتند چندین گام بشیوہ قمری می نہادند رعایت غایت ادب را و بارانرا
 نیز تا کید کردہ بودند کہ استقبال و متابعتی را کہ با ایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
 و با ایشان بارانہ سلوک پیش گیرند بل اصحاب خود فرمودہ بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
 حضرت ایشان متوجہ ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالیٰ
 تو اصغرات حضرت خواجہ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
 حضرت ایشان در حجرہ خود بر عرش خود غنودہ بودند ناگاہ حضرت خواجہ ہانی بآند نہا بشیوہ
 سائر و ایشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند غاوم حضرت ایشان
 خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بہا لطف تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام بیرون در نزد یک آستانہ انتظار بیداری
حضرت ایشان بیگشہند لمحہ بگذشتہ بود کہ حضرت ایشان بیدار شدہ آواز دادند
کہ بیرون در کسبت حضرت خواجہ بآدب تمام گفتند کہ فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عیش خود با اضطراب بر حسبہ بیرون آیدہ بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتب شریفہ حضرت خواجہ بزرگوار کہ قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرمودہ اند مجرایں مقولہ است از انجیل است این دور قیمہ کہ دو شاہ عدل اند بر
مد عار قیمہ اولی حق سبحانہ باعلی مرتبہ اکمال برساند و لا مرض من کأس الکرام
نضیب بہ تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سرہ
میفرمودہ من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوبت بیوہ با وجود پیرش مریدی
من میکرد ہر گاہ صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
خدای لوازم طلبگاری نکنند و از ہر کجا بوی بشام ایشان رسد در شے آن نروند
اکنون تامل و اہمال مانہ از استغنا و شے نیازی است موقوف با شائست
سہ گر طبع خواہد ز من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین ہر بار
نسخہ حال و ارادہ ما نیست خدای عزوجل برا پنچہ بیاید مہندی گرداناد و از
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیہ المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمہ اللہ اطہار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود تضحیح
اوقات ایشان و ادن از مسلمانے نمود لا جرم بصحبت شما فرستادہ شد
انشاء اللہ بقدر استعداد بہرہ مند گردند و توجہ لطف کامل یابند و الدع
رقیمہ ثانیہ اللہ تعالیٰ فقر او مساکین در ماندہ را از برکات برگزیدگان
بدرمانی برساناد و مدنیست کہ عرض نیاز مندی بدرگاہ ولایت نکرودہ ام
اری این یک کلمہ را قاصدان صاوقی حال تواند شد الحمد للہ این قسم نمود

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمان شستن بغایت بیشتر
 است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را حد خودی باید دانست
 و از فضول احتراز باید کرد و الدعائتمه مکتوبه الشریفین بالجماع این صحبت معامله
 که میان این پیر و این مرید قدس سرها ظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجایب
 روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاید بنامی اتم و نعتش اکمل
 خواجه بزرگوار و بگواه علو مرتبش ما که زبده مقربین است و قدوه اختیار و مجتنبین
 حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او اخرا را از اثر صحبت فلان
 و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد که توحید کوچک تنگ بوده و قوه
 آن شاه راه وسیع و الله اعلم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سر
 بلازمت آن خواجه صفا کیشار رسیده اند فرموده اند آنها ضعف بدن بسیار
 ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر خور و خود خواجه عبید الله و خواجه
 محمد عبید الله را که آنم شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
 توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
 ایشان توجهات علیه در حق پیرزاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
 نیز ظاهر شده است و نیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
 چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زاد با منقولاً عن مکتوبه الشریفین اشاره بآن رفت
 و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه در و ایشان در حق حضرت
 ایشان بظهور پیوسته پیش از آنست که تحریر گنج چندی از ان بر نگاشته می آید
 روزی فرموده اند که ایشان از کمال مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
 که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان
 مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدود و چه

استماع بخود خبر قدوس حضرت خواجه، تاد و از او کلابی که از حضرت خواجه عبید الله و خواجه محمد عبید الله

ایشان آمده اند در همان سفر

از اخص الخواص منظرے آئند و نیز فرمودہ اند کہ ماورین ستم چہار سال شنبی نکر ویم
چند روز بازی کرویم الحمد للہ و الممتہ کہ این بازی ماورین و کان پیرازی مسا
بیفائدہ نشدہ کہ چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ ماقدرس سرہ بہ تربیت طالبان
تا زمانی بود کہ معاملہ ماہانتما نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
کہ خود را از کار شجنت کشیدند و طلاب را بماحوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن
خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات مکاشف خاصہ مستورہ مسودہ برآمدہ کہ آنجا
چارہ دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت بفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
چارم کمال مطلق و ارباب از دوائر بعدہ را از اخص الخواص بعد الصحابہ و التائبین
رضی اللہ عنہم اجمعین در خواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب
از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنها دوازده تن
را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکمل داخل دیدہ اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این دوازده یافتہ و نیز آن خواجہ عالیہ شان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت
ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان مانیر جاہ
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لاج میگردد کہ از آنهاست دو فقرہ
از نخستین فقرات رسالہ مبداء و معاد فقرہ اولے از ان متضمن افاضات روحانیہ
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عرالیض در
آخر فصل آئیندہ خواهد آمد انشا اللہ سبحانہ بعد از مخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود کہ بعد از ان ایشانرا ملاقات اینجہا نے مینرگشت چون
حضرت ایشان از وہلی بسر ہند شدند روزی چند اینجا گذرا نیدہ با مر و اشارہ

متوجه بلده معتزله لاهور گردیدند و کار بر او صاعغان بلده مقدم محترم ایشان را بخت
 شمرند و بسا از خواص عوام در سلک اراده آن عوفا الا نام درآمدند و صحبت گرم
 و حلقه و شغل و مراقبه الساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل سنوی مولانا جمال
 تلوی رحمه الله فقیر گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می مذکور باشند نیازمند
 و اخلاص تمام بلا از دست شیخ بزرگوار تو میر رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 از آن صحبت گرمی شیخ خواستند که چند قدم شایعت مولانا نمایند مولانا بامی از آن
 ایشان بر داشته پیش پامی ایشان نهاد و تا شاگردان آن افراط تو وضع مولانا گران
 نموده چه اعتقاد و با دین حق مولانا از روی علم پیش از ایشان بود و از روی ورع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود معروفت
 داشتیم که این همه تو وضع و تذلل از مثل شمای و جوی ندارد و فرمود اینها علمای
 بالذاتند و از محرمان اسرارلی مع الله احترام ایشان بر ما یان لازم است ما را
 درین باب معذور بل ما جور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت باین حقیقت گفت در آن ایام که حضرت
 ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوة ارباب
 کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
 اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسأله وحدت وجود
 که بظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمال اولیا برانند حل آن
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کل چند فرمودند که اشک
 از دیده مولانا فرو ریخت و تغیر در بشیره او چون تغیر ارباب حال میگردد بدت
 بزاتوی ایشان برده همچنان بانگسار تمام مرض شد کس ندانست که لسان
 گوهر نشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش هویش مولانا چه شنفت

سند انم چه کفتی چه انگیتے ہا کہ کفتے واز دیدہ خون رتختے بہ بقرب این قضیہ
 و نسبت توحید کیے از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن حضرت
 باین حقیر نقل کرد کہ فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سربان و معیت
 روزی کیے در حضور من بر قلم قطع زوا انگشت من بریدہ شد بالجملہ درین اثنا
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاہ
 خبر انتقال خواجہ بزرگوار بدارالقرار بسع ایشان رسید آرام دلہا بہ نئے آرامی بدست
 گشت و شربت شیرین آن صحبتہاے رنگین ہذاق ہمہ تلخ شد حضرت ایشان بجز
 استماع این خبر متوجہ وہلی شدند چون زیارت روضہ منورہ مشرف گشتند و
 عزابرسی مخدوم زاد ہا و ہم پیر ہا نمودند اصحاب حضرت خواجہ شکستے دل رامویا
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار انجامانندہ بتفقد احوال آنها پرداختن چنانچہ باز نصایح
 ارشاد و طراوت افاضہ و سرگرمی حلقہ ہمشاہ کہ در حیات بابرکات خواجہ باقی باقی
 قدسنا شد سرہ الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجہات و انوار جذبات
 بر بواطن این طلاب جلوہ گرفت در میان سرگرمی آن افادات و افاضات
 بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیہ استفادہ حضرت خواجہ عالیشان را از ایشان
 کما مرشیو ہای مختلف در میان آورند و خواجہ مخلصان حضرت خواجہ بنہات انداختند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیدہ برفع آن بنصائے کہ موجب مزید اخلاص و اتقاد
 آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختن چون دیدند کہ مفید نباشد بسلب نسبتہای
 بعضی آنها توجہ نمودند از ان ہم متنہ نگشتند بل اکثرشان جمع شدہ بروضہ منورہ
 حضرت خواجہ قدس سرہ رفتہ توجہ و التجا نمودند درین توجہ کیے از آنها را کہ حساب
 کشف بود در نظر در آمد کہ ہر یک ازین درویشان طلبتے چہ اسے برافروختہ بودند

ناگاہ برق خاطفی در رسید و ہمہ چراغها کذا و توجہ این درویشان بود و آن برق
 توجہ عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید با ایشان
 رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العو واحد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
 مدتہا بعضی پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
 حال صفا و رضا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شہر جادی الآخر کہ ماہ انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزیر
 روضہ منورہ پیر بزرگوار از سر ہند آمدہ باز بسیر ہند میرفتند و دوسہ کرت با گره نیز شریف
 آورده باشند و بگز از سر ہند بیج جانشینند مگر او آخر عمر کہ دوسہ سال از مزاحمت
 سلطان وقت مصحوب عسکر بیخنے بلاد مرور ایشان روی داد و دوران نیز حکمہا
 بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بعبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
 بہرہ ور گردند چنانکہ یکے از سفر ہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنوامی یکی
 از قزاقی معظمر رسید خادمان حضرت ایشان نزد یک ہا آن قریہ جا کے گرفتہ شروع
 در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
 بکوچہ آن قریہ درآمدند بندہ در قفای ایشان دوید چون مراد بدیدند فرمودند
 در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدے خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازہ کردہ
 دو گمانہ ادا نمایم چند قدم نرفتہ بودند کہ مسجدے در کمال صفا ظاہر شد و
 چاہے بالوازم اسباب وضو در محن آن مسجد ایشان وضو کردہ بمسجد آمدند
 یکے از فقرا کے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چه کس اند بندہ و پراختر
 وادوے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیز می را کہ مقصد اے آنجا بودہ
 و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بودہ
 آرزو مند و پدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موافق پیش

و ایشان را معظمری نگردانید و در معاملہ آن را حق دانانیدند کہ این پراختر

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز زاده بر اقدام ہما یوں افتاد و زیبا
 بمضمون این بیت بر کشاوسہ ہمای اوج سعادت بدام با افتدہ اگر ترا گزری بر مقام
 ما افتدہ و ایشانرا با جمیع درویشان ائشہ بمنزل خود آورد و پیر با نیہا نمود و فرزند
 انابت کردہ تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز سمور و صاحب
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد کہ انجاز وعدہ مذکورہ نمایم و آن این بود کہ گفتہ بودیم کہ فصلی علیحدہ خواہم
 بزنگاشت کہ مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفہ حضرت ایشان کہ در آن سفر
 از احوالات فائزہ و اسرار و حقایق واروہ پر زبر گواری خود نوشتہ اند قدس
 القدر سہا و روحہا و افاض علیہا بر کاتما و فتوحہا و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
 بعض فقرات مانوڈہ از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بدوہ عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی بیناید و احوال پریشان را معروض
 میدارد کہ در اثنا سے راہ القدر بتخلی اسم الظاہر متجلی گشت کہ در جمیع اشیا
 بتخلی خاص علیحدہ ظاہر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکہ در اجزای آنها
 جدا جدا و القدر منقاد این طائفہ گشت کہ چہ عرض نمایم درین انقیاد و مضطر
 بودم و ظہوری کہ درین کسوت بودہ در بیچ ہا بنوڈہ خصوصیات لطائف و
 محسنات عجائب کہ درین لباس بینمودہ از بیچ مظهری ظاہر نمیشد پیش
 ایشان تمام گداختہ آب شدہ میرفتم و همچنین در ہر طعامی و شرابے و کسوتے
 جدا جدا متجلی شد لطائف و حسنے کہ در طعام لذیذ تر تکلف بود در ماورای آن
 بود و آب شیرین تا آب غیر شیرین ہمین تفاوت بود بلکہ در لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوتہ الدرجات جدا جدا خصوصیات این تجلی

تحمیر بر ابرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیہ پیود شاید معروض میداشت
اما در اشنامی این تجلیات آرزوی رفیق اعلی و اشم و با بنها مہا اطن متوجہ نمیشدم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد کہ این تجلیہ بالنسبت نیز ہی حکم
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بطاہر اصلا ملتفت نیست و ظاہر
کہ از آن نسبت خالی و معطل بود باین تجلیہ مشرف ساخته اند و همچنان با ختم کہ بطن
اصلا بزنج بصر مبتلا نیست و از جہد معلومات و ظہورات معروض است و ظاہر کہ متوجہ
کثرت و اشقیات بود باین تجلیہ مستعد گشته است بعد از آن چند گاہ این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لہ یکن شبثا مذکور بعد از آن یک فنای خاص رود و وہمانا کان تعیین
علی کہ بعد از خود تعیین پیدا شدہ بود و درین فنا گم شدہ و اثر سے از مظان
آن مانده درین وقت آثار اسلام و علامات انہدام معالم شرک خفی بظہور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتن نیات و خواہش نیز با بحلا مات
عبودیت و نیستی از آن باز ظاہر گشته اند حق سبحانہ و تعالیٰ بیکت توجہ حضرت
ایشان بہ حقیقت بندگی رسانند منہا عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عمر
میرساند کہ از تفصیلات خود چہ عرض نماید ما شاء اللہ کان وما لم یشاء لم یکن لا حول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم علو سے کہ تعلق بمقام فنا فی اللہ و البقاہ داشتند حق
سبحانہ بعبایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد کہ وجہ خاص ہر شیء نسبت
و سیر فی اللہ پیچہ معنی است و تجلی ذاتی برقی چہ باشد و محمدی المشرک کیست و اشیا
آن و در ہر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده با
کہ اولیاء اللہ قدس اللہ سرہم آنرا نشان دادہ اند در راہ فرود گزارند و نمایند
قبل من قبل بلا علیہ همچنانکہ ذوات اشیا را محمول میدانند اصل قابلیت و استعدادات

را بجز عول و مصنوع میدانند و سبب آن محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد یا دگر گسختی نه نمود و بنی باید که حد خود داند منہب اور عینہ رقم
نموده اند چندین مرتبہ از برای دفع بعضی امراض توجہ کرده شد و اثر آن ظاہر گشت
و بچین احوال بعضی موی که از عالم برزخیت ظاہر شدہ بود و نیز از برای دفع آلام
و شداید آنها توجہ کرده شدہ اما حال قدرت بر توجہ نمائندہ است کہ بر بیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
مغلفات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلاً بخاطر
غبار کلفت راہ نیافت چه جای آنکہ بدانها بخاطر گذرد و منہب اہم درین عرضہ
است کہ چنانکہ سابقاً تعلق ارادت بمرادات بر طرف شدہ بود لیکن اصل ارادت
مانندہ بود چنانچہ معروض داشتہ بود الحال ارادت ہم از بیچ بر آمد و جنتی لامراد و لا ارادہ
و صورت این فتاویز در نظر آمد و بعضی علوم کہ مناسب این مقام بودہ فالیض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطہ رقت و غموض تعمیری بود و لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیدہ و در وقت تحقیق این فنا و افاضہ علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شدہ ہر چند مقرر است کہ در ماورای وحدت نظری
نیست بلکہ بیچ نسبتی نیست اما آنچه میاید معروض میدار و تا زمانی کہ بقیقین پیوست
بر نوشتن جرات نمود و بیچ مشبہ در آن راہ نئے پا بد ہر چند در نظر نہ وحدت است
و نہ وراے آن و نہ بیچ مقامی کہ بعنوان حقیقت بدانند تا حق را وراے آن داند
حیرت و جہل بہمان صرافت است و ازین دید بیچ تفاوئے نشدہ میدانم چہ عرض
نمایم ہمہ تناقض و در تناقض است و کلفت نمی آید حال نئے مشبہ مستحق است
استغفر اللہ و التوب الی اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً و فعلاً یا خیراً و ناظر اویضاً
این زمان چنان معلوم گشت کہ سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقہ

فنامی خصوصیت صفات ماہ الا تمیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندراج
وکلاند سراج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت بیخ چیز انگذاشته تمیز که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله و
لیکن معده شیء الا ان کما کان ابن زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم مضمون
این حدیث بوده منہما از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجہات علیہ
حضرت ایشان علی التواتر و التواتر فائض دارند عرض نماید من آن
خاکم که ابرو بهار کے نکند از لطف بر من قطره باری اگر بر روید از تن صد زبان
چو سوسن شکر لطفش کے تو انم ہر چند اطہار این قسم احوال موجب جرات گستا
است و شعر افتخار و سیاہات سے ولی چون شہ مرا برداشت از خاک ہر سز و گر
بگذرانم سر بر افلاک ہر ابتدا در عالم صحو و بقا از او اخر ماہ ربیع الآخر است و تا حال
بقای خاص در ہر یک مدنی مشرف میسازند ابتدا از نجلی ذالی حضرت شیخ محمد بن
است قدس سرہ در صوملی آرند باز بسکری برند و در نزول معروج علوم غریبہ
و معارف عجیبہ افاضہ می فرمایند و با حسان و شہود خاص در ہر مرتبہ کہ مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماہ مبارک رمضان بقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد کہ چه عرض نماید میدانند کہ نہایت استعداد تا آنجا
بودہ و وصلے کہ مناسب حال بود و ہم اینجا میسر گشت ہر چند فنا انم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و ہر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و ہر چند صحو بیشتر
افاضہ علوم موافق شریعت غرامی افتد کہ کمال صحو انبیا را بود علیہم الصلوٰۃ والسلام
معانی کہ از ایشان سرزودہ شرایع است و عقایدی کہ در ذات و صفات بیان
فرمودہ اند و مخالفت ظاہر آن از بقیہ سکر است الحال معارفے کہ باین کینہ

فانقض اندک تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و جزوی
 ری میگردد و مجمل مفصل میشود مگر بگویم شرح این بجد شود و بی ترسم که مبادا منجم
 بستاخی شود بنده باید که حد خود و اندر شد علی الاطلاق جل شانہ بپرکت توجهات
 علیہ بہرہ و طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمودہ و بہرہ و صفت جمال جلال
 ربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
 تربیت متحقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و بحجت
 ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایوی است پس تا زمانی
 کہ علوم تمام از ساحت سینہ رفتہ نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بہرہ ندارد
 و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نہ آنست کہ گاہی حاصل
 شود و گاہی زائل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد
 از بقا جہالت و علم باہم جمع و عین نادانی مشہور است و در عین حیرت بحضور کہ
 این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب بگرد بگردد و علمے کہ پیش از جہالت
 حاصل شود از جہا اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
 اگر شہود است ہم از خود اگر معرفت با حیرت نیز در خود است تا زمانی کہ نظر
 در برون است بچاصل است اگرچہ در خود نظر داشته باشد از نظر برون
 بالکل منقطع بیاید شود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ سیفر مابند کہ اہل اللہ
 بعد از فنا و بقا ہر چہ مے بیند در خود مے بیند و ہر چہ مے شناسند در خودی شناسند
 و حیرت ایشان در وجود خود است از بیجا ہم صریحا معلوم میشود کہ شہود و معرفت
 و حیرت در نفس است در برون بچکرام اینہا نیست تا زمانی کہ سیکے
 ازین نلشہ در برون است اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بچسہ نہ ابرو
 فکیف البقاء نہایہ مرتبہ در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقاء با ندازه فناست لهذا بعضی از اہل اللہ بعد از تحقق یقینا و بقاء پروردگار
نیز مشہود دارند اما نسبت این عزیزان فوق ہمہ نسبتہا است نہ ہر کہ سر
تراشد قلندری و اندہ نہ ہر کہ آئینہ دار و سکندری و اندہ این نسبت حضرت خواجہ
عبدالخالق است و متمم و مکمل آن حضرت خواجہ خواجہا حضرت خواجہ بہار الخ و اولاد
است المعروف بنقشبند قدس اللہ سرہا منہما عجب کاری است اولاً ہر بلا و
مصیبت کہ واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و ہر چه
از امتحان و بنویہ کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالاکہ بجا لم اسباب فرود
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشد در اول ہلہ
نوعی از حزن رو میدید ہر چند سبب غم زائل میشد و ہیچ نماند و بچنین اگر پیش ازین
و عا میگرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نہ رفع آن میبود بلکہ امتثال امر
ادعوی بود حالاً مقصود از دعا رفع بلیہ و مصایب است و خوف و حیرتی کہ
زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سکر بود و در صحو ہر چه عوام انان
را ہست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در آیند کہ مقصود از دعا رفع
بلا نبود بل را این معنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
کہ دعای انبیا ازین قبیل نبود کہ حصول مراد نخواہند حالاکہ بآن حالت سرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعایا بے انبیا
علیہم الصلوٰات و التسلیما ت از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بودہ
نہ مجرب و امتثال امر بعض امور کہ رو میدید بحسب امر گاہ بعرض آن کتانی
بنماید منہما ہر چه از مسئلہ وحدت وجود و توابع آن گفتہ اند در اوائل
حال بآن شرف ساختند و شہود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام
بدرجات بالا بروند و انواع علوم درین ضمن افادہ فرمودند و بلا مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواہ عدل بر صحت آنها
موافقت ظاهر شریعت ندارند و هیچ موافقت بحکم و اصول معقولاً آنها
ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اہل سنت دارند با اصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرت ندارد و قدرت بمقاربت فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب
و اعضا پیدا نکند کما قره علماء اہل السنۃ و دین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس می یابد ایشان دین مقام
بوده اند و حضرت خواجہ علاء الدین راقدس سرہ نیز ازین مقام نصیب
هست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبدالخالق اند قدس الت
تعالی سرہ الاقدس در شایخ ما تقدم حضرت خواجہ معروف کرنے و امام و او
طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس الت تعالی اسرار ہم المقدس
حاصل اینہ کمال بعد بیگانگی کار از معالجہ گذشتہ است تا زمانے
کہ حجب مہذول بوده اند سے و اہتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
بزرگے او حجاب اوست ع فلاطیب لہا و لاراقے آہ مگر کمال بیگانگی
ونے مناسبے را وصل و اتصال نام نہا وہ اند ہیات ہیات ہمان ہی
یوسف زینجا موافق حالت سے و افگندہ دف این آوازہ از دست
کز و پر دست و ف گویان بود پوست بہ شہود کجاست و شاہد کیمیت
و مشہود چہست ع خلق را روستے کے نماید او ہا مال لہا و رب الارباب
خود را بندہ مخلوق غیر مقدر و میداند و بچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نہیں کند نسبت مرآتیت کجا

خ و اجماع علمای اہل سنت است در ہی جزئی مخالفت بظاہر شریعت

ع در کدام آئینہ در آید اوہ منہا مدنی است کہ از احوال خدۃ علیہ اطلاق
 ندارد و نگارنست سے عجبے نیست اگر زندہ شود جان عزیز چون ازان خضر
 جدا مانده پیامے برسد و میداند کہ شایان و ولت حضور نیست ع این بسکہ
 رسد زو و ربانگ جرم عجبایب کار و بار بہت نہایت بعد از قرب نیامدہ اند
 و غایت فراق را وصل گفتہ اند گوئیانی الحقیقت در ضمن این اشارہ نفی
 قرب و وصال کرده اند و شاعر کہیف الوصول الی سعاد و دنیا قتل الجبال
 و دونہن حتوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم و امن آمد مراد از این آخر
 الامر بار اوہ مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنست
 وین علیہ من الصلوٰات اکملہا و من التحیات افضلہا با وجود مقام مراتبت
 و محبوبیت از مجہدین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند کہ کان
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الحزن دائر الفکر و آنسر و فرمودہ
 علیہ الصلوٰات و السلام ما اودے نبعی مثل ما اودیت محبان ہار محبت
 توانست کشید محبوبات را تحمل این بار دشوار است این قصہ پایانی ندارد
 ع قصۃ العشق لا انفصام لہا منہما چون حضرت حق سبحانہ تعالی از برکت
 توجہات علیہ از رقیبت احوال محرم ساخت و از تلویح بہ تکلیف مشرف گردانیدہ ما
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز ہجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
 و از معرفت جز تکبرت و از علم جز ہبل نیفرود و لاجرم در عرضہ داشتہ تا توقف
 واقع شد عجب آنست کہ حال بحق الیقین مشرف ساختہ اند کہ در آن موطن علم
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند و عین حیرت و سنہ
 نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از یاد و جہل و بگیری نیست ع عجب آنست کہ من و اصل و سرگردانم

اللہ تعالیٰ مجھ سے عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
 است فوق مقام ولایت مقام شہادت است و نسبت ولایت بشہادت نسبت
 تجلی صورتی تجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلیین فوق
 مقام شہادت مقام صدیقیہ است و تفاوتی کہ میان این دو مقام است
 اجل من ان یعبّر عنہ بعبارة واعظم من ان یشار الیہ باشارة و فوق آن
 مقامی نیست الا النبوة علی اہلبہا الصلوات والتسلیمات و نشاید کہ میان
 صدیقیہ و نبوة مقامی بودہ باشد بلکہ محالست و این حکم بحالیت او بکشف
 صریح صحیح معلوم گشتہ و آنچه بعضی از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
 ثابت کردہ اند و بقربت نامیدہ اند بان نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ بسیار و تضرع بیشتر اولاً همان طور کہ بعضی
 اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء اللہ تعالیٰ حقیقت بتفصیل
 عرض خواہد کرد و آن مقام پس عالی است و در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات جل و علا در بنی مقام ظاہر میشود چنانکہ
 مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیدہ و ابنجا وجود ہم در راہ میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالمکارم رکن الدین شیخ علاؤ الدولہ و بعضی
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملك الودود و مقام صدیقیہ
 از مقامات بقاست کہ رو بہ عالم دارد پایان تر از ان مقام مقام نبوت
 است کہ فی الحقیقہ بالاتر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت
 ہرزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تخریب صرف است و تمام عروج است

شان ما بینہا ۵ و پس آئینہ طوطی صفتم داشته اند ہرچہ استاد ازل گفت
 بگویم گویم ہا علوم شرعیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساختہ اند از
 نظریہ بصوریہ آوردہ اند شخصی از خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالیٰ
 سرہ الا قدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت
 اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے کرو و فرمودند کہ علوم دیگر سوائے
 انہا حاصل شود آرسے در راہ علوم و معارف بسیار رو میدہند کہ از انہا
 نے باید گذشت و تا پایتہ النہایتہ کہ مقام صدیقیتہ است نرسد ازین علوم
 بہرہ کے یا بدنیالبت شرعیے ان من اهل اللہ القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا نفسہم و لیس لہم مناسبتہ بعلوم هذا المقام و معارفہ فواجبہ
 و فوق کل ذی علم علیہ و برتر سند قضا و قدر نیز اطلاع و ادند و آنرا
 بنجے اعلام فرمودند کہ بہج وجہ بہ اصول ظاہر شریعت غر مخالفت لازم
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبہ جبر مترا و مثرہ است و ظهور بہ شایستہ
 لیلۃ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
 این سنہ را چرا پوشیدہ داشته اند اگر شائبہ مخالفت میداشت
 اخفا و ستر مناسب بود کہ ایسأل عما یفعل سے کہ از ہرہ آنکہ از ہم توبہ کشاید
 زبان جز بہ تسلیم ہو و علوم و معارف و رنگت نیسان میریزند کہ قوت
 مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکہ مجرب و نصیر است کہ لاجمل عطا با
 الملک الامطایاہ اوایل شوق آن بود کہ این علوم عزیز را در دست کتابت
 آوردہ شود اما توفیق نے یافت و ازین مورد بار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند کہ مقصود از افاضتہ آن علوم حصول ملکہ است نہ یاد کرد
 ان علوم چنانچہ طلبہ علوم تحصیل علوم براسے آن میکنند کہ ملکہ تلویت

ہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف نحو و غیر ہرما کنند انہم عرابضہ الشریفہ
 روح اللہ روح صاحبہا و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
 عرابضہ حضرت ایشان صحیفت گرامے بزکا شدہ ارسال فرمودہ اند
 و زبان ثنائے و دعائے ایشان کثودہ و بصحت و بعلو مرتبہ تائے
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامے صحیفت لفظ محترم
 آورده اند کہ انجہ از کثوف مذکور گذشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار سببے واقع شدہ کہ نے
 قول و زبان چیز ہا کثوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
 انشاء اللہ بعد از ملاقات انجہ باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد انہم
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضاً وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات
 رسالہ مبدیہ و معاد حضرت ایشان در آخر این عرابضہ رفتہ بآن وعدہ
 نیز و فال لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اولے
 در پیشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا
 بیکے از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 رسانید و از انجا طریقہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
 ہر کت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استملاک و صفت پیوستہ
 میخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایتی الہدایہ نیز شہر سے
 میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار او بسلوک قرار یافت و این راہ را نیز
 روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدسین بہنام
 رسانید یعنی ہائے کہ رب اوست و ازان اسم قابلیت اعلیٰ کہ بحقیقت
 محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیمہ بعد در روحانیت حضرت خواجہ

نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سترہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق آن قابلیت استعلامیست شد و از آنجا
تمام مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کا تفصیل است مر آن مقام
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است تہربت
روحانیت حضرت رسالت خاتمہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والحقینہ ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو کے ادا و از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ
اسرارہا قطب ارشاد ہووہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
اقطاب تا این مقام است و دائرہ ظلیت تا ہمین مقام منتهی میشود بعد
از ان یا اصل خالص است متمیز بظلم طائفہ افراد وصول باین دولت
ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطہ مصاحبت افراد تا مقام متمیز
عروج واقع میشود ناظر اصل متمیز بظلم میگردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علی تفاوت در جہانم خاصہ افراد است ذلک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد و بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است از ان
سرور دین و دنیا علیہ الصلوٰۃ المبارکات والتحیات الناصبات عنایت
شده و باین منصب سرفراز ساختند بعد از ان عنایت خداوندی جل شانہ
و عم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یک دفعہ باصل
متمیز برد و فنا می در آنجا میرشد چنانکہ در مقامات سابقہ و از آنجا بمقامات
اصل ترقی از زانی فرمودہ باصل الاصل رسانید و عروج اخیر کہ عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت عنوت اعظم محی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
 باصل الاصل و اصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را ما یہ نسبت فرودیت کہ عروج اخیر مخصوص بانست
 از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار اورا از عزیزی کہ جذبہ قویہ داشتند
 و بخوارق مشہور بودند بہست آندہ لیکن آن در ویش بواسطہ ضعف بہیت
 خویش و قلت ظہور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن در ویش را
 توفیق عبادات نافذ خصوصاً ادائے صلوٰۃ نافذ مددے از پدرش
 است و پدر بزرگوار اورا این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودہ اند
 حاصل شدہ بود و ایضاً آن در ویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بودہ

علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
 نگزشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیبات عالیہ اخذ علوم
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود بیاید غیری را مجال نماندہ است تا در دنیا
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد و از ہر مقامی نصیبے وافر فر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصہای نسبتہای خویش
 نصیبے اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم عبوری واقع شد و ازان
 مقام حظے وافر نصیبے او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجہ
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در ان مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرو بہ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم
 گذری واقع شد آن ہر دو مقام با اعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق بجانبین آن شاه راهست و مقام اول بجانب بسا آن طرف
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود
 میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد هزار راه دیگر است بی فطیبت ازین راه
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 گمانه برخ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره بردار است و مقام اول در اینجا
 دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسب کم دارد بعد ازان
 بمقام اکابر سرور و پیه که از شیخ شهاب الدین ابن طرف اند قدس الله سراریم
 خبر و واقع شده است آن مقام متجلی نور اتباع سنت است علی مصدر بالاصدق
 والسلام والتجته و مزین است نور انیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیق آن مقام است بعضی سالکان سیده که عبادات نافله مشغولند و بان آرام
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالاصحاح
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر انرا از مبتدیان و مشبهان بواسطه
 مناسبت بان مقام و آن مقام بسبب شگرفست آن نور انیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه پانتهار خروج فوق اند میسر نیست
 بعد ازان بمقام جذب فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات سنی اندازه
 از اینجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروجی واقع
 این زمان اصسل را نیز در رنگ نخل و گذاشت ازین عروج

کہ در مقام قلب واقع شد بملکین پوست و السلام فقره ثانیہ قطب ارشاد
 کہ جامع کمال فرودیت نبر باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
 و از منہ پیشمار این قسم گوہرے بظہورے آید و عالم ظہانے را نور ظہور او
 میگیرد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
 فرش ہر کسے را کہ رشدی و ہدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راہ او
 مے آید و از مستفا میگردد و نئے توسط او بچکس باین دولت نیرسد مثلاً نور ہدایت
 او در رنگ در بای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن در با گو یا ہنجد است
 کہ اصلا حرکت ندارد و شخصے کہ متوجہ آن بزرگ است و با و اخلاص دارد با آن
 کہ آن بزرگ متوجہ حال طالب شد و وقت توجہ گوہر روزنہ در دل طالب کشادہ
 میشود از آن راہ بقدر توجہ و اخلاص از آن در با سیلاب میگردد و همچنین شخصے کہ متوجہ
 ذکر الہی است جل شانہ و با آن عزیز اصلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ اورا نمی شناسد
 ہمین قسم افادہ انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیہ است اما کسی
 منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از او در بار است ہر چند بذر الہی تعالی تقدیر
 مشغول است اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم است ہمان انکار و آزار سدر راہ
 فیض او میگردد و بی آنکہ آن عزیز متوجہ عدم افادہ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت
 از وی منتقد است صورت رشد است صورت ہمینی قلیل النفع است و جماعہ کہ اخلاص
 و محبت با آن عزیز دارند ہر چند از توجہ مذکور و ذکر الہی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشانرا
 بواسطہ محبت نور رشد و ہدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن سبب
 بزرگ مراتب شکر و حضرت سبحانہ و تعالی ایشانرا بخش فضل و کرم با آن از خصمانہ
 اگرچہ ازین جملہ بعضی مرقل قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرمودہ باشند لیکن چون
 بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند با دیگر معانی کہ از دیگران

بگوشش روشن نرسیده بود و سزا اختصاص این مراتب علیه بآن قطب البیروتی
 مینماید که چون ایزد سبحانه ایشانرا عجز و منور الهت ثانی گردانیده بود و آینه
 بکرات با نخصرت الهام فرموده و بافتشای آن امر نموده چنانکه خود در چند بکتوب
 بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که مخصوصات علیا بود
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر از ظلمت است پیغمبر
 علی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میکرد و درین امت که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 علما را مرتبه انبیا بنی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر هر پایه از علما در این امت جدومی تعیین بنمایند که احیای شریعت
 علی الخصوص بعد از الف که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر
 پیغمبر در آنوقت اکتفا نموده اند و درین طور وقت عالمی عارفی تمام معرفت
 ازین امت در کار است که قائم المقام الو العزم انبیا باشند فیض روح القدس
 را باز مدو فرمایند و دیگران هم بکنان آنچه سبحا میگردند کلامه الشریف و بر بکتوب
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق
 گران است و از ان مقام آنها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقت
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی با
 نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ معنی دار نیست کاشک

حکم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزند می است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
 اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت از فضیلت خود
 برویگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر و کافر
 بشمارد و اندک قیمت از اکابر و بن سید ولی چون شه مرا برداشت از خاک پنهان
 بگذرانم سرز افلاک پس آن خامم که ابرو بهاری بکنند از لطیف بر من قطره و با
 اگر بر روید از تن صد زبانم به چوسوسن شکر لطفش که تو انم یعنی کلامه الشریفین
 را هم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعظم علماء وقت اینست را که
 حق سبحانه حضرت ایشان را مجد و اللف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روز
 باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
 مولانا عبدالحکیم سیال کوی که در علوم عقاید و نقلیه و تصانیف علییه چون او
 الحال در دیار هندست نماید کتابت به نوشت بود و تبسم نمود و فرمودند یک
 از ان فقرات مدحیه این بود که مجد و اللف الثانی مخفی نماند که این مولانا
 مذکور شبی در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
 ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعالیم گرفت و از مخلصان
 حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صورت میگرفت که اولی حضرت
 ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید اللف بود اگر باین
 خصایص که مذکور گردید بنواخت باشند عجیب و غریب بود آن مخصوصاً
 که بعضی از ان سالیبت در فصل سوم ذکر یافت که باز من گروید که
 ظاهر شدن استعداد و قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
 از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الامرتبه بچندین سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
 بصورت شمع عظیم دیدن که مگر دیگر بزرگداشتن آن خواججه و المکاشف
 در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
 شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکی از مخلصان متمسک احوال
 و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز بکار
 ترا بنمایند و دیگر حصول مرتبه مراد است و محبوبیت مر ایشان را و بسیار
 پیروان منقبت بان دولت و دیگر سرعت سپرد سلوک ایشان در
 خدمت پیر بزرگوار تاجدی که در دو نیم ماه بحمال رسیده اند و دیگر پیران
 پیر و الامرتبه ایشان مستفیضان خود را در حبه خود با ایشان و دیگر فرمودن
 آن پیر و سنگه ایشان را افتاب شهود و خود را ابو قلمون و دیگر نوشتن
 آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
 و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن در ایشان بجز
 شما نوشتن بیشتر است و دیگر قسم نمودن آن خواججه صفا که ایشان با ایشان
 که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود و دیگر تمیق نمودن آن
 مقتدای جهان که دلارض من کانس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
 آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
 من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
 من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اجمال مانده از استغناست
 موقوف اشارتیم و دیگر تحقیق نمودن آن خواججه عالی ایشان احوالات علیه
 خود را بدیده مکاشفه ایشان و كذلك احوالات پاران خود را غائبانه
 از ایشان پرسیدن و دیگر از همه عجیبتراستفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شبر

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفات عالیات کہ در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان کہ ہم بر ایشان چون افق بمین ظاہر و ہویدا کردہ
و خود چہ بچہ بر وہ بقرہ صریحاً و کنایۃ اشارۃ بانہا فرمودہ اند از ان جملہ است
آنکہ بعد از افاضتہ پیر بزرگوار ایشان نسبتہای علیہ خود را با ایشان ہمہ مشایخ
طرق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برودہ اند و از خلص نسبتہای نویسی عطا فرمودہ چنانچہ سابقاً در فقرہ
کہ از رسالہ مبداء و معاد رقم یافت معلوم شد و از ان جملہ است آنکہ نسبتہا
ولایت و اقتباس ^{کمالاً} نبوت را نیز بعضی از اولیای رحمہ اللہ دون بعض
جاوہر گردانیدہ اند حضرت ایشان را ہمہ آن نسبتہا فواختہ اند و بہر
ہر یک سرافراز شدہ اند چنانکہ بارہا بزبان مبارک میرانند کہ اگر کمال
عناپات او سبحانہ در حق این بندہ کثرین این است کہ هیچ کویہ ازین
راہ نماند الا کہ این حقیر را بر ان عبور و او ندوار نسبت علیہ سر بان و بہر
واحاطت و وحدت و تشبہ و تنزیہ و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود
و امکانی علیہ علیہ بہ محض کرم بہرہ ور گردانیدند و از ان جملہ آنست
کہ حضرت مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ المقدس ایشان را علم سموات آموخت
چنانکہ خود اشارت نمودہ اند و در عرایض سابقہ رقم یافت و از ان جملہ
آنکہ حضرت خضر و الیاس علیہما السلام با ایشان ملاقات نمودہ از حقیقت
حیات و ممات خود بہان فرمودہ اند چنانکہ آنحضرت قدس سرہ خود در
مکتوبی بان تصریح نمودہ اند و از ان جملہ آنست کہ ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیہ السلام معلوم لدی نے فواختہ چنانکہ
اشارہ باین راز ہم در فقرہ مذکورہ مبداء و معاد رفت و از انجملہ است

آنکه حضرت خاتمت علیہ الصلوٰۃ و النبیۃ ایشانرا مجتهد علم کلام ساختند و بشارت
آن فواخسته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران معلوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عینی این عین را اوده آن وارو که
آن مجتهدات کلامیه ایشان را از وفات مکتوبات و رسائل مبرکات برآورده
رساله سازد انشا اللہ تعالیٰ سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و وید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غَفِرَتْ لَكَ وَلِمَنْ تُوَسَّلُ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِهَا سِطَةٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ
باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس اللہ سره خود در فقره از فقرات
رساله مبدار و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبه انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
که نداد در رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ ازان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
بیتجد بر نخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صد او امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود بر خیزم در
بندگی طاعت او تعالی آو نیزم باز سر بخواب نهادم لمح نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از آنجمله است آنکه ایشان را جشتر گردانیدند بر آن که
بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفورست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند طعم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه دو شاہد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت از ان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
و تحریر نموده همه از ما است و گفته ما خصوصاً علمی که در ان نحوی تردوی داشته اند
بخصوص صدق و حقیقت آنرا و انموده اند و از ان جمله است آنکه فرمودند بشرح
را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و ہم از ان جمله است
آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و از ان جمله است آنکه
فرمودند در وہ آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش
خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پہلوی راست خود را اول
بر بالین نیم چنانکه مسنون است و بر پہلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
پیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از رو
سہو و نسیان شدہ لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاستہ بر
پہلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الہی فیوضات انوار
نامتناہی بظہور رسید و نداورد اندک باین قدر رعایت کہ نمودی ترا در آخرت
از بیج وجه عذاب نکند و بسبب این رعایت تو خادمی کہ اندم پای نومی مالید
اورا نیز آرزیدم و از ان جمله است آنکہ ہم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
معاملہ عجیب گذشت بر عرش خود تکیہ کردہ بودم کہ چشم فرو خوانیدہ کہ احسب
نمودم کہ بر ان عرش من دیگری آمدہ نشست چه بینم کہ سید اولین و آخرین
بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند آمدہ ام تا برای تو اجازت نامہ نویسم و تا حال
برای کسی چنین ننوشتہ ام دیدم کہ در متن آن نامہ الطواف عظیمہ کہ تعلق باین
جہان داشت ثبت نمودند و ز ظہر آن عنایات کثیرہ کہ متعلق بآن عالم بودیم
فرمودند چنانکہ این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نمودہ اند از محفلہ

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت توبه بخشند و اقم این حروف گوید که آنروز
 که با ایشان این مژده از سید انس و جان رسید لشکر آن ایشان طعم
 کردند و قصد را باز نمودند بجز عرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد للذی جعلنی صلیتہ بین البحرین الخ میان ما و غیر
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معالمانه عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا بیاید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیہ الرضوان وقوع
 یافته من با و گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
 علم همه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش منست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیابا هم در باب فضائل این است جست
 کنیم در میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این
 یکون فی امتی رجل یقال لہ صلۃ یدخل الجنۃ بشفاعتہ کذا و کذا من بآن ظاهر
 گفتم چنانچه بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صلہ بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتیم الحمد للذی کہ آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکر آن بر زبان آورده در حق این بسته
 التفات ما فرمودند از اینجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
 درجه متابعت حضرت خاتمت علیہ الصلوٰۃ و السلام مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از ان جایی بعلو مرتبه ایشان خواهند
 بر دو از اینجمله است آنکه خناس و سواس را بپنجه کرم از سینه

بکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خودی فرمودند که در نماز غمی بودم که دیدم
 بلا عظمی ناگهان از سینه من برون رفت از آن مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثار می از آنها ماند و الشراعی
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با استعاذه از آن مأمور گشته بود و نیز وانمودند که
 خطراتی که در اصول دین پیدای میشوند نشای آن بین خناس است که در صدر
 آشیانه دارد و هر وقت بیضا میزند و از آن جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتن میفرمودند که چند روز بعد قصورهای
 برنجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن مستحق نیم بس در آشنای قرارت
 مصداق کریمه لم نقولون مالا تفعلون باشم و اگر نخوانم نماز من آن دست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت الایله الذین انخایص بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک هم از انجمله
 آن که ایشان را از غایب اتباع آن سرور و روح علم و عمل با امام اعظم ابوحنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلقه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گونه فنامی مخصوص روی داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تاملی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الامة ابوحنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرداگرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذہ امام مذکور چون ابراهیم نخعی
 رحمه الله نیز منظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

کرام درین در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بهمانه محسبم از ان
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذہ و علماء مذہب او
بنظور رسید و دیدم که علمای حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذہ
و مجتہدان مذہب خود در من آمدند و مانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من
بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیہ بسیار سابق با آمدن انوار خود را
با انوار حنفیہ متحقق می یابم بعدہ فرمودند در ان وقت مشہور گردید کہ حق
ازین ہر دو امام ہمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
بجا و زنی نموده و حصہ با امام ابو حنیفہ مسلم است و ثلث با امام شافعی رحمہما
سبحانہ و ہم از انجملہ است آنکہ مشایخ لفظ بندید و مشایخ قادر بہ راقدس اند
اسرار ہم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقی دیگر جسم اندر سیدہ
صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و از ان جملہ است آنکہ فرمودند ہر کہ داخل
طریقہ باشد و نخواہد شد تا قیامت بواسطہ او بغیر واسطہ از رجال و نسائہم را
بہ نظر ما در آورند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را ہا و ناپندند اگر خواہم
ہم را یک یک بیان نمایم از ان جملہ است آنکہ بر ایشان ظاہر گردانیدند
کہ در ہند انبیا بودہ اند علیہم السلام کہ بعضی ستر تن و بہ بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیادہ از ستر تن کسی با ایشان نہ گردیدہ و ایضا
قبور متبرکہ سورہ بعضی ازین انبیاء کہ در ان دیار آسودہ اند نیز با ایشان
نمودہ اند و انوار آنرا مشاہدہ فرمودہ و از ان جملہ است آنکہ احوال مال
شایق جبل و مشرکان فترہ رسل را کہ نزد ما نزدیک بہ این جامعہ در و درخ
خواہند بود و نزو اشعریہ خلاف آن بہ حضرت ایشان چنان مکشوف

اگر دانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
 باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطابق ولایتی محض خواهند
 فرمود و تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول مسطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب رقم نموده اند
 که این مسئلہ غریب را چون در محضر انبیا کرام علیهم الصلوات والسلام
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عن الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را باقی
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق بانقسام و صفا
 مبرم و متعلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی ازین قضیه
 و رد کر حال شیخ طاهر از خلفائی حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای را سخنین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار تشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارکش نموده که این فقیر نامدتها سر تشابهات
 مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای را سخنین را غیر از ایشان
 تشابهات نصیب نمی یافت و تا ویلاتی که بعضی علماء و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را الایق شان آن تشابهات نمیدانست و آن تا ویلات را از سر
 که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه علین القضاات از الف لام بیهم الم
 خواسته که به معنی در دست که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شتمه از تا ویلات تشابهات را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جدولی از آن در پامی محیط برین استعدا و این سکین کشا و

گردانید دانست که علماء را تخمین را از تاویل تشابهات و مقطعات نصیب
 و افر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از قدرت
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است مگر
 از اسرار خفیه عاشق و معشوق در مزیت غامض از رموز و قبضه محب و محبوب
 و محکمت هر چند مهمات کتابها اند اما نتایج و ثمرات آن تشابهات اند معنی
 کتاب تشابهات اند و سائل ^{امرات} پیش نیستند عالم را سخ کسی بود که این را بیان
 جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمت و بی عمل
 آن محکمت تاویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته حقیقت یوید آن کس
 جاهل است و از جهل خود بخیر و خصال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رستم
 نموده اند که علم تاویل تشابهات مخصوص برسل است عظیم الصلوات و تسلیم
 و از استان مگر اقل قلیل را به جهت و وراثت ازین علم شرقی از زانی دارند
 درین نشانی بقیع از جهل شان بر اینان یکشایند اما امید است که نشانی آخرت
 غفیر از ایشان نیز به تبعیت به این دولت مهتر گردند این قدر بعلم می درآید که
 درین نشانی بعضی دیگر ادعای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
 سازند یا علم بقیقه معامله ندیند و تاویل را متکشف نه سازند با جمله جائزست
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصلی بر آن تشابهات
 کسایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
 را در یک فردی از مشایخ خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد استی کلامه
 العالی این حقیر را هم این حروف عفا اللذ عنہ از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
 خواجہ محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغرابی شان بظلمها از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حروف ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجد و الف ثانی با شمایان رمز می در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که با اشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
مشابهات و مقطعات رمز در میان آرند که شیطان همواره پیرامون بکاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هرگز از علمای راسخین رضی اللہ عنہم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنسا
مستور داشته اند باین معروض و اشیتم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و رمز فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که ستر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدیم
و به بیان آن مأمور شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از نا بوی
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را مغذور دار و ہم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیہ از نوادراست چنانکه در فقرہ مذکورہ بہ دار و
معا و سبق ذکر یافت و ہم از انجمله است آنکہ بر ایشان مشارب تمیز کمالات و لایات
انبیاء علیہم الصلوٰت و التحیات و کذلک طالبان کہ بر قدم پیغمبری از پیچان
اندک شوق گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام ہر یک را در ان مشارب
و انمودہ چنان کہ می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطہ
مرکز و فلان قریب دائرہ و امثالہا و این از نوادراست و بس منظم فقیری
از مخلصان ایشان گفتہ کہ مرا فرمودند کہ اے تو فلان از ولایت
برائے اید علی صاحبہ السلام آن فقیر را بخاطر رسیدہ باشد کہ اگر چه

سخ فرمودند

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجہ حضرت ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیدہ کہ حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام در غایت اہبت و نورانیت حاضر اند و حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام باوہ تمام برہا ایستادہ اند من و آن تن دیگر کہ بشر بہ ولایت ابراہیم بودیم حاضر شدیم حضرت ایشان دستہامی مارا گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند ما قدم ایشان پوشیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن این واقعہ چون بلا زمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم نزد کجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایع احوال و مشرب و استغناء خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمال خواص را بدولت این علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سترہ بزرگے کہ قطب اولیای زمانہ خود بود و معلوم بودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا باشد قابلیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے قدس سترہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواختہ بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ ہوووک ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ خود باز گشتہ آنچه شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بر خاستہ فرمودند مقصد ما بچصواں پوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ علیہ السلام بودہ ایم ہوووک است اورا گویند و این کلام ازان بزرگ مارا اشارت باتباع ولایت اوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق سبحانہ ایشان را بہ محض کرم قدرے عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشیدہ کی را

از ولایتی و شریعی که در آن بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
بحد و مزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی

به ولایت محمدی آورده شد و بدین من اعجاب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این

غایه عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات
آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره

تحقیق این معنی در مکتوب شتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
آنکه با سرار معاملات قلوب خمس نواخته اند خصوصاً بمرتبه عظمی که بقلب

خاص متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در دفتره
دوازدهم رساله شتاد و معاود بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاکم معرفة

والاکمل شهوداً هذا المقام العزیز و وجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها و الظهورات جمعها و هو المتحقق بالولاية المحمدية و المشرف

بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الصلوة و التحية و الاقطاب و الابدال و الاوتاد
و اخلون تحت دائرة ولايته و الافراد و الاحاد و سائر سرق الاولیاء

سند چون تحت انوار هدایتی بیا هونائب مناسب رسول الله و الهدی
بهندی حبیب الله و هذه النسبة الشریفة العزیز و وجودها مخصوصة بآحاد المرادین

لیس للمربوبین من هذا کمال نصیب هذا هو المنهاية العظمی و الغایة المقصودی
لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوفا سنیة مثل هذا العارف

لا عظم و یسیری بركة الی مدة بدیة و اجمال تباعده و هو الذی کلامه دوائ
و نظرة شفای و الحظرت المهدی سبوحه علی هذه النسبة الشریفة من بدایة

الائمة خیرة ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم انوار
من و السلام

آنکه دنیاى ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاوۀ عالی
 مرتبه خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ ورحلہ این معنی رقم زدہ اند کہ بعضی تمتعات
 این نشان فانیہ است کہ موجب تنقیص درجات اخرویہ است وحق ایشان
 بچنین بود کہ نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کردہ و نیز ہرچہ در دنیا مشہور گردد
 نئے شایئہ طلبت نیست و این نشاء تا بآن کہ نلی این شائبہ جلوہ گر شود ندارد
 مگر آن سرور دین و دنیا را صلی اللہ علیہ وسلم این دولت عطا فرمودہ بودند
 حضرت ایشان را از غایبہ کمال اتباع آن سرور اگر از آوش خوان آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نصیب دادہ باشد ندی شاید ہر کمال کہ بچہرہ را بود
 محل تابعان اورا از ان بورا ثمت نصیب رسد حضرت ایشان نیز بان نصیب
 در بعضی مکاتیب اشارتہا نمودہ اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرمودہ ایشان
 آن بود کہ ہر چند شہود عارف کمل باشد اما تا وقت زندگانی این جهانی است
 مقید جبل الخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکہ مولانا نے
 قدس اللہ سرہ العالی قریب احتضار میفرمودہ سہ من ثوم عربان ز خود او
 از خیال پتا خاتم و رہنمایات الوصال پگمرا نکہ فرمودی کسی را از کمل تابعان
 انبیا علیہم السلام بطفیل ایشان بہرہ رسیدہ باشد چہ خلاصی از قید خیال درین
 نشاء در ولایت انبیا است کہ باصل متعلق است و ہم از ان جملہ است کہ
 ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبہ ربانی و حقیقت بیت المقدس
 بہرہ فراوان بخشیدند کما لیفہم من مکاتیب المتعددہ و از ان جملہ است آنکہ ایشان را
 در امی آفاق و نفس متعالہ نمودہ اند کہ نفس بنزد آن چون آفاتی است نزد
 نفس و بیان آن مجملاً در فقرہ از فقرات مبدیہ و معاد نمودند و بہ تفصیل
 در مکتوب چہل و سوم از جلد دوم فرمودہ و متعالہ کالرویتہ را در ان اثبات

نموده فرستاده بود که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله
 عنهم جمیع کم کسی باین دولت مستعد گشته است هر چند این سخن مستعدی نماید
 و مقبول اکثری نیگردد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند
 یا نه و این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق یقین مشرف ساخت که حق
 یقین دیگران نزد آن علم یقین است چنانکه این معنی در او در مکتوب چهارم
 از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم
 کند و چه در پاید این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت در
 رنگ علمای طواهر در ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقتدر از
 مشکوة النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از تجدید الهی
 ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از آن جمله است آنکه بر ایشان راهی را
 نه برون جذب به سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
 بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
 و از آن جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیاء بقای که فوق
 مقام رضا است و آن را محبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن
 سخت شگرف است و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
 و هم از آن جمله است آنکه بر ایشان قدس سره درجات ولایت ثلثه صغری و کبری
 و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
 کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات را
 عالیات بسین و مشروح است و هم از آن جمله است آنکه بعضی لطف ایشان
 خزینة رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

بجای

بقریب ستر بای و وجهی اشاره باین معنی نموده اند و هم از آن جمله است آنکه
 بایشان معلوم گردانیدند که ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
 کمالات باطنیه و معاملات بطهور نخواهد آمد و از آن جمله است آن که در رساله
 سیدار و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطو سیر انجماء بجد است
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم انجماء دوسه قدم مسافت را قطع
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند **علی بنیما وعلیم الصلوات و التسلیمات و الله یخفی**
بخدمته من یشاءه و الله ذو الفضل العظیم و از آن جمله است آنکه ایشان را مجد و لعن
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
بنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و گیرند

الأولی مشد رحمة فی دعائه الشریف الحمد للذی جعلنی صلیه بین البحرین و مضلی
 بین القطین و هی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیة
 و صولة قدس الشیخة بمقام السابقین الذین قرئتم فوق اصحاب الیمین
 كما ان اصحاب الیمین فوق اصحاب الشمال بالمزینة العلیا و هذا مشطور من
 قلب الشریف فی المکتوب الاربعةین من الجلد الثانی و الثانیة کلامه سبحانه تعالی
 مع قدس سره شفایا و ذلک لافراد الانبیاء علیهم السلام و الطیبات قد
 یون ذلک لبعض الکلیل من مثالیهم بالشیخ و الوراثة و اذا کثر هذا القسم من
 الکلام مع واحد منهم شیئی فحذینا لکما کان امیر المؤمنین ع رضی الله عنه
 اشاره باین است آنکه محمّد دوم زاده خواجہ محمد معصوم مدظلّه در بیاض
 خاص رسم نموده اند که حضرت ایشان را پوراشت جد مکرم ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح وال گردانید و اند آنحضرت علی ذلک و الراجحة مندرجہ
 فی معرفتہ النبی نمقہ بالفت کم انکریم فی المکتوب التاسع والسبعون من
 ایجلد الثالث وہی انہ سبحانہ اعطی لہ قدس سرہ وانا قیوما للعالم الازلی
 ہو انراض مجتہدہ و الخامسہ فی المعرفۃ التی تتسلک باصلہ ان طینہ بقیثہ
 من طینہ نبیہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کطینہ الثمہ من کثیہ طینہ آدم علیہ السلام
 و از خصائص عقلی آنست کہ قریب بایام وصال فرمودند کہ ہر کمالی کہ در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت بقید البشیر علیہ الصلوٰۃ والسلام
 بدان متحقق ساختند و اگر خواہم انرا بہ مقدمات معقولہ مقبول مستمعان
 غایم بہ بھی بیان فرمودند کہ عقل عقل عقیل بہ بیان شکر و ترپہ نبر و نیز
 ازان جملہ است انکہ میفرمودند کہ نسبت خاصہ ما تا انصرا من این نشاء
 در نزدندان خواهد ماند از ہمہ عجیب تر از خصائص علیامی آنحضرت
 انکہ حضرت حق سبحانہ و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت بصیرت
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکہ تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفہ مسطور
 است ع قلم اینجا رسید و سر لشکست مستہ کہ بگویم شرح آن بجسہ شود
 مثنوی ہفتاد من کاغد شودہ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفہ و رسائل شریفہ
 ایشان عبور نماید پیش ازین بحصائص آن عالی حضرت متعالی نسبت
 پی برد اگرچہ این قدر کہ ما بیان نمودیم نیز بسیارست از عان و قبول از
 خوانندگان و شنودگان در کارست ہ از جز بار از دان انہ از نسبت ہ
 راز اندر گوش منکر از نیست ہ رضی اللہ عن صاحب الاحوال رضی عنہ سبحانہ

فصل ششم در بیان عبادات و عادات پو میر و لیلہ آن حضرت
 بر طبق عزیمت و عاقبتہ اتباع سنت ہا اندکی از شرح بعض عقاید شریفہ ایشان

از فضل سابق که در ان علوم مرتبه و سمو منزلت آنحضرت بوضوح پیوسته نمودند
 منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف و اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 مجملی بجهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرت
 مخدوم زادوهای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا باین
 نازنین باز واید نواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ و توفیقہ این کمترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه با عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم سید انم اما اگر مثلاً امر
 پیمانہ کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الاخرین صلی اللہ علیہ وسلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر ان سید انم هر چه با داده اند از راه این اتباع
 داده اند جز بیا و کلیاً و هر چه نداده اند از ان نداده اند که از ما در اتباع انم
 نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقرب بر زبان مبارک را اندند که
 یک روز بسبود در آمدن بجلا پای راست نهادم آنروز چندین احوال من
 بسته شد در اتم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگهان از غلبه تقاضای بول بسرعت
 متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هر چه
 تمام تر بر آمدند بنده را حیرت روس داده که باین سرعت در آمدن
 و باین تعجیل بر آمدن چه بود بجز در آمدن از حسلا ابریق آب طلبیده
 ناخن ابسام بسیار را شسته باز بجلا در آمدند چون لب از ساقی
 بیرون شد فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود به سرعت

بموت خدا درآمد و نشسته بودم که نظر کردم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
 بر او بود که برای امتحان مسلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
 کتابت حروف قرآنی است آنجا شستن را لایق و بر عایت اوب مطابق
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
 این محنت ترک اوب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
 شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
 ختلائی را امر نمودند که چند قر نفل از خریطه بر آورده حاضر کن وی شش
 قر نفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
 که الله و رحمت الوتر رعایت و تر از مستجاب است مستحب را مردم چه دانسته اند
 مستحب دوست داشته است سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
 عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدید هیچ نداده باشد و فرمودند
 که ما در رعایت استجاب تا بان حد توجه داریم که در وقت شستن روی
 قصد میکنیم که اول آب بر خدیمین رسد که تیا من نیز از مستجاب است و نیز دیده شد
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نجاست بدن ایشان را در آن
 ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزهاست
 فرمودند قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
 روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمته
 مما لکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
 از اقصا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
 کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
 دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

کسی را بگویم که برود و آن وقت در شستن را بهم بچرخیش بی ادبی دیدم و وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشته گسترده بودند لقمه
پرواخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزینتے دار و بان فرشی که حافظ بران قرآن تلاوة میکند آن فرشی
زیاده را از زیر پاسے خود دور فرودیده کنارہ بگذاشتند عزیزے که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة مجتبان این درگاه محمد بن فضل اللہ قدس سرہ رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید کہ در سر بند خدمت ایشان رسیده
ہاں بگو تا چه دیدہ گفتیم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چہ خبر اتا بہ ظاہر در رعایت آداب سلت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتیم کہ اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشریر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت سرور شدہ فرمودہ چون این چنین است ہر چہ این بزرگ دین
از اسرار حقیقت بگوید وی نویسد ہمہ صحیح و اصل است و در ان صادق
ہاں متحقق کہ نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سرہ بخدمت ایشان و طاب ثراہ اخلاص و محبت
بود و این سنی را مکرر باین حقیر راستم کہ گاہ بخدمت ایشان
می رسید اظہار فرمودند در ان ایام کہ سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیدہ بود ہر وقت کہ فقیر بخدمت شیخ میرسد
میفرمودند کہ بعد از ہر نماز و عا و فاتحہ برای مخلص ایشان و در ساختہ ایم
روزی مروی از سر بند خدمت شیخ آمدہ التماس آن نمود کہ بیعت نماید شیخ فرمود

شیخ سلیم خان

نام مبارک حضرت ایشان را برودہ عجب کہ چون ایشان بزرگی در شہر شما
 باشد و شما بجای دیگر مرید شوید و نیز بکے از امر اسے وقت کہ در کار حضرت
 ایشان ترودے داشت روزے از اقصی القصات وقت کہ ہمسایہ حضرت
 ایشان بود در خلوتے برسید کہ شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
 دیانت از احوال عزیزی کہ ہمسایہ شماست بگوئید فرمود کہ احوال باطنی این
 طائفہ از دریافت ماوراست اما این قدر میگویم کہ شاید اطوار این بزرگوار
 ما را با طوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیدہ زیر کہ چون ریاضات عجیبہ
 و طاعات کثیرہ کجمل متقدین را در کتب بخواندیم بخاطر میگذشت کہ شاید
 محبتان ایشان بہ ہمالیہ نوشتہ باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
 آن ترودہ برخواست بلکہ نو پسندگان احوال جنگ داریم کہ ہنوز کم نوشتہ اند
 الحق چنین بود کہ این عالم نصف بدبانت نصف فرمودہ جزاہ اللہ خیراً
 این حقیر را قسم از درویشی کہ خدمات آب و صنو و مصلے و ما يتعلق با مور العباد
 حوالہ بوی بود شنود کہ ہیئت من در تمام روزہاں ساعت قبلہ حضرت
 ایشان و در شب ثلثہ دوم فرصتی بکار خود می یا ہم و راے این دو وقت
 مرا از استیجاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست بچنین اصحاب خود را کہ بیشتر
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمود و می فرمودند کہ این دار و عمل است
 و مزین گشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاہر جمع ساخته در کار
 باشند و می فرمودند آنکہ برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیہ رضی اللہ
 عنہم قلت عمل فہمیدہ اند نہ آن چنان است کہ طریقہ این بزرگان در اتباع نبوی
 اولی و اوفق طریق است و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم با وجود محبوبیت و علو مرتبہ
 از کثرت عبادت پایہای مبارک تنورم گرویدہ بود غایۃ فی الباب چون طریقہ خواجگان

در بیان

ماورد بابت بل ابتدای توسط نیز بجز مات متعلق است لاجرم حال ایشان آمد
 از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
 با ایشان فرایین و واجبات و سنن مؤکده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع
 فلکس رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
 با جذبات و غلبات اما چون بعنايت التماس از ثلوثات احوال به یکدیگر
 رسد لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر قدری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
 ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهی استحضار تمام بود
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبر
 فقهی نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و بکار می
 ایشان آن بود که عمل بمقتضی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عمل که بعضی
 از فقهای برجواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
 کراهت داده بر آن عمل نمی کردند نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم وصل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود حضرت جمع مذاهیب می نمودند و در بعضی روایات که امام
 اعظم رضی اللہ عنہ یک جانب بود و صاحبین رضی اللہ عنہما یک جانب اگر چه
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین بر جواز نیست فتوی
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفای نمودند که مذہب امام اعظم
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که وایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند و در خاطر گذشت که آیا علم
 آن چه باشد بدین خاطر بلازم است مشرف شد تقریب جمع مذاهیب میان

بسی

جواز

ایشان

آورده فرمودند شافعیہ و مالکیہ رحمہم اللہ بر آنند کہ جز بقبر است فاتحہ نماز
 درست نیست لهذا خلف امام فاطمی خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت
 برین می نماید اما امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحہ امام را فاتحہ مأموم
 گفته مأموم را فاتحہ خلف امام تجویزی نماید و جمهور فقہامی حنفیہ بر منیند
 مگر بعضی روایات مر جوح از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمده چون ما سما
 امکان بر جمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را در ان دیده ایم کہ خود
 امامت کفر ع گزینو لیسیم شرح آن سجد شود با بجمہ عمل حضرت ایشان درین
 و شتار و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالباً و گاہ ثلث آخر شب
 بر خاستہ ادعیہ سنونہ آنوقت را خوانند و وضوے در کمال اسبغ و احتیاط
 می نمودند بر ان بودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
 آب وضو آفت در احتیاط بہ طور میرسد کہ فوق آن متصور نہ باشد استقبال
 قبلہ اوران رعایت می نمودند اما در وقت شستن ر جلین بسوی شمال
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در ہر وضو و وضو را بہر نماز لازم
 داشتند الا ماشاء اللہ و ہر عضو را سه بار می شستند و ہر بار بدست آب
 از ان چپدہ می افشانند کہ احتمال تقاطر نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ
 در یدغاسلہ و ستر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسل
 وضو اختلاف ہست ہر چند کہ فتوی بر طہارت است عمل بر احوط می نمودند
 و در غسل ہر عضو کلہ شہادت را و در و در انیر با ادعیہ ماثورہ دیگر کہ در
 کتب احادیث چون تکلمہ مشکوٰۃ و بعضی کتب فقہ و عوارف آمدہ بخوانند
 و بعد از اداس وضو گوشہ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ و عائنے کہ
 آن وقت تا ثور است خوانند و متوجہ تہجد می شدند و باطلانینت و حضور جمعیت

تمام و طول قنوت تہجد ادائیگی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الہی
جل شانہ در ادا آن عاجز و قاصرست در اوایل احوال بیشتر در تہجد و ضعیفی
و فی زوال تکرار قنوت سورہ یس می فرمودند چنانکہ گاہی قنوت آن
سورہ بہشتا و مرتبہ می کشید و گاہی کم و گاہی زیادہ ازان عدد در اواخر
بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادا تہجد
بہ خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقبہ می نشستند و پیش از
صبح بدوستہ ساعت ساعتی بر طبق سنت می عنودند تا تہجد بہین النومین
بطور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ نماز فجر می پردازند
و سنت بامداد را در خانہ ادائیگی نمودند و میان سنت و فرض تکرار
سبحان اللہ و بحدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد
از ادا کے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ
مراقبہ می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قنوت چہار رکعت
بدوستہ سلام ادا فرمودہ بتبہیات و ادعیہ ماثورہ کہ در آن وقت آمدہ می پردازند
بعد ازان بجرم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
را کہ بمعاشش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند
و بقرات قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادا کے تلاوت طالبان
طلب نمودہ پرشس احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان
از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطای
نعت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او واستعداد
او بامری دلالت می نمودند و بر حال واردے کہ بر وفا یض شدہ بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوم ذکر حضور
 و مراقبت و اخفای حال تا کسی درمی گردند و می فرمودند که اگر به تمام
 دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
 آن میسر شود و غنیمت عظیم دانند و حکم آن وارد که کسی بخذف ریزه چند
 جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا و لاطایل روح بدست آرد و ایضا
 بتقریب تر غیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله بحمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات و ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
 محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
 بخشند و به بهشت فرستند گنجائی دارد و اگر برکات این کلمه را شست
 کنند تمام عالم همه ابد الابد مسرور و سیراب گردند و نیز فرمودند
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است
 هر چند گویند عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
 بر زبان رانند سه یزیدک وجه حسناة اذا ما زودته نظراة و ایضا فرمودند
 آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
 بگزارد این کلمه طیبه ملتند و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوهای غیر
 و ایضا اصحاب خود را بطلال کتب فقیه معتبره و لالستی نمودند
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بسین را تحقیق میکردند باشند
 که کدام مفسر بی است و کدام سنون و معمول و کدام بدعت و مردود
 که زمانه از عهد آن سرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد
 شده

بجای

وظلمات بدع و فخور ستول یافته و درین ظلمات جز بنور چراغ سنتت
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف منی در آید که عالم
 را بدعت چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنتت هر جا در و چون
 گرم شجران می نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را هبیت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساطند اشتند
 و تکلم ایشان به مرتبه بود که با وجود دور و داین احوالات عظیمه هرگز
 آثار تلویح بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند
 به ظهور نمی رسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود سه
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره بجا یون فرود آمد و سه
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیہ در حشیم و رخسار ایشان
 سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتی مشاهده نمود روزی در آنجا
 بیان معرفتی ساعتی خاموشی گشتند بعد ازان فرمودند که درین
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معامله عظیمه به ظهور رسید و در آن
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشرفه فی الجمله رنگ
 حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلویح نشانے پدیدار نه چون ضحوة
 کبرکے شد نماز ضحیٰ را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف
 می بردند و بان جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
 فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هر چه بچته شده بود
 میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام او عیبه مأثورہ کردار تو

آمدہ میخوانند و در اخیر ایام که عزالت گزیدند و صوم بود و طعام در میان خلوتخانه تناول می فرمودند قرات فاتحہ بعد از طعام چنانکہ بین الانام معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد کہ در احادیث صحیحہ نیامده است ہر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن ہم بعبایت قبلیل مع ذلک می فرمودند چہ توان کرد کہ حکم اقتصای آخر زمان در گرسنگیہا کمال اتباع آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیشتر نمی شود و نیز می فرمودند از امورے کہ عارف را از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون خوردن نیست گاہ وقت تہجد صورت مشابہہ کہ و رات آن بنظر می در آید و طعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و پاراں را نیز آن وقت بحضور و خشوع تالید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی بسیار خوابیدہ و زانوسے بین را بران می نهادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ می شد کہ ہر دو زانور ابرداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظہ چند بحکم سنت قبلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند و بسنت زوال سے پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت زوال را ترک نہ کردہ اند قرات در ان گاہ از طوال مفصل بود و گاہ از قصار و بعد از ان چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنت آن و چہار رکعت سنت و بگرہم میگذازدند بعد از فراغ از نماز ظہر شستہ از حافظ جزوسے پاکم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلویت رفتہ تلاوت سے نمودند و نماز عصر را

در اول

در اول وقت بعد از خروج مثلین ادائیگی کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر
باطناً متوجه احوال سترشدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غنیم
بود در اول وقت ادا نموده بعد از ادا فریض بمان جلسه با

سیر کلمه لا اله الا الله و حمد و لا شریک له را اگر ادا نمی نمودند و بعد از اولی
دو رکعت سنت و چهار رکعت آوابین با ادعیه ماثوره که در آن وقت
آمده می پرداختند و آوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
می گذاردند و اکثر قرات در آن سوره واقعه می بود و نماز خفتن را بعد
از زایل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از آن است
ادائیگی نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فریض عشار او کذا تک
چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار نیز اکثری گذاردند

و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک و قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احدی بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل

مقرور میگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجده و سوره الملک
نخوانده بودند بعد از ادا و تر این دو سوره را مع سوره دخان بخوانند

و یاران را نیز بقرات این سوره با در آن وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از وتر اکثر سج اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در

ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را حنم
می کردند و بعد از ادا و تر گاهی دو رکعت شسته ادا می فرمودند و در

رکعت اولی از آن دو رکعت اذ از زلزله و در ثانیه قل یا ایها الکافرون

دور او آخر بطریق ندرت این دور کعبت رانی گذاروندومی فرمودند فقہما
 دران قییل و قال بسیارست و دو سجده کہ بعد از وتر متعارف شدہ
 نے کردند و فرمودند علما بر کراہت آن فتویٰ داده اند و وتر را
 گاہ اول شب ادائی نمودند و گاہ بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
 ادائی نمودند باز در اخیر تکرار نے کردند چنانکہ بعضی کنند و فرمودند
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر نباشد
 و فرمودند کہ در شبی از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادائی و تر
 چون مُصلیٰ بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب و تر را ادائی خواهد نمود
 کہبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانے کہ و تر را ادائی
 نماید پس ہر چند و تر را بتاخیر تر ادائی کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز فرم نموده اند کہ در تعجیل و تاخیر و تر غیر از متابعت سید البشر علیہ وآلہ
 الصلوٰات والتسلیمات ہیچ چیز منظور نیست و ہیچ فضیلت را بہ متابعت
 عدیل نے اندازد و حضرت رسالت مآب و تر را گاہی اول شب
 ادائی فرمودہ اند و گاہی آخر شب سعادت خود دران پیدا اند کہ در امر
 از امور شبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات والتسلیمات اگرچہ آن
 شبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیائی لیل
 و مثل آنرا دخل میدہند عجب می آید از کوتاہ اندیشی ہزار احیائی
 بہ نیم متابعت خیریم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم
 یاران را جمع کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ بتل و انقطاع
 چہ خواهد بود صد گرفتاری محبول یک متابعت قبول داریم اما
 ہزار بتل و انقطاع نے تو سل متابعت قبول نداریم سہ آخر کہ در

تاریخ

۶۰

۵

تاریخ

۶۰

تاریخ

سراسر نگار نسبت فارغ نیست؛ از باغ و بوستان و تماشا کے لالہ زرار
 زرقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا کلمہا
 و ایضاً باین تقرب رقم نموده اند کہ وقتے از اوقات جس از رویشان
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور است
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا و اکملہا چنین گفت کہ محبت
 آن سرور بر نبی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را بواسطہ آن دوست
 بیدارم کہ رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال محبت
 نداشتند این سخن نقیض سخن را بعہ بصری است کہ گفت آن سرور را
 در جواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالیٰ بر نبی اسبیلا یافته است کہ محبت شما
 را جانماندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خیر میدہد اما سخن من اعمالت
 دارد و در عین سکر گفته است و من در ابتدا کے صحو سخن او در مرتبہ صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیر کہ در مرتبہ ذات تعالیٰ
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبہ کوئی
 باجہل بلکہ بذوق نفی محبت در ان مرتبہ سبک کنند و بہ هیچ وجه خود
 را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت و صفات است
 و بس محبت ذاتی کہ گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست
 بلکہ ذات بال بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را بعہ
 در مرتبہ صفات است و اللہ سبحانہ اعلم لنتی کلامہ الشریف و بعد از
 ادائے صلوٰۃ عشا و وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
 ادعیہ مانورہ را میخوانند و در ستر آنکہ زود بعد از عشا می غنودند و در وقت
 این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے اندازد و دیگر

اگر کسی شب پند در نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم پرواز و آن در آن وقت
 نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ نقاسے منقولست کہ شبی
 بعد از ادا سے صلوٰۃ عشا بتقدیر عا پاپہمان و تنہا بر آئدہ ہونا گاہ ہم
 عسان او اور انا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آور دند و در روشنائی صبح
 چہ بنید خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند
 کہ من فلام فرمود من صلوٰۃ عشا گزار وہ بودم و بعد از ادا سے ان سخن
 دنیا مکروہ است و در و نیز اکثر بخوانند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
 دوشنبہ روز دوشنبہ و آخر یاران را شبہا سے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
 و رو میفرستادند و بعد از ادا سے ان عدد ساعتی مراقب شدہ بانگسار
 تمام میکردند چنان می نمود کہ بان مأمور شدہ بودند و رسالہ صلوات
 ماثورہ کہ زیادہ از جزو سے باشد بار سالہ درود کے کہ حضرت شیخ ابجن
 و اللانس سید عبد القادر حیلانے رسمی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند بخوانند
 و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
 از ادا سے جمعہ احتیاطاً می گزار دند و بعد از ادا سے فرض جمعہ این چہار
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و مستوذتین باشد ہر یک را ہفت بار بخوانند
 روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلندے گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ منصرات
 بست و در عشرہ ذی الحجہ موسے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
 چنانچہ مستحب است اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبیہ اہل عرفات مردم میکنند
 نیکر دند و در ان عشرہ ہر روز قرأت سورۃ والفجر و لیل عشر میفرمودند
 و کذلک در باقی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکند و در نماز
 تراویح را در سفر و حضر بحیثیت تمام آدمی نمودند و ختمہا سے قرآن مکرر

بیکر وند میان ہر ترو کچھ گاہ بہ سکوت و گاہ بدرو و گاہ با وعیہ کہ آمدہ
 سر آئے پروا ختند و در غیر رمضان و نیز و ایم ختمہا عن ظہر القلب
 بیکر وند وے فرمودند ختم احزاب کہ میان مردم مشہور ست و آن را
 بہ فہمی بشوق مقرر کردہ اند و صحت این طریق مسنونہا سخن ست و فرمودند
 کہ عزیزے نوشتہ کہ بجز مولانا یعقوب چرمی قدس سرہ دیدہ شد کہ ختم
 احزاب چنین بودہ ۵ فاتحہ انعام و یونس کیروطہ ای ہمام پے عنکبوت
 آنکہ زمر پس واقعہ دان و السلام بہ و در وقت تلاوت از سیامی ایشان
 و از شیوہ قرأت بر سامعان ہوید اے شد کہ اسرار قرآنی و برکات
 آیات فرقانی بر نشان فالین مے گشت روزے در اثنا سے تلاوہ
 رو بجانب فقیر کردہ فرمودند سبحان اللہ و مجدہ چہ راز ہا کہ میان او سبحان
 و حبیب او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن اندراج یافتہ کہ اوراک
 آن مخصوص لعلمایے را سخین بودہ فرمودند گاہے بعضے آیات تا
 خود را بجایے می برد کہ در فہم و وہم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
 خوف را بنوعے ادا مے نمودند و از تعجب تعجب را و از استفہام
 استفہام را و مطلقاً رعایت شیعہ از شیعیات موعودہ میفرمودند
 و سفر ہا دیدہ مے شد کہ در محفہ نشستہ بودند و دثارے بر روی
 کشیدہ قرآن مے خواندند مے شرم کہ گاہ چہا رسیپارہ و گاہ سہ
 و گاہ کم را ان حمد تلاوت مے نمودند چون آیہ سجدہ میرسید فرود آمد
 سجدہ مے کردند و سر آنکہ دثار برو مے کشیدند آن بود کہ نظر بر عورت
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بہفت و نہ و
 یازدہ میرسانند و مے فرمودند کہ شرم مے آید کہ کسے در حال انفراد

وقوت واستطاعت اقتضای بر اقل تشبیحات نماید و فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
 چه رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است سبحانه و توجہ با و نیز منظر
 مردم ہوس ریاضتہا و مجاہدہاے نایند هیچ ریاضت و مجاہدہ بر
 رعایت آداب نماز نیست لایمان نماز ہاے فرہن و واجب و سنن
 ادائے نماز ہونے کہ فرمودہ اند بس شکل ست و لہذا حق سبحانہ
 فرماید انھا لکبیرۃ الایمان علی الخاشعین الایۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 مرتاض و متورع را دیدہ می شود کہ بہ رعایتہا و احتیاطہا مشغول اند
 در آداب نماز مساہلتہاے نایند و در وفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
 نصلح آئین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نمودہ اند
 کہ بر خوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در کتب تھیۃ الوصو و تھیۃ مسجد راز کہ
 می کردند در رنگ سنن و رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر
 تکلف ادا می فرمودند و در آنکہ زیادتی و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ نظر
 نباید احتیاطہاے بلیغ بجائے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجامعہ
 نیکندار و ندیل جماعہ را در نماز نفل مکروه میدانند و جمعی کہ بہ روز عاشورہ
 و شب براءۃ و شب قدر نوافل را بجامعت میگردانند منع آہماے نمودن
 و در ان باب مکتوبی مؤید بر آیات معتبرہ فقہیہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
 بعضی مناخران این سلسلہ عالیہ نقش بند یہ مسجد را بجامعہ ادا می نمایند
 تعجبہاے فرمودند کہ از اہل ابن سلسلہ شریفہ کہ بنامی طریقتشان بر
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
 شروع در کار ہاے نمودند و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعائے

مسنون اکتفا سے فرمودند کماورد اما در ہر ہم کلی و جزئی استخارہ را لازم
داشتند و گاہ چند ہم را در یک استخارہ جمع سے کردند و آنہا را در آن
تعداد سے نمودند و اگر در اول بھی بنا گاہ استخارہ فرما موش می شد
در میان یا در آخر تدارک آن سے فرمودند و در تشہد اشارہ بسبابہ بھی کرد
و سے فرمودند اگر چه ظاہر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت سے نماید
و نیز بعضی روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
تبع نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیار سے از علما
حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون ائمہ سے بیان اصل و حرمت دائر شود ترک
آن اولی است و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است
و امام محمد اہلبیان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر
جلد اول مکتوب سے نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہ سے در بعضی
نوافل احتیاطاً و احتمال سنت ادا فرمودند و فاتحہ بعد از ادا می
فرایض باروح گذشتگان بر اسے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور
شدہ یعنی خواندند کہ فقہاً آنرا مکروہ و اسشدہ اند و بعد از ادا سے نماز
فجر و عصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نیک کردند
و فاتحہ خلف امام سے خواندند و آن را سخنی سے شمرند و خلف
ہر بر و فاجر نماز را بپڑمیداشتند و ہر بر و فاجر نماز سیکندار وند و
عیادت مریمی سے نمودند و اوعینہ ما ثورہ ہر مریمین بخواندند و در رفع
مرض بعضی بیمار ان توجہ باطنی نیز سے گماشتند و بسا امراض کہ بہ
توجہ آن منظر غیبی من مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
خوارق الیشان بیاید انشا اللہ تعالیٰ و ہر بارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات با توره اعانت سے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
 موسیٰ پیشندند او اہل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نمودہ اند
 او آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در ان باب نیز آمد با بکلمہ تقبیل
 قبور را سخن شنیدند اما استعانت از موسیٰ تجویز سے نمودند و اجاب
 دعوت سے فرمودند مگر انکہ در آن مجلس از منکرات سے بود بسماع
 و قص حاضر نے شدند و ذکر ہر را نیز جز در مواضع محدودہ مشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موسیٰ مخالف
 شریعت و رأس اہل سنت و جماعت داشت قبول نے کردند
 و سے فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطعے سے بوجی ثابت شدہ و احوال نطنے سے از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و سے فرمودند عجب سے از بعضے
 در ویشان خام نا تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ بانکار و مخالفت
 این شریعت باہرہ اقدام سے نمایند و حال آنکہ حضرت موسیٰ
 علیٰ نبیا و علیہ الصلوٰات و السلام بان مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
 اور است اگر زندہ سے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
 این تہی دستان سے سرو برگ را چہ رسد و رائے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند بر رائے علمائے اشعریہ میگزیدیدند و بنفرمودند
 کہ این بزرگوار ان از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نوربوت
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگر چہ ولایت آن بنی ہاشم و صحور ابر سکر ترجیح

بجای
 آمد

میدادند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب با
از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای امت هر ولی که باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک
صرف مے نمودند و از اجتهاد و ورأسے میدانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طریق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقہ اندراج النہایت فی الہدایت میفرمودند
آنکہ اہل این طریقہ فرمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست از ان
کہ طریقہ ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سایر طرق باشد
و خصتمہا کہ بعضی متأخرین این طریقہ برخلاف طریق حقہ خواجہ
بزرگ و خواجہ علاؤ الدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم اعدا ثنودہ اند یعنی پسندیدند و شیخ
مے الدین بن العربی قدس سترہ را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
و مے گفتند با وجود این محبت کہ مراد شیخ است قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را مے پسندم و حق برخلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا و خطا کشفی است از مواخذہ دورست و صاحب آن
مانند خطاے اجتهاد مے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا کہ او درستی
روے آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف
 و بزدوی و ہدایہ و موافق نے سخن و نے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
 اگرچہ در آخر عمر تقلیل تمام پذیر فرستہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقہ صوفیہ مقدم
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ بودند و فرمودند کہ نحوست ^{ایام} بعد از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتأیید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد و عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذارند
 و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ بخوانند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
 و آئینہ بطہور سے آورند کہ ما ازین دعوات بجز حکایت گفتا نمودیم
 و عزیز کے کہ ظائف یومے و لیئے ایشان راجع کردہ با اکثر آنها تصریح
 نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیراً الحمد و استغفار فرمودند
 و تقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان سے آورند و باندک شکر
 اولے استغفار بسیار سے نمودند و اگر بلیہ سے رسیدے فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست انا آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن رازینہ بساعروجات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ باعث
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چه بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیه بر خواندند ما اصابکم من مصیبتہ فہا کسبت ابدیکم
 و باہمہ کثرت عمل و بد تصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت پارازہ

بر این سبب

سے سلطان سلیم جہانگیر

بر این معنی دلالت سے نمودند می فرمودند عمل صالح را عجب چنان
 نابود می سازد که آتش سیمه را و نثار عجب آن است که آن عمل و نظر
 عامل فریت می در آید باید که قبائح خفیه خود را و نظر آرد و حسنات را مستم
 وار و بل از ایشان حسنه شمرند و گرو و جہمی از عاملان باشند که وید
 تصور اعمال برنجی برایشان استیلا نمود که کاتب بدین خود را معطل
 و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که ایشا ز جمال
 خود می نمودند و آن ایام که با مرآن سلطان در سیکے از قلاع محبوس
 بودند^(۱) کیے از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
 و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیبه فرسل داشتند

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى صحيفه شريفه که ارسال داشته
 بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
 طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملامت
 خلق از بلا و فقر و در رنگ سحابهای نورانی درستی می رسد کار
 از قبض باوج می برند سالها به تربیت جماعی قطع مراحل می نمودند
 بحال تربیت جلالی قطع سافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
 مضاعف باشد که جفا می محبوب از وفای او همیشه لذت بخش است
 چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده اید و دور از محبت ذاتیه رفتن بر
 خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نمود و ایلام را از یاد از انکار

(۱) غوالیار (Ghuliyar) مدینه فی الهند الوسطی کانت عاصمۃ لهند علی ایام اسلام بشاه الدی توفی فیها (۱۰۵۰/۹۶۱) تنگ

بقره بقلعته و بتره محمد عوث و مدفن اکابر

تصور نمایند زیرا کہ در جمال و انعام مراد محبوب محبوب بمراد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت
 و حال و در وقت و حال سابق است ششکان ما بینہما انتہی و ایضا
 ازین قلندہ در ان ایام این رقمہ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی

میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ و سلام علی عباد الذین
 اصطفیٰ معنی مانند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت

بصورت جلال و غضب او تعالیٰ تجلی فرمودہ بود مجوس قفس
 زندان نگشتم از تنگناے ایمان شہودے بالکلیہ زستم و از بس کو چہا

طلال و خیال و مثال تمام نہر آدم و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
 العنان بخیبر نمودم و از حضور بغیب و از عین بہ علم و از شہود با شدل

بر وجہ کمال نہ پوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر ہنر
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شہتہاے خوشگوارتے ننگے ناموسے

و مر باباے مزہ دار خواری و رسوائے راہ شہدیم و از جمال طعن
 و ملامت خلق حظ نہ گرفتیم و از حسن بلا و جفاے مردم محفوظ نشدم

و کابلت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
 نکردم و رشتہاے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگشتم و

حقیقت تصریح و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بہرست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ

مخوف بہر اوقات عظمت و کبریاے ست شاید نہ نمودم و خود
 بندہ خوار و ذلیل و نلے ہنر و نلے اقتدار و با کمال احتیاج

و افتقار معلوم نہ ساختم و ما ابوسے نفسے ان النفس لہا بالشر

الآمار حمدی ان ربی عفور رحیم اگر بعضی مفضل و تو اتر فیوض و ارادات الہی
 جل سلطانہ و توالی عطیات و انعامات نامنتہائی او سبحانہ و ربینہ
 گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیاس
 رسد و رشتہ امیدگستہ گردد و الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء و کریمی
 فی نفس الجفار و احسن سبب فی حالتہ العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
 و الضراء و جعلنی من متابہی الانبیاء و من متقنی آثار الاولیاء و من محبی

العلماء و الصالحین صلوات اللہ سبحانہ و تسلیماتہ علی الانبیاء اولادہ علی
 مصدقہم ثانیاً فصل ہفتم در بیان مدحت علو معارف ایشان
 و ستر ظہور کثرت آن اسرار عالیہ ایشان بایراد چند معرفت مسموعہ ناظر
 عارف و خوانندہ و شنوندہ منصف و ہر کہ از میگدہ احوال علیامی
 کمل عرفا جرعہ کشیدہ و از خوان سخنان و الاس محققین اولیا و علما
 چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ و رسائل لطیفہ حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجز اسرار شریعت و حقیقت است
 بطلالعہ خواهد سپرد حکیم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہہ قائد کہ المر محقق تحت
 لسانہ ناچار بجلو مرتبہ و سمو منزلت خداوند آن مقال را ہی نخواہد برود
 ز در او نہ دریاش پیدا است ہا این حقیر راقم از عالمی عالمی کہ نہ از مریدان
 حضرت ایشان بود و در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ بیگفت
 کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم
 بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علم و نکات رودادہ خود را
 بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی و علو فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
 بالہام ربانی و کثوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتها بود کہ از میان اہل وزکا

تصنیف رفته و بہمن تالیف مانده بود الا بندرت کہ بعضی مولفان در تالیف خویش از زادہ علم یا ذوق خود حرقی می آرند اکنون انصاف این است کہ درین جزو زمان تصنیف متین و بسیار سائل و مکاتب شیخ بزرگوار است کہ ہر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش مکتوفات و ملہمات خاصہ این بزرگ دین است و ہمہ عالی و نازنین و بروفق شرع متین جزاہ المتدعن الطالبین خیر الجزاء استی کلام

بذا العالم رحمہ اللہ تعالیٰ فی حق کلام شیخنا طاسب ٹراہ دیگرے از فضلہ کہ بصحبت بسیار شرفا و علما رسیدہ بود و سالہا سخنان این طائفہ عالیہ دیدہ و شنیدہ چون قیل و قال ابنای روزگار اور کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این است کہ فطرت و مزاج اہل این زمانہ نمایان اوراک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز باستی در پیشین روزگار بودی تا پایہ کلام اورا قدر دانستندی و متاخران سخنان اورا در کتب ہستشاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اہل وقت با سخنان ایشان چون قصہ آن گروہ کوثر اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش پر سیدہ شدلان قصہ چگونه بودہ گفت و انابی در مجلس پادشاہی گفت جانوری دیدم کہ انگر برا فرود خستہ رامی خورد اہل مجلس کہ ہرگز آن را ندیدہ بودند و عقل ایشان این قصہ گنجای نبود از ہر طرف بان و اناد پرچیدند و بر جہالت و بلاہت او اتفاق نمود چون بیچارہ دید کہ ہر چند دران باب مبالغہ می نماید سوطن آن بخیران بر حقا اومی افزاید ناچار بکوہستانی کہ آن جانور یعنی قتی از کبک کہ آتش خوار است آنجا بود و در شدویکی را از آنہا بدام آورد پس از مدتی مجلس این جماعہ حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این است ہکی جمع شدند و انگر ہای برافر و حتمہ پیش آن

مع نهادن مع یک یک بنقار گرفته فرومی برو چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نهادیم حکم برجهاست
 تو نمودیم و نیز توید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد عزالی
 قدس الله سره العالی به سلطان سنجبر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب است امروز
 سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام است شکست
 که در سخن این غریب بیچاره شکل بسیار است که فهم هر کس بان نرسد و آن نیز از
 اخلاق و عنوض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
 است بشرح هر چه گفته ام از شکلات و معضلات باهر که فرمان شود از عمده
 بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام العزالی راقم حروف و برطوری چند
 که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته است
 بتقریب ثانی کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی از باب عنا و انکار
 بیستی چند رقم زده که این سه بیست از آن است سه هین فرزند فاروق است
 چون آب هکون نطق از زبان او کند رب هه زهر یک نقطه اش چون ناپ
 شسیم وصل جانان میزند سره ولی آن کز برودت و زکام است هه چه دانند ناف
 گور شام است هه در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع بار
 حقیقت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتب و رسایل است آنرا ندیده ام
 مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند لیسع
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب
 کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم هذا

و بمن گفت که درین زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل تنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقل
نمود و الحمد للذی اذهب عنا الحزن و بسا صلی و علماء نیک نهاد هر وقت
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیده گردیدند و بعضی بدلائل آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضله عمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس الله
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند که
بزنگاشته در احوال جمعی که ملکوت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالا نشین مسند محبوبیت و صد
آرامی محفل هدایت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است اتنی کلام
جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان به بلخ و ماورالنهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بد فخرین آخرین پایه فرود
اگر چه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست که
نسبت بعرض آمد فرود و در نه بس عالی پیش خاک توده علماء آن دیار معارف
الاخیار از مطالعه آن کلام در زباز بان به شنای و دعای قائل آن گشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیوده و گفته اند که سمان الله و بجزه در شور بند
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
بناشایع بتاریکی درون آب حیات است یکی از صلحا دران ایام از فتنه الاسلام
بلخ صان الله عزه اقبال ساکنینها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاه و دانای حکمت صوری

و سنوی شیخ قدیم کبر و میر مومن بلخی رحمہما اللہ و چنانچہ علمائے مثل مولانا سید
 ربانی حسن قبا و ربانی واقفی القضاات مولانا کے نوک ^{فامنائے} سید احمد مصوب ان
 درویش امانات دعوات نیاز مندانه مریدانه حضرت ایشان مرسل و ائشہ بود
 دراجیم آن درویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال انجلا
 مقتدا سے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
 گردانید تا بجای کہ گفت فرمودند اگر بار اکبر سن و مسافت پیدہ مانع بود کہ
 بجلازمت شریف رسیدہ بقیہ عمر خدمت سے بودیم و از انوار احوال بلب
 مالاعین رات و لادون سمعت اقتباس می نمودیم چون این موافق و بسیار
 التماس آن است کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ حوال
 این مجبان بظاہر مہجور معنی و خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش
 گفت مرا فرمودہ اند کہ جانب ما مصافحہ نیز با ایشان بکن و چنان کرد وقت
 رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اعزہ آنجا معارف بلند ایشان را
 شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چه شود کہ التماس آنجا
 کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کرم است چون
 بندہ آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
 مکتوبی چند بان درویش نوشتہ داد و حضرت ایشان معروض داشت فرمود
 خوب کردی کہ وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
 نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک باکا بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
 مذکور نویسند کہ اعزہ آنجا پار معانی آن از من ممنون گردند و من بہرکت آن فرمود
 از آفات راہ مصون آن التماس بغیر اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرک

برداشتہ مکتوب بخیر مت میری مومن رحمہ اللہ کا سٹھتند و بدیکر اعزہ مذکور
 دران رقمہ ششمہ دعا نوشتند و آن این است الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشایخ ما و الشکر لله
 نقالے سعید برزومہ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکہ برکافہ اہل اسلام
 ہندوستان نہ انقدر است کہ در ضمن تقریر و تہنیت پر آید و سستی اعتقاد بروفق
 آرای صابئہ اہل سنت و جماعت کفر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگواران انکتساب نمونہ صحت عمل بموجب مذہب علما حنفیہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم از تحقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقیہ
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی
 اللہ کہ مرتبہ ولایت خاصہ مربوط است از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مفاہم
 با بکل ظاہر و باطن اصلاح از آنجا یافتہ است و اگر باطن است فلاح از آنجا حاصل
 نمودہ شکر فیض تو جہن چون کند آسے ابر بہارہ کہ اگر خار و گریہ ہمہ پروردگار

تست ہر سہما اللہ سبحانہ و اہلہا عن الآفات و البلیات بجزمتہ سید
 السادات علیہ و علی آل الصلوٰات و التسلیات مع ذلک پارا نے کہ
 بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آید الطاف حضرات ذوی
 البرکات آنجایی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ آفا
 و افاضت و ستگاہ سلمہ اللہ تعالیٰ نسبت باین حقیر اطہار می نمایند کہ عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بتوحسن ظن کاین است و بعضی علوم و معارف
 ترا کہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیار امیدواری میگردود و بر تہنیت بعضی اذواق و مواجید دلیر بسیار

و چون درین ایام بتازگی شیخ ابوالکرم آمدہ اطہار الطاف ایشان
 نموده و انواع مہربانی بیان فرمودہ ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
 بچند کلمہ مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بعض سو
 این فقیر را انوحے خواجہ محمد باشم کشمی کہ از دوستان مستندست
 مصحوب صوفی مشار الیہ مرسل داشتہ است اکتفا بآن نمود و حرفی
 از مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقبہ مندرج ساخت و از
 عنایت و اشفاق حضرات امید آن دارد کہ در اوقات مرجمہ از دعای
 خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ بنسی نخواہند فرمودہ رہنا ائمان لدناک رحمۃ و
 لنا من امرنا رشد ادعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات
 ہر کدام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سپید میرک شاہ
 و جناب افادت و ستگاہ علامتہ الوری مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعت حافظ المملۃ قاضی ٹولک ادام اللہ تعالیٰ بر کاتھم تبلیغ
 فرمایند فقیر زاد ہائیں عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ سے نمایند انتہی اگر
 قصہ اخلاص بعضی فضلا و صلحاسے بلا و قریبہ و بعیدہ را در حق ایشان
 و مضافات ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل کرد و مخفی نماد کہ
 اسرار عالیہ کہ از مبدار فیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
 وار و پیشدستہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل ہر زبان نماند
 چہ بچہرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اختیار چنانکہ در مکتوبی کہ بخدمت
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رقم نمودہ اند و فقرہ چہند تصریح
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از الغامات حق
 جل سلطانہ چہ نویسد و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

۱۰ مکتوب دو صد و شصت و ہفتیم در جلد اول است

کہ افاضی شود و توفیق خداوند جل شانہ اکثر ان در میدان کتابت سے آید
و بسع اہل و نااہل میرسد اما اسرار و وقایع کے کہ ان متمیزست شہ ازان
بظہور سے تو انداؤر بلکہ برمز و اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن سے تو انداؤر
فرزند کے اعز کے کہ مجموعہ معارف فقیرست و نسخہ مقامات سلوک و نیز فرزند
ازین اسرار دقیقہ با او در میان سے اردو بہ شرح تمام در استتار ان میکوشند
ہا انکہ میداند کہ فرزند کے از محرمان اسرارست و از خطا و غلط محفوظ لعا
چہ کند کہ وقت معانی زبان را میگردد و لطافت اسرار بہار امی بند
بضیق صدر سے و لا ینطلق لسانے نقد وقتست ان اسرار نہ ازان
قبیل اند کہ در میان نیاید بلکہ در میان نبی ارنند فریاد حافظ ابنہ آخر نیز
نست ہ ہم قصہ غریب و حدیث عجیب بہت ہ این دولت کہ مادر استتار
ان میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوٰات و التسلیات
و ملائکہ ملائکہ اعلیٰ علی بنیاد علیہم الصلوٰات و التحیات شریک این دولت اند
و از متابعان انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام ہر کہ این دولت مشرف سازند
ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
را اگر منتشر سازم مخلوق مرابرنند و ان علم دیگر علم اسرارست کہ ہم ہر کس بیان
نرسد ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم انشی
کلام المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضے ازین اسرار کہ برمز و ایماہم
ازان در میان سے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابہات
آیت فرقانے ہو و چنانکہ در فصل پنجم ایمانے بر ان رفت قسم دوم ان بود
کہ محرمان خاص و ہنشینان زاویہ اختصاص و خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده طلب نموده اند و دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اہتمام درین باب بر ابواب حاجبے تعیین می نمودند بل در وازہ خانہ را کہ در وہ بیان اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند کہ از درون زنجیر کنید روزی یکے از طلبہ علم کہ از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در ماندہ بود خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر اقدس از آن اسرار مقدسہ بشیوہ کہ مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی نیز نبودند آن معرفت را باینے تشریح فرمودند کہ از ادراک محرمان نیز در ادراک شد فرمای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند ہیچ را ہی بآن معرفت ووشینہ برودید یا نہ معروض داشتند کہ معلوم ایشان است فرمودند چون ناخر و آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوہ بر آمد باز آن اسرار را بشیوہ کہ در ادراک سامعان بدان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان از خود ر بودند این گرامی اسرار را ہمین قلم زبان بحرمان در میان می آورد تا زبان قلم را محرم آن معنی ساختند تا بگوشش ہر محرم و نام محرم نرسد اگر مخدوم زاد ہا کے عالی مقدار یا دیگرے از خلفا کے کبار التماس سے نمودند کہ چہ باشد کہ اسرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواسے آنرا بشیوہ کہ ہر کس سے بر در قلم سے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار از ان قبیل بودند کہ غیر از حضرات مخدوم زاد ہا کے عالی مقدار چہ از محرم و چہ از غیر محرم ہیچکس در آنجا محرم نبود و بغیر ایشان دیگرے بر واقع و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف مفادہ آن بود کہ بالتماس سائلان یا بنیت افادہ طالبان عموماً و شمولاً بتقریر و تشریح میرسید این معارف است کہ وفاتر بکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتی ازان شفا بخش و لها
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقیصی هر محفل آوازه شان آویز
 گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فخر انگینه و هر فصلی ازان جواهر اسرار
 وصل را خزینه اقلام از مباحث آن ارقام بیستان شکر صحنات از نقیص آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان هدوش
 ولها از صفای آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
 یقین مظهر روز محفید کتاب بسین مرات جمال معانی احادیث سید المرسلین
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی و قائل معارف تشبیهیه و تزییهیه ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس الله سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عبیرین بظهور میرسد
 چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقللم
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن نصرتی مضمهر میداشتند که سامعان را سکر
 و حنوری فرو میگرفت که شجر زینکند چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
 چنان بود که مستی از میخانه بیرون آید محسوسم زادها و دیگر محرمان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرزند فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از اول نزول از اول
 حرف لب او پدید آید که از گوش بیرون نتوان کرد و شبیه آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و نشأ این عالم
 متحقق نمی شد و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جوی

جلوہ گرنی گشت بجز و فوت علمی ازان سخن نیکر و ند بسیار سوالات بود
 کہ طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند کہ حقیقت آن
 تحقیقاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 این بندہ بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی کہ در اسرار
 غلط نگارش فرموده اند حل شکلی را سوال نمود فرمودند کہ مدتهاست کہ
 ازین معاملہ بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوہ حرف کردن خوش نمی آید و این مانیت لیکن چون
 الحاح بندہ را در آن مشاهده نمودند روزی کہ بر عرش خود تکیہ زودہ بودند و شمار
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین جہتر
 فرمودند کہ چون گمانی ترا بجل آن معرفت بسیار دید شد و بعد از سردا
 نشدے لاجرم ہمین لحظہ متوجہ آن مقام کہ معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر روشنائی وحدت دیگر یافته بود آن معاملہ بان بساط
 و وسعت دیگر جلوہ گر شد کہ اگر بہ تحریر آید بچندین درجہ بیشتر و بہتر از پیشتر
 صورت بندد و مجلاً آنچه بجل آن شبہ تعلق داشت و موجب تشفی سائل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشودند روزی در بلدہ اجمیر شیخ نور الحق بن
 شیخ عبد الحق دہلوی کہ از علماء کبار است و شامی مقال این طائفہ علیہ از حضرت
 ایشان از ستر گرفتارے حضرت یعقوب بجزرت یوسف علی بنینا و علیہا
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشتی رفتہ
 فرمودند کہ انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
 آریم و تفصیل بزنگار ہم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین جہتر
 خطاب نموده فرمودند کہ بکرات یاران و مجہان ستر یعنی را از ما سوال

گروه بودند لیکن چون مکشوف نگرویدہ بود جز خاموشی جو اسنے نداشت
 چنانکہ شیوہ ماست از روئے مہارت علم و عرفان بجل آن پروا ختن
 لائق نہ اکنون کہ این جوان پرسید توجہ بان منصرف گشت در سے از
 کشف این سر بر روئے بصیرت کشودند و بشیوہ خاص جلوہ ازان راز
 و نمودند بدان مانند کشف این معنی تفصیل بطور رسد و وات قلم و کاغذ
 حاضر میداشتہ باش فردا کے آن روز و وات و قلم طلبیدہ فرمودند
 کہ امشب بعد از ادا کے تجمدان اجمال را تفصیل تمام و ادنائیکس بعنایت
 اللہ سبحانہ از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم بہ کاغذ کے آید پس بہ تحریر
 پروا ختن و صحیفہ را ابوستان رنگین ساختند چنانکہ بر نظر گیان آن
 ہوید است چون آن صحیفہ جواب را بسائل سپردند یکے از خالصان باین
 حقیر گفت کہ درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشتہ و نیز خاصہ از خصائص علیہ
 حضرت ایشان بر مزوایا و ران مندرج شدہ شیخ سائل بصحبت امر او قوی
 آمد شری دارد مبادا کہ این مکتوب عظیم را بسع آن گروه باطن تقسیم رسانند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجا گردید بندہ این مقولہ را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت کہ دوستان را افتنا
 آن در ہراس انداختہ کدامست کہ مرا بخاطر نیست کہ اینچنین راز سے را
 درین مکتوب رقم نمودہ باشم بندہ معروض داشت کہ قصہ یقیہ اللغات
 تقسیم نمودہ فرمودند کہ آن آنجا مذکور شدہ است و مراقب شد بندہ
 ازان سر بر آوردہ این بیت را از زبان مبارک رساندند سہ یارب
 ان غنچہ خندان کہ سپرد سے بخش ہے سپارم تو از چشم
 حسود و چشمش ہا بمسکہ بان ماجرا توجہ نمودند و یکہ بر حفظ الہی فرمودند

تا آنکہ آن مکتوب در آن مردم و دراز کار و اگر کردید از آنچه پاران ترسیده بودند
 بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی کہ باعث
 بر تحریر معارف دل پذیر علی کلام شکل و معلق اکابر دین بودے
 خصوصاً کلامی کہ ظاہر نشی باصول دین چند ان موافقتی نداشت
 و بہمانہ طلبان و سنے ادیان آن کلام را دست آوریز نکال و تسایل
 ساخته بودند از تاویل مستقیم زیبا بطریق شریعت غرامی فرمودند و از تاویل
 قوسے آنرا بودے یا بعد از توجہ حضرت ایشان بکل کلام خلاف آن مقولہ
 کہ در ان خلاف کمال مطابقت شرع بود و مکشوف شدت ناچار تحریر
 میفرمودند کہ این کلام او از غلبہ سکر سزودہ یاد رکشتن آن بزرگ خطائی
 رفتہ و آن چون خطاے اجتهادے مغفورست اما دیگران را بر ان تکیہ
 بستن و بر خلاف فرمودہ مجتہدین و محققین رفتن ناشایستہ و نازیب
 است و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شد
 سپید پند ایشان نیز بخشوست رفتہ از راه چون حیثیت دین و کمال نتایج
 سید المرسلین صلی علیہ وآلہ وسلم بزد و منع آن توجہ سے نمودند و
 رقم سے فرمودند ازین جملہ است آنچه بقریب سیرے کہ در اے نفس
 و آفاق معلوم شریف گشتہ نوشتہ اند ہم ازین جملہ است آنکہ
 در بیان آن کلام سید الطائفہ نوشتہ اند کہ فرمودہ چون حادث
 بقدم مقرون گردد از حادث اثرے مانند قدیم شود و در اوقات دیگر
 کہ از شرط جنون متابعت مشحون بافاقت آمدند از غایت محبت
 کہ بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
 و میفرمودند و فور شرع را نیز سکرے ست قوسے کہ اقتضاے آن

خلاف انرا برتیب از ہر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبہت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
کہ ستمجد نے انشاء اللہ صابراً لیکن بجز و مشاہدہ امر کہ آن را
بظاہر شرع موافق نیافتند عثمان بمصاہرت از دست دادہ
بر ان پھپھند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و بینک
و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوارانیم
و از خوشہ چینیان خرمن و ذول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی
جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران است خصوصاً کہ سخن نبی
وصفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً
چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر آنچه موافق
تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ در میان نیاید ملاحظہ دیگران نماید
خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
ست و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر نفس
و آفاتے کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل
و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے قشر بظاہر شرع
موافقتے نمود و حضرت ایشان را تاویلات قوی علماً و حالاً
در ان عطا فرمودہ بودند مہما مکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ
مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ نے کوشیدند و در حدت
علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
و تقریرات ارجمند در میان نے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کرد
و فائز مکتوبات شریفیہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ

وآن را بطریق شریعت عزا اثبات نموده مانا که یکی از علمای ظاهر گفته باشند
 که این مسئلہ باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند نوشته
 که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد و در
 موطن که ایشان ازین مسئلہ عالیشان دم زده اند استیلاست حق
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باختہ اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک
 که باطل از سایہ ایشان بگریزد و کجا بگردد امن ایشان او بزد اینجا همه
 حق است و برائے حق است علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
 و غیر از مخالفت صور سے چه فہمند و از کمالات ایشان چه فہم گیرند انہی
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتہ محبت با بندگان
 قدس قوسے دارند و محبت مانوسے را فدائے مطلوب حقیقی ساخته اند
 ناچار حکم المر مع من احب از راه این معیت حجتی مطلوب حقیقی میرسند
 و از تنگنا کے تجلیات و ظہور است کہ منسوب بطلال است و ارشہ حاصل
 الاصل سے پیوندند مقامے کہ اینجا علم علمائے ظواہر میرسد این بزرگواران
 بقلاب محبت منجذب گشته خود ہا میرسند و اتصال پیچونے پیدائی کنند
 این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد ہر کہ محب است و از غیر محبوب
 گسترہ است محبوب سے پیوند و ہر کہ این محبت ندارد و بعلم کفایت
 میکند و آنرا معتنم پیدا ندہل جای کے کہ آن بزرگان خود ہا میرسند علم
 اینان ہم اینجا رسد نہایت علم بر تقدیر صحت تا و ہلیر مطلوب است
 و آنکہ واصل بمطلوب است با مطلوب است معیت ہیچ و قیقہ نمیکند و
 کہ نصیب واصل نشود انہی و ایضا بتقریب آنکہ صوفیہ در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتہدین اند نہ آنکہ درین امور بر خلاف ایشان روند
 محاطن بعضی ان فقہین و نیز الہام این طائفہ علیہ مفید بسیار اسرار
 خفیہ مافونات و مریضیات علیہ است امانہ مثبت حل و حرمت شرعیہ
 کما تو ہم بعض الجاہلین رقم فرمودہ اند کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ
 کتاب سنت است و قباس مجتہدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد این چہار اول کہ هیچ دلیل مثبت احکام شرعیہ نمیتواند شد الہام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرعن و سنت نہ نماید و
 ارباب ولایت خاصہ با عامہ مومنان در تقلید مجتہدان برابرند کشف و الہام
 ایشان را قربت نبی بخشد و از رقبہ تقلید نبی بر آرد ذوالنون بسطایے
 و جنید و شبلی رحم اللہ بازید و عمرو دیگر و خالد کہ از عوام مومنان اند و تقلید
 مجتہدان در احکام اجتهاد یہ متساوی اند آری مرتبت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاہدات ایشانند و ارباب تجلیات
 و ظہورات ہم ایشانند کہ بواسطہ استیلائے محبت محبوب حقیقی حل
 سلطانہ از ماسوے او تعالی گسستہ اند و از دید و دانش غیر و غیرت
 آزاد گشتہ اند اگر حاصل دارند اورا دارند و اگر حاصل اند اورا اصل اند
 عالم بیعالم اند و با خود بخود اند و اگر میرنید برای او میرنید و بند بان ایشان
 مطلوب را بواسطہ غلبہ محبت در مرآت ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہد نمایند
 و ہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفائی اومی یا بند از مہتمیان ایشان
 چہ نشان دید کہ نشانی اند قدم اول نشان نسیان ماسوے است از قدم
 ثانی ایشان چہ و انما ید کہ برون آفاق و انفس است الہام ایشان را است
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

مے نمایند و رنگ مجتهد کہ تابع رأسے و اجتهاد خود است ایشان نیز
 در معارف و مواجہد تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد باپریا
 قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم لدنیہ روحانیت حضرت خضر
 متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰت و السلام ظاہر این
 سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملہ منتہی و بگرت کما ایشہد الکشف
 الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 قدس سرہ منقول است کہ روزی ہر سر منبر بیان علوم و معارف نمودند
 درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلیہا
 کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم نے شود کہ حضرت خضر از
 محمدیان نیست از مطلق سابقہ است چون چین باستان محمدیان را
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگراندا و احکام
 شرعیہ کہ اہل القدر بان مخصوص اند محمد آن معارف ثمرات اوست
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشانند حصول ثمرات اوست
 و تا زمانے کہ درخت برپاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معدوم گشتند عقلے باشد کہ درخت پر دو ثمرات
 را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
 شود اگر چه مقصود است اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شرعیہ
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است
 ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب است
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه ہیچ ندارد از قبیل
 استدراج است کہ جوگیہ و براہمہ را در ان شرکت است کل حقیقہ

ردۃ الشریعہ فہو زندقہ واکاد پس رواست کہ خواص اہل التدریس و
ذات وصفات و افعال او تعالیٰ بعضے از اسرار و دقائق فہم کنند
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکونات اذن و عدم
اذن او تعالیٰ در پابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است کہ در بعضے
اوقات ادا بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضی پابند و تبرک آن
ماذون گردند گاہے نوم را بہ از لفظ فہمدا حکام شرعیہ با اوقات موقتہ
و احکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سکونات این
بزرگواران مربوط بہ اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص حکم شریعت نقل وہمان
فعل نسبت بشخص دیگر حکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائی نوافل
بینماید و گاہے مرتکب امور مباحہ میگردد و این بزرگواران چون کار را
بامر و اذن موئے جل سلطانہ کنند ہمہ از فرائض ادائی پابند است
و مباح و دیگران فرض ایشان است از بیجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماء ظواہر و در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص با جناب
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوٰات و التسلیمات و دیگران را در ان
اخبار شرکت نمیدہند این معنی منافی وراثت است و نفسی است
مر بسیارے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارد
احکام شرعیہ مربوط بہ اولیٰ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجائش نیست
ایا امور دینیہ ماورایے احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خامس در انجا
الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب و سنت
این اصل تا انقراض عالم بر پاست پس دیگران را بہین بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میداند این را
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب سنت کامل کشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم
 از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر است و این مستند بخالق رأس جل سلطان پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام بی است
 که باخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام
 قطعاً ما بنا انما من لدنک مرحمة و رحمة لنا من امرنا رشدنا و السلام
 علی من اتبع الهدی انتصه کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقہ آنست که حضرت ایشان پر لیا
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند در جسم اللہ سبحانه و اگر
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر پیشی و حکمتی و کشفی
 و شاهدهای بوده با جمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید دریابد
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات
 لدنیہ در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمائند و از ان بیج نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
محل مشایخ بظهور پیوسته و بیج از روسے انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
ربانی علاؤال دله سمنانی در سند از مسائل شیخ اکبر مے الدین العرنی
رضی اللہ عنہما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه بینی که هم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده اینچنین است
احوال مجتهدین میان ہم دیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجہ اجتهاد او
متابعت رأے خود است و مرصی استاوسش نیز در ان است و تلامذہ با وجود
کمال ادب و حقیقت مسئلہ با سائذہ مباحثات و مناظرات نموده اند
و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئلہ شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده و در بسیار مسائل وے و امثال او برخلاف رأے استاد خود
فتوے داده اند کمالاً یعنی کذاک مرتبہ کمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و اما بهر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
و بعضی فضلاء وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرمی چنانکه
باید نداد و امروز در علم ظاہر و باطن یگانہ زمانہ ایشانند چه بود که شرعی
بزرگارند چون الحاح اعزہ از حد شد بندہ را بقراءت عوارف امر نموده
بدین تقریب شروع نمودند شرعی عنے در غایت بلاغت
معنی و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم کہ سباده اور محلی از محال اذکار تقریب علو سخن و تدقیقات آن
ناگاہ شیوہ ظہور گیرد کہ کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست
حال آنکہ من کترین مخلصان این بزرگوارم قدس سرہ شیخ حسن برنگ
کہ مروفاصل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافتہ حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ چپیدہ بود حضرت ایشان
بعتاب و بخش تمام بوسے نوشتند کہ این چپیدن تو غایت بجا و نادر
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالیه این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید بہ عت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غلبہ
بعضے علمائے طالب الدین اور مجالس از اسرار این طائفہ لبوالے لب
میکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیوودہ میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
از سر و امیکر و ندر وزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیہ موحدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے است کہ
باین مسئلہ و وزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضاً بسکوت
مطلق آن سائل از سر و انے شد و نیز از نحوایے سوال اور غیبت اورا
بر رفع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
فریفتہ خطوط آنہا نیستند و بشوق تمام آنرا جو بیان و از زوال آن سخت
ہراسان و چینین این عذابہا دنیویہ کہ می بینند و از ان خود را بصدقہ
بکنار میکشند و بکترین المے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
ہمین لذات و خطوط در بہشت وہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و اہل حق
خواہد بود چینین لذتے را کہ انجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہر
موجب حصول آن کرد با تیان آن سے فرمایند و از چینین عذابے و
آزارے کہ انجا سخت ترست و سردے ہر ہیزند و از ہر چہ باعث ہوا

بان بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کذا کمرودان از
 و روز دیگر بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 می نمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بود که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند
 جواب آن می نگاشتند با اشارت می رسید ناچار تفصیل یا اجمال کلام چند
 بحامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداء سے توجه شریف ایشان
 به تحریر اسرار عالی شان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و بیضا
 امر ارواح طیبه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ واجبابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکه در
 عرضہ کہ حضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا کہ رقم فرموده اند ہو در کشف ہر یک از مقدمہ مذکورہ بمقتضای
 وقت مسودہ کردہ شد بعضی مہتمات و کمالات آن علوم مسطورہ نیز
 مخطور شدہ بود و فرصت تحریر آنها نشد کہ حامل عرضہ داشت را ہی شد
 انشاء اللہ تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواہد فرستادہ الحال سال دیگر
 بہ بیاض رسیدہ بود و فرستادہ آن رسالہ بالتماس بعضی یاران پیسہ شد
 کہ التماس نمودند کہ نصح بہ نویس کہ در طریق نافع بود و بمقتضای آن نگاشتن
 کردہ شود بحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
 کہ حضرت رسالت قامت علیہ السلام والصلوٰۃ والتحمۃ باجمع کثیر از مشائخ است
 خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خود
 از ابوسہ میکنند و بمشائخ بینمایند کہ این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

وجماعہ کہ باین علوم مستعد گشتہ بودند فوراً نے و ممتازند و عزیز الوجود و پروردگار
 آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ایستادہ اند و القصد لطولها و در همان مجلس
 باشاعت این واقعہ را امر نمودند عبا کریمان کار با دشوار نیست یعنی
 کلامہ العائے بمقدضاے آنکہ ایشان را بوراشت جد معظم خود فاروق
 اعظم رضی اللہ عنہ از محبت بفتح و ال نصیبہ فراوان دادہ بودند چنانکہ
 سابقاً اشارت بآن رفتہ لاجرم این ہمہ اسرار و معارف از دست جوان
 کہ بزبان این بندہ برگزیدہ خود اظہار نمودہ ع زبانی ز ما بود و گویندہ تو
 شاد این معنی است قصہ کہ رقم این حروف آنرا در ویجاہ دفتر ثالث
 مکتوبات آن حضرت تفصیل نیز رقم نموده و مجلس انیسست کہ بعد از تمام
 دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از عنایت
 انکسار دید قصور احوال و اقوال کہ این دید لازم این طائفہ است بر طبق
 خاطر گذشتہ کہ آیا اینہم معارف کہ بہ تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
 سبحانہ باشد یا نہ مقارن این اندیشہ ندا در سیدہ کہ این علوم کہ در تحریر
 و تقریر تو آورده ہمہ مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ملتم گشتند کہ اینہم
 کہ نوشتہ بلکہ ہرچہ در گفتگو سے تو آورده است ہمہ مقبول و مرضی ماست
 بل این ہمہ را ما گفتہ ایم و بیان ماست و در ان وقت آن علوم و معارف
 یکیک در نظر ایشان داشتہ اند و ہمہ را در ان حکم داخل یافتہ اند انکہ
 بہ تحریر یکا تیب جلد دوم پرداختہ شد تاقتہ اند و ایضا حضرت در خاتمہ مکتوبات
 دو صدوسی و چہارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصہ عالیہ رقم نموده اند
 کہ این معارف کہ مسودہ یافتہ است امید است کہ از الہامات رحمانی
 باشند کہ اصلاً شائبہ و ساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل برین آنکہ

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملتی بجناب قدس خداوندی جل سلیط
گشت و بدید که ملائکہ کرام علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام از نواحی آن مقام
وضع شیطان سپردند و نیکگذاشتند که در حوالے آن مکان بگردید و چون
اظہار نعم جلیلہ از اعظم محامدست با ظہار نعم غلطی جزأت نموده آمد در جا
کہ از منظر عجب مہر ایاست چگونه عجب را گنجایش باشد کہ بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود ہمہ وقت نصب عین است و کمالات منسوب با
و ایضا نوید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصہ کہ ذکر یافتہ می فرمودن
سید الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام ایشان را مجتہد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را کہ آمدہ ام کہ ترا علم سموات بہا موزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصہ ایست عجیب کہ بندہ آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنودہ کہ او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نمودہ کہ روزی فرمودہ اند بر ما چنان ظاہر
گردانیدند کہ مرقومات ما بنظر اقدس النور حضرت ہمدے آخر الزمان علیہ
والسَّلَام و الرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
از است سے بر نوٹ شب و روز از ان سے محسیم پتا بودہ یکے نالہ بگوشش
نور سدہ و اگر ان قصہ را داخل ان خصالیص حضرت ایشان کہ در فصل جمع
ذکر یافت نیز منووم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تجدید نسبت
و تشویق اہل طلب و ارادت و تحفیف بار غلبات حال و نسبت است جفا
در کتابت باین بواعث مذکور است تصریح نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند مقصود
ازین گفتگو اظہار نعمت حق است سبحانہ و ترغیب طالبان این طریقت
تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است کہ خود را

از کافر فرنگ بہتر داند کیفیت از اکابر دین سے و کے چون شہ مرا بر دست
از خاک ہنر و گر بگذرانم سر از افلاک ہ اگر بر روید از تن صدر بانم ہ چون
شکر لطفش گئے تو انم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید آنا نند
کہ استہلاک و اضمحلال در مشہود خود بر وجه انم پیدا کردہ اند و بہت ایشان
آنست کہ در مشہود خود مضحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاہر نشود رجوع آثار بر خود کفر میدانتد بعضے از ایشان
میفرمایند کہ اشستی عدلاً اعود ابداً عدمی میخواستیم کہ ہرگز اور او وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلہ فاننا ویتہ در شان ایشان
متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند ولہ آسائش ندادند چہ آسائش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استہلاک غفلت را گنجائش نیست شیخ الاسلام
ہر وی میفرماید کسی را کہ مر ایک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید
کہ گناہان اور بخشند و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او با مورے
کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ ست
تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یا بد جمعے را البصاع و نقص
دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
و گروے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطوی
ہمراہ سگبانان بصیرت یافت شخصے از عزیزے سزآن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ الی عزیز بر خوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو فہم و غنوص
و دقت پایہ دیگر ست و از نازکے سر پایہ دیگر روزے این حقیر از

از زبان شریف شنود کہ فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از منقول
و معقول مہارت تمام نبود و از خواص کلام این طائفہ علیہ خصوصاً قائلوں
حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلاق فراوان بناید
قدر علوم معارف ماونا زگیہا سے آزاد بناید و در بناید حال پختہ
بیج خام و پس سخن کوتاہ باید و السلام و از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان کے فقرات عالیات مہر و معاوست و فقرات شریفہ
معارف الدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہائے طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
رد شیعہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات
قدسی آیات ست آتا و فقر اول شخصین بیست و دو و صد و نو و ست
مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزدہ گرد و از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نمودہ کے نیست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو سے این دولت بردل گذشت
و نیز منظور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقیبہ شمیمہ نامزد این حقیر
گردان رقیبہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
این در گاہ ہم چہ دولتے باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نواز شہ
باین غلام مہجور مترودے برہان پور مرسل دارند چون بزنگاشد اند
فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ برطبق عدد مرسل و اصحاب جیش بدرگشتہ ختم نمایند فصل مرادی
بکرامت چون بندہ تاریخ اخذ تمام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
کہ نامش نیز ہمین باشد انا جلد ثانیے مشتمل ست بر نو و نہ مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست برصد و چہارودہ مکتوب بطریق سور
قرآن بعد از تاملے جلد ثالث و مجبورے بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود و بطور آمدہ بود و ہنوز چہارودہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہارودہ آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراب کشیدہ

قدس القدرہ الا نور و نور مضجوع المعطر بحرۃ سید البشر و الصلوۃ والسلام علیہ

و علی آلہ و اصحابہ و اجرائہ الی یوم المحشرنا چہار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث

نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین

فقیر متبرکہ کہ از حضرت ایشان ست ختم نہائیم آنگاہ زبان خامہ را بہ بیان

چند معرفت مسوعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازہ

و جدیدست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کریم فقرہ اولی در مکتوبی

بیک از ہم پیر ہائے متروک الا خلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم

و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزہ قرآ

از سایر معجزات اقوس و ابقی آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف

کہ در رنگ ابر نیسان سے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت بتما

موافق علوم شرعیہ و سمر موسے مخالفست سنت را در ان گنجایے

نہ این خصوصیت علامتہ صحت علوم ست حضرت خواجہ ناقدس القدرہ

الاقدرس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت

خواجہ بشما چہ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقرہ ثانیہ در آخر

معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بزرگداشتہ اند کہ این ست بیان طریق

کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این حقیر را با این طریق ممتاز ساختہ است

از ہدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقش بندہ است کہ متضمن اندراج

نہایت و رہدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکما بنا فرمودہ
اگر این بنیاد نئے بود معاملہ ایچسا نئے افزود تخم اواز بخارا و سمرقند
آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شرب و بطحا است کشتند و با
فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون
آن کشت کار بحال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جارت رحمت رسل ربنا بحق
فقہرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقضی
و تدافع مفہوم گرد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و
معارف جدا ہیں فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضی مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد و للہ سبحانہ حکم و مصباح نے ذلک فلا تکلمن من المؤمنین
انتہی کلامہ العزیز اما معارفی کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابی باید پرداخت لیکن عشر
را از ان اینجا در ضمن ہفت پرستے نگارم و انتظار فرصت
تحریر یقیہ آن در اوراق دیگر مے برم تا کہ مے آید سپ فرخندہ شبی
مکرر این دو بیت مولوے معنوی راقدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان
نہان ست و تیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نغیرہ لیک عشق عاشقان
تن زہ کندہ عشق معشوقان خوش و فرہ کندہ بر زبان آوردہ اند فرمودند
عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتی بہ عشق عاشقان نیست

زیرا کہ متعلق عشق معشوق بہمان ذات عاشق است نہ آنکہ صفتی از صفات
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکہ عاشق
 بمورد تصرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشق نسبت پدید آرد
 چنانکہ در اواخر از مجنون عامرے نقل کنند و الا در ابتدا توسط عشق
 عاشق منظور صفات معشوق است از صحبت خود و رشتاقت قد و
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشہ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
 و امثالہا اما در عشقے کہ معشوق را بعاشق است ہیج یکس ازینہا ملحوظ نیست
 آنگاہ فرمودند عشق صفات را نے آراے و تلویح ناگزیر است از آنست
 کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین
 است نزارے عاشق و فرستے معشوق آثار آن و این است و آنکہ عشق
 معشوقان بہمان و شیر است نیز بہجت ذاتیہ شیر است لان الذات
 اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے
 کہ معشوق را بعاشق است ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
 ازین محبوب من است کہ گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
 بیناید و محبت معشوق نے کیفیت ظاہر میشود انتہی با سمعت من لسا الشریف
 و این تعبیرے بود از ان حضرت بر مزے کہ تعلق بکرمیہ بچہم و بچونہ بہ
 داشت فہم من فہم سہا روزے یکے از دریشان منظور حضرت
 ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے ویدہ ام کہ عوث ربانی شیخ ابوالحسن
 خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت است الا در محبت کہ کشند
 و از کشتہ ویت خواہند معنی این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عیش خود تکیہ کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عیش
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روسے بجا حاضران کرده
 ازین بیان این بیچاره دل آوارہ را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او بیگے از معشوق رحمت اند رحمت طوبی
 بیناید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که میقا و تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که اندم که آن کشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما روسے
 رحمت رویت معشوق را امید است مجرود آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود رحمت قربت را امید است چون بر رحمت محبوب از دور روسے
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق
 میداند است چون بر رحمت محبوب بمشاید رسیده لعلش او آنرا نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آنخوشی محبوب را امید است چون بر رحمت محبوب
 هم آنخوش محبوب شد از بس استسقا آن کشته آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را امید است چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج است که تعطش او رحمت
 آنرا داند و آنچه درست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 کشته دست نخواهند او بد استگنی خود و خود را کشته محض یافته و مواخذہ
 که بر او ز فتنای بقایای آنار میرود و دست فہمیدہ ستجیرانہ می گوید آنچه
 میگوید اما نمیداند که در ہر مرتبہ قتل او با تمام نرسیدہ بود روسے باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از الہ آن رمق بود و رمقی دقیق تر و نظر قابل نبود

کہ بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
 مقتول خود را بمکلی با و سپارد تا سرسوسے از و با دست قاتل مواخذہ
 دیت در میان دارد و چه گویم کہ برو چه سے رود و چه سے بیند و چه میدہد
 ع قلم اینجا رسید و سرش کست و توجیہ این کلام وجہ تیر برین وجہ
 فرمودند کہ بکشند و از کشته دیت خواہند یعنی بقتل رسانند کہ زوال عین
 و اثر لازمہ آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواہند
 و وظائف شرعیہ طلب دارند پس روزے در سفرے کہ ہوا در
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرادر نہایت نخارت و حضرت
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
 بخندوم زادہ عالی شرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمہ
 و باین مسکین منوم توجہ نموده فرمودند کہ عارف سبحانی شیخ ابوالکلام
 علاءالدولہ سمنانی قدس سرہ میفرماید ربا عیہ این وہم بود کہ ز تو دو
 بر خیزد و امکان و حدث برہ روی بر خیزد و گر لطف خدا در رسد از راه کرم
 شاید کہ دے از تو توئی بر خیزد و این ربا عیہ شیخ اشارہ بزوال عین نماید
 اگر چه قاتل آن قدس سرہ آن زوال را جز لیمہ نمی دانند زیرا کہ از او عین
 جز بہ تجلی ذواتے نمیگیرد و چون تجلی ذواتے نزد قاتل نیست مگر
 برتے لاجرم اثر او کہ رفع تویے است و آن ایماست بازال عین
 دے و لحظے باشد و آنکہ گفتم زوال عین جز بہ تجلی ذواتے صورت
 نیگیرد و اگر چه بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست کہ چون
 اسے وصفے ملحوظ بود لاجرم عین ماہیت عارف در میان
 حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و ناگاہ فرمودند حسب خصوص

قدس سر زوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذواتے را جز بصورت تجلی
 له اثبات نمینماید آنجا که در فصل ششم میفرماید التجلی من الذات
 لا یكون الا بصورت التجلی له فالنجلی له لا یرى الا صورته فی مرآة الحق
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی الزائل گردد انقلا
 علم او سبحانه بجهل لازم آید و بنده محال و اعتقاد و ضلال و بزوال اثر
 نیزین بزرگوار قائل نیست بیگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
 و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
 ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیر و چنانکه
 کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز میصرح این
 مطالب است انا انما یزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
 شیر است این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت منتهی
 شده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عین
 چگونه ثبات یابد چون سر رود در سر چون ماند بعد از آن آن
 رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از نحو اثر
 نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
 ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم انا چون من همه معشوق شدم
 عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانے گویم توئے بر خیزد
 اما دوسے بر خیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دسے گوید و ما ستم
 شناسم که نزد ما تجلی ذواتے بود برقی و نیز فرمودند زوال
 عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوسے بل شاید بر آنکه بسته
 لظل را بود از اصل و دلیست بود که از خود می دید چون باطل و بد تو

برنجیز و چہ توئی او جان ماہیت بود و اما دوسے ہر جا پاشد کہ ظل
 اصل نشود فہم من فہم و بسا تحقیق و فوق در بیان نہادند کہ حافظ بل
 اور اک بندہ بان کوتاہی نمود و بدین تقریبات فرمودند کہ شیخ
 علاؤالدولہ از ان قول صاحب فتوحات کہ حق را وجود مطلق کہتہ
 ان ہمہ غوغا از ان وارہ کہ قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند
 و غیر خاص و عام قسمے ثانیے نیگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
 و کلامے این چنین است اما شیخ ابن عربی کہ مطلق کہتہ مطلق از قید
 اطلاق نیز و را کہتہ و این قسم ثانیے است کہ مصطاح شیخ است بدین تقریر
 هیچ نزاع نیست مگر لفظ ہے روزے بتقریب ان کلام صاحب فصوح
 قدس سرہ کہ فرمودہ ان شدت قلت انہ اے العالم حق و ان شدت
 قلت از خلق و ان شدت قلت انہ حق من وجہ و خلق من وجہ و ان
 شدت قلت باحیرہ بعدم التمییز بینہما فرمودند تمییز نمودن میان سوہوم و
 موجود و دیگرست و تمییز گشتن ان دیگر و نیز فرمودند کہ ہمچنین بیان نفی
 و انتفا فرقی است بس شکر و کہ نفی در ہدایت و توسط باشد و انتقاد
 نہایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقہ حضرت خواجگان ما قدس اللہ
 سرار ہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آیدہ و ہم نفی اثبات انجہ مارا معلوم شدہ
 است کہ اسم ذات را بجد بہ مناسبت بیشترست و نفی و اثبات را بسلوک
 و چون درین طریقہ در ہدایت تقدم جذبہ مناسبت حال مبتدی است
 مبتدی این طریقہ را اولے تکرار اسم ذات است و چون بسلوک قدم نہاد
 لائق حال او نفی و اثبات است بہ روزے یکے از اصحاب صاحب جہل
 ایشان در غلوئی کہ بندہ نیز حاضر بود و عرض داشت کہ معاملہ خود را عجیب پام

در محفلها و ہنگامہا ظہور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنہائی
 کمتر آیا ستر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ آجرا
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
 بعد از ادائے کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سرفراز
 کردہ فرمودند این جوانی ہست از حضرت خواجہ بچہ بن اداء لطافت طبیعت
 آسا انا حل این دقیقه در میان بنام بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
 فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنا ہن
 و ہمیشہ میان باہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را ہکارے کہ لائق او
 داشته اند باطن سرگرم معاملات خود است از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و الفت
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با امور توجہ الیہا از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن است زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
 و مزاحمت اختلاف او سرگرم کار خود باشد و این غلبہ حضور و علاوت و ازین
 است و چون سالک بخلوت رود و ظاہریش از شاعلی پروا ختم توجہ باطن
 گردد و باطن بحکم الفیت روی با اختلاف مصاحب خویش آرد و در کلیہ توجہ
 آنسوی بی سوی او تخلصی رود و ناچار حضور و آراستہ تقلیل پذیرد بندہ بعین
 رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوت قیاس با بچہ آرام و حضور
 نیز روی نماید و چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
 او غالب آمدہ اورا نیز بکار خود آوردہ بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت آرام
 تراید پذیرفتہ بک وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از بچہ دیدہ بود و دانستہ برید

معرضداشت بقدری کہ در میان بود فرمودند بداند چنانکہ ذات او سبحانہ
 در اوراک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید کہ ہر حدیاض
 و اجبی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بودہ آنچه مختار است
 آنست کہ حکم او کوئی اوقات خود را بپا د و ذکر او سبحانہ مستغرق در
 تا او سبحانہ بحکم اذکر کم ترا بگرم چگونہ پا و کند کہ و عمدہ پا و فرمودہ و سنہ تجیل و
 تکلف تو از سبحانہ بر تو چہ ظاہر شود و ذکر بعضی حصول احوال و کاشفت
 نگونی و مطلبی در تجلیہ جاندہی و سنہ غرضانہ بل بیان سنت و اشته بند
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند ہر چہ او سبحانہ بان نواز د و آن طبع
 معتقدات اہل حق رحمہ اللہ بود بران اعتماد و سہ نمانی و شکر بجا آوردہ اہل حق
 مزید گوئی و الا اعتباری نہی بعد از ان فرمودند سبحان اللہ و مجدہ مارا با وجود
 حصول کمالات و اتمیہ از بس مراعات نیز او سبحانہ در مراقبات صفات و تصور
 انہا خوف و حیرت می آید و بعضی مشائخ وقت را می شنویم کہ بمبتدیان مرا
 ذات سبحانہ میفرمایند و آنرا بنور نے رنگ نے چیز کہ محیط ہمہ عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبہ چنان مفہوم میشود کہ آن نور را بسبب
 و عین در تجیل مے آرند حق سبحانہ ازین تجیل ایشان منزه است بسبب
 حقیقی کہ آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تجیلات را راہ نیست
 ک روزے و محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمہ اللہ مذکور شد
 کہ خان و نامان آنرا دست او نیز ساختہ اند و تساہلات و روین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چہ از صوفیہ صافیہ فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
 احمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیده کہ بسیار فاجران این است بہین الظار این طائفہ
 و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساطلمت بدع منزع شد و بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرضه بیان آمد لیکن بسیار ضرر با هم از
 مستان این طائفه بدین بدین لاق گشت و ناقصان بیابک را تکیه گاه آمد که کلام
 در سکر حال از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانیدند و لا حرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها نخواهد بود
 بلکه این طائفه در کلمه باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و اینها
 در جسم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه تشابهات آمده چون پیدوستوی و جنب که محسبه باطله از اینجا تحسیم رفته گمراه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود و لغرض اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحک الله وان الله خلق آدم علی صورته
 و امثالها آمده با آنکه اینها سیماسرور ایشان علیه و علیه الصلوة والسلام در غایت صحیح
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندلس از طائفه اولیا اکبر مثل این
 باز یاده ازین سرزند غیب نشادار باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بردن
 فائض شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینیل مصر مار محبوبین و ما الموحجین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند
 که ما که بگلی خود را بشیریت در داده ایم و بخدمت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلوة والتحیة همیشه بر پایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آئین بر آید
 که تا دوران چه در پابند استی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم را تم این
 حروف عفی التذعن میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحنه هست
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بینا بند از جمله آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض به مقامات
 عربینه یازدهم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگ سل
 داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی اللہ عنہم جمعین دست داده است
 تا آنکه سیر عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند لاجواب آن مقام این
 دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیہ بظهور رسیده زیرا که هر که
 اشنای اصطلاح و کلمات مورد الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
 قدس سره خود نیز در وفات مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
 شبهات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفان منصف مخفی نخواهد بود
 از اینجمله کتوبی است که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 احوال مشارالیه خواهد آمد انشاء اللہ یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوب بیست بنام
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه القدری رفع این شبهه بشیوه احسن نموده اند من
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از
 بزرگان کمال سر بر زده پایزید که سلطان العارفین است فرموده بود ارفع من
 لواء محمد از آنچه تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العزلی که خاتم النبوة صلی اللہ
 علیہ وسلم خشت فضا گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت ذہب خوانده
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت بینا بدو مل
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات فدوة المتأخرین خواجہ بہار الحق والدین
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواجہ بقرب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند رسیدم تا بجاییکه پیارگاہی رسیدم که از آن منظم تر بارگاہی بود و آنستم که بارگاہ محمدی است علی ساکننا الصلوٰۃ والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابو یزید کرده بود من نکردم و ہمداران مقامات است کہ حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفين ابو یزید بسطامی قدس سرہ فرمودہ در مقام سیر و صفات انبیا علیہم السلام سیر میکردم پیارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم کہ در صفت او سیر کنم زد بر پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند کہ چون من ببنائت الہی در سیر مقامات باہم مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانوادہ مرقوم است کہ حضرت خواجہ فرمودہ اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانہ نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتہی در کلام این دو بزرگ دین چہ میگویند ہر تاویلی کہ آنجا میکنند اینجا ہمان کنند آنکہ بمقام محمدی رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذ باللہ منہ بجا منجر خواہد شد پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمعین را در امثال این بیان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد حضرت ایشان در آن مقام کہ تعیین نمودیم بوجہ حسن بیان فرمودہ اند باہم رجوع باید نمود امید است کہ ہیچ شبہ نہیاند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر القدر تہمت و یکی از مصنفات شریفہ خود می آرد ہچنانکہ در عالم شہادت انبیا و اولادہای انبیا را علیہم السلام و الصلوٰۃ اماکن خاصہ است کہ مسافران و سایر زائران بزیارت آن میرسند و استغاضا می کنند و گدائی و مسئلہ بینایند کہ مذکور

در عالم عینیب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در یوزه
فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای اعلیاء
نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش مینماید بلکه
لباست که کشایش و کار نه بیند تا بعبثه علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
اللابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه امتد باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمال علمای عالمین است و صاحب
احوال بلند و معرفت از چند و از پیر و شیگر بکرات این معنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان مضمّن معنی صادق و ستر لائق است گو ما را او ترا معلوم و مستور
نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترا این کلمات نشنوده ایم و هر یک را از رو
عقیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شکاک خائوش گشت
بذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مرد
شهر تر بود و از اذبان نامانمان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
و خود را از سو وطن با کابردین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه و فضل
الصلوات و التسلیات خلاص کنند **فصل هشتم در بیان بعضی خوارق**
حضرت ایشان قدس التدرسه الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاخر
قطب و قته ابوالحسن لوری نور التدر مرقد که فرموده اعز العلامات فی زماننا شایان
عالم لعل بعلم و عارف بملوک عن حقیقتهم همان کثرت علم و عمل و معرفت اهل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند عاشره معجزات
قرآنته و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق است و این
آن خصالیص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت استی بوجه

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری است کہ از خارقہ کہ بعالم کون متعلق است نیز می نگارند مانیز از
جملہ خوارق کثیرہ حضرت ایشان کہ در آلہ مجہان مذکور است کرامتی چند کہ از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
انکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس سرہ کہ در حق
ذوالنون قدس سرہ فرمودہ نہ ذوالنون از آنست کہ ویرا بیار ایند بکرامات ایشانند
بقامات کہ مقال و حال در دست او مخبر بود انتہی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام در ویشان معنی عنہ حکایت کرد کہ روزی بتقریب وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند کہ حضرت حق سبحانہ
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرمودہ کہ اگر باین چوب خشک
توجہ و ہمت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نہ مرضی او سبحانہ در ظہور
این امور است و نہ مراد دل برین ظہور است خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد کہ بر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاہ اقطاب پناہ حضرت ایشان بودیم
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبہ روی میداد چنانکہ بسیار بودی کہ
وقت بود احوال طبقات ارہنی و مانیہا و نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاہ
از ہم صحبتی یکی از اشنایان کثیر الخدشہ در خاطر افتاد کہ عجب با وجود اینکہ بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آن حضرت از ایشان خارقہ کہ بعالم کون متعلق باشد
کہ سزیدہ میشود این خطرہ چون غلبہ نمود در ان احوالات کہ مشاہدہ میشدہ است کہ بعضی
تمام راہ یافت چون از غلبہ قبض عاجز شدم دانستم کہ از شامت حدو ش این خطرہ
است بہیت عنذر تقصیر خدمت حضرت ایشان آدمم و دستار خود در گردن افکنده

خورد و پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سر مراد آشته فرمودند آرس
میرکرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
باشد هر که ششم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن شخص
صلی اللہ علیہ وسلم واقف باشد نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت نوات
وصفات میخواسته باشد باین فقر چند روز بگذرانند راوست گفت درین
عتاب ہم کرامت نمودند و ہم مرا از ان دولت بکلی خلاصه بخشیدند پیش
از تحسیر آن خوارق معارفی چست درین معنی که از زبان حضرت ایشان
شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دید و آن متضمن است فوائد
جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردین باب رقم نموده
بزرگواریم پس فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پروردگار
و تقویہ دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتہار خود و امثالها نیست
با وجود این نیست اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق ناوم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبۃ الانبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبۃ المؤمنین التخصیر
فی الطاعات و ہر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
آن فروری نشیند چنانکہ حادثات کثیرہ مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق کہ بر تقویہ
و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیاء نامور باظہار آن نگردند لایستما چون ہزار
سال از انتقال حضرت سیدالابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد کہ مضمی آن است در تغیر امور دین و
ملت خلعتی تمام است اولیاء عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اظہار خوارق غالباً منع
گردند کہ ظهور خوارق از مقتضیات اسم الہادی است کہ بارشاد و ہدایت متعلق است و آخر
از مان مقتضی ظهور اسم المفضل است کہ بہ بدعت و ضلالت وابستہ است کما جائز فی الحدیث

ان بن پیدی الساعه فیما کقطع اللیل المظلم یصبح ارجل فیها مناویسی کافرا ویسی مناویسی کافرا
 سبک و نیز فرمودند که امتی که از باب ارشاد و انزوری است آنست که مریدان شیدا
 از خلقی بخلق برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادت مند هر روز از مرشد خود کرامات
 معالعه مینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیای التدریج لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق و در کار نیست که عامل ولایت با ستقار لیس است اولیا
 تحت قبایلی لایعزم غیر می برین مدعا گواه صادق است و تشریح نموده اند که خوارق آن
 ارکان ولایت است و نه از شر الظآن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا است شایع است مختلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الی است جل شانه تواند بود که از ولی غیر
 ظهور خوارق اقل باشد و از ابدا کثر خوارق که از بعضی اولیای این است بظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عندهم عشره عشره آن نیامده با آنکه افضل اولیا بر شبه ادنای صحابی
 نرسد نظر بظهور خوارق از کونه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلغم گشت
 ولذا سبق سابقان این است آمد و ابو جهل لعین بواسطه قصور بحین استعداد و با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سبب
 و نیز فرمودند و هم بنگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
 و خوارق مشایخ فرموده کل بنده سوا سبب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و بعضی وقد
 یکون فوق بلور لار من لایکون لشی من بدلان بنده کلها تقویه للیقین و من شیخ
 الیقین لا حاجه الی شی من بد او کل بنده الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الکر
 فی العلق و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر و نوعیست اول علوم و معارف

الهی است جل سلطانہ کہ بذات و صفات و افعال واجبہ جل علی تعلق دارد و برای عقل
 عقل است و خلاف متعارف است و دست کہ بندہ ہای خاص خود را بان متنازع
 است و نوع ثانی کشف صور مخلوقا است و اخبار از بیجاہت کہ بعالم تعلق دارد نوع اول
 مخصوص بابل حق و در باب معرفت است و نوع ثانی شامل بحق و بطل است بر الہ
 است دراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت اعتبار دارد
 کہ با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد را در ان شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
 خلایق معتبر است و در انظار ایشان معزز و محترم یعنی اگر چه از اہل استدراج لظہور آید نزد یک
 کہ از نادانی او را پرستش نمایند و بہر طرب و یاس کہ او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقا
 او گردند بلکہ این محبوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از کرامات نبی شمرند خوارق نزد
 ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
 و اخبار از مغیبات ایشان زہی بخیر ان علمی کہ باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
 کہ ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکہ این علم شایان آنست کہ یہ جبل مبدل
 گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان حال آید معرفت واجبہ است تعالی و تقدس
 کہ شرافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و احترام شایان ہے پری نہفتہ رخ دیو در کشتی
 و نازہ بسوخت عقل حیرت کہ این چه بواجبی است و قریب ما ذکرنا ما احوال شیخ الاسلام

الہر و اولیاء الامام الا
 نصاری فی کتابہ منازل السائرین و شارحہ حرمہ علیہ السلام
 سبک و ایضا میفرمودند کہ از اکثر متقدمین اولیاء جمہم الت و طول عمر زیادہ از بیخ شش خوارق
 نقل کرده اند جنید قدس سرہ کہ سید این طائفہ است معلوم نیست کہ از وی وہ خوارق
 نقل کرده باشند حضرت حق سبحانہ و تعالی از حال کلیم خود علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ والسلام
 چنین خبر داده است چیست قال عزوجل لقد اتینا موسیٰ تسع آیات منیات و از مشایخ این وقت
 از بیجا معلوم شد کہ مثال این خوارق لظہور فی آئینہ بلکہ اولیای اللہ را چه مقدم و چہ متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق است معنی آزادانند یا ندانند مصرع نور شبنم مجرم اگر کسی بینا است
 اگر خوارق مشایخ را میدان خاص و جلیسیان مجلس اختصاص ببیند و مبرور ایام به نظر بیند
 و تحریر اقسام بین الانام شهرت بگیرد و بجا ایضا نخرینوده اند که معنی تخلیقا با خلاق اللد
 که در ولایت مانع دست آنست که حاصل شود اولیا را اللد اصغالی که مناسب
 باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسب است در اسم بود و مشارکت در عموم
 صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات خواص مجرب
 قدس سره بفرمایند در بیان معنی تخلیقا با خلاق اللد صفت دیگر ملک است معنی ملک
 متصرف بود و بجهت چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند و تصرف
 او در آنها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است معنی سمیع
 شنواست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد زنی گرامی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق
 بگوش جان هم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت است معنی بصیرت بینا
 چون رونده راه را بصیرت او بینا شده باشد و نور فراست همه عیوب خود ببیند و
 کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود ببیند و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند و خوب
 پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده
 کننده بود چون رونده راه با حیاست متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
 صفت دیگر نسبت است و معنی نسبت میراننده بود چون مالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
 وی منع آن بدعتهای نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی
 رنگ دیگر نمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو گشته اند و خیال کرده اند که در لی ایضا
 جسیدی در کار است اشپای غلیبی می باید که اکثر بر و شکست شود و امثال اینها کما تر من الظنون
 الفاسدة ان بعض الظن بان تم اما ان مکتوب اینست که کجاست اجنه سام الدین محمد سلمه اللد نوشته
 اند که در رساله العالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين ائمة المرسلین و غیره

میرسد که چون در میان اجزاء بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا
مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف با ایشان نوشته شود مناسب بنیاید
بنابر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بنویسد امید است که بلال نکشد بخدو ما چون
بحث ولایت در میان است و نظر عوام بزطور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
یسا از استماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا و بقا است که خوارق و کثوف
از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تم و اکل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و جود اشیا را امر بوط با اسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده
یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحدہ معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میانی سازد و حدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی مشاهدت یعنی است تا مدت با بنما طری خلید که در جیت که اولیا
کمل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الام حضرت حق سبحانه
سز این معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام عروج فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر
مناسب این مقام حکایتی تواجس بصری و حسی است قدس سره منقول

که روزی خواجہ حسن بصری رضی اللہ عنہ بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می بیند
 که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی
 میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجہ حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذست و خواجہ در انتظار کشتی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود بالا و توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی اللہ عنہ که صاحب علم است و عبد الباقین
 بعالم یقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست و السنه چه نفس الامر قدرت را در س
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقین فی افعال
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدعی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله تجمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور و خوارق
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
 و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر که از هم
 بالا تر رفت از همه پایان تر فرود آمد لہذا حضرت رسالہ خاتمیت علیہ و علی آلہ
 الصلوٰۃ والسلام و النبیؐ از همه بالا تر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
 فرود آمد ازینجا است دعوت او اتم گشت و بکافہ انا م مرسل شد چه بواسطہ نہایت
 نزول مناسبت بهم رسید اگر وہ در راه افادہ تمامتر گشته و بسا است که از متوسطان
 این راه انقدر افادہ طالبان بوقوع آید کہ از منتہیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا کہ
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمتدیان از منتہیان غیر مرجوع ازینجا است کہ
 کشف الاسلام ہر وی قدس سرہ کہ اگر خرقانی و محمد قصاب بچوای بودند یقین
 بسوق قصاب فرستاد بی نہ بخرقانی کہ وی شام سو و مند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتہی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقاً که عدم افادہ تمام در حق او
 غیر واقع است زیرا کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتهی تر بود از ہر عالم و حال
 آنکہ افادہ او از ہر زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و بہبوط آمد
 نہ برانتہا و عدم انتہا اینجا دقیقہ ایست باید دانست همچنانکہ در حصول نفس حق لا
 مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بحدکہ بسیار است کہ مردم از وی خوارق نقل کنند
 و او را از ان خوارق اصلاً اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز است
 کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صور مشار الیہ ایشان را در امکانہ
 متعددہ ظاہر سازند و در مسافرات بیدکارہای عجیبہ و غریبہ از ان صور نظمو
 آرند کہ صاحب آن صور را از انہا اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بہمانہ پرسیا خستہ
 اندہ حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجب کار بود
 است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ عظیمہ دیدہ ایم در
 موسم حج حاضر بودہ اید با اتفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
 بودیم و انہما را شیبانی بینمایند من ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
 را ندیدہ ام چه تمنہی است کہ بر من میکنند و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
 زیادہ برین اظناہ است اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساحت زودتر
 بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی انہی مکتوبہ العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون انجامز و عدہ نمودہ درین فصل سنی و یک حارق از خوارق
 از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمر بینماید مذکور میگردد و بعضی
 خوارق عظیمہ ایشان در فصل آیندہ کہ منضم احوال و وفات است نیز خواہد
 و برنے دیگر در احوال پاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ
 سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم

آن حضرت را ضعیفی روی نمود و در آن ضعف ده یا زود و آنه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب لظهور رسید چون این مویزها
پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفا کے اکل خود داشتند و معلوم گردید کہ حق سبحانه مویز
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها و ولایت نهاد خود چند
مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان کہ او
نیز مریض بود و معاملہ بیائس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذا لک دوست
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیاران را
موجب صحت شدی منہما سیدی صاحب دلی رحمتہ اللہ نام کہ از مریدان حضرت
ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت
ایشان بلا ہو و شریف برودہ بودند گاہ گاہ بلا زمت ایشان میرسیدہ حسن
عقیدہ بنجا و مان آن در گاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصائے
ملک دکن من بادوسہ درویشے دیگر بصرای میرفتیم بجانہ دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ توشنودہ بودم ہر مقدار کہ از تو ہمین اصنام و عبودہ آن از دست
سلمان آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہمی یا بدتکبیرین
نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بجانہ نمی نماید
باید ہر مقدار کہ تو انیم ازین بجانہ ویران کنیم ہی شکستیم و کمزور ہدم بعضی دیوار
بسپہم درین میان یکی از مزارغان ہنود از دور دران صحرا این تخریب مارادیدہ
دویدہ باہل قریہ کہ عابدان بجانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ ہم کہ قریب ہزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب بعضی حربہ بردست بخشیم تمام متوجہ ما شدند ما را و بیاران را رحمت و دست

فرود گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فحشاء بانی و درین تضرع و نیاز
 آواز سے بگو شدم رسید کہ مخصوصہ آواز ایشان بودہ مع تو بودی من آواز
 رامی شناسم کہ میگفت خاطر جمع دار کہ اینک براس حمایت تو لشکری
 از اسلام میفرستم من بیمار ان خود گفتم کہ عجب معاملہ ایست کہ در گوش
 از حضرت شیخ این آواز رسید شکر کے خواہد آمد اینان خود رسیدند قریب
 یک تیر پرتاب کفرہ مرتاب بمانزدیک شدہ بودند کہ ناگاہ از فراز بلندی
 سوار سے چند کہ قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند کہ سبغت تمام
 اسپان را بدین جانب میراندند چون کفرہ آن سواران را دیدند قدم واپ
 کشیدند انجماء رسیدہ بعضے را ازین کفرہ تازیانہ زدہ و برستہ را شتم نمودہ
 ما را حمایت کردہ ہمراہ بردند معلوم شد کہ اینہا سپاہیان مسلمانان بودہ اند
 کہ تقریب سے یکے از قرامی آن نواحی آمدہ بودہ اند چون آن کفرہ بقصد قتل
 کاروان شدہ اند مسلمانان از قریب این کفار سبغت رفتہ بان دیدہ کہ این
 سپاہیان بودہ اند خبر کردہ آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را ہانیدند
 و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سرہ اللہ سرہ العزیز منہا
 سید جمال کہ از ارباب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از بقولان
 حضرت ایشان باین حقیر گفت و یکی از بوادی ناگاہ شیری مرا پیش آمد
 از دہشت تنہائی و ہیبت آن درندہ سخت ہراسان و لرزان شدم
 و از ان ہمیشہ فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحایت حضرت ایشان بردم
 تضرع و توجہ بجانب آنحضرت در نظر آمد کہ حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بروهان آن شیر و لیر فرو گرفتند
چون ازین معالجه چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر در آن
نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه اللہ از خلفای بزرگ حضرت ب
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با کاج یکی از
دوستان زیارت قبر شیمی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی عنان می گفت
شرح از آن شیخ ناخوش بودند فرتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
در نظرم آمد که شیر غزائی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدبخت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمهای حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر چو
گشت در کمال غضب چنانکه از سبب آن سرازیر اقبه کشیدم و زود بر خاتم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعادنا اللہ منہ بر
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحاً از ہم کاسگے او تنزه نمود و خواج
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتجا بسده سینه آورد و در یوزه
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که از آن بیاض
مانده بود و او را مشاهده آن اگر چه مخلصان خلاص و عقیدت در جبهه دیگر گرفت اما از آنکه آن
بصورت ایشان منتقل گشت همه آرام و تمکین شدند چون جزع و فرغ فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز بلغمی و متصرع شدند که از ایشان خبر
 مرتفع کرد و بعنایت اللہ سبب از مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
 و آن اعضا را نمودند که شرمی از آن مرض در آنها نمانده همه شکر از بجا آوردند و این
 خارجی بود از آن حضرت ایشان پس شکر و عقیقت قدس اللہ سر منظره منہما ہم
 از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و
 آنجا دو دستوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمہ اللہ و دیگران که پیاده در میان
 میرفتند غلبہ نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
 ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از ہم
 پیرایمی ایشان بود خطاب نموده فرمودند بہمانا حرارت آفتاب ترا کم غبار یار از
 از امید بد مولانا سمر و خدا شست چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشہ چشم حق بین جانب آسمان
 کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند کہ قطعہ ابر ظاہر کردید و محازی ایشان
 و اصحاب ایشان آمدہ سایہ افکنند و بہمان مقدار کہ غباری فرو نشیند و بوجل ناخدا
 متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکہ آنوقت وقت باران
 بود یاران را بمشاهده این سایہ و باران موجب مزید عقیدت گشت منہما برنامی
 از سادات کہ از طلبہ علم بود و آشنائی را رقم روزی بدیدہ گریبان آمدہ باین حقیر
 عجیب بیان نهاد کہ خارجی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود کہ گفت مر ابحار بان
 حضرت امیر کرم اللہ وجہہ خصوصاً معاویہ نقاری بود و بسور عقیدت شی ساطعہ کتوبات
 حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم کہ نوشته اند کہ امام مالک شاکم ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہم
 میدنست و ہمان حد کہ بر شاکم آنها میفرمودند بر شاکم معاویہ میفرمودن ازین نشان شاکم و شاکم

این چهل نقل مفره است که این مرد اینجا بر او نموده است این نظم و مکتوبات از زمین انداخته
 ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو غضب تمام در رسیدند و هر دو کو
 مراد و دست مبارک که فتنه فرمودند که ای لطفان دان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و قیبه را بر زمین
 افکنی اگر از من آن سخن بیا که از او آشفته گشته باور میکنی بیات ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
 او نوشته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بر ما می بردند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود
 تنها شده بجانب یوانی که در آن باغ بنمود رفتند آنجا دیدم که عزیز می بس عظیم نورانی
 نشسته بود تواضع تمام بآن عزیز او اب سلام بجا آوردند و آن نیز به شاشت و بهم
 تمام بایشان ملائی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی اوست پیش آن
 بزرگ گشته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارت های میکردند بنین و آنم که جانب من حرفی میگردد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان گشته اند حضرت امیر اندکرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر نشان فرمودند که زنهار با صحاب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقاری در دل نداری و ملاست این بزرگواران بزبان بنما
 که ما داریم و برادران ما که چه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نهی را دی گوید با وجود این نصیحت
 ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر تقار و دشمنی انجماع یافته ایشان
 را آن معلوم شده و غضب فتنه حضرت شیخ معظّم تو فرمودند که دلش بنور محال شده است
 و اشارت کردند بفریبلی حضرت شیخ بقوت تمام میلی بر فضای من و ندانم از خوردن سلیخ خود
 عدوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین تقار
 و عدوت از توانا خوشنودمی شده اند و برقع آن یعنی چنین باشد چون نظر کردم این دم در خود

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه النون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بمکی حضور گشته ام و شیخ بزرگوار تو و معارف
تو گفتار این بزرگ اعتقاد می صد شده است منهایلی از ارباب سپاه و اصحاب
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و گفتگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل پاداران روند دروشی از
مخلصان حضرت ایشان آمدم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسافر
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتند همان شب بخواب دید که جمعی از غنیان بغضب تمام رسید
بوی در آویختند چنانکه بر کهنه کاری در آویزند و جریمه اعتراض دو شینه را اندک ساخته
کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه سعادت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از او باز داشتند از آن پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه
بظاہر فاطم نشین او نکرد و اعتراض نمود منما جناب حاجی عبدالحق که متوجع و فاجر
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمدن بآن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیاء دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال انداست آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کم و دو گانه آدا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را برکشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه آدا کردیم و مصحف
همچنان عالم بردست گرفته توجه و صنوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال
تجارت و لایح عن ذکر ایشان عالم در حیرت رفت و از گفته خود نامشرد و من

شکر کفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در بهسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسر فرقه رفت صاحب مال بزبان را از اقربای آن حضرت
بزرگی شتم گردانید آن جوان از بیم امانت و آزار فرار نمود عسس سر بهند چون آن شدند
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که میدانستند که کل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارها هر گوسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاد و نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لیسیت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا ظاهر بدخشی رسید و بان عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا از آن گفتگو باز داشتند آن عسس را وواع
نمود روزی چند برین بی ادبی او زرفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
و یار متازعت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بیالا خانه برآمده آن بالا خانه خانه بود پیر از لفظ که لفظ آنرا
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن لفظ از جامی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بخدم فرستاد که از میت آنهم
اتر می ندیدند سه نعلی ادب تنهانه خورد داشت بدین بلکه آتش در همه آفاق
ز و پنهان سائیکه از امیر زاد بار سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از و تفصیلات بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که بچورد رسیدن او را بزیر پائی فیصل افگند روی نیز
ایمینی را در یافته سخت هراسان گردیده بود چون بسر بهند رسید بخدمت ایشان
که غالبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکر و هی نمی رسد بل سلطان التقات و مر با آنها خواهد

وی از غایت اضطراب معترض داشت که در آنچه در حق این کمتزین مخلصان بزبان
 بسادگی گفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
 حاصل گردد چون بمبالغه نمود حضرت ایشان بسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خوف غضب سلطان که نموده غضب الهی است بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
 ازین مملکت رها نیند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص سلطان آزار پا داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
 بسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح درآمد که وی یکی از سلطان شفقت
 و عنایت بیند این خبر که میگوید صدق نداد و تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که بنظر سلطان درآمد سلطان بجنید و از روی نصیحت کلمه چند با او در میان
 آورد و ناگاه بالتفات تمام خلعتش داد و رخصت فرمود و منتهی یکی از سلاطین بود
 را بادشاه وقت در زندان کرد و برای ملک بقتل آن مقرر شد آن بچاره هر سو
 دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره کشید
 آوردند آن مجوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان در پوزة توجه خاص الخاص برای ما
 و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنه با تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
 ایشان آنشب متوجه شد و فریادش فرمودند که با و مژده رسان که از قتل خلاص شد
 و از حبس نیز غنیمت رهایی خواهی یافت این مژده را با و رسانید ما وی را از غایب اضطرار
 که داشت اطمینان تمام روگردانی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبندی
 ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
 این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنود و ویرم نمون احسان ایشان

و از مخلصان ایشان یافت عزیز می که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
 حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
 نفرمایند خاطرها جمع نمیشود و درین انجام نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موثقت
 فرموده فروای آن روز خلاص یافت منتهی او و تمندی را از پیرزاد های این سلسله ^{۳۳}
 شریفه که از سوی ماوراء اخفا و ملوک نیز بود مرض قویج عارض شد و بروزها کشید و بسا
 اطباء ندای نمودند اما فایده نپهورز رسید آن عزیز ازین سخت متاؤمی و متالم و حیران
 بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
 نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون هستیم و ارواح پدران خشنود و میشوند که نوعی بعرض
 دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله ما اندرسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بگیرند
 بده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عیشای بهمان
 خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تعالی
 خواهیم کرد چون حضرت ایشان فرض باید در ادا کرد ندبی واسطه بنده را طلبیده سر
 کوشی نموده فرمودند که بعد از تجد متوجه رفع بلای آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
 بنیابت اندر سجانه آن بلیه مرتفع گشت زود در فته دعای ما را باین نوید برسان بنده
 حسب الامر نیز اوقات مجبوری که مراد بیدار جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پس
 از آنکه بنده لب کشاید گفت دشتم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلخط من بجا فران
 میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن در در عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
 که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بهمد بر خاسته
 دعا و توجیهی در دفع آن نموده اند تا جابا بر سیده عشق ریب ست که این مژده ایشان خواهد
 رسید فقیر گفتیم که حقیقت تمامها همین ست که در یافته اید مرا حضرت ایشان برای ساینده
 فرود این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علوف طرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامہ و پیام نبوده آید بعد از مشاہدہ این خارق لغتدین عزیز با وجود علو جاہ
 و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیدہ از حمد مخلصان و نیاز مند
 گردید چنانچہ بتواضع تمام پیادہ بخدمت ایشان میرسید و شکرانہ وجود شریف درین بارہ
 روزگاری نمود منہما در ویشی کہ وی و اہلیہ وی از مخلصان این آستانہ بودند و ان
 در ویش بتبصری ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلاہور تشریف
 داشتند آن در ویش آمدہ بقدموی مشرف شد روز دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
 کہ اہلیہ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ بالانواع امراض مختلفہ
 گرفتار شدہ کہ طبابت کئی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویہ و ادویہ انچہ
 مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از ہمہ امید گبستہ و توجہ خاص حضرت
 ایشان سررشتہ رجاستہ امید کہ توجہی خاص فرمایند چون بندہ معروضداشت
 فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خوانند آن در ویش فقیر گفت کہ اہلیہ من مرا تا کید تمام نمودہ
 کہ انقدر بخدمت ایشان بضرع نمائی کہ ایشان بگویند کہ اورا ما در ضمن خود گرفتیم و امراض
 اورا برداشتم خاطر جمع دار آنگاہ دست از دامن خادمان در گاہ خواہی کشید این فقیر
 مسألت اورا بعرض اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ کلیف مال الاطلاق ست از ما
 فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر بر چہ او کند سجانہ فقیر گستاخی نمودہ معروضداشت
 کہ او این کلیف را قیاس بقدرت و مرتبہ حضرت ایشان مال الاطلاق نمیدانند بلکہ بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نمودہ بعرض رسانید کہ
 آن بیچارہ بس امیدوار ست رجا کہ محروم نماند ساعتی خاموش گشتہ تبسم نمودہ فرمودند
 خوش آنچنان باش کہ او میخواہد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن در ویش روی
 نیاز بر اقدام ایشان ننمودہ مخص شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفا می اہلیہ او می بود
 تا آنکہ بعد از چند روز نوشتہ او رسید کہ چون اینجا رسیدم اہلیہ خود را صحیح و تندرست یافتیم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یک یک امراض او سخت بسته
 بوده اند بنده بعضی ایشان رسانیدیم نموده کلمه تجید بر زبان آوردند منہما اور بیاض
 حضرت مخدوم زاد با خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ منجذب آن نوباوہ بوستان ارشاد دیدم کہ فرمود
 بود در ایام غلبہ طاعون در بارہ عزیزی مردم خوابہای ناخوش دیدہ بعضی حضرت
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز طلبیدہ پنجم حصین امر فرمودند وی
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
 اشامی قرأت فاتحہ کرو اگر تو قلعه دیدم بر پاشدہ اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست نظر
 میشود غالباً و قرأت آن نسخہ تفصیح کرفہ باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
 این حصین نظر مرتب می در آید بعد از آن فرمودند عجیب معاملہ است آن حصین اول امی نیم
 کہ از تو منتقل شد پنجم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادرزادہ تو شد و او را احاطہ درست نمود
 او در مرض صعب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند در آن ایام آن برادرزادہ صحت
 یافت و عم او نیز بعافیت ماند منہما مولانا محمد امین نام عزیز کے کہ از مریدان
 خواجہ دیوانہ سورتی رحمہ اللہ بود بیمار کے صعب ویرا پیش آمدہ بود و مدتہا
 ماندہ نہ از دعای فقر او نہ از تدوی اطبا تحفیض یافتہ چون آوازہ بزرگے
 حضرت ایشان بگوشش طالعی سید بہ نیاز مندی تمام عریضہ مرسل داشت
 و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد با عنایت تبر کے نمود حضرت ایشان بر و رحم
 فرمودہ این عنایت نامہ را با پیرا ہن متبرک فرستاد ہو مخدوم اما تا چند بر خود
 چون ماور بہ بان باید لرزید و تاکی سر خود از غصہ و غم باید چید خود را و ہمہ را
 مردہ باید انگاشت و جہاد کے چند نے حس و حرکت باید پنداشت انگ صیت
 وَاللَّهُ مَبِيتُونَ لَنْ قَاطِعِ سَتِ فِكْرٍ اِذَا مَرَضَ قَلْبِي دَرِيْنَ فَسِرْتُ لَيْسَ بِزَكْرٍ اِذَا مَرَضَ
 مہام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاورب جلیل از انظم

مقاصد ولی کہ گرفتار غیرست از وسعہ توقع خیرست روحی کہ مال بہترست
 نفس آگاہ از بہترست آنجا ہمہ سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح بچویند و ما
 کوتاہ اندیشان در ہمہ فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم بہت ہیما بہتات چہ توان
 کرد و ما ظلمہ اللہ و لکن کائنات انفسہم لظلمون دیگر از مہر ضعف ظاہر اندیشہ کنند انشاء اللہ
 تعالیٰ بالصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر بجانب ازین بگذر جمع است جائز
 فقر کہ طلب داشتہ بودند پیراہن فرستادہ شد پوششند و مترصد تاج و تورات آن باشند
 کہ کثیر الکرمت است ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است بہ و آنکہ دیدش نقد خود مردان

است بہ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ
 من الصلوٰات اکملہا وی آن پیراہن را در پوشید و از ان مرض چندین سالہ
 رہید و آمدہ از مریدان گشت منہما فاضلہ از مخلصان مقبول ایشان کہ ساکن
 آن حد و دست باین فقیر گفت کہ باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد کہ مرخص
 بود کہ محبت با تو کام و شتم اورا بیماری صعب روی داد و دست او بیہ و اوجیہ با طببا و فقرا
 نرود بسیار کردم اثری ظاہر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد و بجا دست رسیدم و التماس تو
 نمودم فاتحہ خوانند و متوجہ حجرہ فاضلہ شدند بعد از حجہ برآمدہ مرا یاد کرد و ند کہ فلان
 طالب العلم کہ برای مریض خود فاتحہ شفا طلبیدہ بود کہ بجاست حاضر شدم فرمودند فاتحہ
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوہ رفتہ بمسکن خود کہ از سر بہند چند فرسخ بود باز گشتم
 و در راہ با خود گفتم کہ این فاتحہ آخر ایشان بان عبارت صریح است بفتوت و اگر چنین
 خواهد بود پس فارق عظیمست من آمدہ مرید خواہم شد چون بجانہ رسیدم از درون
 او فارغ شدہ بودند با خود حساب کردم کہ ہما وقت کہ سفت فوت کردہ بود حضرت
 ایشان را معلوم شدہ مرا طلبید فاتحہ مغفرت خواندہ بودند پس آمدہ مرید شدم منہما
 از عزیز صاحب فطرتی ذی شوکتی کہ از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند نمودم

بلا

کہ گفت بہت اضر ضرور از لایہ و متوجہ بہ بان یور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان سر ہند رسیدم اضعف روی داد کہ در رفتن و بودن متروک شدم حضرت ایشان
فرمودند کہ کار ضرور در پیش داری بہر حال متوجہ شوائشا الشخیرت حسب الامر و راہ
در آمدم دوسہ منزل رفتہ بودم کہ آن ضعف بر من غلبہ کرد و شب بغایت استیلا
نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرمودہ بودند کہ برو بخیرت و عجب کہ
این صورت گرفت بعد ازین خطرہ در عین اضطراب و تپ و تاب حضرت ایشان در نظم
آمدہ فرمودند کہ خاطر جمع دار کہ ضعف ترا برو شتم و در راہ در آری چون صبح شد پنج
اثر سے از ضعف و خون دیدم چون بدلی رسیدم آنجا و وقتی تناول بمجموعی از بھونا
چارہ اولالت نمود بجز خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و بر بانی
اقتادہ بودم و زبان التماس کرم بدرگاہ حضرت ایشان کشادہ دور و سر بہرین
گذشتہ بود کہ یکی از دوستان قدیمی میہمی من کہ در خدمت حضرت ایشان می بود
بنا گاہ از دور آمد گفتم خیرت گفت حضرت ایشان مرا فرستادند کہ خود را بفلان
یا خود برسان کہ ضعفها اورا روی میدید باید کہ مثل تو مہربانی کار وائی با او بچراہ
باشد و وقت رخصت خریطہ از نباتا طلبیدہ بہن سپروند کہ بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نباتا داروی بہت کہ حضرت ایشان بجسے رفع این
مرض من فرستادہ اند من آنرا شربت ساختہ می نوشتم اطبا مانع آمدند کہ و غلبات
تپ شیرینی و سرکہ خوردن مضرست من گفتم ما معتقول مایید آن طبیب
الہی براسے من فرستادہ و ما چار شربت ساختن بجز و نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیہ نباتا را با شربت کردہ نوشیدم کلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیہ و فارق و حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منہما این حقیر راقم عنی الشرحہ روز سے در اثنا سے تلاوۃ سورہ

بنی اسرائیل چون بر کریمہ و نجد بہ ناطقہ لک عسے ابن معشک ربک مقام محمدا
رسید بخاطرش خطور کرد کہ مگر او اسے نماز تہجد را اور نصیب از برکات مقام محمود
کہ مقام شفاعت است و ظل نیست از حضرت ایشان باید پرسید یا بن بیت بکارت
آدم کہ ایشان در کار و فو بودند چون مر اویدند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
معروض داشتیم کہ اکثر او اسے باید فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمود کہ مقام شفاعت
است بہرہ تمام گیرد گونا گوی تہجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوت نمودند
بندہ سرور قدم بنمایون نہادہ معروض داشت کہ بنیت استفسار ہمین
تر بلزیت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بی آنکہ عرض نمائیم
بظہور آمدنہما ہم این حقیر غفر اللہ و نو بہ سگوید کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند بندہ را راہ عشقبا زیہا
حضرت ایشان کشودہ بود روزی رباعی بنظم آوردہ بسع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود سہ ای آنکہ ملائک گس اقت تو اند بندہ دل سوختگان
عشق اسپند تو اند بندہ کان نمک از لعل تو آوارہ بگوہ بد عالم ہمہ در شور بکنند
تو اند بندہ ایشان بجزر استماع مصرع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
کرد کہ قدح بزرگ دیگر سے لازم آید ملائک بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
بر اند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاد من دو نم باشند فضل اندس
قد کفتن نا ملایم است بندہ را بر اسے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحو سے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رو
قدس سترہ کہ سہ بی عنایات حق و خاصان حق چاکر ملک باشد سیاہش شد
ورق چکبکی کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

پا از بس مبالغہ بغرض مجال فرمودہ باشد یاد رسکر حال از مولانا سرزودہ بود
 منہاشقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطی
 فرود آمدہ بود و در بنا گاہ بیاران فرمودند کہ مری کردید کہ درین سراسر روز بلیہ رو
 خواہد داد و در عامہ اہل سراسرایت خواہد نمود و یاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر

یک دعای ماثورہ بسم الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء
 گویند اعوذ بکلمات اللہ الثامات من شر ما خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این عارا
 بخواند بعنایت اللہ سبحانہ سے واسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
 ساعت ز رفتہ بود کہ در بعضی خانہا سے آن رباط آتش و رافتاد و بشدتی ہر ص
 تا مہر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
 و بسا متعہ بہ بقرقت و پیر قہ رفت مولانا عبدالہوسن لاہوری کہ فاضلے
 بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شمارا بخواندن
 دعای ماثورہ مذکورہ خبر نکر و گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا عتاب فرمودند و ہر یاسے کہ آن دعا خواندہ بود سے و اشیاء سے بسلاست
 رہائی یافت منہما فقیر سے کہ در حد و دکن سکونت داشت و بشرف قدسوں
 حضرت ایشان نرسیدہ بود اما غائبانہ از آرز و متدان و مشتاقان آن
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بجا وہا
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با نوشتند کہ
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما و ران نواسے بسیار بنظر درآمد و امید
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد والتمنہ علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
 تتضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

گذرانده نواز شہا دید و باز بدکن مخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک روز
 ماصدق فرمودہ و بشارت حضرت ایشان بظہور پیوست جمع کثیر کہ زیادہ
 از ہزار باشد توسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و ہم غفیر صاحب ذوق
 و حالت گشتند و بسیار ان از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان و
 حق آن در پیش پیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند و دلہا اسیر آن نظر
 دور بین او پد مسہما ہم در صوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قدوہ خوانین بود و
 محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بنا گاہ از
 ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
 بدگمان شد تا ہم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد
 نعمان سلمہ اللہ کہ آشناے آن خان محبت الفقر بودند قضیہ اورا بحضرت ایشان
 عرض داشت نمودہ التماس کردند کہ بتوجہ خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
 آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعہ عریضہ سیدی بسیدی
 نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود خاطر
 شریف از معاملہ او جمع دارند چون این رقمہ شیمہ بحضرت سیدی رسید بہمان
 را بخصوص بہان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت کہ بسیار بسیار
 صعب بیناید کشایش معاملہ من کہ سلطان در حق من بغایت بدگمان شدہ
 و ہاسدان از ورودیوار فتویہا جریمہ من نوشتہ اند کہ بتوجہ بزرگان
 علو شان من عجب نباشد ازین نوشتہ شریفہ وہ دوازده روز زرفتنہ بود کہ
 خاطر سلطان بجال وے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ دار
 را باو مسلمہ داشت و پیش از پیش بے الطاف و اعطاف بظہور آورد و منہا شیخ
 سجادہ نشین از روی طلب و نیاز از راہ دور مجتہ تمام باستان آن قدوہ

انام رسید چون لازمست نمود با آنکه شیوہ از زمین ایشان آیندگان خصوصاً
 بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت
 و زہت چندانی بظہور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند کہ این مرد
 مشابیر مشائخ است و با خلاص تمام از راه دور باین عتبہ علیہ رسیدہ حضرت
 ایشان در حق او پیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آتے چنین گمان می بردیم اما در
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینیم چہ باید کرد و باران در تعجب رفتند مدتی
 بسر برد تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بظہور پیوست اتقوا فرستہ
 المؤمن فانه یظن بنور اللہ منہا فقیرے گفت کہ ہنوز بخدمت حضرت ایشان
 رسیدہ بودم عرضہ داشت با حضرت فرستادم کہ صحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ بیت صحبت از کمال اولیا کہ غیر اصحاب باشند افضل شدند مترش
 چہ باشد مگر در ہمان صحبت ایشان را حالتی روی مے داد کہ بر جمیع احوال اولیا
 شرف و عزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ حل این
 سوال منوط ب صحبت است و موقوف بخدمت آن فقیہ گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بر من روی داد کہ بہ بیان
 او شرح نگنجد آخر ہمان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفتہ ہمہ رو باشی باینہ سر در قدم
 ایشان نہادم بر خاک پایے آن سر بوستان اقتباس انوار وراثت از جوہا
 ویدہ دل روان بر کشادہ منہما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ
 آن سید را ذکر دل بر تہجی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او شستی آواز ذکر دل
 از او استماع نمودی لایما چون آن سید بجناب رفتی و چون آن آواز آن ذکر رفت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت خصت و اجازه و کلاه و خرقة یافته بود از حضرت نیز
 مترقب آنمستی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند صدی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلائی ذکر دل که بجز کشیده
 و از ان اجازه های بی حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دیده و سدر راه ترقی او
 گردیده معاجزه او سلب این حالت است از اول او دور و نزدیک گرفته بود که آن فکر چنان
 چنان از او سلب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیدید
 حیران شده می نالی و اشک حسرت می بارید و ضمن این مصحح زبان حال
 میسر آمد عیال هر چه اندر خانه بود آن طرزه طرز برود چون روزی چند حضرت ایشان
 در تاب امتحانش گذافتند و بنای پندارش را از بیخ بر انداختند و مفقود تمام او را
 طلبید باحوالات مخفیة نوافقتند و فرمودند که معامله باطن مبطلن باید و نقش بندید
 عجب قافلہ سالار آمدند که برند از ره پنهان بجزم قافلہ را بزمینها شیخ محمد مسعود
 که بر او خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
 خواجه عالی شان قدس اللہ سرها جمته کفوف معیشت بر سبیل تجارت بقند
 رفته بود و در آن ایام سحری حضرت ایشان بنجادی که حاضر وقت بود فرمودند
 که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدر و شکاف
 جستجو نمودم ویرا هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد از ان چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بنازکی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
 فرموده ایشان بچند روز رفیقانش سید خیر وفات او رسانیدند مشهور است که حضرت
 ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان برشکال رسید حضرت ایشان
 بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در سجده که بغایت
 تنگ بودند نماز او نمودند از بعضی ایشان در وی شان آزار رسید بعد از آن نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک رانند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شهبافرستی میداد
 که برون مسجد تراویح گذارده میشد به نعمت بود این حقیر بکلی از باران گفت شنیدی
 که چه فرمودند و دیگر تا آخر رمضان و شب باران نخواهیم دید انشاء اللہ سبحانه چنان
 شد که تاشب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا و شب نشد
 بعد از ادا این ختمات از شب بست و هشتم باران بخین گرفت کان ہذا من کریمہ الشریفیہ
 منہما ہمان سجدی کہ ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شدہ بود و یک جانب
 میل تمام نموده نوعی کہ اکثر ایندگان مسجد و جمعی کہ در حواشی اومی بودند یا از آنجا
 عبور می نمودند متہ قب آن بودند کہ امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر میل
 طیبت روزی فرمودند کہ مانا تا زمانی کہ این فقرای بجا ہستند رعایت کردہ نخواہد
 افتاد و بقول اکابر کہ فرمودہ اند ہر لٹنا جدم ہزل من ہزل نیست تعظیم است
 انچنان شد کہ فرمودہ بودند روزی کہ حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا ماندہ بود حضرت ایشان قرب میلی زرفتہ بودند بل ہمین
 کہ از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار یکیار بنیتا و منہما در ایامیکہ بلاہور
 تشریف داشتند و زخفتن را ادا نمودہ ہنر و یک یکی از دیوارہای آن منزل
 ایستادہ فرمودند کہ امشب زہار کسی نزد این والان نہ باشد و نچسپد و حال آنکہ
 باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب وار فقیر گفت کہ
 خانہای دیگر این فرسودہ ترند تقصیر این خانہ چیست کہ او را بافتاد و آن شب
 نسبت میدہند و حصہ از شب رفتہ بود کہ ناگاہ آن خانہ افتاد و یک کنیزی در آن
 والان خوابیدہ بود و در آن خانہ آمد و دیگری کہ نزدیک بان بود بی پای او کلونجی رسید
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند کہ امشب گفتم بودیم کہ نزدیک این خانہ کسی نہماند
 چون آن کنیزک را از آنجا بر آوردند صلا آسیبہ باو نرسیدہ بود منہما کیے از حکما

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

آن حدود خواسته که بر سر کشان رود و سببصال آنها نماید به یکے از مشایخ
 آن نواحی استخارۃ مذکور ساخته آن عزیزوسے را بشارت لفتح وادۃ ترغیب
 بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارۃ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
 از آنکے سے باعد الحق شود این عزیز عریضہ بخدمت حضرت ایشان از روی
 احتیاط نوشت و عرضہ نمود کہ من درین باب بشارت فتح وادۃ ام حضرت
 ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند کہ از شما خطا و کشف رفتہ
 معاملہ نزو ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفتہ بود کسے این فرمودہ
 حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرمودہ سه چهار روز نگذشتہ بود
 کہ خبر رسید کہ آن امیر از ان سرکشان ہزیمت یافت و بہ پریشانی تمام مراجعت
 نمود و نشان و نقارہ را بگارت دادہ آمد منہما فرزند ثالث سلطان وقت را کہ
 بسیار خوانش در رشد اقلیاز تمام دہشت ناگاہ باید ز نزاع در میان آمد از کیسو
 پدربالشکر عظیم و از کیسو پسر با سپاہ شگرف با ہم مقابل شدند و کار بمقابلہ کشید
 و یکی از خوانین عمدہ کہ طلیعہ لشکر پدربود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت
 و دیگران نیز درین اندیشہ بودند از آنجا کہ شاہزادہ محب و مشفق فقرا و علما
 بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعظم مشایخ وقت نامہ با حضرت نوشتند کہ
 در ایشان و بزرگان دیار دہلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاہزادہ معلوم
 نمودہ اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند کہ درین
 معرکہ معاملہ بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معاملہ شاہزادہ عالیقدر بسیار خوب
 در نظر می در آید چنان روسے واد کہ فرمودہ بودند قریب چہا ہ پنج سال سرگردانیہما
 کشید انگاہ حق سبحانہ از سایر خوان ایشان را بزرید و نائبیاب پدربگردانید و چه نائب بہ
 از منوب و چه خلف بہ از سلف و بادشاہی جمیع مملکت ہندوستان را بان قدوہ

سلطین زمان سلمہ اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین باو شاه
 انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت و کبر دیدند و شریعت زینت و کبر پذیرفت ازین
 راه این حقیر اثنای سال جلوس این باو شاه بر او زنگ شوکت و جاہ بدینہ زینت شریف
 از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالہائی بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام کرد و انا و بحق اہل الرشا
 فصل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
 سال ہزار و بیست و چہار از ہجرت سید الابرار صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ افتاب
 عمر گرامی ایشان در برج پنجہاہ و سہ سالگی بود بر طبق شمار احمد و زینت نخلص اصحاب
 خود فرمودند کہ چنان دانم و ندانم کہ دانیدند کہ قضایے میرم در عمر زندگانی ما
 بشخصت و سہ سالگی است و ازین معنی شادی بودند کہ از غایت اتباع سید المرسلین
 صلے اللہ علیہ وآلہ اجمعین در سن عمرت مطابقت نیز بنظور میر سید کند لک
 موافقتی باعمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم میسر میگردد و
 سال ہزار و سی و دوم در بلدہ اجمیر فرمودند کہ آثار قربت انتقال ظاہر میشود و
 بحضرت مخدوم زاوہاے گرامی سلمہ اللہ کہ آنوقت در سر ہند بودند نوشتہ
 فرستادند کہ ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این قیمہ
 عظیمہ آن نور و دید پاس ولایت متوجہ ملازمت شدہ بعد از شرف تقبیل عقبہ علیہ
 بروز سہ چند در خلوتی آن دو فرزند آہستہ را طلب داشتہ فرمودند کہ
 مرا اکنون بہیچ گونه نظر سے نہیچ وجہ بستگی باین جهان مانند می باید بان
 جهان شد و آثار رفتن ہائیر مشہود میگردد و چون مخدوم زاوہا سلمہ اللہ
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلنشلی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویشان آمد و ہر یک را گریہ در گلو و دریافت ناچار

بندہ گستاخی نمودہ استفسار سترکار نمود چون بے آرامی و ناشکیبالی
 این عاشق شیارالی را از استماع این خبر مزید استند و بہین وہ حضرت
 ایشان نیز در آن خلوت کہ ازین قضیہ اظہاری رفتہ بود بندہ را طلب
 نمودہ اند فلما جرم از اظہار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
 کثرت اندوہ و ضیق صدر فرزندانی عالی قدر را از ان واقعہ دیدہ اند و ایضا
 معلوم شدہ کہ ایام وصال بسالی خواہد کشید باز فرزندانی را طلب نمودہ فرمودہ
 اند کہ چنگاہ دیگر برای تمامی کاری و کیری ما را نگاہداشتند ازین نوید آن دو
 سعادت مند جاوید مسرور و بہتج گردیدہ این زمان قضیہ مذکورہ را باین فادوم
 نہادند مع ذلک رخنہ جو بہار دیدہ بنہ را کشادند اما ازین مژدہ چند گاہ کہ بر
 زبان مبارک رفتہ بود حضرتات مخدوم زادہای کبار و ہم این عاشق و لفقار
 امیدوار سالہامی بسیار گردید و از اتفاقات غیبیہ آنکہ در ان ایام ہزارست
 روضہ شریفہ خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ رفتہ بودند دستہ مجاوی صد
 آن صدر الاولیاء مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند کہ حضرت خواجہ اعطاف
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصہ خود ضیافت بظہور رسانیدند و سخنان و
 اسرار در میان آمدیکی از ان مذکورات این بود کہ ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
 عسکری نکتہ و برضای او تعالی و اگذا یدورین میان فادمان آن ار قابض الالواح
 آمدہ بستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکہ حضرت خواجہ را
 قدس سرہ کہ در ہر سال یکبار تازہ میگروانتہ و آن قدیمیہ را یکی از کبار مشائخ
 میفرستادہ اند یا بادشاہ وقت میدادہ یا تبرکاً چون لالی و جواہر و صندوق
 می نہادہ آن روز آن قبر پوش بیوز را بر آوردہ نزد ایشان آوردہ معروف شد
 کہ بہ از شماسراوار این کہ باشد حضرت ایشان بآب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپردہ

آه سرواز دل کشیده بر زبان آوروند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکیتر بحضرت
 خواجہ نبوی و لاجرم آنرا با لطف نمودند برای تکفین مانگا و میداشته باش و ہم در آن
 ایام شبے وقت تجد این بندہ نزدیک حجرہ فاص آمدہ قریب باستان سر
 بز انومی فکرت کشیدہ بود ناگاہ از آن حجرہ آواز حزین گریہ آلود گوش ہوشم رسید
 گوش بر سوراخ دروازہ شریفہ نهادم شنیدم کہ آن قطب الانام ہر وقت تمام ہستی
 را میخواند و اشک نیاز از دیدہ حق بین میراند و آن بیت اینست ہ بادوروز
 زندگی جانی تشدیر از غمت بنوہ چہ خوش بودی کہ عمر جاوداتی دہتی ہ چون
 ازین سفر سعادت اثر بسر بند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بقولہ
 العود و الحمد کشوہند نزدیک بمنازل شریفہ خویش دورتر از فرزندان زاویہ اختیار
 اختیار نمودہ انزو اگر دید چنانکہ جز بنماز پنجگانہ و جمیع مسجد برون کنی آمدند و در آن
 خلوت مینامج الاوار والاسر از غیر از مخدوم زاد ہاست کہ بار و این بمقدار و دوسہ
 تن از درویشان خدمتگار دیگر برار رسیدن کمتر سیر میشد روتہ در بابت
 اختیار آن خلوت نفسہ سرواز دل حقیقت برور بر آورد و این کلام شیخ الہ سلام
 را کہ چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از ضیق خالی شد بر زبان آندند
 الحق در او اخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شدہ بود کہ کاملان اصحاب
 ایشان بطفلان نور آمد این دبیرستان ملحق شدہ بودند در آن ایام بعضی
 دوستان کہ کتابی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمہ درج می نمودند و در بعضی
 کتابت تصریح میکردند کہ او اخر عمر نزدیک آمدہ تا چہ پیش آید درین اشیا این بیچارہ
 را بسبب ہرج و مرج سلاطین کہ در صوبہ دکن بطور پیوستہ بود خاطر بران آمد
 کہ اطفال را گرفتہ تحت اقدام ہالیون برسد ناچار خصت فرمودند بصدانہ و
 وحسرت در وقت رخصت معروض داشتیم کہ دعا فرمایند کہ بزودی باین استان

مجاہدی پرستان مشرف گروم آنحضرت آبی کشیدہ فرمودند و عاکتم کہ در آخرت
 باہم یکجا جمع شویم این حرف جاگہ از ہوش از سرور بود مع ذلک چون نصیب
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدہ اشک
 نشان و انشا و اشعار حسرت نشان کہ از ان اشعار است این دور با عیب کہ اشعار
 باین مدعا بیناید مسکین کسی حلقہ ہر در میزد و ہر سوطیل سراغ شکر میزد چون
 یافت دکان قن بادش بر بود و میرفت و ز پاس دست بر سر میزد و پند حرفی
 نشنفتہ از ولستان فقیم پد صبحی نشنفتہ از گلستان رفتم پد آرخ کہ چو آہ سرد و صفا
 خمار پد ناخوردہ شراب از دل مستان رفتم پد او اخر ماہ رجب سنہ ہزار و سی و سہ بود
 کہ بندہ مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت ہفت
 ماہ باشد شیخ بدر الدین سرہندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرت
 مخدوم زاد ہاسے عالی شان سلمہ اللہ سوانح این شہور سببہ را رقم نمودہ از انجا
 قضیہ ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
 بعضی فوائد دیگر کہ زبان آن قبیہ از ان ساکت است منتصف شعبان سنہ مذکورہ
 کہ کریمہ اما از لٹاہ فی لیلة مبارکہ انا کنا منذرین صفت آن شب تبرک است
 حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند ناگاہ در ان نصف شب
 بان خانہ کہ اطفال و والدہ ماجدہ آنها آنجا بودند شریف قدوم از زانی فرمودند
 آنشب بناگاہ بزبان شریف عصمت پناہ یعنی والدہ مخدوم زاد ہاسے اللہم فتنہ کہ
 امشب کہ شب تقدیر اجال و آمال است خداوند کہ نام کرا از ورق ہستی محو کردہ
 باشند و نام کرا ثابت و اسفستہ چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہم بن سخن
 شنودہ اند فرمودہ اند کہ شما بشک و ترودے گوئید چہ باشد حال آنکس
 کہ معاینہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جهانی محو ساختہ این راز

زیوش بر اندازد فرموده آنجی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذمی اختصاص درین ایام اختیار از و انقطاع جزرات نمود
پرسیدند که وجه این قبل و غزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چیت فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بگنجی خود به تنهایی و از و او بگلی آنستغفار و استغفار ضروری
است و تمامی اوقات و انقاس و زینوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازم و این معنی بی انقطاع قبل تمام صورت پذیرفته پس شمایان ازین دست
بیدارید و مرا با و سبحانه و اگذا رید و ایضا درین ایام روزی که در ولیمه حرم سرا انقطاع
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از و و ما می آید ما درین خانه شوایم غنود
حاضران معروض داشتند که مکر و خلوت خانه خاص خواست گذراند فرمودند
انجام نه و ازین خانها جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بنیم که چه خواهد
شد در او اسط ذمی حجه که او اول میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابن سید عبدالقادر حیدری
راضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلائیات نمودند زبان مبارک
خود در دایان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه افلت شمس
الاولین و شمسا ابداء علی افق العلی لا تغرب به و آن قول ماکه قد می نزه علی رقبه
کل ولی الله حیرانند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن
حضرت ایشان را از اینجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نمود و بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ناشور
اللهم ارفق الای علی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر مبلغ ما بهیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی اللہ عنہما رفته بود درین میان چند روزی
صحت گویند روی نموده و پیش آن خستگان را یکم فریبی شنود درین چند روز
صحت شاید ایام الام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرات ضعف صلاوتی و نعمتی می یافتیم که درین چند روزی صحت معلوم نمیکرد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظهور میرسیدگی از ارباب اخلاص
آن و فور شوق ایشان را بوصول رفیق اعلی مشاهده کرده بود و باین ایشا از
از زندگی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار
مبتدی بر زبان شریف رانند و سه شکر مسرت از دیده برافشانند مع جندی
آن ملا و کنت سون کجی سپهر جگ و بیون و ارچه یعنی امروز روز وصال دوست
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در روز و دوم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز از این جهان
باین عالم بگذرد و قبر مرا بمن نشان دادند استمعان در اندوه و حسرت رفتن و پیش
جگر تازگی و کیر یافت حضرت مخدوم زاوه خواجہ محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زاوه خواجہ محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سجانه تعالیٰ خواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون
از روی خود ایشان این مشابهت البته ایشانرا می برد چون ازین حروف در مخدوم
زاوه تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از بیم دل پروردگار و کانون جان اندوه پروردگار بفرموده

که قبله گاه اینهمه بی شفقتی و کم زلفی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
 وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاد و زیاد از ایام
 حیات اینجانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات مانع از اعانت و توجه
 است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
 ایام مذکور نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمع
 اصحاب خسته بگر فرمودند امر روز از آن میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
 دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زاده فرمودند که درین چند روز صحت که
 در میان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحان
 بطفیل حبیب خود سرور انبیا علییه و علی آله و صحابه من الصلوات اکملها و من التسلیات
 افضلها مرا عطا فرمود و مخدوم زاده را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
 شدند که درین کلام رمزی مضمون بود که حضرت صدیق اکبر راضی اللہ تعالی عنہ بعد
 از نزول کریمه ایوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
 الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وسلم غرضشک زلف
 تو بومی شب فراق آمد به روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
 جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه نپید و از نبود سردی هوا اثر کرد و تب رجعت
 نمود باز صاحب فرارش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة از
 بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما استفاو
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
 ندادند و پیش ازین ضعف بنحی فرموده بودند که مبلغ گذار از انگشت جهت منقل
 بیمار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند ولالت
 نمودند بر زبان مبارک را نندند که واعظی در ول من گفت که فرصت آنقدر گشت

سوختن نیست باز فرمودند کہ همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
از ان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با اطفال فرستادند
و آنقدر کہ برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بجای تمام شدہ بود درین ضعف
افاضہ علوم عالیہ پیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و منہ از انجا
کہ گرم بیان و قایل حقائق بودند تکلم فراوان بطور رسید حضرت مخدوم زاوہ
خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ و ابقاہ معروض داشتند کہ ضعف حضرت ایشان انہم
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند کہ اے فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دائم کہ پارا
اینقدر بیان ہم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعتہ ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر کہ تنہا گذاروند برای رعایت قوم و اوعیہ و اوراد و ثورہ لایم
و ذکر مراقبہ دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و بیج دقیقه از دقائق شریعت طریقت
رافرو نگذاشتند شب کہ ثلث آخر شب بر فاستہ وضو کردند و تہجد را ایستادہ
گذاروند و فرمودند کہ این آخرین تہجد است و آنچنان شد کہ بعد از ان تہجد پیشتر
کہ معاملہ با خیر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان رافرو رفتی
میداد مخدوم زاوہ بزرگترین افاقہ بعرض رسانیدند کہ این کثرت فرود رفتی بوانم
ضعف است یا از استغراق است کہ بعضی معاملات عظیمہ در میان است توجہ دارم
تا کما ہو کثوف و مشہو و گردوند و با تمام و اکمال رسند و بجای از ان غوامض اسرار
بکوش فرزند ان کبار رسانیدہ اند و چون ازین فرود رفتگیها بافاقہ می آمدہ اند و وقت
در وانگیز و داغ اثر بدرویشان خستہ بگرد میان می نہادہ اند بیشتر ان و صایا تخریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبہ بود و میفرمودند
کہ سنت را بدندان خواہند گرفت گو یا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمیت داشتند اندریرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بطور می آوردند منہما ماری الترمذی و ابو داؤد عن عریض بن ساریہ
رضی اللہ عنہما قال وعظنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موعظۃ وجلت
منہا القلوب وارتقت منہا العیون فقلنا یا رسول اللہ کانتہا موعظۃ موع

فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی اللہ و التمسع والطاعة وان یا مری علیکم عبد وایۃ

من بعثکم فیسیری اختلاف اکثر افعلیکم بسنتی وسنتہ خلفائی الراشدین المہتدین

عصوا علیہا بالتواجد ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعتہ ضلالۃ ودرین مصایا

فرمودند صاحب شریعت علیہ الصلوٰۃ والسلام و لاحتیہ دقیقه از وقایع نصح بحکم الدین

بی ایضیہ فرمودند ششہ از کتیب معتبرہ دینی طریق متابعت کاملہ بکسیر یا

وبران کار کنید و نیز فرمودند در ہمین و کفین من مراعات اتباع سنت نبوی

علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام نماید و قبل ازین بوالدرہ ماجدہ اطفال فرمود

بودند کہ چون ارتحال من ازین دارالعال پیش از تو معلوم میشود باید کہ از مبلغ

مہر خود کفن من سازی و نیز کی از وصایا این بودہ کہ فرمودہ اند قبر مرا در جاک

گننام خواہم مقرر و پشت مخدوم زادہا معروض داشتند کہ پیش ازین

شرافت و برکت موضع را کہ برادر بزرگ ما علیہ الرحمۃ باشارہ حضرت آنجا

مدفون شدہ اند بیان فرمودند کہ مرقد من دران زمین خواہد شد و تعیین موضع

دفن نیز در آنجا کردہ اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما

الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند

اگر چنین نکنید بیرون شہر نزدیک والد بزرگوار دفن کنی یا بیرون شہر در باغ

ترتیب من مقرر و اید و قبر مرا خام گذارید تا بانکہ زمانی از ان نشانی نماند

را تم حروف گوید این فرمودہ حضرت ایشان قدس سترہ اشارہ بینما بدہم

بقنای اتم و ہم بر آنکه آنحضرت متعلق باخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند موند
 این معنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعہ دیدہ بود
 کہ آنحضرت قدس سرہ از چہان انتقال نموده اند و من مالان و گریان ہر سوی
 می پویم و گاہ این احمد و گاہ این اللہ می گویم درین میان کیے مرا گشت اینک
 مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجدے ست چون بن مسجد و آدم
 بجز خطے کہ از وصورت قبر می طو لاً و عرضاً ظاہر شود نبود و سبقت قبر ایشان
 نیست کہ جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو کہ آخرین نسبتی
 است از نسبتہای فنائیہ و بقائیہ این طایفہ علیہ بر دل آمدہ بود چنانکہ حضرت

ایشان نیز در مکتوبی کہ کریمہ بل لائے علی الانسان عین من الدہر لم یکن شیئا
 مذکور آن عنوان آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
 بہمان شیخ عارف فرمودہ بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بظہور رسید تو آمد بود کہ تعبیرش ہم آن و ہم این چون فقیر بہ بریان پور رفت
 در او اسطماہ صفرے کہ در آن ایام انتقال حضرت ایشان خواہد بود در وقت از
 مخلصان آنحضرت آمدہ بفقیر گفت کہ در واقعہ می بینم کہ شجرہ عظیمہ در کمال
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکہ گویانزدیک آسمان رسیدہ و از کثرت اغصان
 چنانکہ ہزار کس در سایہ او آرمیدہ ہیکبار از تنہا بے بر زمین آمد غریب و
 افسوس گریدہ از مردم بر فاست سے شور بر فاست گردان محفل شکست
 بہ گریہ ز وجوش گریاہ دل شکست بہ این فقیر دلریش از واقعہ آن درویش
 ہراسان بود و بعد از سے و اندر وزا زین واقعہ خبر وفات حضرت ایشان
 بہ بندہ رسید چون حساب کردم آن واقعہ باین صورت حکم کریمہ کشتہ
 صلواتنا بت و فرمائے الشہداء الایہ اشارہ می نماید بانکہ آنحضرت تمامی شریعت

عزیز بودند باز گردیم بحرف و صایا سے آن غوث البر اقدس اللہ سرہ الاقدس
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی و راختیار آن دوسته جا که بر
 قبر خود تعیین فرمودند تو وقت و نگرانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
 شما مختارید هر جا صلاح و انید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نم
 صفر که روزش روز وصال خواهد بود و بخا و مانے که شبها بیمار واری میکردند
 فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و بس و در آخر شب
 فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت یک
 نذر و احتمال حسبتن قطراتست و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نمود و ترک
 بول نمود و فرمودند که این طرف را بر وارید کی گفت قاروره را حکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص وضوئی نمایم و استنجائی کنم
 مرابرفرش من کوا بانید چنان کردند که چون معلوم ایشان گردید که بعد از
 ساعت انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقص وضو نفرمودند
 و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
 بر طریقه نمونه دست راست زیر خد راست نهادند و ذکر پر و افقت مخدوم
 زاوده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
 چون دست فرمودند جویم و نیز فرمودند آن دور کعت نماز که کرده ایم گاه
 و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لحه جان بجان تسلیم نمودند
 رحمه الله سبحانه و اسعه ابد تیر بنبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بوده و رین باب نیز بتعیت انبیا و سرور ایشان
 علیهم الصلوات و التسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
 قریب یکپاس روز بست و بیستم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

عزیز بودند باز گردیم بحرف و صایا سے آن غوث البر اقدس اللہ سرہ الاقدس

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سید البرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نہ روز آمدہ بود و شب اول شہر ربیع الاول کہ
 ماہ نبوی است بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شافتند ایام ضعف و تب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بودہ و شخصت و سہ روز این معنی موافق مضمون
 حدیث صحیح حمیدی یوم کفارہ است بطور آمدہ چون غسل آن بدن نور را بختہ
 غسل آورد و جامہ ہارا از تن مبارک بر کشید ہمہ حاضران معاننہ دیدند کہ آنحضرت
 بر شیوہ نماز دست بستہ بودند و ابہام و خضر راست برگردید دست چپ حلقہ
 دادہ و حال آنکہ حضرات مخدوم زادہ با بعد از حال دستہای ایشان را دراز کردہ بودند
 در زمان خوابانیدن بر تختہ تبسم نمودند و دستہای ایشان تبسم بودند چنانکہ فریاد از حاضران
 برآمد و این قصہ مصداق این قطعہ گردید ۵ یاد داری کہ وقت آمدت ہمہ
 خندان بودند و تو گریان بہمچنان زری کہ وقت رفتن تو بہ ہمہ گریان شونند و تو
 خندان بودی دستہای شریف را غسل کشادہ راست کردہ بر بسیار مضطجع
 گردانیدہ غسل بہ جانب بئین داد چون بر جانب بئین خوابانید تا یسار را نیز
 غسل و جو باز مرئی حاضران گردید کہ دستہای شریف بجرکت ضعیف کہ آن
 از قوت ولایت کاملہ نشان قوی بود و متحرک شد تا ہم آمد و بطریق سابق ابہام و خضر
 بئین بر سر حلقہ گشت و حال آنکہ چون مضطجع بر بئین بود بایستی کہ دست
 راست بر چپ یعنی ایستاد با وجود آنکہ دستہای لطیف از غایت نرمی از موم و
 برگ گل تلام تر بود لیکن بقوتی مقبوض شدہ بودہ کہ افتادند و جدا شدن امکا
 نہ شدہ و قسبیکہ کفن پوشانیدہ اند آن وقت نیز آن قسب بطور سیدہ بود و ہمچنین
 پیش از آنکہ آنحضرت را بر تختہ غسل فرود آوردند قبض بدین برج مسطور واقع
 گردید و چون حاضران کشادہ شدہ میکردند کہ دستہا مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باهم جمع شدند و هم برین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا
 سری ست مبطن و رازی ست مخفی باز یکشادون آن متعزز نشدند و گفتند که
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الشرف فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکند الشرف
 بجهت اجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم کما
 تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مشاهد این
 خوارق عظیم مخلصان را موجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصورت
 دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهتای وقت اند و دیگر فضلالی حاضر شده جامع سفید
 کفن کردند لافافه و قمیص از ازار و چاک قمیص را بر وایت مفتی به از دو جانب نمکین نمودند
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و ابو کبیر
 راضی الله تعالی عنهما ندادند در قستانی مرقوم ست که صحیح است که عمامه
 و کفن مکرده است و علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز منع عمامه
 و کفن تا کید فرموده و حدیث ان الله ورجب الوتر نیز مقتضی نیست حضرت مخدوم زاده
 بزرگ خواجه محمد سعید دامت برکاته امامت نماز جنازه پیروید بزرگوار خود رضی الله عنه
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف فرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقهیه معتبره مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکرده است هر چند که عمل
 بعضی امام دین ایام چنین ست و روضه منوره ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
 جانب شمال در جوار مساکین شرف موطن ایشان واقع ست و در همان قبہ علیہ قبل
 ازین حضرت مخدوم زاده کی خواجه محمد صادق راقدس ستره گاہ شسته بودند نورانیت
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز یکی از مکاتیب حال آنحضرت
 را چنین تحریر نموده اند بعنایت الله سبحانه و بصدق حبیبہ علیہ و علی الصلوات و السلام

در مقام کتب و در مقام کتب و در مقام کتب

والتحمية والبرکتہ بلکہ سرہند گویا زمین اسیامی منست کہ بر آسمن چاہ عمیق تاریک پر کردہ
 صفحہ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آن ارتفاع دادہ و نوری در آن زمین و در
 گشتہ است کہ مقتبس از نوری صفتی و بی کیفیست در رنگ نوری کہ از زمین
 مقدس بیت اللہ ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند عظمی مرحومی بچند ماہ
 این نور را بر این درویش ظاہر ساخته بودند و در زاویہ زمین سکنای فقیران را
 نشان دادہ نوری نمودند ساطع کہ گودی از صفت و شان بوی راہ نیافتہ بود
 و از کیفیات منزہ و سبز بود و از روی آن شد کہ آن بین مین من شود و آن نور بر سر
 قبرین لامع بود و این معنی را بفرزند عظمی کہ صاحب سر بود ظاہر ساختم و از آن نور و
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
 پروہ خاک در ریای آن نور مستغرق گشت بحسب تالیار باب النعم لعمریہا و از طرف
 این بلکہ معظمہ است کہ مثل فرزند عظمی کہ از اکابر اولیای اللہ است و از آنجا است
 است و بعد از مدتی ظاہر گشت کہ آن نور مودع لعمریہ است از انوار قلبیہ این فقیر
 کہ از اینجا اقتباس نمودہ در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکہ چراغی از مشعل افروزند
 قل کل من عند اللہ نور السموات والارض انتہی مرقومہ الشریف وراقم این
 عروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاوہ
 جامع الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم سلم اللہ شنود کہ ایشان از زبان مبارک حضرت
 ایشان قدس القدر سرہ الاقدس نقل کردند کہ فرمودند ارادہ عزلت و انزوا نمودم
 کہ بگوشہ از گوشہ ہارفتہ منزوی شوم درین میان الہام نمودند و معلوم فرمودند کہ
 طریق محبوب و مرضی ماہمین است کہ احوال بر آن ہستی نہ آن طریق کہ خواہش
 کردہ در آن وقت در نظر بلکہ سرہند چاہ تاریک نمود کہ هیچ از غایت عمیق
 راہ بر آمدند و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آن وقت دال محوطه بودند و ضمه از ریاض جنت دیدم
 آنکه مخدوم زاده را آنقدر دفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان
 نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بجزوی و جابجا
 دیگر را که فرمودند از غلبه دیدن و خمول و بی نشانیها سرزده بود و کما لایکنی محض
 نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل
 کیشان دیده اند بخی اذان مرقوم میگردد و یکی اذان خوارق که بسیار مردان
 آنحضرت و غیر مردان باین فقیه رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیه و همه مخلصان ایشان
 اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد
 بجاک سپرده بودند بحال زایران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان
 که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
 اذان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
 سربندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایت انعامت سرخ شده
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریم بر موت کمال دوستان او سحانه گفته اند کمانی

شرح الصدور یعنی ان السموات والارض یکبیا علی المؤمن و کما السماء حمرة لظرفها
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده های عالیشان و بعضی در ویسا
 در واقعات و کشفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر و رأید از انجم است آنکه
 حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

آمدہ بہ بتاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مسابہات میکنند عرض کروم کہ قبلہ
 گاہا از مقام شکر بیچ کس را نصیب عطا کردہ اند فرمودند بلے مرا نیز از جمله شاکران
 گردانیدند معروض دہتم کہ در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمدہ و ازین
 کریمہ چنان مستفاد میگردد کہ آن جماعہ پیغمبران باشند یا کمل صحابہ
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند است چنین است اما مرا
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاوہ خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ ایشان را در واقعہ
 رسیدیم کہ سوال شکر و تکبیر چون گذشت فرمودند حق سبحانہ کمال رحمت نخست
 بمن الہام فرمود کہ اگر تو اذن دہی این دو فرشتہ در قبر تو بیایند عرض کروم
 کہ آہی و مولائی این دو فرشتہ ہم در حضرت تو باشند و پیش این بندہ سکین
 نیابند از و متعال نہایت رحمت و رأفت خود را شامل من دہشتہ ایشان را
 پیش من نفرستاد رسیدیم کہ ضغطہ قبر چون گذشت فرمودند کہ شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم خادم کہ از مخلصان قدیم است حاضرست و بخدمت
 برپا ایستادہ میگویی ایشان اقل قلیل را ہم بر سبیل تو وضع میگویند و الا انہم نشدہ
 مخدوم زاوہ کلان فرمودند کہ در حجرہ جماعت خانہ بودم و آن وقت سحر بود متعالم
 دیدم کہ حضرت ایشان از در واردند و بر سر عرش من نشستند و مراد بر گرفتند
 ہیبتی بر من ستولی شد و لرزہ در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب
 شدند و فاضلے دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
 ظهر کہ مخدوم زاوہ کلان امام بودند چشم سرمہ بفتح سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من
 ایستادہ اند چون میان من و ایشان در صف جماعہ فرجہ بود دست مرا گرفتہ
 بچو متصل ساختند کہ فاصلہ مانند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

فسقنی پوشیدہ بودند و گوش بیچ بر سر دستار چپیدہ و سحری در پای ایشان
 بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم کہ مبادا از وہم باشد ابائی رب
 و شک چنانکہ در ایام حیات میدیدم مشہود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون سہ آمدی و آتش بر جان زدوی بد رفتی و بر آتشم و امان زدوی
 با خود میخواندم و اشک اندوہ ہما جرت می راندم کی از مخلصان ایشان کہ در
 قریب رک بودہ و ہنوز خبر وفات ایشان را نشنودہ بود و فرزند آن پیش
 مخلص بیماری داشتہ بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردہ ہا
 و ران احضار آن طفل بیمار دیدہ است کہ حضرت ایشان آمدہ فرمودہ اند کہ
 بابا بجا رسیدیم و بہشت اعلا در آمدیم اول پایے رست و بہشت نہادیم
 بعد ازان سرور آوردیم بعد ازان پایے چپ را و بقیامی او تعالی مشرف گشتیم
 را ای معروض داشتہ کہ مرا نیز بہشت و بقیامی حق تعالی برسانید فرمودند
 کہ ہنوز وقت تو و فرزندان من نرسیدہ چون آن مریض ازان واقعہ برآمدہ
 محتش روے دادہ و بعد از وہ دو از وہ روز خبر انتقال ایشان بدیار آوریدہ مو
 بدرالدین مذکور در آن سالہ مذکورہ نوشتہ کہ بعد از انتقال آن حضرت من ہم در واقعہ
 ایشان را دیدم کہ خواجہ حسام الدین احمد کتابتی نوشتہ اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارتست کہ ما خود بخود و نگاہبان این جہانیم ما از جہان گذشتیم و در آن جہان نشینیم
 اناللہ وانا الیہ راجعون این حقیر جامع این کتاب غنی اندکست بدی چون خبر انتقال آن حضرت
 باین منزوی زاویہ غربت و مسکنت رسید از غایبہ دستگے و اضطراب با جگر کباب چشم پر آب
 و دل آوارہ و گریبان پارہ از شہر روی بیابان نہاد و زبان حال را بانشا و این را بغیہ
 خود کشادہ بی بیے تو روی دل بصحرای کمنی بدی چون کوہ ز بار غم و روح کمنی ہا از ہر
 فارسی نشان آن گل پر ہم ہا و ز ہر غمے سراع عنقا کمنی ہا اتفاقاً چون شب سید و کنا

شهر در ویرانه مسجد می بیاو آن گنج سر عجیب اندوه برده بودم با سوز و حرقت تمام
 آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
 چشم تر و اریم ما بجز از رسول عشق اعجاز و کرداریم ما بجز برگی شد رشته هر موسور
 اصلاحی نیافت بجز چاکهای کز تو بر حسیب جگر و اریم ما بجز بیخ هر سو بر تن با ششم ز نام
 حلقه ایست بجز در دل هر حلقه چندین نوحه کرداریم ما بجز در میان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی گفتیم ای
 قبله و وجهانی و آتش صبر که تواند نمود فرمودند ایتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
 در آتش را بکشکی بپالی گرفت با وجود این کرامی بند دیوانگی این عاشق مستمند
 افزود و روز بام این رباعی خود بود **دیوانه و لم ز چند مجنون تر شده و ز زخم کسان**
نال ام افزون تر شده و هر شایسته که بشکست ز می گشت توی بجز هر چند و لم شکست
پر خون تر شده باز خواستم که سر بر انهم چون پای بزین آن ویرانه مسجد نهادم بریز
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از اشیایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاوی خود برد و متعلقان مرا خبر کرد و ما را بجز احزان من بردند و نستم که آن
عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توانان
جز اهوای آن گنج بصد رخ و روز بان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه اشکر زبان شستم سر بر هر بگذری بجز هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبر بجز گاه بر خیزم و گاه بنفشیم چو غبار بجز تا توانان تر نیست ازین
بمسفر بجز بگفت آرم طلبم بوس کبابی جگر بجز کاسه دیده نم بر کف و در یوز
کنم بجز ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زر بجز خانه از آن گتم و نغمه ن
گیرم پیش بجز تا گریه ام ازین راه ز یوسف اثر بجز همچو آن نشسته که از دست
بدریا آمد بجز سر نم در روان کش تگرم چشم تر بجز اهل این قافله سر گشته بیخ

ع. و دوش دلق سیه پوشم و صد گونه مشام به

اند و شرابندول گرو ساخته ہاشم بخیاں نظرے بناچار خود را بفکر نظم و شرفیہا
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شخصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
 و رعایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
 بود کہ لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمثیہ و امثالہما و ران باب از
 دل کہ باب سرزودہ کہ مخلصان آنحضرت و فقیر زاوہ و دیگر

ہم نشینان ہر یک را جمع نموده اند یک تاریخ مشور کہ آن کریمہ
 الایح اولیاء اللہ لا خوف علیہم است بالکفایمیر و در این منظومہ تخریبہ نیز
 لمؤلفہ یا ایہا الامام لقد سافر الامام بہن کان ذیل رافقہ عروہ
 القبول بہ قطب الذی کفوفہ رب السماء لہ بہ حال الی تخریفی شانہا
 العقول بہ ما الموت کان بدر کمال قد الطلق بہن مشہور الظہور
 الی مغرب الافول بہ لسا اصاب ارث رسول بچہ بہ اکثب لعام علتہ
 وارث الرسول بہ دیگر مخلصان آنحضرت نیز فریب و تاریخہا شر او ظما
 و بیان آورده اند عزیزے از ہم پیر ہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جسر یوصل الجیب الی الجیب را بریادتی ہومیان موت
 و جسر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسر یوصل الجیب الی الجیب قضیہ
 انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم فایم و ہیدہ دل را براہ انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بذر احوال شہ زندان عالی مقدار و خلفای

کبار آنحضرت بخشانیم بتوفیق اللہ سبحانہ و کریمہ و فصل و ہم در ذرا حوال
 حضرات مخدوم زاوہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ مستین
 فرزند ہر مند حضرت ایشان بودند ولادت لازم التساوت آن نخل بر بند
 بوستان ولایت در سال ہزار زوی نموده از بدایت حدیث و آغاز نشو

و نام سیما صفیہ آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب
 علیہ الرحمۃ آنجناب را در کتب تعلیم و تربیت پیدا شدہ حضرت ایشان
 فرمودند کہ والد ما میگفت کہ این طفل شامع جانب چیز با از کیفیت و حقیقت
 اشیا از ما می پرسد کہ جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
 در حدود سنہ ہزار و ہشت ب صحبت گرامی حضرت خواجہ فانی ز خود
 باقی بحق بقدرس اللہ تعالیٰ سترہ رسیدند مخدوم زادہ نیز بنظر قبول حضرت
 خواجہ واخذ ذکر و مراقبہ و جذبہ و نسبت شریفہ مشرف گشتند و از علوم مستعد
 و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
 معاملات عظیمہ نصیب روزگار ایشان گردید و ہم از حفظ تصرفات و برکات پیر
 عالی مقدار و پدربزرگوار قدس سرہادران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
 دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بہت رسانیدند شنودہ ام کہ بسا بودی کہ دران
 ایام از وفورستی و استیلائی جذبات سرو پای برہنہ ہر سوسر نہادندی اوراق
 سبق را بیاد و او دندی روزے در اثنا سے باران با جمعی از طفلان و یاران
 برہنہ سرو آشفتہ حال ایستادہ بودند کہ حضرت خواجہ از آنجا عبور نمودند چون
 آنجناب را چنان دیدند تبسم نمودہ فرمودند مجذوب مارا بنگرید کہ چه میکند و قتی
 یکے از روی ایشان نوحی کہ در خدمت عزیزمی سلوک تمام کردہ و خلافت یافتہ
 متوجہ دیار خود بود و بخدمت حضرت خواجہ قدس سترہ آمدہ احوالات بلند خود
 بعرض رسانید و مرادش آن بود کہ مارا با بچنین احوالات نواختہ اند اگر اینجا
 ہمینہاست مصدر نباشم و اگر فوق آن بودا ستفاضہ نایم حضرت خواجہ
 مخدوم زادہ مرا طلب نمودہ فرمودند بہا احوال خود را بومی کہ در ایشان بیان
 بشنوند مخدوم زادہ احوال بعرض رساندہ اند کہ بخصو صہ احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال بچاه ساله او دم نیند پندار وید
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استملاک مخدوم زاوه قدس سره با بجای سیده
 که در غلبات و استیلائی آن حضرت خواجہ جہتہ تخفیف مغلوبے ویر اطعام بازا
 می دادہ اند چنانکہ حضرت ایشان قدس سره در مکتوبے تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبے کہ حضرت خواجہ روح التدر و صہ بجناب مخدوم زاوه نگارش
 فرمودہ اند این مضمون ہوید است از ان مکتوبے است این چند فقرہ قرۃ العین
 محمد صادق برخوردار ظاہر و باطن کرد و احوال او چنانچہ ظاہر است مستوجب
 حمدست بر بہمان حضور خود با شد از غیبت و استغراق اندیشہ نیست انشاء
 العزیز از سکر بصحو آید و فنا و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب از زمان
 صغیرن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکہ حضرت خواجہ قدس التدر سرہ بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده ہوا
 آن مخدوم زاوہ را طلب شدہ از امر کونیہ غیبی می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 ہر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بروہ از احوال
 ہر کدام از اموات ہر مقبرہ استفسار میفرمودند و ایشان ہر اوقاف حال ہر کدام
 چنانچہ مشاہدہ میکردند بیان می نمودند کہ تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجہ
 ہم در ان زمان حیات خویش بعضی طالبان را احوالہ بحضرت ایشان با کردند مخدوم
 زاوہ نیز از ان جماعہ بود بل بہترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابدست
 والد بزرگوار خود زوایا بہنایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکہ ہمہ گفتندی کہ
 این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عرصہ کہ بحضرت خواجہ خود مرسل شدہ
 اند انچام قوم است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری ہواد

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر و امن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسب تمام دار و انشی و آثار
فنا و بهریدول از ما سوا چنان از جهان و خصال آن جناب هویدا بوده که بعضی از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بودند اندکی فرموده اند که همپسند
این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سر و میگردود و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
و نیستی آن جناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایهها بخدمت
مخدوم زاده آنها رفتند لی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سر و از دل پرورد بر شد و گفت ای فلان اگر در خصوص
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرقی آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
سبکاش رفت که من از آن عرض نجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکل رخت
بست و قوه مد که ایشان در مسائل علمی از عقل و نقلی بغایت بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علمای شیراز که بنام او بود در معقولات بنیظیر بود رسیده عمری چند با او از وقایع
علوم هدایت و حکمت که زاده طبعش بود در میان نهاد و بعد از تمام سخن آن فاضل سیر از
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکرده ام که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک
مسائل و قیوه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبه انکسار و وفور تفرید و بهت و انس بناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند بخارش
نموده اند بر خوانندگان هویدا است ما بفقرة چند از آن کلمات ارجمند اکتفا نمائیم
در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزند می اغری مجموعه
فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزند می
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم

ازین دفترست کہ این مقام را بفرزندى ارشدى عنایت فرموده اند و اول
 ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است کہ استفادہ
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفادہ
 فرزندى اعظمى علیہ الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر کہ از ولایت
 موسوی استفادہ شبیه ولایت رحیل مؤمن است کہ از آل فرعون
 بودہ و ولایت فرزندى علیہ الرحمۃ شبیه بولایت سحرہ فرعون کہ ایمان آورند
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر رحمت را و یکی از دوستان
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعظمى رضی اللہ تعالی عنہ با دو برادر خود محمد فرج و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند و نامش و انا الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاً باقی ماندگان
 را قوت صبر عطا فرمودند تا نیابلیہ را سرداوند خوش گفت ۵۵ من از توری
 نتیم گرم بیازاری بکہ خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
 آیات حق جل و علا رحمتی بود از رحمتی رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
 آن یافت کہ کسی یافت پایہ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بجد کمال
 رسانیدہ بود حتی کہ تلامذہ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت
 نام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستغنی
 است از آنکہ در بیان آرد معلوم شماست کہ در سن ہشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ناقدیس سترہ معالجہ بسکین حال ایشان را بطعامها
 بازار کہ مشکوک و مشتبہ است می نمودند و می فرمودند کہ محتبہ کہ مرا بجد صادق است
 بیچ کس نیست و چہنین محتبہ کہ اورا باست بہچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود عجائب و غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
 بر یکے از اولیاء از حضرت حق سبحانه و تعالیٰ چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و
 بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و عا میگرد که
 در سن طفولیت و نیامی وینه را وواع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یارانی که بیماری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمود
 اندکرامات و خوارق که از محمد علیؑ تا بهشت سائلی مردم معاننه کرده اند چه نویسد
 با جمله جواب نفیسه بودند که بودیت سپرده بودند شد سبحانه الحمد و المنة که امامت را باطل

آن بی کره و بی گناه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تقنا بعد هم بجزمت سیدنا سلیمان
 علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد و یار قندهار مخدوم زاده بشا
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سوادق صبه سرینند
 واقع است بر رفتند و لمح بر فرار منور مراقب شستند بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در سفر سن بودند فتح عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتمی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز ووشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز ووشنبه نهم
 ربیع الاول هشتاد و پنج سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون و با در آن
 بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخواند تا مانرویم سکین نیاید ایشان راتپ گرفت و بر رفتند بعد
 از آن و با در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلیات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده
 آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
 این بار ابرود ششم شمار ابرودمان چیدین روانها شد و یکی در خواب دید که هر که نام
 مخدوم زاده نوشته با خود دارد و از آن بلیه بر بد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
 نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند
 که در مقبره خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
 متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان است تا مورشدند چنانکه
 قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
 زیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صبح شنبه
 مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پراز انوار میداشتنند و اکثر اوقات معاملات
 عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعا
 آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانہ و عنایات که بظهور می
 کشوف می ساختند و روزی بعد از برخواستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجیه
 او بودم دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
 و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشکفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدر
 ستره بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با آنحضرت مرسل
 داشته اند که از انجایی باحوال گرامی ایشان توان برودب منہما قبله گاہ از تو
 جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رحمت او نگذرد و آن بیسرنه مگر توجیه فادمان
 آن در گاہ مدوسه فرماید و دستگیری نماید مرصع باکر بیان کارها و شوار نیست
 الحمد لله و المنته که بزمین توجیه شریف بطریقے که امر فرموده اند استقامت
 وارد و دوران کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزیین است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و از حافظه قرآن می شنوند بعضی اوقات مقبوض
است و بعضی دیگر بسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جزآن همه تعلق بیدن
دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف کسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن راهمه داخل
ظلال میدانند و از اطل متجاوز نمی باید لطائف او بیدن محتاط بودند و در نظر بصیرت
غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور موفور السرور عرض کرده بود احوال
از بدن در نظر متمتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز
یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو
دید تمامی کار بیشتر نیست احوال مقبوض ظاهر میشود و فاما تا حال توجه بعالم نیاید است
چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرات نمود ب مهنما عرضند و
کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
مفهوم می بود آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید بسط عظیم
گشت نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه مثلاً از جانب این
کس می بود احوال بهره بهت از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت
قبول نمی یافت کلمه آة التي تطلع عا لیه الشمس فا حرق بذلك الطلوع کل ظلمة و کدورة
من البدن اللطائف و محل فیها کل نور و برکت یعنی فان شرح الصدور و تسع القلب و صال البدن
کلمه نور امضیا لطف من السرور الروح الذین کانا قبل ذلک و جدت التجلی الاکل من بین اللطائف
على القلب فلما نظرت الى القلب ظلم ان فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الى القلب
ظلم ان فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الى القلب ظلم ان فی ذلک قلب
آخر و التجلی علیه کذلک الی غیر النهایه فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن توهم الان
انه انتم الی القلب البسیط و لیس متیقن و علم ان الحالات السابقه من هذه الحالة بالنسبة الیهما

کانت کلها تکلفات صرفه و کان عظم اسم هذا المقام فما كتبها بسور الأوب قبله كما قال ابن حجر
 كثر من اثره يست از آثار توجبه انظره اگر برتن من زبان شود هر موی ذیک شکر تو
 هزار تو انم کرده و آرزو مندی دریافت ملازمت فادمان درگاه راجه شرح و بحق
 سجانه با حسن وجهه این دولت عظمی میسر گردانا و بجزمته ابی الامی آل علیه علیهم من الصلوات
 اتما و فضلها حضرت سلامت و جماعه اعدا هر چند خباثتها میکنند و منصوبه بامی انگیزند
 آخر الامر توجبه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندها سے اینجایی
 همه عرض بندگی بنمایند و سجد و ذوق حاضر میشوند پهنها حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع پس نورانی ظاهر شد گویا
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوات و السلام مرکز و اجمال این مقام است گویا دریای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمال بقدر استعداد خود از بعضی آن مقام بهره دارند
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر بار اصله الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سجانه توجبه علیه نصیب کامل روزی گردانا و و هنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذران است درین ماه معظم خلیع بر کلاه
 مفهوم پیشود اخوی محمد سعید اوصناع هموار وارد و اوقات جمعیت و ذکر میکنند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیت تهی حضرت ایشان قدس الله
 سره العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیست که عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصت و شصت است از دفتر اول مکتوبات چون غایب
 تطویل و تفصیل بود و معارف در آن با هم دریافت نقل آن یا فقره از آن و شوا
 نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بسن مقام

اخلاق بل و فوراً حوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفات
 کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار و پنجاه و پنجم هجری شریف
 بوده و حضرت ایشان قدس ستره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنجاه ساله بود که ویرا
 رنجوسے پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بیفتی
 گفت حضرت خواجہ را میخواهم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سره
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حریری نموده و غائبانہ ازمانسبت در بود و نیز
 حضرت خواجہ قدس سره در بعضی مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 مخدوم زادہ در انیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده و عاگردہ اند و مکتوبے کہ یکی
 از مخلصان و مدحت حضرت ایشان با قدس سره بر نگاشته اند و پنجاه و شش
 فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الہی اند استعداد ہای عجب دارند با جملہ شجرہ
 طیبہ اند ائمہ اللہ نبی تاحسنا و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سره اشارت
 است عظیم بعلو استعداد و فطرت ہمہ مخدوم زادہ و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بہ سن تمیز تحصیل علوم صوری پر و خندہ حصہ
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ و بیخے را در ملازمت برادر بزرگ
 خود قدس ستره و بعضی را در صحبت شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ باخر رسانیدند تا در
 انواع علوم عقلی و نقلی بہارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجہ والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طالیف بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و در سن ہفتاد
 و ہیزوہ سالگی بر ویدہ شد گویا در ایشان بلوغ طبع بیدار گشت معنوی توام گردید
 از ان وقت تا حال کتب علوم دقیقہ را از معقول و نقول بہارت تمام در سن ہفتاد
 و بعضی کتب معتبرہ تعلیقات و حواشی زیبا رقم فرموده اند از انجملہ است تعلیقات

مشکوٰۃ المصابیح کہ در ان تحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ما خدا کہ خفیه است
غایۃ سعی سبذول و شتہ اند بعضی علما کہ مطالعہ نمودند بغایتہ پسندیدہ زبان ثنا
و عا ایشان کشودند و روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلہ مشککہ کہ
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان صل آنرا در غایتہ تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سرگوش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زاوہ تو در مہارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدہ لاہور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کردہ بود
و علماء و مشائخ آن بلدہ را وزیر اکابر تریل آنرا دعوت نمودہ بود و در ان مجلس تقریباً
سجدہ تحیت و سجدہ عباوت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاوہ با برادر عزیز
خوید بجانب بودند و جماعت کثیر از محول علماء بجانب سخن را از ہر علم تقریباً در جات
عالیہ رسانیدند طلبہ علم از قوت علمیہ این دو برادر در تحیر رفتند و اہل مجلس منظرہ
در آمدند و بر رخے کہ بہ خصوص مشار الیہا را منی شناختندی پرسیدند کہ این دو عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند ای
از ان صدق ولایت این قسم در ہدایت چرا بطہور نیاید و نیز این مخدوم زاوہ سلمہ
بتقریب عدم رفع سبابہ در شہد بذبب مختار حنفیہ رسالہ بگاشتہ بودند و فرمودند
مقصود آنست کہ اہویت عدم رفع ثبوت رسد علمای کہ ثبوت رفع سبابہ بودند
و اقامت جواب تحیر مانند روزی حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ سترہ بتقریب
جامعیت این دو برادر بہ این حقیر فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتیم دیر چہین فرزند می کہ در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواہم یافت حق تعالیٰ بحض کرم این دو برادر بر خور و ارانائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علی الاحسان این مخدوم زاوہ سلمہ اللہ
اخذ طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ بہ سببہما اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سر بندگی
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بود که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد کثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر رفتگیها و دل مفهوم پیشو و در قصه شاه
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد چندان که غلبه بیکر و بدن متالم می شد و درین میان ظهور حضرت خوا
 بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و بیشتر تسکین شد انتمی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
 مخدوم زاوه بزرگ علیه الرحمه نوشته اند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
 صریح است هیچ یک از یاران را باین خصوصیت روی نداد و انشاء الله که تیر بولایت
 فاضله مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر باره از انتقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات فاضله آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
 محمد معصوم و ظلها می بود و نسبت به تهای بلند و احوال ارجمندی نواقضند و محرم سراسر
 غریبه و معارف و عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بوساطت ایشان استفیدی گشتند و در یکی از اسفار که این دو
 مخدوم زاوه عالی مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سر بند
 ماند و بنده که در خدمت حضور بود و شاید پلیمو که چون وار و عظیم و معرفت
 شکر و بحضرت ایشان رفته میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
 میکردند و در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل هست برین معنی
 بشا زالیها رقم فرمودند الحمد لله و صلواته و السلام علی رسول الله و آله

در کتاب توب هفتاد و هشتم در جلد ثالث

گرامی ہر چند شتاق و خواہان صحبت مانند ما ہم آرزو مند حضور و ملاقات
ایشان اما چہ توان کرد کہ جمیع آرزو ہا میسر نیست مصرع تجری الیریاخ لاشتی
اسفن پوزین عسکر بے اختیار رغبت مانند را بسیار مغتنم میدانند و کیست
این عرصہ را بہ از ساعات کثیرہ و اکنہ ذکر تھوی نمایر اینچنان میسر است کہ در جہاں
و گہ معلوم نیست کہ مثال آن میسر شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال
و مقامات این مجموعہ علیحدہ معنی کہ از جانب سلطان است آرزو یہ کمال اُفت
و رضامندی مولامنی خود میدانند جل شانہ و سعادت خود را درین مجلس می انگارند
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقہ
غرائب غنچ و ذلال لکین ہر دولت و نعمت تازہ و بواجب کہ روز بروز می رسد
فرزندان در دل می فلند و از دوری و نایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انکارم کہ شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است کہ انقدر کہ پدر
خواہان پسر است پسر خواہان پدر نیست ہر چند قضیہ اصالتہ و ذمعیہ مقتضی عکس
این معنی است چہ اصل را احتیاجی نیست و فرغ سراسر محتاج اصل اما از پیشگاہ
چنین آمدہ و اشد شوق اصل را ثابت گشتہ آری مصرع در خانہ بکد خدا می ماند
ہمچہ چیز پند و سلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصہ بیشتر نامزد
این دو کل برومند بوستان ولایت میگردند کمالا یخفی علی ناظر ہا و سفر جمہر
کہ این بندہ در خدمت استان حضرت ایشان بود می شنود کہ در ہر چند روز ایشان
این مخدوم زاوہ البغیض فام و نسبت مخصوص سہرا از میساختن کیونکہ فرمودند
گویا این سفر جمہر بے محاسبید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در علو
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی کنی ہمین رفتن قریب بنمایند چہ ہم محمد سعید چنان
شود کہ تواند برین مسند نشست فقیر خواہی آنرا بسع این مخدوم زاوہ ساند

بلینت و وقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 بیسج و چه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند بر اورم محمد معصوم
 را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 اقدس ایشان نیاید نظر باینکه من بر هزار هجرت بزرگوار قدس ستره که برون شهر
 واقع است زاویه اختیار کنم و مسند واری حواله قره العین محمد معصوم باشد
 فقیه این ماجرا را بخدمت مخدوم زاویه خواجہ محمد معصوم بظلمه معروف دشم ایشان
 نیز بگریستند و فرمودند ہانا اعزقی مخدومی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ مر اللہ خدمت
 خود می اندازم کہ نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط با شرعیہ و اخلاق
 ماکبہ و قوت علمیہ و غیرہ خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
 خود را در خدمت ایشان می بینم فقیہ این ماجرا در خلوتی بعرض حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب چشم مبارک آوردہ باین فقیہ
 فرمودند مے بینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر نجستہ سیرا و دعا
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرضیہ از بعضی عراض این مخدوم زاوہ
 کہ پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات باند حضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
 می آید بعد از آن [باقی در صفحہ ۲۷، ۲۸ کتاب ہو عرض داشت
 احقر البید محمد سعید بوقف عرض اشرف میرساند کہ از اندوہ مفارقت صوری
 چه عرض نماید گاہ وحشت آقدر استولی میشود کہ ترصد ملاکت و مرض شدید
 میگردد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود تعلقات شتی کہ دامگیر شدہ گمانا
 آن دارد کہ دیوانہ و از اجمع علانوق گسستہ و ہمہ را سوخته غرتت اختیار نماید
 کہ جز لب گور این کس را نہ بینند در حلقہ پیشین شسته بودم و حافظ قرآن میخواند
 ظاہر شد کہ چنانچہ ظرفی رافالی سازند باز پرسی سازند بندہ را پرسی ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آنرا نمیدانند چگونه اجزش رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شمر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است ثبوت
مجد و بجهت منظور گویشی عالی را پر کرده اند و گران این می آن وضع است فرد آن روز
دیدم که آئینه کوران بنامید که روی من و اعنما محققه وارو که در نظر مردم نمی در آید و دیدم
که آئینه در کمال صفایست و انستم که رنگ گرفته صورت و اغدار ظاهر شد از آن
و آئینه ششم آئینه دیگر گرفتم دیدم که و اغنمای رشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفته در کمال آبی و صفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد غایب الحال
تمام و اغدار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مرآت شمی منار شمی است پس اول
چون عالمه در میان عدم وجود مختلط بود آئینه بر مشابه آن بود و وقتیکه معامله بخدم
صرف کشید آئینه عالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن غنچه حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایتاً اطلاق آن با بقای عدم است که ملتبس با باطل است چون
عدم باطل خود میوند و اما منقطع میشود و اینجا حقیقت بی اطلاق آن ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود و وجود همیشه خود حاضر است بصفت
آنحضرت امیدوار است که تفصیل این حقائق بهره ور گردانی حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شب در سخن خانه خود در و از راه از روین بسته
خفته بودم و نصفه زیاد از شب رفته بودی که بشدت تمام وحدت در و خیر
شدم که که با شد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدرو آره خانه آدم که کشتایم او
در ایچانب خودی کشید من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش مجبور رسیدن آواز ایشان آینه
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
 شب را عرض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخوست و باید مرا حشود
 من مطلع شدم و بانگ بر وزوم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب بخانه
 خواب خود را کشیده بودم و لغایمی آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
 کند من کلمه لا حول و لا قوة الا باللہ بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
 برآمد دیدم که ملائکه با دو در با شہان نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
 را از نواحی اجلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت بمان روزی که را
 ازان منزل آوردند که امشب جن باین اسب رسانیده ام یعنی نیز مصدق
 فرموده ایشان گشت پدایض حضرت ایشان خود در ساله مبد و معاد و توتوم
 اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
 کوچهها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
 از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و پیدین و بسیار خود نظر نمیتواند انداخت
 در رنگ مقیدان و محبوبان می کشند و صلا مجال مخالفت ندارند الا
 ان یشاء ربی شایا و دران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
 موکل گزینی است آینه که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضرب
 کار او کفایت کند خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ فرزند ثالث حضرت
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنہ ہزار و ہفت ہزار و ہم
 شہر شوال ہجری بودہ حضرت ایشان قدس الشریعہ الغریب فرمودند مقدم
 بیمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مبارک و بیایون آمد کہ بعد

تولد او چند ماه پس از مرگ حضرت خواجہ خود شرف شدیم و دیدیم آنچه فرمود
 و دیگر تعریف علما استعداد این فرزند را چنان فرمودند کہ از محمدی الشربانست
 و نیز آنحضرت بکرتوبی برگناشته اند کہ از فرزند محمد معصوم چه نویسند کہ و باندا
 قابل این دولت است یعنی ولایت فاضلہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ و نیز
 بر زبان شریف رانند کہ از اقتضای علو استعداد او بود کہ در ایام سالی
 بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
 آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیواحق است چون زینجا کر سپندان
 تابع و پند نام جمله چیز یوسف کرده بود و پانگاہ فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
 اند و نسا و صبیان در وصول انوار فیوض مساوی ذلک فصل التالییہ
 من یشاء و اللہ و بفضل عظیم حضرت ایشان ہمیشہ بنا بر مشاہدہ بلندی
 استعداد و آثار شد و رشاد کہ ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاہدہ
 مینمودند نظر عنایات شامل حال او میشدند و منتظر ظهور کمالات خفیه کہ در یکی
 استعداد موع می بود می بودند و مینمودند کہ چون علم مبدا در حال است از
 تحصیل آن چارہ نبود از جهت تحصیل علوم از معقول و منقول نیز ولایت
 می نمودند و از کتب دقیقہ علمیہ بقراءہ صفحہ صفحہ و ورق ورق امر کرده مینمودند
 با بازوار تحصیل علوم فارغ شوید کہ ما را بشما کار ما عظیم است تا بتوجہ شریف
 آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
 سالی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگر چه دشمن تحصیل قال در تحصیل حال
 و منور بال سرگرمی بود و اما بعد از فراغ از آن بگلی خود توجہ این کرد و پیر تا بعنایت
 اللہ بجانہ از احوال و اسرار فاضلہ والد بزرگوار خود رضی اللہ عنہ بہرہ فراوان گرفت
 مخاصان رسید و از آنکہ حکم واقعہ کہ این مخدوم زاوہ ویدہ اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

فقیر بقرع مسالت این معنی نیاید و اثر اجابت می نمود و فرزند مستحق
 این دولت می یابد یا کریمان کارها دشوار نیست بذا اگر استعدا دست
 هم دادا دست تعالی سے نیاروم از خانه چیز بخریش پتو و ادوی همه
 چیزین چیزتست پتو بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر ولالت نموده
 نوشته اند قال اللہ تبارک و تعالیٰ عملوا لداؤد شکر او قلیل من عبادی لشکر
 میدانند که شکر عبارت از صرف عبادت جمیع ما نعم اللہ علیہ من ابجوارح و لفقیر
 الظاہر والباطن الی ما خلق اللہ و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر واللہ سبحانه
 الموفق انتقم بعد ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زاده با بشرف ملازمت
 رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزند می محمد سعید عطا
 کردند حمد اللہ سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت است
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بحکامات فرزندان
 فر و البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهمواره جاری و ارا
 و از ان دوسر چشمه زلال کمال بکام متعظشان این راه شحہ برساناد و بهم از
 عنایات الہی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکہ درین ایام با وجود مشاغل از
 افتادہ طلبہ علم و افاضت طالبان حق و التزام اوراد و اقیات در اندک روز حفظ قرآن
 مجید نمود و ماشاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانه و الطافہ مخفی نماند کہ این
 مخدوم زاده را غایتہ اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چه آن
 معارف کہ داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات
 از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از انما در بیاضہ خاصہ
 خود تسوید فرموده چون باین بندہ نظر عنایتہ داشتند و محرم نیستند
 بالترانہا اطلاع بخشیده بودند و بہ نقل بعضی اجازت فرموده و بعضی از ان

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار ابر
 نمی تابد از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می
 سب امر او از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنه
 آنست که حججه و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
 حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گو یا آن بقعه فنا بقای جنت پیدا میکند
 فانهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه وسلم ما بین قبره و منبره روضه من ریاض الجنه
 این قسم روضه خاص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر تومی از
 جنت در آن بقعه تا بدمی شاید ب ۲ حیاتی که بنشار و نبوی تعلق دارد و چیز
 می طلب حس و حرکت و حیاتی که به بزرخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 با وی حرکت بود و حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق هر محل حیاتی داده است
 و در بزرخ از حس چاره نیست تا عالم و تلمذ و صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست
 س ۳ علم که عبارت از انکشاف است و قسم است که با انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بکن تعلق گیرد و اول قسم اول است و علمی که بواجب
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویت اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تعالی شان ۴ در مقام رضا که فوفوق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریم
 انا کن استنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنسخ استنسخ

ملک مراد سیدارند و اسناد را مجازی میگویند اما مراد روزی و حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
 متوجه شد شهود گشت که در آن مرتبه استنساخی و استنساخ ملک ثابت است
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص خصوصان است که میان او تعالی ایشان امور میگذرد
 که میخواهد که ملک بران اطلاع دهد و آن فضل التدریجیه من یشار و التدریج فی فضل العظیمه
 آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین را و در سیدار و مینماید که همین باشد
 که نسبت بحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الشد تو فی الانفس حین موتها
 مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت انذرت
 و کل کلم الایة او کتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک و ما جاز فی بعض الاحیان
 من توسط الملک لبعض الخواص فیکون حملها علی هذا المعنی باو فی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه التدریج بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
 خود را بزبان عرضه داشت نموده اند با نقل دو عریضه که دو شاهد عدل علم
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم ب عریضه اولی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بموقف عریضه باریا فنگان عقیبه علیه میرسان
 سر فرزند نامهای گرامی پے پے رسیده معامله را از مفضیض باوج برودند
 بعد از وصول بکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بحسبیت التدریجیه فنا و
 بقای بان نور میسر گردید و تاملی در آن استغراق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گا با از عنایات او تعالی بوسیله توهمات
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او بجا چه بیان نماید کسان کسان بزند
 هر چند نداند که از کجای میزند و به کجا رساند اما کیتیا و حال او درین بیان میدهند که در وقت

است نریانی سه من نه بافتیاری خود میروم از قفای او به آن دو کتد عنبرین
یکشدم کشان کشان بحق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تینر کمال عطا فرما پدرب
زونی علما بحسب معامله ایست که با وجود و در و این احوالات بعضی از اوقات زو فور
قبض آن قبض می شود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معامله خاصه تا نزد
میگردد و کیفیت مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود و اینقدر میدانند که ما
اصابک من حسنه من الله و ما اصابک من سستیة فمن نفسک و ازین معامله
مناسبت خود را بر ابراه انابت پیش از راه اجتمای بیند و اعتبار اطفای میداند بل حست
می آید و خود را بان تسلی می دید که بنده را بخو است چه کار هر چه عنایت فرمایند آن
راضی بایر بود حضرت حق سبحانه و تقاضی از محبوبیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت غنا
فرماید العبودیة عریضه ثانیة عرضہ دشت کمترین بندها محمد معصوم بذروه عن
فاک نشینان آستانه علیا میرساند سفر از نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
نا قابل و در از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از ورود آن یا
سه من که باشم که بران خاطر عاظر کذر م به لطفها میکنی ای فاک درت تاج سرم به
قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و کدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
آنرا بجا آورد با شده چه هر عبا دستگی که باین طرف منسوب بوده باشد
البتة قاضیست و عیب و نقصان متصف اللهم لا احصیة ثناء علیک انت
کما انتیت علی نفسک کتوبات معارف شریفه جدیده را انخومی خواه چه محمد
باشم از آنکه فرستادند علو درجه آن نه بان مشابه است که فرخورد هم هرلی سرانجام
باشند و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بنگی ظلال اسماء و صفات و اجسی است
عز شان پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد

تاقیام اینہا بان جو ہر بود پس از ذات ایشان را بحرمان نصیب نبود
 و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبہ در نما
 تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنی افتاد و بد کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند
 باصل خود عمو و کر و ند و بیج نامی و نشانی از ان نماند و تمام مضمحل و محو و تماشای و در
 اصل خود گشت ہر چند عروج ^{فقد} مینماید و ولہ آنست کہ از ذات مجر و بہرہ یابد میسر نیست
 و ہر چند میر و دہمہ در اصول خود میر و دو در اصول الی ما اشارت اللہ تعالیٰ و مشہود
 گشت کہ تا ہر جا میر و ہمہ در وجہ و اعتبارات میر وی اصل اصول اند و ازین اصول
 و اصول اصول بذات مجر و رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و
 ذات غر شانہ ما و را در راست چہ اطلاق اصل دوران حضرت بل سلطانہ ساقط است
 آخر الامر معاملہ بیاس رسید و یقین یقین معلوم گشت کہ ہر گاہ اصل تو صفات و
 اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواهد بود کہ خود را در اصول خود مضمحل و تماشای سازی بعد
 از انحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد و امرے دیگر باید کہ نصیب از حضرت
 ذات فرا گیر و بل سلطانہ دوران وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین
 بن العربی قدس سرہ خوش میفرماید کہ وما بعد ہذا الا العدم محض یعنی نیست
 کہ بعد از فنا و انحلال در اصول مگر عدم محض چہ اصول را دوران حضرت را ہی نیست
 غیر از انقطاع و ذات مجر و را الورا است تا این را ذات عطا نظر میند ذات تعالیٰ
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند کہ این قسم بزرگت یک عصر
 متعدد و نیشو و علا و بیاس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد و ایام
 یاس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 عدم تعد و بگدام اعتبار خواهد بود و یا فرق اصالتہ و تبعیتہ باشد اما این قسم خواطر
 مسکن آن فطر اب نمیشد محرمے نبود کہ با وی در و دل توان در میان آورد

بحکم حتمی اذ استیاس الرسل و طنوا انهم قد کذبوا بما هم نصرنا انجی من نشار بر آخر
 مکتوب کلمی کہ نامزد این فقیر گرویدہ اطلاع دادند ہر چند مکرر بران مکتوب
 گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
 حرف میگذشتہ الحال بتوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معنائے بکشاید
 چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعہ نوشت
 نمود انشا اللہ تعالیٰ کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گرد و العبودیتہ انتہی
 مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والا مقام التفات نامہ
 نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ بعضی امور کہ فقیر را بصدقہ
 حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آر و کہ از اسباب
 بعلو حال و انکسار ایشان پے توان بر و بندہ ہوا ب ہوا الحمد للہ رب العالمین

والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر
 گرامی از صنوف دوال وارستہ بدلول حقیقیہ پیوستہ باشند و
 از جزئی بکلے و از آنجا با فوق ملحق گشتہ و از قوسین باونے رسیدہ و
 فالص را از مخلوط جدا ساختہ و از دائرہ صباحت گذشتہ چغے بدامان نقطہ
 ملاحظت زودہ بل مقتضای المرع من احب و ربطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ
 کردہ باشند و از علم بناوانی و از گفت بخموشے آمدہ و معاملہ نفسی را پس
 پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از اسباب نصیب جمول الکفایت
 و لوفی اجملہ فرا گرفتہ باشند و از خلیل بربیب رو آورده بودند علیہا الصلو
 و التسلیات و علی محبہا مصرعہ باکر بیان کار ہا و شوار نیست ہذا از علو فطرت
 و محبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب است بلکہ توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را برزلات

و معاصی صرف نمود و چه یار که این مطالب ارحم بند را توان خطور نمود این سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع مست آنست اینقدر می یابد که با وجود این همه ناقابل و عیصیان سرس و نشاء در نهاد او و و و نهاد اندک است و معروض را از حقیقت آن گماهی اطلاع نه و او اند همواره و آن نشاء خود است و همه وقت عاشقیها با او در میان دار و بلکه آن سر نزوم و مع آن انکار نیز محبوب است امید از الطاف بے غایات است ایوب العظیبات آنکه آن معنی گما هو در ظهور آید و از سر بیلان کشد و از قوه بفعل آید و ما اولک علی الشکر بجزیر پروردگار این محبوس زندان دنیا را از حبس خلا بخش و این مرغ شکسته بال را از قفس وارها ن تابی مزاحمت اغیار ستملک آن نشاء بل نشاء آن باشد آنه قریب مجیب است

مکتوبه اللطیف مخفی نماید که حضرت ایشان را رضی اللہ عنہ غیر ازین سه فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند یکی شیخ محمد فخر بود و دوم شیخ محمد علی رحمتها اللہ که در زمان حضرت ایشان با رفاقت برادر عظیم قدس ستره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارحم بند و استعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن مخدوم زاده بمحمد علیست آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت علیست علیه السلام بحضرت ایشان ظاہر شد و فرموده اند که در فائده شما سکر متولد خواهد شد ستمی بنام ما گردانید و دیگر محمد اشرف که در حین شیر خواری که نیز و ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا است طول الشکر عمره اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

باب ۱۰۰ در وصف حضرت ارحم بند

راشاہ از ان لقب است کہ خدمت شاہ سکندر قادسی رحمہ اللہ
 کہ سابقاً ذکر حال او محرر گشت بہ نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزادہ بر خور وار داشت و بشیوہ القاب اجداد و امجاد خود این قریۃ العین
 راشاہ خواندہ بود و وجہ تسمیہ ایشان بچہ آن بود کہ پیش از ولادت آن
 مخدوم زادہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ ملہم شدند کہ در خانہ تویسر
 آید بچہ ہمک یعنی نام ترازندہ وارد و چون متولد شد بان مناسبت
 بان نام سمی گر وید و ہوارہ از سمت فطرت و علو استعداد آن قرۃ بصرہ
 ولایت خیر رسید تا آنکہ این نور دیدہ بہین تربیت حضرت ایشان سن
 ہشت و نہ سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دوران سن کودکی از تحصیل علم
 رغبت و محبت دیدہ می شد و باوستاوش رابطہ مشاہدہ می گشت کہ از بیچ
 طفل کس ندیدہ و شنیدہ وقتی کہ حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعضی خادمان این مخدوم زادہ دوسہ مترن استقبال آوردند چون
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد کہ بنا بر سبب آنحضرت بعد از سہ چہار
 روز بسر ہند خواہند رسید التماس رخصت سر ہند نمود حضرت ایشان
 فرمودند باین ہمہ تعجیل رفتن چیست مگر ما را یاد کردہ بعضی رسانید کہ دین
 چند روز در سبق من تعطیل می رود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
 بوسہ تا خود را یاد کردہ ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آری چرا ہمچنین نبود کہ از طبقہ علماست و از خاندان حفاظ و صلحی اختصاص
 فرمودند و ربلدہ اجمیر کہ حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیدہ
 بود روز سے فرمودند بخاطر آمد کہ محمد بچہ نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بہرہ ور گرد و ما چہ باید کرد کہ او طفل و معاملہ اجل ما بس نزدیک این بگفتند

واز بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بزمین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم پیم معقول و
 پیم منقول باخر رسانیدند و با استحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقہ انقطاع و تبطل و
 افرادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنتہ سنہ
 و رعایت این طریقہ علیہ بوجه او فرستقیم و مستقیم اند چنانکہ آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویہ بر حسین مبین شان شاہد عدل است علیہ ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوال بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
 قبول آن مجدد و مزاوہ آنست کہ نبیرہ حضرت خواجہ باقی باللہ دختر خواجہ کلان
 خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ و ابقاہ و در جبالہ کجاح آن گو بر صدق ولایت منسلک
 گردیدہ است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صورتی نیز شرف امتیاز
 یافتند امر و ز کہ سال عمر آن بر خور دار بہ پانزدہ رسیدہ مطول میخواند امید
 کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 سہ صبیہ بودیکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشتہ دوم کہ
 بہ سن پانزدہ رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ
 سوم در حیات و از صالحات و استقام والا کرام فصل یاز و ہم در بیان احوال
 خلفا سے حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوہ صفا کیشان میر
 محمد عثمان سلمہ اللہ تعالیٰ و الذی بجناب خدمت شمس الدین تکیے عرف
 بمیر بزرگ اند کہ در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر
 بدیشان و ماورالنہر بودند و در بعض علوم نادرہ چون جفر و کسیر و امثالہا و حیدرہ

ومولد و سکون و مدفن ایشان بلده کشم است از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرستیزگان
 بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار کی از قدمای آبا ی ایشان غریزی است
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و انداز اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لیسان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمہ اللہ در طریقت بدرویش موزہ و وز بودہ کہ آنجناب در سلسلہ
 عشقیہ صاحب حالات و کرامات بلند بودہ اند و از درویشان محققان زوایا
 سمرقند بہت کفایت خود موزہ میدوختہ اند و خوب بازار برودہ آنرا میفرودختہ اند
 خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکردہ اند کہ روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدے در رسید کہ در ان وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر بستند و بیچ الہی حکیم شریف آنجناب نرسیدہ
 و حال آنکہ ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمی قدس سرہ رسیدہ اند
 و رسالہ بنام نامی آن عزیز تالیف نمودہ غالباً نام حضرت شیخ راوران رسالہ
 بہ آب زر نوشتہ بودہ اند چون شیخ آنرا دیدہ اند فرمودہ اند چنانکہ شما
 نام فقرا را عزیز و محترم داشتید حق سبحانہ و تعالیٰ شمارا معزز و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بہ سمرقند رفتہ بودند بعد از رفع آن
 عارضی بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شایہ اوہ مشفق العالما
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابتہ در غایت نیاز مندی بمیر نوشتہ است جناب بکابل
 طلب فرمودہ بعد از رسیدن با احترام تمام تعلق نمود بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون حکم آن دیار بیکے ازینہو مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طلال طلبیدند و با جابت رسیدنی سنہ اربع و سبعین تسع مائت خدمت
 مرشدی میفرمودند کہ مر ابوالد خود ہمین اعتقاد علم و عمل بود کہ ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بن گفت والد شمارا در واقعہ دیدم فرمودند
 کہ بچہ نعمان گو کہ چہا بہا این ہمہ است اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمہ المنان در سمرقند بودہ در حدود سنہ و سبعین و تسع مائت پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہ بخواب
 دیدہ اند کہ فرمودہ اند کہ از تو فرزند می سعادتمندی متولد میگردد و او را اسمی ہم ما
 کہ و ان مرشد میفرمودند ہم در ایام صبی بعضی فکر تھا و حیرت ہمارا فرود میگرفت بعد
 از آنکہ در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 کہ فکر تھا و حیرت ہائیز شعبہا بودہ اند ازین راہ در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
 عارف آگاہ امیر عبید اللہ بلخی عشق رحمتہ اللہ علیہ رسیدہ باشارہ آن بزرگ
 اہلبت نمودہ اند چون بہندستان آمدہ اند نیز از وفور شوقی کہ باین معنی داشتہ اند
 از بعضی درویشان تعلیم از کار گرفته بودہ اند تا آنکہ قائد توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجہ فانی ز خود باقی بحق بقدرت اللہ تعالیٰ بر سر
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیدہ بذر و مراقبہ طریقہ شریفہ نقشبندیہ
 مشرف گردیدند و در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقہ تمام بسر می بردند از ان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرائے
 مخلص حضرت خواجہ از ایشان التماس نمودہ کہ چون می شنوم کہ بعضی فقرای
 خانقاہ شدت ہا فقر میگذرانن اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف ہر روزہ
 ہر یک مستعد کردم حضرت خواجہ چند تن از فروہ صحاب خود را تجویز نمودہ
 درین اثنا یکی معروض داشتہ کہ میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا ندادہ اند و فرمودہ اند ایہنا جز بربدن ما اند یعنی ما بحر بدن
خود را باین امور قرین نکر دانیم مرشد سے فرمودند کہ باوجود کہ دوران ایام چه
نوع فاقہا بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قہتہار فہیم و امید ہا بستیم وزیر
مسجد فیروزی خانہا بودہ کہ در قرنہا آدمی آنجا سکونت نمودہ بودہ اند و از
سراقین ابابیل وغیرہ تنگی نفس لازم آن بودہ ہا حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی با متعلقان آنجا می بودہ اند و از اثر سکونت آنجا ہمشیرہ ایشان کہ از
صاحبات خداوند حالات و جذبات بودہ رنجور شدہ والدہ ماجدہ حضرت خواجہ
بعیادت او آمدہ اند از را کچھ کریدہ آن خانہ ساعتی شستن نتوانستہ اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ وانمودہ گفتہ اند لے خواجہ من و نور ویدہ من این جماعت
کہ مرید شدہ اند گشتن نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند لے والدہ اینسا
بدعوی نیامدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و مایوس دل گردند وہم سید فرمودہ
کہ روزے چند بعضی احوال سگریہ کہ نہ بروق شرع اند برین مستولی شد چندانکہ
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم کہ بحضرت خواجہ خود
قدس سرہ معروض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
این کرانہ نصف بودم و آنحضرت آن کرانہ نصف خواستم نظر سے بہ آن قبلہ حقیقی
کردہ احرام بندم بجزردے کہ نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز من افتاد
و ازین این نظر آن حال کہ رفع آن بخواستم از من مسلوب شد وہم سیدی
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہے و بیدارے کیشب
بن رسید آن شب نظر سے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
کہ ہر کایے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا اولتعا
وران باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجایے می نہادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشم کم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
 رضای ایشان بوده و شیخ از آن دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
 از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجہ قدس سترہ در حال حیات چون حضرت
 ایشان را خصت ارشاد فرمودند و جمہور اصحاب را با ایشان سپردند و بہر کلام جدا
 جدا طلب و ہشتہ و داع فرمودہ بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را
 متکفل تربیت آنها ساختند چنانچہ پوچستہ اصحاب خود را میفرمودند کہ در
 خدمت ایشان تعظیم ماکنید بلکہ توجہ خود را بجانب ما تمامید و ران اثنا باین فقیر
 محمد نعمان نیز فرمودند کہ خدمت ایشان را سعادت خود دانستہ لازم آن
 باش بقصد رضای ہم پیرگی در نفوس چون رعوتها متکمن بود و معروفش داشتیم
 کہ قبلہ توجہ من در گاہ شماس است ہر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجہ
 از روی غضب فرمودند کہ میان شیخ احمد آفتابی اند کہ مثل ما ہزاران تارگان
 و ضمن ایشان کم است و از کمل اولیا و متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشتہ
 باشند بعدہ با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و انظار عجز
 و نیاز انحصار نمودہ در یوزہ عنایت کردم فرمودند کہ تو آخر از ان مالی الحال چند
 گاہ در خدمت حضرت قبلہ گاہ باش بعد از انتقال حضرت خواجہ چون حضرت
 ایشان ما قدس سترہ بودی آمدند خدمت سیدی عرفینہ مشتمل بر شکستہ و لبہا
 و غریبہا و بے نصیبیہا و بے استعدادیہای خود بخدمت ایشان نوشتہ اند و معروف
 داشتہ کہ مراد سیدہ بر حمت ایشان جز آن نیست کہ نسبت بہ ابوالا و سید المرسلین
 صلے اللہ علیہ وسلم دارم بصدقہ آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعہ این
 عرفینہ وقت رو دادہ فرمودہ اند میر پدلی مکنید کہ حضرت خواجہ فارسی اللہ عنہ حاضر اند
 انشاء اللہ خوبتر خواهد شد و نیز فرمودہ اند در میان اصحاب حضرت خواجہ ما قدس سترہ میر

با مناسبت دیگرست با بجمله سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ و کثرت
 تربیت گرفته بسر بند برودہ اند و مرشدت سالہا در آستان آن قدوہ حق پرستان
 گذرانندہ دیدہ اند آنچه دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالیٰ سرہ
 ضعفی روی دادہ بتصور آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان رضی اللہ عنہم بآہل آن بیسر نشود و بران آمدہ اند کہ بہ
 بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفہ را القافر بایند شاید آن گنجل آن بار خرمخروم زاوہ
 بزرگ خود شیخ محمد صاوق علیہ الرحمۃ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ شد ندیدہ اند و بعضی
 احوالات کہ مناسبت استعدا و این دو عزیز بودہ بر بہر یک فاضلہ فرمودہ اند بعد از ان
 حضرت ایشان را صحت کامل رو دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این بہتادیرین ضعف بثمانیان
 متعلق گشت آن بودہ کہ بعضی احوالات عظیمہ دیگر بہامودع بودہ کہ ورود آن موقوف
 با عطا اینہامی بودہ بعد از چند گاہ مرشدی را ہدایت طلبہ بر ہانپور مخص گردانیدہ اند
 و این اجازت نامہ رقم زوہ ہوا اللہ لا الہ الا ہو محمد و فضلہ علی نبیہ وسلم علیہ و علی آلہ الکریم و بعد
 فان اللامخ الصالح السالک طریقہ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان و فقہ اللہ
 سبحانہ و ایاہم رضوانہما داخل بتوسط ہذا الفقیر فی سلک ارادۃ المشایخ النقشبندیہ و سلک طریقتہم
 العالیہ قدس اللہ تعالیٰ سرارہم و طہر نہ الامتفاع للطلبہ اجزئہ بتعلیم طریقتہ ہولاء الاکابر للطلاب
 و شرط الاجازۃ الاستقامتہ علی الشریعتہ و الثبات علی الطریقہ و الحقیقہ و اسلام علی من اتبع
 الہدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات و وہاب سید مرشدان
 بلدہ معظمہ رفتہ اند چون در ان شہر مذکور مشایخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسیٰ روح اللہ و ہما این طریقتہ
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معروض
 داشتند حضرت ایشان مرتبہ ثالثہ بشینت آن شہر امر کردہ فرمودند این مرتبہ بہر تہنہ

سابق نماز انشا اللہ تعالیٰ سجانہ چون سید ورین مرتبہ بشہر ہانپور صانما اللہ
 و جمیع المسلمین عن البلیات و اکثر دور آمد بحسب اشارات غنایات بوقت مجلس
 ایشان آنجا گرفت کہ بحر نگیند ویدہ پیشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجلس میکردند
 تا گاہ جذب و حالتی ایشان را رو میاد کہ از غایت سکر و بی آرامی جا ہا پارہ میکردند
 و چون مرغ اسل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی جہل تن بہم افتادہ بودند
 و صدوقہ این مصرع سید قاسم تبریزی رحمتہ اللہ علیہ در میان شہر و در ہر گوشہ
 غوغای اوست پدیدور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضی مریدان مشایخ عظام
 آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل ستفیضان شدند و بسا غسہ ان بصلح رسیدند
 و بسیار بشیاران باوہ بیخودی و جذبہ پیشیند و ورین اثنا عنایت نامہ حضرت
 ایشان قدس سرہ بسیدی رسید کہ ایہ فقرہ از انست روزی بعد از نماز
 بادا و در حلقہ یاران نشستہ بود بخواست یابی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد
 و در رفع بقایای آثار کہ بنظر می آید گشت و اہتمام در رفع ظلمات و کدورات کہ
 محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب
 ہدایت و ودیعت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتی کہ در جانب کمال
 بیچ متوقعی و منتظرے نماز اللہ ان یتسع الظرف بعد ذلک و یا فاقدر و سغہ شیان
 فشیئا و تا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا یقینہ کہ صدق
 حاصل آمد بحدتہ سجانہ و المنہ علی ذلک حصول این دولت تاویل آن وقتہ است کہ
 شما دیدہ بودید و حصول آنرا بمبالغہ و تاکید مسالت مینمودید شد سجانہ الحمد و المنہ و امثلا
 تمام او یافت و موعود ہجر شد و موعود موفی گشت امیدوار است کہ تمیل باندازہ
 این کمال حاصل آید و دشت و صحراے آن حد و وجود شریف شما منور گردونہتی
 از سربایت حضور صحبت شریف بر ہر قومی و ضعیف چو گوید و از رسم سستیہا و بے

تکلفها آن عنص لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
 بیچاره دل آوار گشته چه بنگار و این فرقه ناچیز تجدید تو به و انابت بخدست این عزیز
 نموده و در بدایت تعالیم ذکر این طریقہ علیہ از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از
 وضع سپاه بشیوہ اہل خانقاہ دور آید و بدلات و سفارت ایشان باستان بوسی
 حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت
 بقدر قابلیت خویش رسیدہ جزاہ اللہ عنانیر الجہاد و سلمہ اللہ علی رؤس الأعباء و
 امیدوار است کہ بحکم واقعہ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این رگان جب
 قبول او سبحانہ و تعالیٰ حبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم گرد و آن واقعہ اینست کہ
 سید فرمودند آن سرور علیہ الصلوٰۃ و السلام در مسجد جامع برہانپور با خلفاء کبار رضی اللہ
 تعالیٰ عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
 نمودہ فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالیٰ و آنکہ
 مرد و شیخ احمد است نیز مرد و ماست و مرد و حق جل و علا مرشدی گفتند چون
 این کلام ازان حضرت شنووم شکر ہاورد لم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس
 مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ بر مافی الضمیر
 من مشرف شدہ فرمودند و قبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر بتقریب
 آنکہ آزار و آلام سالکان را موجب کشالیش کارست فرمودند شب از صفحہ مسجد
 جامع برہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع و پشت افتادم چنانکہ یکدست من خستہ
 شکستہ شد اما افتادن ہمان بود و ظہور معاملہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان
 ازان افتادن سرور شدم کہ شکرانہ آرزو اخلو اینچہم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ ازان حلو
 تناول نماید بہشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریب بزرگیہای حضرت
 ایشان قدس اللہ سرہ کہ فرمودند در ان ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقہ مراقبہ دیدم کہ ہمہ کائنات گویا خیمہ است افراشته و ہمہ خلایق زیر آن
 بارگاہ و متصدیان مہمات کارخانہ ظہور ہمہ در تحت آن و در مرکز آن بارگاہ روزگار
 است و آنحضرت از راه آن گاہی دارند و ہر کہ در زیر آن خیمہ است توجہ و نظر
 بران روزن دارد ایشان باین خلایق اشارہ میفرمایند و بآن یک اشارہ ہر کہ
 متصدی کاریست معاملہ خود را از ان یک اشارہ فہم میکند و بدان عمل نمایند
 و ہمچنین ہر کہ در زیر آن بارگاہ است بہمان یک اشارہ معاملات مختلفہ و کارہا
 متنوعہ ادراک نمودہ سرانجام میدہد حضرت ایشان نشستہ اند و بجزئیات کلیات
 کار و معاملہ کہ درین خانہ است بدین تقریب حضرت سید افادہ نمودند
 کہ چندین رافقیر میداند کہ از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیدہ اند
 را قم این حروف گوید شبے با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشد
 بمنزل یکی از خریدان ایشان میہمان شدیم جناب سید میزبان را اکید فرمودند
 کہ در طعام کمال احتیاط حلتہ بجا آورے چنان کہ بعد از ساعتی شور بر فاست
 کہ بزبے را درین میان بجزے کہ زج کردند گرم بسیار و روی افتاد بنوعی
 کہ در ساعتی از گوشت بہ استخوان رسید و عجب تر آنکہ بیچ کرے بہ
 گوشتہاے دیگر ذبائح با آنکہ نزدیک بود رغبت نمود سید فرمودند کہ این
 ذبیحہ از وجہ حلالاں نبودہ تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد کہ یکی
 از آشنایان آن بلا کہ از عالمان قریب بودہ آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بجانہ
 این بار خود فرستادہ و وی از ضرورت کثرت مہمانان ویرا فرج نمودہ اگرچہ تحصیل
 علوم ظاہر سید را کترست اما آنجناب را اورا در اک حقایق این طائفہ فصحا
 علوم حضرت ایشان قدس سرہ وحدت بصرست و حضرت ایشان نیز
 اگر سیدی را بحدت بصرستودہ اند و در کتب کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسؤلہ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرمودہ اند کہ سال
 یغنی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریہ را در ضمن دو از وہ حرکت
 نقل مینماید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشتہ بودند و بیشتر اخوان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امیدوار است
 و کریمہ کنندہ عضدک باخیاک نیز مؤید این معنی است لیکن باید کہ منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و محو ط سکون و حرکت خود بود و سبب اکثر ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانہ مرشدان
 برووت انداز و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکہ با آنها مفاخرت و سیئات باید
 کرد کہ سبب ازین راه در واژہ عجب کشا و گرو و بلکه باید کہ حکم الحیا شعبۂ من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید کہ قصور اعمال و تہمت شدن زیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال کلمۃ بل من فرید مرطوب باشد
 لے بر او رگر ریشما گفته کہ مدار این طریق برد واصل است استقامت بر
 شریعت بجدی کہ بر ترک اذنی اذی از اولب راضی نباید شد و سوخ
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر بنجی کہ بر شے مجال اعتراف
 نماید بلکہ جمیع حرکات و سکونات او زیبا و محبوب در نظر مرید و رأید الرغبانیت
 اللہ سبحانہ این دو اصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است سبب رسیدہ بودند کہ اسمانی کہ سبب اوئی تعینات انبیا
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات اند همان اسماء سبب اوئی تعینات اولیاست
 یانہ و اگر ہست فرق حدیث لے عزیز سبب اوئی تعینات انبیا علیہم الصلوٰۃ

کلیات ہماست و ہماوی تعینات اولیا جزئیات آن ہماست کہ در
تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما ہمان اسما
است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ
المقیدۃ بشری و چون اولیا را بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات
ترقی واقع میشود رفع آن قید نمودہ بلحق خواہد بود این فرق را در بعضی
مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود و بیگ عمل آن سر
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادتست یا بر طریق
عرف و عادت عملی کہ بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر شدیم و
در منع آن مبالغہ بینمائیم کہ احداث در دین است و آن مردود است و عملی کہ
بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را بعت منکر شدیم و در منع آن مبالغہ نمی
نمائیم کہ در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
بجز دین و ملت چہ عرف بعضی بلاد و خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
و همچنین در یک بلد و باعتبار تفاوت از منہ تفاوت عرف واقع است مع
ذلک رعایت سنت عادی نیز مخرجات است و منتج سعادت است از فرق
میان حصول و حصول سوال کردہ بودند لے برادر حصول با وجود بعد تصور
است و وصول متعذر عنقار کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت
کہ عنقاد در کہ حاصل است اما وصول بعینا متحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ
عبارت از ظور شی است در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شی نیست اما وصول
شی ظلیت را بر تابد قافرتاب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ما فقرار بعد از تصحیح عقائد بموجب آراے
اہل سنت و جماعتہ شکر اللہ تعالیٰ سعیم بسوگ طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مردمان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید
 نزو فقیر یک گام در طریق زون بهتر از بهفت گام طرق دیگر است راهی که کمال
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشاد و پیشو و مخصوص باین طریق عالیشان منتهبان
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
 امیدوارند از اللوح من احب بشارت است و در افتادگان را خائب و خاسر درین
 طریق کسی است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
 درین طریق اختراع نماید و به اعتماد و منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
 کند درین صورت گناه طریق چیست **بک** پرسیده بودند که ذکر نفی و
 اثبات بهتر است یا تلا و قیام نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در
 رنگ و خصوصیت که شرط نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز
 ممنوع است همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و مسکن
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و بال است اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
 بذکر نفی و اثبات است بعد از آن بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ فذلک
 صالح اند مردمان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سرغذا که تناول نمایند
 فاسد و منفسد است هر چه گیر و علتی علت شود **بک** حقائق ممکنات بعلم
 این فقیر عبارت از عدومات است که نشاد هر شر و نقص است باعکوس صور
 علمیة اسما و صفات الهی جل شانہ که در آن عدومات ظهور یافته اند غایب مافی الباطن
 آن عدومات در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در بیولی حال
 گشته است تشخیص و تمیز عدومات بان عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس
 بان عدما تمیزه و این چون قیام عرض بچوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند و مشخص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق التمر
سجانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بزرگ و مراقبه بگیرد و ساعت
فساعت از ماسوا اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه سما و صفات و بی جل سلطان
در بر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدوات است استیلا و تسلط می یابد

این خزانه هم الغالبون معامله تا بجا میرسد که عدوات که بچون اصل و بیولی بوده است
مرعکوس را رو با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختصی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خود نیز از نظر مختصی بگیرد و

چه مرایا از احتفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است پس چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر رانیز تمام کند و دایره ظهور عکوس سما و صفات را که مربوط میسر

فی الله بوده با انجام رساند شایان آن بگیرد و که معشوق با صالت بی شائبه طلیت
بیولی تو هم حالتیه و محلیت در روی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او

تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین حصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلام مقامات

قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سجانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت

هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او میخیزد
جزوات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی

ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر او آن بظهور می آید و از قوسین اثر نمی یابد
باید بدانند که هر شئی با هیبت خود آن شئی است از برای ثبوت با هیبت مر آن شئی

را هیچ جعلی باطل در کار نیست که ثبوت شئی مر نفس خود را ضروریست از آنجا گفته اند که جعل
در نفس با هیبت ثابت نیست ما هیبا محمول نیستند جعلی باطل از برای انقاص با هیبت بوجود

در کارست فعل صباغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر داند که آن محال است که تحصیل محل است پس محل در نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بهابیت خود شی است یعنی
 در نظر کشف و ظل شئی و عکس منقود است که عکس و ظل شی بهابیت ظلی و عکس خود
 ظل و عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است پس بهابیت ندارد
 همان بهابیت اصل است که لظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجب
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم به عالم اقرب باشند و همچنین
 چون افعال ظلال صفات واجب اندیل شان ناچار صفات به عالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
 اند تعالی و حضرت ذات جل شان اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 تعالی به عالم از عالم و از افعال صفات واجب اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالی
 که در حیز تحریر و بیان آید پس سید بودند که چون اشیا ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت اصل خود بر پا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو انت انا همان
 اصل باشد این زمان محل بعض صفات که بان اصل نام اند بر ضمایر چون صادق و غیر
 انا اکل و انا نام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند اصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حس و خیال بود همیشه بر پاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است
 و خلقهم الله بدانرا که است و محل آن صفات بر آن ضمایر بملاحظه اعتبار ظلیت رو است
 و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هر چه در خدا کم است نه خداست جل و علا است
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر متمیز اند و از اصل باصله و بگر رفته
 میشوند آن کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و

و این تفصیل کم کرد و معاملہ بہ جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تہذیب
نبوت بود و در آن مرتبہ نیز ہر چند وسعت است ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگر است و اگر تمیز است ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسند کہ در یاد بر بنا
اتناس لکن رحمتہ و پتی الناس امرنا شد شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ
تعالیٰ لے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ و مجاہدات
شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
وصول چون شوق سلوک این راہ گریبان بہت آنجناب گرفت خود را ہستانت
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی از غایۃ تشریح جو یا سے مرشد می بود کہ در علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم گمان خود و باشد و پر ہمہ
ہویدا بود بل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد اولیا سے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالہا بانکسار و ذلت و افتقار تمام
در عقبہ علیہ گذرانید چنانکہ در آن خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر سجا کساری و
بمقداری شیخ طاہر دیگر می نمی نمود و بسیار بودی کہ از درویشان التماس آن می نمود
کہ کناس را منع کنند و تطہیر فلاہار ابا و والذارند و ایضا خدمتیش و تعلیم تفہیم صاحبزادہ
کبار سلمہ اللہ سجانہ ہمدلیغ وسی تمام میندول دشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
نژاد ہا مکرر شنووم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر مایان نہ انقدر است
کہ از عمدہ شکر آن تو انیم برون آمد جہراہ اللہ عننا خیر الجزا سے روزی حضرت ایشان
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محی رحیم خواہم بشیخ طاہر بسیاریم کہ چون بدانش
از ہیئت انفس شیخ عالم عالم شود اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
پالین مولویت رعایت اواب حضرت ایشان و ہیبت آنحضرت انقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر تکبیر چنانکه روزی حضرت ایشان را بنجاب را امر
 بامست کردند زنگش بگشت و لرزه بر اعضا سے او اوقاف و از غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قرآءة در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و اوب و خدمت بن مین نظر اکبر خاست
 آنحضرت قدس ستره کسید بجالی که رسید اما در اثنا می راه سلوک گری
 کار بقدر و حکمت ملک البچار اورا بلایه عظمی سے واده بود و مجمل آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس ستره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر حسین کایا لفظ شتقی مرقوم است ازین سخن بر همه یاران از هیبت عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
 بود و متقارن آن مکشوف انغز شهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند و غایت توجیه علییه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق سبحانه بعض کرم خود مسألت ایشان را با جاہت رسانید گویند
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایما نمودند و ایضا در
 مکتوبے تقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برخواستند
 اندک که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوج محفوظ دفع آن را معلق بامر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت سے و او چه باثار و اخبار و اجماع امت معلوم
 داشتیم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود و درین اثنا آن کلام باند غوث الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس اللہ ستره العالی بیادم آمد که فرموده عکس
 را در قضای مبرم تصرف نیست مگر ما گفتیم الهی چون یکے از اولیای سے ترا
 این دولت میسر بود من نیز امیدوارم و احکام نمودم با جاہت رسید و
 معرفت این ستریز عطا فرموده و انانید که قضای معلق دو قسم است معلق

این
 است
 ۵۰

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقست کہ تعلیقش در علم
 است این قضیہ و آنکہ شیخ عبدالقادر را در آن تصرف عطا کردہ ایم و دخل
 قسم ثانیست لیکن چون بصورت مہرم نداشت او مہرم انتہی حاصل من
 کلامہ الشریف و نیز بعضی شیخ طاہر را در ایام گروہی کاراواز غلبہ حال بر زبان رفت
 کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند تیسرہ نشو و کہ من فانی
 شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایروا این شطیح اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالت رفتہ سلب احوال اونمودند
 شیخ بیچارہ بعد اضطراب چون بی بی آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
 وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عقوبت جرمیہ او کشیدند
 و باز بہ سببش رسانیدند باجملہ بعد التیاء والقی شیخ مشارالیه را حضرت ایشان
 قدس سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
 نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشا و طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند آنگاہ از
 طریقہ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدہ مذکور رفتہ بارشا و تربیت طالبان
 پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ و ساخت این فقرات کہ
 از عرفان او منقول میگردد و بین علو حالات و فور برکات اوست ب ہنما
 بعرض اقدس میرساند چون از ان استانہ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدم
 با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میری اما از غیب
 کہے میگفت راہی شو باجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ مسجد
 حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ طاہر شد با
 گشت کہ در پی کارے کہ فرمودہ اند باید شد انشا اللہ و امر کم چندی را شغول
 ساختم درین میان جوئے بلند استعدادے رسیدہ بجز و شغل دادن

در تمام بدنش و فتح نسبت سرایت کرد و دسترا قدم آگاہ شد و دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور پادست آوردند بعضی ماسدان سخن را کہ پیر و شکیرو ربیان
مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودند و اندر میان
آوردند بعضی چیز ہائے دیگر بان از خود الحاق کردہ راہ طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامتہ الانام مولانا عبد السلام پڑ و مولانا بعد از مطالعہ گفتند
بیچ شبہ وار و نمیشود و خلیے حسن ظن پیدا کردند زبان ماسدان بستہ شد
بہما حضرت سلامت سگان آن در گاہ را از نسبت مریدی مانا
قابلان ہزار عارست فکیف کہ خود را در زمرہ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہر چہ از انجاست ہمہ خیر محض است و ہر چہ از انجاست شر محض پس
مایان را بان عتبہ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشتہ اند
و بعضی حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہای طرق ثلاثہ جلوہ
گرد و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصاً
حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اش
تعالی ہر اہم و نیز در حلقہ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت چندین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و اجمیہ آمدہ مدنی شستند و نوازشہای نمودند
در عشرہ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نوا
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضہ منورہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
و سلم یافتیم بعد از ان روضہ مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از ان
بنور سے کہ از ان روضہ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد از آن ظاہر شد کہ حجبت تمامہ از روی
 کار زائل شد و حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمہ و محاورہ نیز
 وقوع یافت بعد از آن ہبل و کثرت صرف روی نمود و حالانہ وصل است
 و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب بہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
 بہ مہما از کثرت تقصیرات خود چہ عرقش نماید کہ پایان نداد و بالین ہمہ
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعدست قبل ازین ہمہ
 یک از نسبت ثلثی یعنی نقشبندیہ و قادیانیہ و چشتیہ نوبت بنوبت
 روی پیداوند ایاتاً ہم غلطی شدند گاہ غالب و مغلوب نیز می بودند بحال
 ہر سہ نسبت یکی شدہ اند گر گاہی کہ یکی بر دیگرے غلبہ میکنند و سیر و نسبت
 نسبت مشائخ کم شدہ است مگر ایاتاً چون تربیت حضرت پیر و ستکیہ
 بطریق عنف و لطف بودہ آثار نیز بچندین مرتبہ میشود انتہی در اثنای این
 گرمی ارشاد بدایت خدمت شیخ از و فورے یعنی و تفرید دل شیوہ پیش
 رفت کہ آیندگان کہ تہجد متش بار یابند بعد از سماع این معنی و وصول عرفیہ و
 حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این مکتوب بوجہ مرسل دستند احمد شد و
 سلام علی عبا و ہ الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب دست
 گشت از حلاوۃ و التذایار ان نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزو
 لے ہر اور حق سبحانہ و تعالیٰ شمار این منصب کراست فزودہ است
 شکر این نعمت را برو جہتم ادا نمایند و محافظت کنند کہ امرے صا و نشود
 کہ باعث نقرۃ خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ است کہ بشیخی و دعویہ
 کار نداد و بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخے است مبادا این دو مقام
 غلط نمایند و در عین شیخے از روی ملامت کنند کہ ظلم است و در نظر مریدان

خود را تحمل و در اختلاط و مولست با مستر شدن افراط نہ نمایند کہ باعث
استخفاف است کہ منافعی افادہ و استفادہ است و در محافظت حد و شرعیہ نیک
رعایت نمایند ہا اکن عمل بر خصت تجویز نکنید کہ ہم منافعی این طریقہ علیہ است
ہم مناقض و عوائی متابعت سنت سنیہ عزیز فرمودہ است کہ ریاء العارفین
خیر من اخلص المریدین چہ ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلص مریدان بہتر باشد و این
اعمال عارفان سباب تقلب است مرطالبان را در ایقان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بان اقتدا نمایند این
ریا عین اخلص است بلکہ بہتر از اخلص کہ برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان کند
کہ عمل عارفان محض از برای تقلب طالبان است و عارفان را عمل احتیاج
نیست عیاذ باللہ سبحانہ این خود عین کاد و زندقہ است بلکہ عارفان در ایقان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایقان اعمال بچس را استغنا نیست غایتہ مافی البیان
و اعمال عارفان گاہ ہست کہ نفع طالبان کہ مربوط بقلب است نیز ملحوظ است
و بان اعتبار آنرا یامی نامند با جملہ در قول و فعل نیک محافظت نمایند کہ اکثر
خلایق درین آوان ہنگامہ طلب اند کاسے بوقوع نیاید کہ منافعی آن مقام
باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانہ و تعالی استفادہ
طلبند و بگر از حصول نسبتہای مشایخ نوشتہ بودند وجہ آنرا مکرر بشما
بالشافہ گفتہ شدہ است ما و رای آن چیزی نفہمند کہ در ان خیرت نیست
زیادہ چہ نویسہ در سلام چون این تربیت نامہ رحمت شامہ با جناب سیّد
عریضہ بان حضرت نوشت کہ این فقرات از انجاست قبلہ ہر دو جہان
سلامت چنانچہ بچہ عصفور وہان و اگر وہ بفریاد و فغان منتظر وانہ پیدا شد

حال این حقیر نسبت بان در گاہ بہین ست بی امداد آن حضرت جای فقیر خراب و
 خسارت و ضلالت نیست ہر حالے کہ در معرض عرض می آر و شملہ نیست از انجا
 قبولیت آن در گاہ و گرنہ امثال این کمینہ را با این دولت عظمیٰ چہ مناسبت
 اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ نیست مع
 قطع النظر عن المشیختہ والسلامتہ ہمہ را امر زاید بر اتباع سید اوند و در خود سر انجام
 این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتادہ یعنی بنی ہذا و عیشتی آخر
 حقیقت حال فقرست اتہی با بچگاہ شیخ و ربلدہ لاہور تا امر و زبا فادہ طلبہ علوم
 دینی و افاضہ سالکان براہ یقین مشتمل است و در تشریح و اتباع و تہل و القطار
 و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حیدرمان بھیج یکے از اہل دنیا آشنائی نمی
 نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد و گمراہ
 اہل توفیق و صلاح اگر جزئی چیز می آورد میگرفت از بہر زبیدہ است و پانی
 بہمت در دامن غرلت کشیدہ در ہر سال چندین بار پیادہ با تبعے از درویشان
 خرقہ پوش رکوہ و عصا پر کف و ردا بر ووش از لاہور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمدہ چند روز در خدمت شریف گذرانیدہ مخص میشد در ایامی کہ حضرت
 ایشان قدس سترگہ در لاہور تشریف داشتند روزی سوارہ از پیش زاویشیخ مرور
 نمودند و را قم نیز در عمان بود شیخ مشارالہیہ خبر یافت همچنان با طاقیہ و از ارد عمان
 آن شاہ سوار شافت حضرت ایشان متبسم گشتہ شیخ را بزاویشیخ اشارہ نمودہ
 این مصرع خواندند ع آنجا کہ نسیم رسد یا صبا وزو پو و شیخ را رخصت فرمودہ در
 نجیبت اودح آنجناب بسیار بزبان راندند سایہ افادت و افاضت او بر عارف
 تلامبذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمہ اللہ تعالیٰ از بزرگ زاوہ
 ہند و ستانست و رہایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العزیز

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقادے نہ داشت بل باقامتہ صلوٰۃ و نفل و صنیعتی
 پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنووم کہ گفت ہمدان سال کہ در خدمت حضرت
 ایشان تحصیل علوم مشتغل بودم مرا یکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود و میان
 درس و سبق و لم می طلبید کہ کی ازین فارغ شووم تا کہ کوی او و نظارہ و مطالعہ و رونق رو
 اورسم در ایشان سے حضرت ایشان فرمودندے فلان نماز باید گزارد و از جنایات
 شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سستیہ در حصول علم ظاہر نیز شربے
 برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کراتے
 نمایند کہ بوسیله ان و زمرہ صالحی در آیم شاید و اگر نہ از نصیحت کاتے نکشاید ایشان
 مخطئہ خاموش گشتے فرمودند فر و ابین نیت پیش ما بیایا چه رو و بد اتفاقا فرولے
 موخو و ان برنا کہ مرا سے ولستگے بود بخاتمہ من آمد مراد دل ندا کہ از صحبت او
 بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہلازمت رسیدم فرمودند خوب نکر و
 کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کرد و دو گانہ
 ادا نمودہ بیچنان کردم مرا بخلوتے بروند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
 چنانکہ از ستے و بخودی بر خاک افتادم و همچنان مرا برو شستہ بخانہ من ہم روند
 بعد از یک روز بافاقت آمد پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
 سر و شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعاده شدم و ہمین نظر کہ میباشیر بر
 خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشارالیه سالہا
 در ان آستان گذرانند و دید آنچه دیدتا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
 طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشا و
 ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگرہ کہ ان بلدہ از خلفا
 این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ در ان مقام استقامت طبع

تمائی وہی امر از انجامہ بیجے شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض برکات کثیرہ
بساگان آن دیار از اغنیا و فقر رسید و مجلسها گرم شد و رینولا البیسین بر تلبیس بعضی
عوارض مخطور فاطر شیخ کرد کہ مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شدہ و بواسطہ
اصلاح بعضی امور مخطورہ بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از ان بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
کہ فاطر فاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید کہ باز متوجہ
دار الخلافت گشتہ بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف گشت فرمودند
کہ وقت بہمان بود حالاً اگر برے تو دانی و با اختیار است شیخ با اضطراب متوجہ
دار الخلافت شد با امید آنکہ فاطر مبارک کہ غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شہر
دار الامارۃ بود و مجمع عسکریان ہنگام طلب دور از اخلاص و اؤب از ان گروہ
جمعے کہ بخدمت رسیدند بانہا نصائح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکہ بعضی وقائع و کشوف کہ اظہار انہا ایقاف فتنہ مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجای رسید کہ در ان شہر بودن نتوانست بلکہ آن
شور و شہر پیروز گوار او قدس التدریۃ العزیز سر بیان نمود و سلطان آنوقت
کہ باین طایفہ بی مناسبتہ تمام دہشت حضرت ایشان را طلب نمودہ ایذا
نمود و عیس فرمود اگر چه بعد از ان سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذر ہا
خواست اما ویر این سو اؤب نام مبارک آمد شور ہا و فتور ہا در مملکتش پیدا
شد و بر بعضی دیار معتبرہ او ایرانیان غلبہ نمودہ در تصرف خود آوردند و
جو دش بعضیہا مہلک بتلا گشت تا بہمان رفت بعد ازین قضیہ مذکورہ
شیخ بدیع الدین بوطن خود سہارن پور رجعت نمود اما امروز آنجا است گوشہ

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرزیده با وجود که سال عمرش به پنجاه
 رسیده بود و حفظ قرآن مجید نمود و با فاد و افاضه طالبان علوم دینی و تقی
 هست در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضه داشت او رسیده
 در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشارت های خاص می یابد
 و عنایت های نمایند و نصیحت می فرمایند روزی فرمودند آنست سراج المندوب باز و یاد طاعت
 امر نمودند آنست حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند بسم الله
 و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ قیمه شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند

و قابل تاویل اما هر چند ماول اند منور اند ربنا انتم لنا نورنا و اعفر لنا انک علی کل شیء قدیر
 و چون باز و یاد عمل نامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانست که این را
 و از عمل است و الله الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد
 و لیل است بعلو حال او و ارشاد و اکمال او با استقامت و شکیبایی او
 بر از ارباب ملاست ب مهنما عرضه داشت که تریب فدیه آستانه معنی بدیع
 بعضی اقدس میرساند که احوال این شکسته بان زمین توجه آن کعبه امانی و آمال بروجه
 استقامت است و هیچ گونه در غریبت امور فتور راه نیافته امید سیدار و که بطیفیل
 نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیاید هر چند حواد
 گوناگون پیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار اوست ظل در این احوال و اکثر احوال
 که حکم الهی حل شان به وقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بان اعلام می
 بخشند بی آنکه قصد با تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب می یابد که عرض
 کردن بحضور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و
 احوال های بلند می گذرانند و حضور نقش بندیه را در اندک مدت ملکه ساخته اند و
 بعضی بقناس جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدینی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمیٰ چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف ترک خان مان میکنند اقرای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند احوال که درین طریقہ علیہ دخل شده اند خیل متلذذاند و بر عمر گذشته متأسف از جهت یکی از مشایخ اینجا غایب عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقہ و اعزّه آن سخنان بیووه میگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجہ بزرگ و حضرت مخدومی خواجہ باقی قدس سرها و سایر اعزّه و شناساها و او ند چون از نالایقی قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاہ با توجه آنحضرت بدولت مشاہدہ سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار نظارہ بارگاہ محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید ہم سر آستانہد و از انوار و کمالات آن پر تو سے یا بحق سبحانہ بعض فضل و کرم شبیہ بعد از نماز تہجد بان دولت سانید چنان معلوم گشت کہ اہتمام خدمت این مقام بحضرت غوث الثقلین قدس اللہ سرہ تعلق دارد و ویوسیلہ ایشان بان درگاہ رسیدن و شوارست و از انوار این مقام اقتباس مینماید مگر اولیا کہ بحال متابعت سرور انبیاء علیہم الصلوٰات و السلام مشرف شدہ اند کعبہ مقاصد سلامت اینہم را بوسیلہ و صدقہ خادمان این درگاہ میداند و کونین غیر از توجہ حضرت ایشان مرئی ندارد ہمیشہ از حضرت حق سبحانہ مسألت مینماید کہ این ناقابل بی استعداد ازلی وابدی و محبت و خدمت فاخر و بان آن درگاہ بزید و در ہمین بسیر و بہمین محشور گردد و بجز مثنوی النبی الامی العزہی علیہ الصلوٰة و السلام انتی از زبان مبارک مخدوم زاوہا سلم اللہ سبحانہ می شنودم کہ فرمودند از مردم صحیح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیدہ ایم مانا کہ طور خوارق از آنجناب از اثر
 آن کلمہ حضرت ایشان قدس سرہ باشد کہ درکتوبے بانجناب برنگاشته اند کہ طلب
 کرامات نمودہ آید اسیدوار باشند فان مع العسر لیسر انہی از انجملہ است
 آنکہ در ایامی کہ حضرت ایشان را قدس سرہ سلطان وقت بعتاب تمام ہوا
 طلبیدہ ہووے از نزدیکان سلطان کہ بشیخ بدیع الدین نسبت ہم شہری ہوں
 نوشتہ و پشت لیکن باین دو عزیز در غایتہ عداوت ہووے شیخ مذکور را بتصور آنکہ بہ
 آن مفسد از دشمنی امور مالاتق بسمع سلطان میرساند بخانہ اور رفت و بانگسار و
 افتقار التماس آن نمود کہ در انکار و اضرار نکوشد کہ اقربا بہر چند دشمن و دل آزار
 اما در وقت نظر از خویشان را مدوگانندان بے سعادت بیش از پیش در نحوست
 و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین سالہ من برآمدہ ہاں بنگر کہ چہ میکنم
 مولانا تیر در جذبہ رفت و در شورید و گفت بنگریم کہ گدام پیشتر کار ہمدگر می کینہ
 و بخاطر خستہ بز او یہ خود رفت و متوہ گشت آن مفسد پیش از آنکہ
 فرصت بدگولی یابد در ہاں ایام ہر دو شیخ نور محمد پیتی سلمہ اللہ تعالیٰ
 آنجناب چون از علوم رسمی بہرہ تمام برداشت بہت بسلوک این راہ گناہ
 بخدمت بسیار خدا وستانان کشور ہندوستان رسید اما از بیچ
 یک مطلب بوصول نہ پوست تا آنکہ قائد توفیق زمام بختی بخت اورا بہ
 آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت بہ تعلیم ذکر طریقہ علیہ نقشبندیہ
 مشرف شد بانکہ فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید
 کہ حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عمر الفص بحضرت خواجہ قدس
 سرہاچنان نوشتہ اند شیخ نور بہ نقطہ پایان فرورفتہ است و کار
 جذبہ را بانجام رسانیدہ و بہ برزخیت آن مقام رسیدہ و فرق را من

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا دیدہ و
خود را شیخ خالی یافتہ بعد از ان صفات را از ذات جدا شنایدہ نمودہ باین دید تا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالاً عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ با حاطہ قابل است و نہ بحسبیت
و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ خیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشائخ الیہ سالہا سے بسیار در آستان حضرت
ایشان تجرید خدمات شایستہ گذرانید تا بمریدانچہ ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان اورا اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر مٹنہ کہ از بل و شہرہ ہمورہ
ہندوستان ست مخصص فرمودند حسب الامر بانجاریت لیکن از وفور
تصرف الشہر و مفاوز و زواہد میگذرانید و از محبت خلق اجتناب نمی نمود چون معنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بے مرسل و اشتد ب آمد
و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ بر اور رسید آدمی را ہمچنان کہ از امثال او امر حق حل
و غلا و اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و واسات ایشان
تیز چارہ نہ ^{للعظیم لامرئہ و الشفقتہ علی الخلق} بیان ادائے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتصار بیک از ان دو امر از قعود
است و اکتفا بکمز و از کل از کمالیہ و ور پس کل انداز خلق ضروری آمد
و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماشی نمی رسید و تا پروا
نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ نازنین عالم است بہ نازکی کے است
آید باری باید کشید بہ چون در صحبت بودہ اند و اعطاش نمودہ از احوال
سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد و بتنا اللہ سبحانہ و ایام
علی جاوۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التحیۃ انتی شیخ
حسب الامر و رکنار شہر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمدہ چون بلبل شہرہ

از گاہ و گیاه کلبہ پر دستہ و نیز مثل آن مسجد سے ساختہ باعیال و اطفال و ران
کلبہ میگذرانند و ران مسجد با داسے صلوات و طاعات و افاوات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت اشتغال بنماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنووم کہ گفت از ان حضرت قدس سرہ استماع وارم کہ فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقبار فرمودند یا نجبار وہم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسوع گر وید کہ بقرب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کر و کہ یکبار حضرت ایشان بہ ملی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین
احمد سلمہ اللہ و بعض اعزہ و دیگر از ایشان التماس ورس عوارف نمودند بافت
رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین س
بناظر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف
گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روز با بہ
ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازہ قلعہ فیروز میگذرانیدند
تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فریب دارند خواجہ مذکور معروض
داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروز می مدہاست کہ از سرقین و غیرہ
ملوث ماندہ اگر حکم شو و مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس
و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خروند
جو انمرو چنان کردند بعد از ان حضرت ایشان آنہارا طلب داشتہ باشفاق
نواختند لمولفہ راہ رورنجوردل رہبر ضر و مند طبیب بہ جان بر و بیمار

گزار جان بشنو در پند طیب : شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ

آنجناب از اقصائے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر عظم
لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مالوف شد چون بدار السلطنت
اگرہ رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزارید از خواجہ مذکور شنووم
کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم شیخ قرار دادہ شد کہ
تا در اگرہ باشند با ہم ہمسایہ و ہم نشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم
روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتیم بیشتر
انکاش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و بجنہرت
ایشان مومی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزے گذشتہ بود کہ
حضرت ایشان از سر بند باگرہ اشرف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزاریدند
چون شیخ حمید این خبر شنو و با اضطراب تمام بخانہ ما آمدہ گفت الحال من
ازین محلہ بجائے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا اور رسائل من کہ نزد شماست
بمن بسپارید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینمہ ناخوشی نازیباست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روئے خواہد
نمود اگر جمع نشویم شکل و اگر شویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم سخنان
ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز براس
جزئی کہ ماندہ بود بخانہ ما آمد با ہم شستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
آمدنیش مستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کد ام مسئلہ باشد کہ از

ایشان

ایشان پوشیدہ ہو فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست کہ از شما
رسیدہ شود بعد از ادا مسالہ کہ آن در غایت ظہور و شہادت ہا بود و بجا
شیخ حمید کردہ فرمودند کہ ہا شیخ حمید اینجا بودہ اند و یک و نظر کیفیت
تمام بجانب او دیدہ ساعتہ مراقب شدہ نگاہ بر خاکستند ہر چند التماس
نمود کہ کفیلہ توقف نمایند کہ بہت خادمان سفرہ بہ بیان آید پذیرفتند و ہر خاستند
بشایستہ تابرون دروازہ شام گمان من آنکہ شیخ حمید از جایی خود ہم نہ بر خاہند
دیدم کہ مشارالہ و رفتنای من سے آمد چون من حضرت ایشان را و دواعی کہ ہم
شیخ حمید برابر خود دیدم و ہم کہ بجا نہ خود رفت کی را فرستادم کہ بگرد
خبر آورد کہ شیخ حمید از قفقاس حضرت ایشان میروند و آن حضرت باو غیرت
تا بچنان بمنزل درآمد و شیخ حمید بر دروازہ گریبان و حیران و ذوالیاس و
تاس الروس ایستادہ ہماند بعد از مدتی او را طلبیدہ بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبہ نسبت بنواختند تا بحد سے مغلوب شد و بخدمت صحبت
ایشان مشغول کہ آشنائی ماویا و کتب خویش کہ بانہا تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر ہند شدند بچنان پایادہ در
خدمت ایشان میرفت خواجہ عبدالرحمن کہ ناقل این مقولہ است گفت مرا
شایدہ این امر مخلص ایشان ساخت آمدہ مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امرا کہ در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نہ داشت از
من پرسید کہ شما از علماء و عقلای روزگار ید از شیخ چه کرامت دیدید کہ مرید
شدید گفتم ما جماعییم از اہل علم بیچ کرامت در کسی بہ ازین ندانیم کہ عالم عامل باشد
و در متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم اعتقاد او علما و عملا کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیدہ ایم و نہ شنیدہ گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم است کرستی بگویند کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و ورایت
 شما اعتقاد تمام است قبول کرویم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
 شیخ مشائرا لہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بجز بفتح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود نیچہ برے مستولی شد کہ ہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دوران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجای
 میر فتم در راہ حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے سے و اما ندہ شیخ را از دیدن
 او حالی عجب و گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خود را چنین و انمودن با بچکہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان
 بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت داد و بوطنش فرستادند و این
 اجازت نامہ گناشتند ہوا بعد الحمد و اصلوٰۃ فیقول العبد المقتدر الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبدالاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعة ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ اشیح حمید البنکالی وفقہ الشریعۃ لما کتب
 و یرضاه لما قطع منازل السلوک و مرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الوالی
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الطالبین المتشرین
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ و المستول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عمالاً لیبیق و یحفظہ عمالاً ینبغی وان ثبت علی متابعتہ
 سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ والسلامات چون سنت مشایخ نست
 قدس اللہ سرار ہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
 کہ کفش پائے مبارک مرا کافی است حسب الالتماس کفش یک پائے عنایت
 فرمودند شیخ آزاورد بان گرفته رجوع لقمقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
 از بست سال گذشتہ آن کفش دران دیار تبرک و مزارست و اہل حاجات
 و ارباب امراض و اسحاق مشکلات و شفای علل التجامی آرند و ہر اوقات میرسد
 تا بجدی کہ احتیاج اطباء و انصوب کترست با بکلمہ شیخ از دولت آن کفش یافت
 آنچه یافت ۵ اگر خالی ازین کوہ سر آید بہ مرا بہتر چندین افسر آید چون طن او در
 اقصای بنگالہ بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نیست
 تا امروز دران حد و برسد افاضہ و افادہ است جمع از طلبہ علوم دینی و طایفہ
 از سالکان طریق یقینی از بر کاتش بہرہ و راند اللہم کثر خواننامی الدین و سلم ایماننا
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و صحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف کہ شتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشته اند
 ب احمد شہرت العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
 صحابہ جمعین احوال و اوضاع فقرا و اینجائی روز بروز موجب از و یاد شکرست
 و ہمین توقع را در ماوہ و دوستان و در اوقاتہ واروای عزیز دین راہ غیب
 منزلیہ اقدام سالکان بسیارست شکر شریعت را در اعتقادات و عملیات
 نیک گاشتہ زندگانی فرمایند و حضور و غیبت ہمین نصیحت است مبادا غفلت
 وقع شود از اعلاط این راہ می نویسد و منشأ غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواهند
 ملاحظہ نمود و در ماورا جزئیات مذکورہ باندازہ آن کار خواهند فرمود بدانند کہ بعضی

از اعلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ
 فی الحقیقت افضلیت آنها باجماع علما ثابت شدہ است و یقین مقام این سالک و
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت انبیا
 کہ بہترین خلایق اند قطعاً علیہم الصلوٰات و التسلیمات واقع شود و عیاذ باللہ
 سبحانہ سن ذلک فشار غلط جمعہ را آنست کہ ہر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا اسما
 است کہ سابق تعیناً جویشا است و باین عروج اسم ولایت تحقق میشود و ثانیاً
 عروج در ان اسماست و از ان اسما الی ما اشار اللہ تعالیٰ اما با وجود این عروج تا
 و منزل ہر کدام ایشان همان اسم است کہ مبدار تعین وجودی اوست لهذا در
 مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ سگان طبعی این بزرگواران
 در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج وہبوط از ان اسما بوسطہ عرض و عرض
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم از ان
 اسما نیز بالاتر خواهد رفت و ان تو ہم پیدا خواهد کرد و عیاذ باللہ سبحانہ از ان تو ہم
 یقین سابق رازائل گرداند و افضلیت انبیا علیہم الصلوٰات و التسلیمات و اولویت
 اولیائے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از منزل اقدام سالک
 است در ان وقت سالک نمیداند کہ ان اکابر از ان اسما عروجات بی نہایت
 فرمودہ اند و بوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ ان اسما اکثراً طبعیہ عروجی ایشان
 است و اورا نیز در انجام کائنات طبعی ہست کہ ادون ان اسماست و انزل
 انہا چہ فضلیت ہر شخصے باعتبار اقدیمتہ ہم اوست کہ مبدار تعین او کشتہ است
 ازین قبیل است آنچه بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات
 عروج بزرختیہ کبرے را حاصل نیابد و بی واسطہ او ترقی فرماید حضرت خواجہ یامین فرمود
 کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدار

تعیین برزخیتہ کبر سے است بفق کذشتہ اند تو ہم کہ وہ کہ برزخیتہ کبر سے در میان
 حامل نمازہ است و از برزخیتہ کبر سے حضرت رسالت خاتمیتہ علیہ و علی آلہ
 الصلوٰۃ و السلام مراد دہشتہ اند و حقیقت معاملہ آنست کہ بالاکذشتہ منشأ
 آن غلط جمعی دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسے واقع شود کہ مبداء تعیین اوست و
 آن ہم جامع جمیع ہماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطہ جامعیت
 ہمان اسم است پس ناچار درین ضمن اسما یکہ مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از ہر یکے کذشتہ ہنتمہای آن ہم خواهد رسید و
 تو ہم فوقیہ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشایخ و از انہا
 کذشتہ نمودگی است از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات و چون درین
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء خود می انکار دلا جرم تو ہم اولویتہ خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبہ سکر نمیداند
 کہ ارفیتہ لوائے او از لوائے محمد نیست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بلکہ از نمودن
 لوائے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او مشہود گشتہ است ازین
 قبیل است آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش و مافیہ در زاویہ قلب
 عارف ہنہدیچ محسوس نشود ایجا نیز استباہ نمودن حقیقت است و الا
 عرش کہ حضرت حق سبحانہ اورم عظیم میفرماید قلب عارف را و جنب او چہ اعتبار
 و چہ مقدار ظہوری کہ در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چہ قلب
 عارف باشد رویتہ اخروی بظہور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشائے واضح
 گردانیم انسان را کہ جامع عناصر و افلاک است ہر گاہ نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزا خود بیند و چون این دید غالب آید و در نباشد کہ بگوید
 کہ من از کرۃ زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و درین وقت مقلان می فہمند کہ

عظمت و کلانی او از اجزاء خودست و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلانی او از آن نمودجات است
 که اجزاء او اند نه از حقیقت که ارضی و سماوی و بهین شتابان نمودجات حقیقت
 شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی
 مشتمل بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشمال بر ظلی از ظلال تشریح
 الوهیت است و نمودجات است از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
 مقداری نیست ماللتراب رب العالمین و هم در بنیام که سیر مالک در اسمی که رب است
 واقع شود گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که یقین از فضل اند متوسط او
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مثال اقدام
 سالکانست عیاذ باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را فضل و اند و بخسارت ابدی
 پیوند چه عجب و کدام فضیلت اگر باو شاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمینداری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و بعضی از مقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایب مافی الباب اینجا احتمال فضل جز نیست
 که خارج بحث است چه هر حجام و حاجب بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم نورشود
 و حکیم بوقلمون فضل و ارواها آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبرست فضل کلی
 است که عالم حکیم ثابت است این در ویش را نیز ازین شتابان بسیار واقع
 شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتہا این حالت داشت مع
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر میگذرد بذب
 زلفت و در اعتقاد مجمع علیہ فتوی سے راہ نیافت شد سبحانہ اکمد و المئذ علی ذلک
 و علی جمیع تعالیہ و آنچه فلان مجمع علیہ ظاہر پیشد و در خیر اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میگرد و و مجملاً اینقدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی را
راجع به فضل جزئی خواهد بود و هر چند این وسوسه معارض میشد که معارض فضل بر وقت
الهی است جل سلطان و این زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون شد
اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور میگشت و هیچ اعتبار نداشت
بلکه توبه و استغفار و انابتہ التجاسے آورد و مضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اہل سنت و جماعتہ سر مولیٰ منکشف
نگردد و روزی این خوف غلبه کرد که سبب ادب برین کشوف مواخذہ نمایند و ازین
توہمات سالت فرمایند و غلبہ این خوف بقرار دہی آرام ساخت و التجا و مضرع
را بجانب قدس خداوندی جل سلطانہ مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درین وقت گذر بر فرار غریزی افتاد و درین معاملہ آن عزیز را مدد
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معاملہ
را کما شیفہ و انموور و عنایت حضرت رسالت فاطمیت علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ
و السلام کہ رحمت عالمیان است درین وقت از رانی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود
و معلوم گشت کہ آنے قرب الہی موجب کمالی است اما این قرب کہ ترا حاصل
شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبہ اولوہیت کہ مخصوص باہی است کہ
رب تست پس موجب کمالی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی منکشف
گردانیدند کہ جائے ریب نماند و محل این بالکلیہ زائل گشت و این درویش بعضی
از علوم کہ محل اشتباہ دارند و گنجایش تاویل و توجیہ در کتب و در رسائل خود نوشته
بود منتشر گشته خواست کہ نشاء اغلاط آن علوم را کہ بعضی فضل خداوندی جل شانہ را
گفته است بنویسد و انتشار و پد کہ گناہ شتر را اشتہار توبہ در کار است تا مردم
از ان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید بقتد یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

کہ درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شکستند جمع را بهدایت می برد و
 جمع زخمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیدہ ام قدس سترہ کہ میفرمودند
 کہ اکثر از گروہای ہفتاد و دو کہ بفصلالت رفته اند و راه راست را کم کرده و غشا
 آن دخول در طریق صوفیہ است کہ کار را با انجام نارسانیدہ غلطیما کرده اند و بفصلالت
 رفته ہستند سلام انتہی مکتوبہ الشریف را تم ایخروون گوید کہ حضرت ایشان در رقیہ
 کہ بحضرت مخدوم زاوہ کلان قدس سترہ ہم درین معنی نوشتہ اند کہ ذکر یافت
 انجام معاملہ عروج سالک از ہمار مبادی تعینات بزرگان بشالے واضح گردانیدہ
 اند و آن اینست کہ رقم نمودہ اند پ ارباب معقول گفتہ اند کہ دخان مرکب از
 اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتیکہ دخان صعود نماید اجزای ارضی بمجاہت
 اجزای آبی بالا خواہند رفت و بحصول قس قاسر عروج خواہند نمود و گفتہ اند اگر دخان
 قوی باشد عروج او تا کہ نہ نارستحقق میشود و درین صعود و اجزای ارضی بمقامات اجزای
 آبی و اجزای آبی کہ بالطبع تفوق دارند خواہند رسید و از آنجا عروج نمودہ بالا
 خواہند رفت درین صورت نمیتوان گفت کہ رتبہ اجزای ارضی بلندتر است از
 مرتبہ اجزای آبی و اجزای آبی چہ آن تفوق باعتبار قاسر بودہ است نہ باعتبار ذات
 و بعد از وصول بہ کہ نہ نار چون آن اجزای ارضی بہبوط نمایند و بمرکز طبیعی
 خود برسد ہر آئینہ مقام اینہا فرو و تر از مقام آب و ہوا خواہد بود پس در
 لکن فیہ عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسرت کہ آن قاسر افراط حرارت
 محبت است و قوۃ جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
 این جواب کہ گفتہ شد مناسب حال منہی است اما اگر در ابتدا این توہم پیدا شود
 و خود را در مقامات اکابر یابد و ہش آنست کہ ہر مقام را در ابتدا و توسط نطل و
 مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنہا میرسد خیال میکنند کہ ہر کس

با کبر و مقامات پیدا کر وہ اندر چین ست بلکہ ایجا اشتباہ ظل سے ست
 بنفس سے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما ہی و جنبنا عن الاشتغال بالملایہی بجزمتہ
 سید الاولین والاخرین علیہ و علی آلہ و صحبہ، بصلوٰۃ و تسلیما تاتما و اکملما
 شیخ منزل رحمہ اللہ تعالیٰ دینی یز از قدما ی اصحاب حضرت ایشان
 ست قدس سرہ و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدمات حضور عالی
 اقدام می نمود و بانواع الطواف و عنایات ممتاز سیکر وید و در حسن اخلاق و مکارم
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار متفرد و حال شیخ مشاء الیہ از
 یمن تربیت آنحضرت اینست کہ حضرت ایشان در عرضہ داشتند کہ حضرت
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در ہمہ جامی یابد و اشیاء را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکہ
 بیچ نمی یابد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالہا سے فراوان شیخ در خدمت
 آستان حضرت ایشان قدس سرہ الاقدس گذرانند و بزواید و فوائد رسیده
 بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب کہ حضرت ایشان بخلص نوشته اند
 مسطور است کہ صحبت این بزرگان اگر میسر شود و معتنم باید شمرود و خود را ایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمارا معتنم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتہی از خلص اصحاب ایشان شنووم کہ وقتے شیخ مذکور
 بعضے از جبال و مفاوز آنحد دو بسیر رفتہ بود ناگاہ بہت گرفتار جانوسے
 بلب غاری شد پایش بلغزید و دران فارقا و چنانکہ بیرون آمدن متعذر شد
 و ازین قضیہ بیچ کس را اطلاع سے نہو و حضرت ایشان را کہ آن دم در سر ہنہ
 تشریف داشتند صورت آن معاملہ در نظر انور آمد بیاران فرسودند و دیدہ
 پیشو کہ شیخ منزل در جاسے ہولناک افتادہ و دست و پای میزند کہ ازان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیہ بہمع حضرت ایشان
دور ایشان گردید و موجب فرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند کہ یکی از صحابہ
کہ آنرا دیدہ بود و بمردم آن نولے خبر کرد و آنجماعہ آمدہ شیخ را بر سنا ازان
مغاک بر آوردند شیخ مذکور در حدو و ہزار و بیست و شش باخترہ شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظہار تالم نمودند و ویرا بقاتحہ و دعا یاد و شاد فرمودند رحمہ اللہ
تعالیٰ شیخ طاہر بدست سلمۃ اللہ تعالیٰ سے و او اہل از عسکران
بود و وقتیکہ سپاہ متوجہ فتح یکے از قلاع بود و در راہ آن سفر شبے فیصلی اللہ
علیہ وسلم را بخواب دید کہ حضرت صدیق اکبر و خلفائے و صحابہ دیگر فی اللہ
عنہم در خدمت آنحضرت بودہ اند آنسرور ویرا فرمودہ اند کہ بعد از انقضائے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تہجد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم ویرا خرقہ پوشانیدہ اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بحریرہ از
خارستان و اشجارستان رسیدے از مرکب پیادہ شدہ در آن در آمد
خاوش دانست کہ بجا جت انسانی رفتہ متے انتظار کشید چون اثر سے
ندید بمنزل رفت و چندانکہ آشنایانش تجسس نمودند چیز سے نیافتند و
وران جزائر بدہقانے ملاقی شد لباسہا سے خود بوی داد و پلاسے از روی بست
و در پوشید و بصحبت در ایشان آن حدو رسید چون نزد متعلقان او حیات
بومات او مجہول بود بنیت آنکہ الہیہ خود را سطلق العنان کر و اند بخانہ شد و بزور
خود گفت کہ من این شیوہ اختیار کردہ ام تا اے تو بر پیست آن شیرہ زن گفت
من نیز موافقت کردم و زندہ در پوشید و عصا گرفت و کمربست باشوہ
رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حدو کہ از صاحب دلان بود

رسید وے گفت نصیب تو از نقد شبندریان معلوم میگرد و بحد و دودانی و
 لایورش اشارت کرد چون ازین طریقہ علیہ در ان ایام صیت حضرت
 مصرعہ خواجہ فانی زخو و باقی بحق: قدس اللہ تعالیٰ لے سرۃ آفتاب جہانتاب
 بود و سامعہ افر و ز طلب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او بچند روز آنحضرت بسرے باقی رحلت فرموده بودند حیران ایمانند زبان
 محرمے اشئے توفیق ویرا. حضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
 حضرت خواجہ بودند ولالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید بنفیدم کہ
 مدتها در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
 علیہ وسلم شاہد می بود گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح مست بعضی احوالات
 و مکاشفات خود را بان شیوہ بعضی میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در استماع معارف بلند نوعی آری و لمے بر زبان میراند و سری جنبانند کہ
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا ظاهر و آشود
 و ما ترجمیم آیم باجملہ بعد از تجلے بزور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقیت دادہ بچونپور فرستادند لیکن وے بنیتی کہ او دانند
 گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمعی اور از ملائمت میدانند و طلب
 را بوی ازین راه رجوع کمترست در ایامی کہ حضرت ایشان در حیمہ تشریف
 داشتند و راقم در خدمت بود و عرضہ مولانا رسید کہ در ان مرقوم بود و طلبان
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرفے سادہ دلان
 ملاک امری فظنہ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خودست درین ضمن ہر کرا حق
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گرداند حسب الامر خالصا لوجه تعالیٰ

بدان باید پرداخت و نیز بر اے انجذاب و لما سے طلب وضعی کہ ملاست را انجا
 راه بود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بوبے
 نیز نگاشته اندب مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گروہ
 ضلالت جمعے را براہ حق جل و علا تر ہونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
 مشغولے کنند و ترقیات نمایند این ششتر را نیک نگاہ داشته سے
 کنند کہ بقایا سے ہستے خود را بروہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
 نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد
 از مقصود و باز وارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
 اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت
 رسولنا صدور یافتہ الحی شربت العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
 وآلہ الطاہرین آنچه بر ما فقیران لازم است و وام ذلست و افتقار و انکسار
 و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیت و محافظت حد و دشرعیہ و سنت
 سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
 و تخلیص بطن و تسلیم ظواہر و روتہ عیوب و مشاہدہ استیلائی ذلوت و خوف
 ارتقام علام الغیوب و قلیل بنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انباشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
 قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امر من الشرائع الیہ بالاصحا
 فی دین او دنیا الا من عصمہ التدر و تمہد اشستن افعال و نیات اگر چه مثل خلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد عتقاد
 نباید کرد و دستحسن نباید پنداشت مجرذ تائب دین و تقویت ملت را و ترویج
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ این قسم نماید گاہ ہست کہ از کافرو

فاجبر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ یؤید بذالذین بالرجل الفاجر
 مرید کے کہ بطلب آید و ارادہ شغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
 و باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدم
 مرید و خود فرجے و سر فرجے یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن ندہست
 و استغفار چندان نمایند کہ اثرے از ان سرور نماید بلکہ بجاسے آن فرج
 حزن و خون نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طمے در مال مرید و توقعے در منافع
 و نیومی او پیدا نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث خرابی پیر و آنجا ہمین
 خالص میطلبند الا اللہ الدین الخالص شرک را در ان حضرت بیسج و چو گنجایش نیست
 و بدانید کہ ہر ظلمتے و کدورستے کہ بر دل طامے کرد و از الہ ان بتو بیستغفار
 و نہامت و التجاہل و جوہ میسرست مگر ظلمت و کدورستے کہ از راہ محبت
 و نیاسے دنی بر دل طامے شود کہ شغص میگرداند و شغص بسیار و دور از الہ
 ان تضر تمامست و اعذر ہر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 حسب الدنیارأس کل حقیقۃ نجمان اللہ سبحانہ وایلم عن محبتہ الدنیار باہسا
 و الاختلاط ہم والاصحابہ معہم فانہا سم قاتل ومرض ہالک و بلاء عظیم و دوار
 نیم احواسے ارشد شیخ حمید با حسن وجوہ مشرود ان حدود اند استماع
 سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلا فی مولانا
 یوسف **سید محمد علی سلمہ اللہ تعالیٰ** نے نیز از اصحاب صاحب
 نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام داشت و کان
 حسن الاطلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسر بہتر رفت و چند گاہ آنجا گذرید
 و از برکات انظار مینت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلاس در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببا لیتش قدم رکب نمودند
بتفحیح و حسرت تمام بعرض رسانید کہ نفس آخرین رسید و نظر سے و
و توجہی فرمایند کہ از مقصد اقصیٰ چیز سے یاد حضرت ایشان را بر نیاز سندی
اول بکشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان
مولانا یوسف گوئید کہ چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمد للہ آنچه دل
طالب او بود و جلوه گر شد این بگفت و بعد از ان جان بجان سپرد رحمہ اللہ
سجاء مولانا احمد بر کے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بدمہ ایست میان
کابل و قندھار آنجناب از علماء آن بلده بود و تاجر سے از دوستان و
ہم شہر بان او کہ بہند وستان آمدہ بود و بشرق آستان بوسی حضرت
ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشتہ بود و جزو سے از مکاتب
بلند آنحضرت با خود بردہ مولانا از و سے احوال اکابر ہند پر رسید و
تثنا سے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا قے چند نیز از مقولات
ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال سپے بردہ بی بیچ اہمال متوجہ بلده سے
سر ہند شد چون رسید بنظر امت عنایات رسید و در خدمت علیہ با خلاق
و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکہ بحض عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ در خدمت
علیہ بسر بردہ سرفراز گشت و تعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
داوند رجعت نمودہ حسب الامر باین کار شکر ف پر دست و در ہر چند گاہ
بزبان قلم احوالی خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
ستسور میگشت چنانکہ از مکاتب سے کہ نام زد او کردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب کہ حضرت ایشان بے مثل و شسته اند چنین برگزیده اند پسر پور
تو جہی بجال شما نمودہ آمد وید کہ مردم آن نولے بجانب شامی دوند و التجا بشما
می آرند معلوم شد کہ شمار مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حد و در البشامر بوط
داشته شد الحمد و المنة علی ذلک ظہور این معاملہ را از حبلہ واقعات نہ انکارند
کہ از سلطان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
ایضا در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما فیغنی باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود ندانند
احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق
انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ شفا
است اورا ترقی واقع شدہ آنچه در غیبت و بی شعورے میدید از ارواح
طبیات عالم اورا فاقت می بیند مخدوم این دید را بیج دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
بیج نہ بیند و از ماسولے او سبحانہ در مہدار اندیشہ او بیج نمازند آنکہ اشیا را
غیر او تعالیٰ نہ بیند و بعنوان ماسولے ندانند این خود کثرت بی نیست بلکہ
غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ دانند این حالت معتبر بقیاس است و منزل اول است
از منازل این راہ و بدو نہ خراط القادسہ بیج کس را مانگر و این فنا بہ
نیست رہ در بارگاہ کبریا پادب و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقرب
در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف بر کسے برگزیده اند بتقریب آن معرفت شہود
کہ ہر ایسے کثرت تعلق وارد لذت بخش و شہود و تنزیہی کہ رو بہ بل و نکرت
وار و از التذاد بعید است و بی بد شیخ مقتدایان راہ رفتن متعذر نوشتہ
اند کہ مولانا احمد برکی کہ عوام اورا از علمای ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

و یاران خود نثار و سرشس آنست که باطن او متوجه شہود و تزیین است
 کہ موطن جہل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بند
 فطرتہ التفات بشہو و کثرت آمیز نگر و وہ است و ظاہر او بترہات صدوقیہ
 مفتون و مغرور نگشتہ و جو و شریف او در ان نواحی مغتلم است اینجالت را کہ
 شمار حصول آن خبر داده اید مولا ڈیری است کہ بان حال متحقق است علم اولم
 یعلم تز و فقیر مدار آن بقعہ بر وجو و مولا ناست عجب است کہ بر اہل کشف
 ان نواحی چگونہ مخفی ماندہ است در علم فقیر بزرگے مولا نادر رنگ و جو و
 آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولا نادر حمد و ہزار
 و بست و شمش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاطمہ و ادعیہ کثیرہ روح
 اورا شاد کردند و دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولا نادر دست او نمودہ بالظاہر
 تمام اورا یاد کردند و بیاران مولا نادر شتند عزائے مغفرت مولا نادر احمد علیہ
 الرحمہ ینماید وجو و شریف مولا نادر بنوقت مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
 جل و علا و جنتے بود از رحمتہاے اوتعالے اللهم لا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ
 مولا نادر صاحب کولابی رحمۃ اللہ تعالیے وے از قدس اصحاب
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وے
 شنووم کہ گفت چون طلب اینعنے درین پیدا شد اکثر مشایخ وقت را کہ قرب
 بودند ملازمت کروم اما از پیچ یک کشتے دست ندا و تادریکے از جمعہات در
 اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدیم بجز و دیدن ولم را با آنحضرت
 انجذابی پیدا رگشت قدبوس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمود
 باجابت رسیدند تہا در ان آستان بسر بردم اما از پیچے استعدا و مرا
 فتح نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان رامی شد ازینعنے حیران و گریان می بودم

تا ماه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معنک شدند در آن اعتکاف نمودند
 طشت و آفتاب بین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
 من غسله را گوشه برده تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که
 نوشیدن همان بود و کثایش در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
 توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جارت تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمعی از طلاب را بغیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنوده یونے فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 حدیثیه بهره تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بان حضرت نوشته ہویدا میگردد
 بپهلو عرضہ درشت کترین خاکر و بان آن مقدس درگاه محمد صالح بعضی
 خادمان آن آستان میرساند غریب نواز از در پرور از صدقه بندگان آن درگاه
 احوال و اوضاع حسب المذاعا مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد
 و در هر تجلی فانی حاصل میشود میداند که در این تجلی تجلی شواید بود و ازین
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
 از راه تفصیل مطلوب رسیدن بسبب دشواریست رجا از درگاه آن قبله
 حقیقه آنست که چون ناقابل را از خاک نذرت برداشته اند و باحوال است
 مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه فطور نمیکرد و اسحال نیز بتوجه خاص
 چنان سرفراز گردانند که بغایت الغایت برسد و از منقصت و از هر از مراد
 خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر آنچه چیز بوقوع
 نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
 دریا سحر رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب با خاص
 و محبت خود در هیچ دارند که مستضمن جمیع سعادت است سایه تربیت ایشان بر مغفرت

جمیع نام الی یوم القیام مدو و باد بالنبی و آلہ الاحیاء و انہی مولانا و ظایف یومی
 ولینے حضرت ایشان قدس الشریف و باشارۃ و تالیف حضرت مخدوم زاویہ
 کبار سلیم اللہ تعالیٰ جمع کر دو و انجائی نویسد کہ چون از حضرت ایشان جمع وظایف
 اجازۃ خواستم فرمودند کہ عملی کہ شاہان اقتداست عمل آنسر و دست صلے اللہ علیہ
 و سلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا آخذنمو و معروض داشتند شد
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سیدنا سیدنا و جان ست علیہ الصلوٰۃ
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہرچہ موافق نسبت
 باشد قولے و فعلے آزاد عمل آرید و ہرچہ نہ چنانست موقوف و آرید مولانا
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تخریر آنحضرت شتافت جمہ اللہ مولانا
 محمد صدیق کشمیر سلمہ اللہ تعالیٰ وی از کشمیر بدخشان ست در خفوان
 جوانی بہند و سمان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام و ہشت صحبت محبت الفقرا
 عبدالرحیم مشہر بنجانان اختیار نمود کہ فان مذکور فوراً باہین طایفہ سیر بود
 کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت مع خواجہ خالی ز خود باقی بوقت
 قدس الشریف الا قدس مشرف شد و در قدمست آنحضرت ثابت نمود و ذکر
 این سلسلہ بر و ہشت گویند حضرت خواجہ قدس سزہ را مکر تعریف استعداد
 و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود و از شے شنودم کہ گفت صباح عید
 باچند تن از درویشان باستان حضرت رضی اللہ عنہم رفتیم ایشان از منزل
 شریف شیشہ کلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من کلاب افشان شدند و ان افشاندن
 جمعیت بخش فاطمہ ایشان شدند نزد امان توہر اشخ کلابے پندبر و
 سخت خفتہ بے پانا مولانا مذکور و در زمان حضرت خواجہ بنابر افتخار جوانی و

امن و سکے بخند و با شرم ببینند خدای از فلانق دور با شرم و غلبه گفتند اگر سگ و اندرین
 که خود را کرده ام نسبت با و باز در زنگ این سخن افغان کرد و چون بد آمدی ز ما خود را شمارد
 سگان خود صاحب خود را شناسند بی از شناسا سگ پر سندنند خود را می شناسد فی خدایا چرا
 بدنام سازد مثل باران درین است که عمر من بسپردند از کفرم تا از ایمت بشردند نام بر چه ملت زبتم من
 ز سگ نا آدمی پس کیستم من و کلام حقان آمیز که دلیل صحت حال و درجیات
 کمال آنجناب است بسیار بظهور آمده است از آنجمله این عریفیه که بخند دست حضرت
 مخدوم زادگی خواجه محمد سعید علیه السلام و بقاوه نوشته اللهم صل علی سیدنا و
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوة اذ خلقتنا بها فی حفظ عنا یتک عرضدا شست
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
 خادمان درگاه مراد بخش است عرضه میدار و که اگر چند و پرست که از دست
 رفته و از پا افتاده و لیکن بامداد شوق گاه گاه حرکت الخدیج نمود و خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا میدید آری از عنایت سبب غایبیت آن قبایه آگاه و نا آگاه
 به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام وارد و فراتر است و از ریزه آن خوان
 عظیم ایشان عزروق است هر چند از کار رفته است و لیکن بنی و بجز و زمره وارد
 چنانچه از آنجا به تحریر میرسد خوشوقت آن ولکی که بجای رسیده است
 خوشروز شب سوس که بیای رسیده است به از فرق تا قدم به عظم عجیب
 دارد و ستم بچین زلف نگار رسیده است به خوش روزگار عیش برایت که در
 خزان به رخسار بتازه رنگ به کار رسیده است به و چند بیت و رایام حضرت
 صعب که سوس داده بود و گفته شد از انیر بخندت عالی معروض میدارده
 طلوع شمس من از وجهت هست عالیست به توجه و لم از رتبه صفت عالیست
 مرا نظر بکمالی است سبب حجاب نقاب به فضایی آن نظر از وی منقصت عالیست

چه دست رد بکنایم زنی که نشناسی به حقیقت کنیز من ز مغفرت عالیست چه
 بعلم خویش چه نانی بسوی من می نازد که شان جہل من از طور معرفت عالیست چه
 قبلہ ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک درمی نگر و دست الفاظ را
 بدامن معانی رسائی نمی بیند در یغآن سخنی که داند گفت نتواند مولا ناسے
 مذکور باین حقیر حکایت کرد که در ویثے زندہ پوشی کہ آثار ذوق وجودان از اوگی و
 تفرید از وی ہویدا بود و من لاتی شد و پرسید کہ ارادت تو بکیست نام نامی
 حضرت ایشان بروم گفت از ایشان شیخ فاروقی عظیمی دیدہ بگو من آنچه دیدہ بودم
 بیان کروم گفت من از شیخ تو فاروقی بس شگرف دیدہ ام بتو سیکویم بشنو
 چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آدم
 از شب پاسی گذشتہ بود کہ بشهر درآمد و کفتم درین وقت چه مصدع فادمان
 ایشان گروم سیکے از مساجد درآمد همسایہ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
 بخانہ خود برد و مہربانی نمود و در اثنا سے پرس وجوہا من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد کہ از منکران بودہ در طعن ایشان شروع کرد مرا
 حیرت فرورگرفت مگر گشتم بیاطن شیخ تو متوجہ شدم ناگاہ دیدم کہ شیخ از در
 درآمد شمشیر برہنہ برکف آن منکر طاعن را بان شمشیر پارہ پارہ کرد و ندو بیرون
 رفتند من از مشاہدہ این معاملہ دستم کہ یافته بودم با خطر اب برقعہ
 ایشان بیرون برآدم و ایشان را ندیدم باز بان خانہ نتوانستم رفت و
 ندانستم کہ آن چه بود علی السحر کہ بہلا زمت ایشان مشرف شدم و ہمچنان
 در رعشہ و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
 ما منی باللیل لم یذکر فی النار این قصہ را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمہ اللہ تعالیٰ لومی حصار شادمان است کہ از

بلاد اصنافیان است و خداوند مسکنت و ممتوتی و از فضیلت بهره و رسالها
 ملتزم آستانہ علیا سے حضرت ایشان نور اللہ مضعہ بود و نظرات عنایات حضرت
 شامل حال او تا دید آنچه وید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از انوار
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر بار سید و دفتر ثانی مکتوبات
 غالباًت را با اشارت و تائید حضرت مخدوم زاوہ معصوم نام معصوم کر و اسلمت
 تعالیٰ فراہم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعددہ بنام
 اوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادند
 و کنارا آن شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و بافادہ و اخلاص
 طالبان میگذازند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ در تکمین و
 صفا بسر سے بر حضرت ایشان در مکتوبے یکے از مخلصان نوشتہ اند کہ جو
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شہر چون قرن السعدین
 ہست در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہر سے شہاست و بجوار شہا آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریب
 است و چیزہا سے ضروریہ این راہ نزد او مودع ہست ملاقات او باران وقت
 را منتہمست کہ نو آمدہ است و چیزہا سے نو آوردہ ہست از فنا و بقا نزد او نشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فنا و بقا می ستعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در آنجا گذر گاہ ہست
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہا الکن استفسار
 نمودہ دریافتہ ہست واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی را قدیم ازان خوانند کہ بعد از سے یار محمد دیگر
 کہ جامع مکاتیب و دفتر اول است باستان حضرت ایشان رسید

و بی در نا حقول عنینہ و معامد اشار و ہدایت از وی قرآن بظاہر بیوست و خافعی صہای صاحب مقام آرزوی پیر آمد و حضرت ایشان در طرہ آجتاب فرمودہ اند کہ

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدماے
 صحاب ایشان است قائم لیل صائم النهار است نسبت و حضور این مکان
 از جهت او پدیدار و کثیر سکوت و المراقبہ و حسن الوجہ است روزے باین فقیر
 گفت کہ من از حسن جہبہ و بزرگی نحیہ خود بسیار شاکرم کہ چون ببازار ہاسیگندم
 ہر سیکہ از عوام مرا می بیند ناچار و رو میفرستد آنجناب بفقرو غربت تمام
 متوجہ طواف بیت الحرام و روضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت از ان
 سفر کثیر البرکت و رخلوئے بر اقم گفت در محل بیانی در ہو وحی کہ بر آن سرور
 صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ و السلام بانور و آرزگی
 ہر چہ تمام تر دیدم و ازلذت و جلالت آن از خود بر فتم چون بچو و آدم رقصان
 پامی کوبان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا العجم مجنون
 و زبان حال من بضمون این بیت تو ناطق بودی گر این لیلے از خیمہ بیرون شوئی
 بساکوہ و صحرا کہ مجنون شوئی حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این مکتوب را بعد
 اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند ہو مکتوب مرغوب اخوے اعزے مولانا
 یار محمد قدیم و صواب یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بذروہ کمال و تکمیل رسانا و بحر شہد لبی الخمار و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات از مقولہ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
 و کثارت من بودہ حق بودہ است آیا این گفتن جائز است یا نہ بدانید کہ این قسم امر
 دین را ہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صورت است کہ
 صاحب معاملہ آن صورت متجلی را حق می انکار و تعالیٰ شانہ سخن بہانست
 کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

ترہنی بہا اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بہتاکر وہ شدہ
 است دین باب بعضی فوائد نوشتہ میشود و گوش ہوش استماع نمودہ بہل خوا
 در آوردند کہ چون طالبے بارادہ پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تامل بسیار
 باید کرد و مبادا دین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 کہ درآمدن مرید فرح و سرور سے پیدا شود و باید کہ دین باب راہ التجا توضیح
 اختیار نمودہ استخارہ متعدد نمایند تا آنکہ یقین ہوید کہ طریقیہ را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہ ہای حق سجانہ تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سجانہ مجوز نیست
 کریمہ لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم ولالت بدیعینی وار و عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد کہ تویی کہ زرہ پوشیدہ ہوں دین من بر بندہ ہا
 من گفت بے فرمودہ ملا و حکمت طلعت الی و اقبلت بقلباک علی و اجازتی
 کہ بشما و دیگران را کرده شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالیٰ ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازتہ مطلق کردہ شود
 تاورد و آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و ہمیر ہم این معنی را
 نوشتہ است از انجانیہ معلوم خواہند نمود با جملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسند
 و ارتنگی شرائط وارہند و سلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ اونیہ
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
 شدہ بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجہ عالی شان از احوال او چنین
 رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبہ استغراق و استہلاک
 است و اجمع مقامات جذبہ بفقو قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل میاید
 حالا با وجود آن صفات را از خود جدا سے بیند و خود را ازان نور و رطوبت

دیکر سے یابد وزیر ویرین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان سے نماید کہ مولانا قاسم علی
 از مقام کھمیل نصیب ہست و پچنین بعض یاران اینجائی را نیز از ان مقام نصیب
 معلوم میشود و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقتہ الحال شیخ حسن برکی وی
 از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
 و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہ
 یافت و بوطن مالون شتافت و صحبت مولانا سے مذکور میگذرا ند
 حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
 شہاست و مکر و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمار امیل سفر سے شو و نائب مناب
 شما دست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلوغ فرمایند کہ از
 تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زودتر فارغ شو و این سیر ہندوستان ہم در حق او مستم
 بود و ہم در حق شما زرقا التدر و زرقم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدتے
 قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
 رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
 طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و بیاران جمع شدہ بنشینند و کو بگرفانی
 باشند تا اثر صحبت ظاہر شو و این فقیر قبل ازین برسبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
 اگر مولانا سفر سے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا
 این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین
 امریایم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست تقیاً
 لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
 نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شرکت است
 و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند بہر چند کشف و شو و پیدا کنند انتہی

باجملہ حسب الامر سر حلقہ یاران مولانا احمد رشید شیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و
 افاضہ پر دانت و شیوہ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
 و مراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و مقامات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراق ایش او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم ہو گیا و در یکے از عراق بعضے مصلحات صوفیہ را اپرا و نمودہ برانسا
 پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی سید بہ
 معارف شرعیہ است گوئی ہر حکے از احکام شرعیہ در یکے ایست کہ موصول است
 بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ بی نشان زمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غزم تماشا گر است ہذا برا و میر ویم کز ہمہ عالم درست حضرت
 ایشان ان اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نامیدہ
 است زہار این قسم سخن کنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ تبر سید مدعیان این وقت
 ظاہر شمارا و شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محرمات و مختصرات
 مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این عمر شما بسیار صل است بس عالی و امید واری بخش مطالعہ این معرفت محظوظ
 ساخت و نا ملاہست اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
 رساند انتہی در سفر جمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضہ شیخ حسن
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
 در رفع بدعت سخن رانندہ حضرت ایشان عریضہ اورا بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے
 بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بنگارند اتفاقاً از تردوات و شوریدہ ہا بہا
 آن عریضہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بے نوشتند

کہ آن مکتوب صد چہم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الہادی بدواوی نے نیز از صحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت انہا حضرت ایشا نمودہ بودندا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر پایافتہ وار فضل بہر ورست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یعنی کہ حضرت ایشان بجناب پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا عبد الہادی حضور باستغراق در نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق تنزہ جل شانہ را از اشیا بصفتمت تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالیٰ میدانم آہی بعد از ان کہ مدہا در خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقاً ویرا یکی از شاخ اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے دادہ تا در وقائع ویرا باین آستان لالت فرمودند نخست بمحوب کی احوال خود را بعرض رسانید حضرت ایشان بوجہ نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقامت بتدیان این راہ بسیار دست میدیدیم و در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند حصول کو و نہایت کد ام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بہمت بلند و احوال ارجمند تر غیب نمودہ وی بنیاز تمام و بعضش شوق و ولہ محبت ہر چہ حاصل کردہ بود از ان تہی شدہ سجدت عالیہ شتافت و چند گاہ گذرانند نسبتہا سی صیل عالی وید اجازت یافت و بچند کہ از قرایے آن حد و دست اقامت نمود بعد از چند گاہ باستان میرسد و در آیام مہاجرت بزبان قلم عرض احوال مینود و جوابہا می یافت کما یفہم من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام وداع فریاد کرد کہ ہا می بے طاقتانہ کہ حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند کہ شیخ یوسف بہائز و یک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و حقیقت

آن اطلاع یافتند و بیجا و باز آمدن بجانہ رفتند و دستمزد و صاوق الا خلاصت

سید محبت اللہ مانچپور کی از علوم دینی بہرہ ورست نخت بخت

قدوة الشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و

خدمتہا بجا آوردہ و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازتہ و خلافت ارشاد رسیدہ

بود بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود و از

ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ تنہای حضرت ایشان

قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق

خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ الغریبان عقبہ علیہ بود و مدتہا آنجا گذران

و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان اللہ

نوشتہ بودند مر قوم بود کہ سید محبت اللہ بنیان ماسوی و بعض درجات

فنا رسید اورا اجازت گونہ دادہ بہ مانچپور فرستادیم بعد از چند گاہ وے ازویتہ

اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود و کیا حضرت ایشان بے نوشتند

بہر او از تحمل ایندے خلق چارہ نمود از صبر بر جفاے اقارب گذر نہ

قال اللہ تعالیٰ امرًا بحیث علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر اللو

سن الرسل ولا تسجل ہم کلکے کہ در سکونت آنمقام ست ہمین ایذا و جفاست شمار

مقام فرارید ازان نمک آئے شکر پروردہ تا ب نمک ندار و چه توان کرد

ہر کہ عاشق گشت اگر چه نازنین عالم ست بنماز کی کے راست آید بارمی باید

کشیدہ پختی چون وے در بارہ اجازتہ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت

ایشان بے نوشتند کہ مشب بنظر درآمد گو بیارخت شمارا از مانچپور

کشیدہ بالکہ آبا و بروہ اندہم آنجا و برانہ اختیار کنید و اوقات را بگذرا الہی حل

سلطانہ معمور و ارید و بیچ کس کارنداشتمہ ہاشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبہ از ساخت سینہ برآید تا مقصود و مطلوب جزئیکی نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بزبان گویند بشرط اخفا کہ چہ درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کر و آد تا تو انید راه تقلید را از دست ندید کہ تقلید شیخ طریقت غرات دارد و در خلاص طریق او خطر ہاست زیاد و چہ نویسید والسلام

عَلَيْهِ مِنَ اتِّبَاعِ التَّمَذُّعِ وَالْتِزَمِ تَابِعَتِهِ الْمَصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 اتنی سید شتار الیہ وقتیکہ در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجرہ خاص کاغذ سے یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند بران معرفت جز حضرت مخدوم زاوہ بزرگ قدس سترہ کے مطلع ہو و رسید التماس نمود کہ این معرفت بنام سے باشد بجز اجابت رسید آن اینست بدان ارشدک اتد تقائلے مدتها کہ سیر در ظلال و شت وصول لظیل عین حصول می یافت حالاکہ وصول صہل میسر شدہ است حصول جز ظیل ندر و کالمراة الکائنۃ

فی بد الشخص الواصل الیہ لالنصیب لہما من الشخص الاطلہ فافہم فان کلامنا اشارہ بدانید عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تحریر یافته بود مناسب این مقام دانستہ درین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیراہ و آن مداومت بران بازگشت بفضل رحمن صہل عریان قی ہمہ حساب و السلام علی

من اتبع التمدی حاجی خضر افغان از منظور ان حضرت ایشان بود اورا ان حضرت قدس سترہ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وی بقیض رسیدہ و صاحب اذواق و مواجید و ولولہ و سرور صفتہ و نعرہ بسیار داشت و اکثر شب بگریہ و زاری بسر بردے خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار بتلاوت و اذکار و نوافل و شغال معمور و یکی از قریبای تابعہ قریبہ بسر ہند سکنت داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عتبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد کہ فرمودند رونے المیس را
 دیدم و خبر ہا از او پرسیدم ناچار بحکم الہی راستی را دانمود و در میان پرسیدم
 کہ در یاران ماکیت کہ در و ترا صرف کترست گفت حاجی خضر جناب
 بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و حمتہ اللہ شیخ احمد و پنی دین
 موضع ست از مصافقات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان
 قدس سترہ بسلوک ابن راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوہ تلذذ گذرانده بود
 و خدمتہای بجا آورده بعد از ان بتقریب بہر ہا نپور افتادہ آنجا در خدمت شیخ معظم
 محمد بن فضل اللہ قدس سترہ الغزیز تعلیم ذکر گرفتہ بود و مدت مدید در خدمت
 آن عزیز بسر بردہ و خلافت ارشاد یافتہ بعد از ان کہ باگرہ رسید حضرت
 ایشان در آنجا تشریف داشتند بلاذت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این
 طریقہ علیہ آرا آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی
 سندھی را خلافت دادہ بہر ہا نپور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت
 سید نمودند ہمراہ کردند و صحبت سیدی بجنف و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
 سرار ہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین
 قضیہ پرسیدند بذر سے کہ فرمودہ ایم مشتغال بینائے گفت چند گاہ بان
 مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر و طریقہ خواجگان رحمہم بتر
 گرفتہ ام و لذتے و بکر یافتہ ہمین مشتغلم اگرچہ از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت
 از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ
 و حضور ست از ہر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد از ان باز باستان
 حضرت ایشان پر رسید الطاف و عنایت دید و از ان حضرت اجازت یافت
 و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از انہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی اللہ عنہم در عرضہ سوال کرد کہ با وجود کہ من در خود حاکم
 نمی‌نموم و طالب را ذکر و اوم از انها احوالها ظاهر شد چه باشد و از سر ذہول
 با وجود و وام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
 مقولہ بویے نوشتند کہ آن مکتوب شانزہم است از جلد ثالث و در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداوتها
 بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند و درک احوال نمودہ اند و مولانا را
 نیز ولالت بعلم حصول احوال استور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال است
 علم باحوال دولت و گیرست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولالت
 اند و از مقولہ ثانیہ بزرگاشته اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوندے جل سلطانہ شبہ بعلم حضورے کہ دوام لازم است بیچ
 شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گرد و ذہولے
 نسبت بچو و پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصور است کہ مغایرہ
 در میان است و در علم حضورے حضور در حضور است ایچ انجناب مدتی
 در اگرہ در گوشہ فقر و نامرادی با فاضل طالبان بود و جذبہ و بخیو وی این کابہ
 از و مریدان سے ہویدایکے از اعظم اغنیاکہ بوی اخلاصے درست کردہ
 بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفتہ وے را بہ بنگالہ بردہ شیخ و در آن دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار نفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے مست میان کابل و لاہور کہ از آنجا رہی
 بہ کشمیر جد کرد و مشارالیه ازان حد و داست از قدسے یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ و را وائل حال بسیاحی و طلب
 حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدالت معنوی بل لازمست شریف

پیوست بجز و حصول دولت حضور عالش و گرگون گشت و مشمول عنایت
 گردید چون تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر بانگ فرصت اورا ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از وی توبه و ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران و ران خلوتگاه بار بود
 و بنای تے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
 و بچکس مانع نشود و در ان زمان که آنحضرت در لاهور شریف داشتند
 با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات دیده
 بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلی از مقتدایان دیار سند که از مشاعر الیم
 تکفین ذکر این سلسله برداشته بود بعد از طریقت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دیده که انواع الطهرات
 با و نموده اند و شیخ عریفه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعہ رانیز علیحدہ رقم نموده شد که آن
 واقعہ اینست میگوید بنده بمیقدار امید و ابر رحمت حضرت رزق
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تعالیٰ حال بعنایت نظر عالیقدر مولود
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی حضرت باطنی
 الزمان قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سرہندی سلمہ اللہ تعالیٰ
 حاضر شدند سفید محاسن بلندینے ذہب رنگ گویا در مراقبہ شست
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبہ تسلیم برگرفتند و این چند
 کلمہ نوشته بدست بنده داده و توجہ عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السمرهندی کے الی اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولد سے و غلیفے فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقے وانی مغفور و انت من توسل
بک ایضا مغفور و اقر بحیث مولانا کریم الدین منی السلام اثنے و این صحیفہ
واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی کہ در سکر توحید و جو و خیالی
بود فرستاده بود و سفارش نمودہ کہ رویش را ازین مقام برآرد حضرت
ایشان آن درویش را از ان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقمہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشتہ با احمد شکر و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون بینی
از ذوق و شوق بودہ مسرت بخشید در کاغذ علیحدہ واقعہ کہ روئے دادہ بود
نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بفرحت انجامید این قسم واقعات مشہور
است سعی باید نمود کہ از قوت لفظی آید و از گوش باغوش رسد امر و زک تدارک
تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده بہ تسویف و تاخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ اصرار قدس الشریف فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرچوہ کہ در روز جمعہ و ولعت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر میترسید
و ران از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چه باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادت
میرست بعضے از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب درویش لے حمے
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع گردانا و شیخ کریم الدین
چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشانویسند درویش رحم علی
نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان و عاست رہنا ہم لنا نورنا و اعظم لنا
انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ

مولانا عبد الواحد لاہوری سے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
 زخو و باقی کجی ویرا بخدمت حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستادہ اند
 کثیر المراقبہ و العبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ ہو و
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتیم نہ کہ آن دار جزا عمل است
 نہ دار عمل سے آئے بر کشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آنصواب
 بے نیاز چون تو ان زیست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز صبح سجدہ حالتہ سے سید بد کہ ہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنووم گفت بشہر فاخرہ بخارا صائما اللہ و
 جمیع بلاد المسلمین عن البلاء یا برسبیل تجارت رفتہ ہووم و در مسجد مغاک کہ از اکنہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است نماز میرفتم و بعد از ادا صلوۃ عاشائین و نوافل شتغال
 مینووم یک شب فاوم مسجد مرا گفست دروازہ مسجد ہم بخانہ خود رفتہ
 نوافل بگذار و این معنی را بختونیت ادا نمود بہمان شبہا آن فاوم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ با دفرمودند کہ آن درویش سو و اگر بند
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرتت فرادان نمود و عذر
 خواہی خواست از وی شنووم کہ گفست دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
 تشریف آورده بودند آنجا پیر سے بہزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
 ایشان سے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے داد و در خلوتی از ایشان ستر
 آہمہ تو اضع رہا آن پیر پرسید ہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک ہجنان پیادہ و آزادہ و
 پلاس پوش زندہ بروش و رکوب برکت متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از مجتبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را برادر و راحله طوعاً و
اعتقاداً و معاوون باشند و بآن التفات نمود و همچنان به آزادی و بیزاروی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خزارات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
رانیز از برکات این وارستگان بهره بخشا و با نخرقه صد پیوند دل صد باره
گردم بهر دیار و در جستجوی سیر سیر یوسف خود کو بوزنم پشمی نمائند که غیر ازین
جماعه مذکور نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و صحاب فضل و آداب و نیستی و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا انان الشافعی که از اعظم خلفاست و شیخ محمد جبری که از شاخ
شهرزاین دیار است ترک شریعت نموده بکازمت حضرت ایشان سیده
و بهره بار و خلافت یافته و شیخ داود سبکی و شیخ سلیم بوری و شیخ آدم بوری
و شیخ محمد تماری و شیخ حامد تماری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد شام خادم و مولانا غازی نو کجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سازپور
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالریم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی مختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از آن جمله اند که بطاهر
از اهل سیاه اند و بعضی از جمله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجہ محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکت و مولانا
عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب عنرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت است و فوراً بطه بر
کمال اینها و سستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد و راقم اینخروف گوید

دو سالک روزی ترویجی ترویجی فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از کجاست و ایشتمایید و از بیرون
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این تخم در مرغی دل خود کاشته اید سلیم خان
 نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
 بتعلیم طریقہ چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحبان
 آنحضرت بفقروانزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان بهم از
 کار و بار ایشان آگاہ نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعہ عظیم ویدہ بکار مست
 رسیده بہرہا یافته و بوطن شتافتہ بہت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی
 در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمود کہ چینی شنوده ام آیا نقل
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چینی ست اما ان درویش از نواحی بلخ
 بلخ بودند از بخارا تبسم نمودند و ان حکایت اینست کہ درویشی از نواحی بلخ
 در واقعہ ویدہ کہ تابوت شکر و حاضر آمدہ و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر ماوراء النہر
 چون خواجہ عبد الخالق و خواجہ بزرگ و خواجہ احرار و شالم رحمہم اللہ تعالیٰ حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر نداری گوید من در ان میان از بزرگی پرسیدم کہ بیت
 کیست و این اعزہ انتظار کہ دارند گفت کہ این بیت از اقطاب بود و این
 اعزہ انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند بیاید و امامت نماز جنازہ
 نمایند ناگاہ عزیزے گندم گون بلند بالای دو سویہ کذا و کذا اور آمد ہمہ تعظیم او
 کردند و پیش رفتہ امام شد چون جنازہ را برداشتند از یکی پرسیدم کہ نام
 این عزیز چیست و در کدام شہری باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سمر ہندی باشند صبح آن روز ان درویش ہوشیار دیوانہ وار

متوجه ہندوستان شد بل از دست رسیدہ آنحضرت را کلیہ کہ در وقت
 دیدہ بود در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاہ
 در خدمت بود و بہر گاہ گرفت چون ذوالعیال والا اطفال بو و زود بطن منخص
 گر ویدع ہر کجا ہست خدا یا بسلامت وارش بن و ایضاً این حقیر میگوید
 بدرویشی و غیر ملاقی شدم از یاران ایشان کہ آثار انکسار و شیوہ حیرت برو
 غالب بود و روزی دیدمش کہ بر برگ خشک چشم دوختہ فرورفتہ بود پرسیدم
 کہ ایئمہ توجہ بان برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 رسیدیم ناگاہ درو علی بر من نمود و ارشد کہ بیان آن نتوانم کرد فقیر و تعجب فر
 از قضیہ بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد و بجا
 شب بعد از تجد بروح حضرت زبدۃ المتاخرین خلیفہ صدر الدین کہ از
 خلفا حضرت مخدومی محمد زاہد مخنی بودند قدس سرہما سالہا طلاب سلسلہ شریفہ
 کیروید را را ہنما و پدر من مرا و طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساختہ بود
 متوجہ شدم و التماس نمودم کہ شما از جہان رفتہ اید مرا بغریزی کہ درین زمانہ بسا
 بزرگ باشد ولالت نہائید خواہم در ربو و حضرت خلیفہ را ویدم کہ آمدہ نام حضرت
 ایشان برو فرمود کہ ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانہ وار بل از دست ایشان
 رسیدم و ویدم آنچه ویدم و نیز این فقیر را نم گوید و مسجد جامع برہانپور و
 گوشہ شمس را آیندگان مسجد رسیدیم کہ بنا گاہ درویشی شہ ولیدہ موی
 پیرہن چاک شوریدہ کہ آثار صفا و الفت و انزو و انکسار و فنا از وی ہویا بود
 پدیدار گشت جذب ملاقات و ہم آغوشی او مرا ناچار از مسجد استقبال او کشید
 بعد از معانقہ و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگالہ براہ ناسلوک و
 جزائر غیر ذی نزع با پنجا میرسم گفتم غم کجا داری اگر چه رغبتش بستر حال مینمود

ناچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزم
از سلسله نقشبندیہ از سر بند باگرہ تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم ہم سامعی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت در آغوش کشیدم
و اشک حسرت از مخرجان بیاریدم و ز او یہ خود برودہ گفتم بتفصیل نیز بگو مگر
کز تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بقریب از وطن خود بدار السلطنتہ اگر ہ
آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد شب بہلا زست شب
رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسید تلمیق نمود
و نظر محبت فرمودند نسبت و حالتی مراد گرفت کہ دیوانہ وار ہمان شب
برآمدہ و بخراڑ و صحائے افتادم و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
چہ گویم کہ چہ دیدم و بر من چہ رفت و چہ می بینم چنان در دہر بر من بگذرد
روز پکہ در نحر بر آہو بگذرد و یوز بہ چندین سال بدین منوال دران بود سے
بشکستگے و نام راوی بسہر بروم اکنون ہم از راہ بیابان و کوہستان بقصد مذکور
میرسم و دیگر از ان پیر و تنگی و راہ نمائی ہر غریب و فقیر سلمیہ اللہ خبری ندانم
کہ کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
نمودہ اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکہ
بعضی ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نہایم و با کابرت قافلہ سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعہ رفیق
میشوید از کلام من دریافت کہ در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواہم افکنز بہمانہ
از نزد من بیرون رفت و بعد از ان نہ سے را دیدم و نہ از احوال او خبر سے
شنیدم ع ہر کجا ہست خدایا بسلامت وارش بہ وزیر این فقیر
سید باجری را دید کہ بمصدق رجال لا تہیم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ

و بعد از پریشانی معلوم شد که صحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک
 بذکری و مراقبه نامور گردیده و باستان حضرت ایشان ہم شافیه و از آن حضرت
 نیز نظر عنایتی یافته گفت وقت عشاء بود که ایشان را ملازمت نمودم
 متوجه ادای فرض بودند مجلی پریشانی حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 تراذکر سی تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین در یوزہ دام
 فرمودند فرض عشاء کرده گفتم آری دست مرا گرفته گفتن بنشین تا ما از نماز
 فارغ شویم چون بنشینم خود را بشیو و بگیر یا فتم تا آنکه خود را بنیافتم و رفتی مرا چنان
 گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آدم روزش و اقدام مبارک افتادم و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
 فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لقمه حلال است و سبب نفقه عمیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین در حق
 تو چه خواسته اند و خصصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کردی
 یک خطه عنایت تو ای بنده نواز بهتر ز ہزار سالہ تسبیح و نماز بہ و نیز سیدی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت و رفتی از
 بلا و کن بودم ناگاہ از زبان یکی از آیندگان شنیدم کہ گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیدہ بشہادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگی
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد تا باشد کہ آیندہ دیگر سے در رسد و
 خبر سے فرحت اثر سے رساند دیدم کہ در کنار بازار بازار گانے چند کہ
 سیما سے صلاح از ایشان ہویدا ہو و فرو آمده اند نزد آن جماعہ رستم و سلام کردم
 و بنشینم پیش آنکہ من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرتہ اندوہ و دلتنگی

در من مشاہدہ نمودہ از صراحت سوال کرو باعث را در میان نہسام آن
 سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فروردیدم کہ متلون میشد
 تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در جلس اندوز بجزیرہ پاک
 مبارک پیچیدہ چنانکہ ما سے پیرامون گنج حلقہ زندہ ہے یک شب
 دیوانہ باز سخن گفت پس چہ کروم تا سزاوار تو ام پد گفت زنجیرش تو در
 گنج خراب پد گنج بہمانی ہنار تو ام پد مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم ہستم و با سے بشوق تام معالقم نمودم و گفتم
 من درین بلدہ خانہ دارم ملتس آنکہ ساعتی بفقیر خانہ قدم رنجہ نہانید
 تا لحظہ در خدمت تسلی خاطر محزون و ہم قبول کرو چون بیاد در خلوتی
 از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ
 نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاج بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریہ از قرسے تابعہ پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و اجمن رضی اللہ عنہ محبت
 و اخلاص تمام داشتہ بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
 ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بہی و تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز سے پروا ختم تا شبے حضرت غوث الثقلین راقدس سترہ
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمود

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سر بند غریزیست
جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن
روز بصد در و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بچندہ و احوال
بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیدہ فرمودند لے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفتہ
زیر فلان درخت جمع از فقیران لا ابا لے شمسہ اند و بعضے کو کنار
مے مالند و بعضے بنگ می ساینند و رین میان مرے زندہ پوشی چین
و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ شمسہ و بظاہر با ایشان ست و بہنی
بری از ایشان و عاے مابا و میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمعہ را زیر آن
درخت یافتم آن غریزہ کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدیدم نمود و پیش از آنکہ من
تبلیغ و عانمایم نام حضرت ایشان بروہ گفت خادم ایشان گفت علی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب بچنین باشد و بان ہمیشیان گفت
ماورین شہریاے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ تعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
ہمان در آمدن ایشان از خانہ بہمان و بان درویش معالقتہ سخت نمودند
و دست او را گرفتہ برستختے کہ در میان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

نشاندہ باہم نشستند و سہ عرفی باہم گفتہ بیشتر بجا موشی گذرانیدند و رین
 میان آن مہمان آب طلبید فقیر دودیدہ ظرفی را پر آب کردہ آوروم چون
 نزدیک آن عزیز رسیدم چه بیم کہ حضرت ایشانند گفتم ہا نا کہ بعد از رفتن
 من بر لے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مہمان
 مقبل گر ویدہ چون بسوئے کہ عزیز دیگر شستہ بود رفتم کہ آب بدست
 او بدہم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مہمان بر جایی خود دست از
 ہیبت مشاہدہ این حال بردیوار تکیہ زد و بچو و بہاندم چون بچو و آدم نماز
 شام آخر شدہ بود و حضرت ایشان و آن درویش بر فاسستہ بعد از آن حضرت
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان دستور داری اکنون چون ترا از
 محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راومی گوید بعد از استماع
 سرگذشت او باخو و گفتم آنچه از قضیہ عبس و قید حضرت ایشان خبر دادہ
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحب دلان صادق القول
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواترہ در رسید و مرابان
 درویش و بہر بزرگوار خویشش اعتقاد و دیگر حاصل شد مخفی نہاند
 کہ از جماعہ کہ نظرت قبول از حضرت ایشان یافتہ اند بخین احوال
 و اقوال چرا غریب باشد کہ بعضی طالبان کہ از فرود اصحاب ایشان
 بودہ اند و باہر آن حضرت متوجہ طالبی شدہ اند کہ آنا ترا آزاد گیہا
 و رفتگیہا روئے دادہ از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
 نویس مولانا عبدالمومن لاہورے کہ فاضلے بودہ و راقم نزو
 مومی الیہ و رفتی چند از مشکوٰۃ و در رفتی چند از مطول گذرانندہ
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقہ و اصول آن بہارت تمام داشت

روزی در مجلسی کہ جناب استانی و این فقیر یکجا نشستہ بودیم مرد
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت
 دادہ است و بفلان بلدہ فرستادہ اما بیچ از صحبت او اثر سے
 و حالتے و از نصیحت و تعلیم ذکر او ستعلمان را جمعیتے حاصل نیگردد مولانا
 گفت بخیر مکمل تام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم
 نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حضرت
 پر دستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از آنجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
 متعجب شدم اما ادب را غدر و در میان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنووم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دو تن را تعلیم طریقت بگوئی کہ از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مرے ام طالب العلم چنین و چنان چہ این
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لینت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
 وانی شد بل بیشتر احاح می نمود تا رونے گفتم تا کہ وقت بمشاہدہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر واکتم در گوشہ مسجد اورا بردہ بود
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم مرا نسبتے و حالتے عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیتے روی
 داد کہ بہیمان مست و بیخود برون رفت دیگر از و سے نام و نشانے
 نیافتم با بچملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بطویل انجامد اینقدر زیر کان سعادت مند
 را بسند است بس کتم خود زیر کان را این بس است بباگ
 دو کردم اگر در ده کس است بحق سبحانه برکات آنحضرت و
 فخر زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دار
 و این کمترین را درین جهان بحبت و متابعت ایشان داشته دران
 جهان دزمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الرشا و بحد هر یک ازین
 دو بزرگ قدس اللہ مترهما سه رباعیه بسک نظم کشیده
 هست انتظام این نامه آن منظومه را مسکه انتظام آن میگرداند

رباعی

قطعه که ز رازش انفسه آفاقی است	نیم نظرش بنرارول راسا قی است
باقی مدحش به نه گویم این بس	کان جمله چونام خویش با حق قی است

ایضا

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب	کلمه ز حدیث سوز او سچ کباب
فلینظر الی ابن الی قحافه	بشنو سرفنا سے اور اور یاب

ایضا

باقی که از و مرده بصد جان رسد	منظس زورش بکنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش	کاین خانه بزیب نقش بندان رسد

ایضا

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم	از ساقی باقی ستدین راه قیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود	برزخ بیان احد و احمد سیم

اَلَيْضاً

آن قطب کہ ہم عاشق و ہم معشوق
بر جوہر اسرار نبی صندوق است
آن سایہ کہ از احمد مرسل بہفت
ظاہر شدہ انیکہ احمد فاروق است

اَلَيْضاً

ازوشد دل افسردہ رندان تازہ
چون ز ابرحمین غنچہ خند ان تازہ
از غائبے رکنے احمد شدہ است
نقش ویرین نقش بند ان تازہ

انہی بحق بنے فاطمہ

کہ بر قول ایمان کنے خاتمہ

بر خامہ بنازم کہ اشارت نوشت
زا غاز و توسط و نہایات نوشت
بہشت کتاب را و تاریخ کتاب
بر دل ہوزبده المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخر ہم
در مملکت ترکیہ سید عبدالحکیم بن مصطفیٰ ارواسی
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العالیہ مسکین حسین حامی بن
سعید استنبولی می گوید کہ یک نسخہ از کتاب
زبدۃ المقامات در استنبول بناحیہ فاتح در کتابخانہ
(مراد علی) برقم ۱۳۱۷ موجود است این رسالہ جو
۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشتہ است

بقیہ صفحہ ۱۵۲ :

و نیز از زبان سیدی و مرثی شنیدیم کہ فرمود در
 دران ایام کہ این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم
 حضرت خواجہ بودہ و ایشان و ہمہ یاران خود را فرمودہ
 بودند کہ در خدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
 و در خدمت مشغول باشید و ہر قسم شغل کہ ایشان فرمایند
 بجا رویش مشغول باشید و در خدمت ایشان تعظیم
 نکنید بلکہ توجہ خود را بجانب ایشان نکنید دران اثنا باین فقیر
 محمد نعمان فرمودہ میان شیخ احمد آفتابی اندک مثل ماہر ان
 ستارہ در ضمن ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین
 عالی حال مثل ایشان گذشتہ باشند بعدہ با اعتقاد
 تمام بخدمت ایشان رسیدیم چنانکہ میر مذکور در بیاض
 محمد مراد گرامی خواجہ محمد معلوم بدست خود و آنرا
 قلمی فرمودہ است

باقی صفحہ ۱۵۲

بقیه صفحہ ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام میفرمودند
و هیچ یکی از اصحاب و غیر هم به استماع آن سر بلند نکند
این هر دو نحد و مزاده را بر آن مطلع ساختند بل به خصوصی
تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعضی از بشارت
عالیه که آن حضرت در حق این هر دو بر او فرموده اند ذکر می نمایم

۱- باب حضرت نحد و مزاده خواجہ محمد سعید سلمه اللہ تعالی
در بعضی از مکاتیب خود نوشته اند که حضرت ایشان ما رضی اللہ
تعالی عنہ قطب بوده اند و هر قطب را دو امام می باید دو
شخص در ملازمت علیہ حاضر بودند فرمودند که شما هر دو
امامید بر یکی فرموده که این از روی تواضع بسیار بیکدیگر
وصحابیین شد

۲- باب و نیز این نحد و مزاده سلمه اللہ تعالی در بعضی از
مکاتیب خود بزرگداشتند قال اللہ تعالی لا یذوقون فیها
الموت الا الموتۃ الاولى بخاطر فاطمی رسد که حکم آن دار
از احکام این نشا و جداست درین تماشای گاه هیچ ترقی

از مضیض مبادرت با وج قرب ممکن نیست تا فنا برستی
 سالک وارد نشود و بر موت ملتصق نگرود بخلاف آن
 نزهتگاه عالیجاه که هیچ کالی منافعی لئال دیگر نیست و سعد
 بامعده جمع موت را در آن دارالبقاچه کنجایش و فضا را
 چه یاری تحقیقش آنست که چون درین عالم ظهور
 ظلال است و معاملات آن شد نیست که ظل را
 بعد از طلوع اهل آن که ترقی عبارت از آنست بر فنا
 و انعدام چاره نیست و چون اهل نسبت با فوق خود
 حاکم ظل وارد بعد از طلوع اهل او آن اهل اول مستتر
 می شود و هکذا الی ان یتیک الیقین و آخرت چون مقام
 ظهور حقایق اهل است و اصل را با اهل دیگر هیچ ترفع
 نیست فنای کمال اول چه در کار و اضمحلال اول نزد ورود
 ثانی چه کنجایش کریم و لدینا مزید سویا این کار است که مشهور
 بقا و اول است و کریمه مانند سخن من آیه او نسهانات
 بخیرینها او مثلها مناسب معاملات دشوی است جمعی که
 عنایت الهی جل و علا شامل حال شان شده است و
 دنیا را اینها را احکم اهت سافت و به خطاب لقا اینها بهره
 فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غمور اند
 و بر خلعت سعادت الیوم املت لکم و بیکم و اتممت علیکم

نعمتی و رضیت لکم الاسلام ویناً متار حضرت قلب
 الاولیا قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این
 بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
 که و نیای شمارا آخرت گردند و آنکه فضل الله یوتیه
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳- ب حضرت مخدومزاده خواجہ محمد معلوم سلمه الله
 تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
 رضی الله تعالی عنہ دو شخص را از اصحاب خود بولایت
 مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا
 لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد هابت رسل ربنا بالحق

ب و نیز این مخدومزاده سلمه الله تعالی بر کاشانه
 آنکه حضرت ایشان رضی الله تعالی عنہ دو شخص را از اصحاب
 خود فرمودند که شمارا از دایره غضب بیرون گردند
 ترصد فوق با شید رقم حروف عقی عنہ گوید که
 مراد از دو شخص که درین هر چهار بشارت
 واقع شده است همین ضرر و مخدومزاده
 عالیقدر اند سلمه الله سبحانه

باقی صفحہ ۳۱۱

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

وخلعت خلت کہ کنایت است از معاملہ عظیمہ درین
سفر بیعت اثر باین مخدوم زادہ عنایت کرده اند
چنانچہ باین مخدوم زادہ در مقومات خود تصریح بآف
نمودہ اند اجمالاً نوشتہ شد

بسم اللہ سبحانہ آن موغود کہ در مکتوب
نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بقدانی خواہم داد
در حضرت اجمیس بنج فرمودند و عنایت کرده

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

تمامی غرق بجز انوار و بجا اسرار والد بزرگوار خویش گشتہ
بقامات عالیہ و کمالات باہرہ و درجات متعالیہ و صاحب
فاخرہ رسیدہ اند و محرم خاص الخاص و موس و ساز
در خلوات و جلوات گشتہ خصایص و کمالات ایشان
ی شمار است و استنصاف معارف و حقایق کہ بزبان
قلم ایشان آمدہ است و شوار اما بجم
مالا یدرک کلہ لا یتدرک کلہ علامہ عالیہ ایشان

کہ دران تحقیقات چشم و تدقیقات مجسم نموده آید
و بہ بعض مقامات حاصل خویش تصریح نموده در
ضمن چند برکت آورده خواهد شد انشاء اللہ
تعالی اما آن عریضین است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۳ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی است بلکہ عدم مطلق و شرح ضمن حقیقت
باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۳ قسم ۲

اما آن معارف و بشارات کہ وعدہ ذکر آنها سبق
ذکر یافت این است کہ در ضمن هفت برکت
منقول می گردد

۱۔ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالیٰ فرمودند
کہ فلا فی تو و ضمن مانی ازینکہ نسبت تو ضمنی است
دلالت مباحث کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ضممن حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم
 بودند الحمد للہ علی ذلک حمد اکثر اطمیناً
 ۲۔ باب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب یافت
 محمد و سزادہ نموده فرمودند کہ تو در ارہ نفی حضرت
 ابراہیم علیہ السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
 را بہ بعضی محرمان خود ظاہر فرمودند کہ بعد از ان مسأله
 خلت فی الطریق مانند بود الحال با معاملہ حضرت
 ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
 آنخد و سزادہ فرمودند کہ در هیچ مقامی از عروج و نزول تا
 امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

و آخر ولایت بر کمال مناسبت اصحاب و رابطہ جبلتی این
 این محمد و سزادہ بجناب قدس دارد آنست کہ حضرت
 ایشان تمامہ ترہاد را نکاح این محمد و سزادہ ماذون نمی
 گشتند هر چند درین باب ما تہمی می شدند و استخارہا

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی برآمدند
 بعد از نشستن دیدند که چند دانشمند آنجا افتاده
 است از غایت رعایت ادب آنجا بول ننمودند و همان
 بر فاستند درین اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
 تواؤن دادیم و نیکش کس است که منع ازین امر از
 کمال غیرت الاهی جل شانه کرد و حق این نوب او بود بوستان
 کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

با سرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخر و درجات
 عظیمه و کالات بلند و حالات ارجمندان حضرت بشر و تحقق
 شد و آثار تامل و ارشاد در رنگ پدر عالیقدر بر روی
 کمال از ایشان بظهور پوست و نور هدایت ایشان
 اطراف و انباف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
 آن مخدوم زاره برین مدعا شاهد عدل است
 ببارم خداوندی جل سلطان و بطیلسول او
 صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم و بمن توبه حضرت پیر و تکبیر

قد سنا الله سبحانه بستره الا قدس معامله تسليك و تكميل
 بنایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و طایفه
 و هور بایام و شهر مقرر شده هر چند بحسب
 طقیت مستتر شدن این معامله قلت دارد
 چه این وقت کثرت آثار رنتابد لکن ار روی کفایت
 افزون و پیش از پیش است یکی از مشربیدان
 بواسطه در حضرت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای حلیمی
 در خودشان میداد و چیزهای بیان می نمود که گویا بحوالی
 فنای نفس رسیده بود و ما ذلك على الله بعزيز
 و اكثر مجازان فقیر که از احوال مستر شدن خود بیانات
 می کنند و قصص کرامت و وصول که میگویند عقل عقیل در
 تحیری مانند ع : اگر پادشاه بر در پیوزن به بیاید تو ای
 خواجه سبقت مکن به و چون اخصای خصایص و کالات
 این محد و مزارده عالی شان بنا بر غایت مناسب
 ایشان بوالد بزرگوار خود متعذراست و عند
 بشارت از حضرت ایشان در باره این فرزند
 رحمت صدور یافته متمتع و نیز بعضی از ان بشارت
 بل اکثرش از جمله اسرار لازم الاستتار است
 لهذا اینجا تفصیل بعضی از آنکه فی الجمله قابل اظهار اند

بر مراد و اشاره اکتفا می رود و برخی از آن در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سید الله به سبق ذکر یافته

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۷ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعضی مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعود منجز
گشت و اثر بشارت بحول پیوست

باقی صفحه ۳۱۷

بقیه ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزاده عالیقدر در بیاضی خاصه خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیه از
خلقت سرور دین و دنیا علیه و علی آل الصلوات و البرکات
العالی مانده بود و آنرا پیشگویی بیگ فری از دولت و
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او از آن نموده
و ازین راه آن فرود را از اصالت بهره و ساخته اند از آن
بقیه بعد تخمیر طینت آن فرود نیز بقیه قلبی مانده بود
آن بقیه نصیبی یکی از متبسیان آن فرود آمده است

و تخمیر طینت او ازان فرموده اند و باندازه آن غلی
از اصالت نیز یافته ات ربك واسع المغفرة
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی علیه الرضوان
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام و نیز حضرت ایشان خطاب
باین محد و مزاده عالی مقدار نموده فرمودند که هر قدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء و محبوبیت در
خدا و تو موج است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال
انفعال در حق وی نشان داده و ما ذلک علی الله
بعزیز ایما باین است آنچه این محد و مزاده سلمه الله
تعالی در بعضی مرقومات خود بزرگداشتند
ب در نماز عصر بودم که بطاعتهم رو داد و منزل
عالی و کیفیت بس شرف که هرگز مثل آن بونداده
بلکه محض طور و متصور هم نشسته شرف ورود یافت
و اموری در میان آمد که اصداق لا عین رأیت و لا
اذن سمعت توانید بود زبان را یارای گفتن آن
نه و قلم را تاب نوشتن آن نه ع فریادها و فلان
هر آخر بهرزه نیست ع حکم قصه غریب و حیرت عمیق است

انعام که حصول آن وابسته به نسبت احوالت و محبوسیت ذرات
است مانند آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن
بارگاه خود را مقرر و بدستهای کلام طیب و سایر الفاظ ذکر
مثل تسبیح و تحمید و تلبیس را در آن حرمت قدس گنجایش
نیافت اگر گنجایش هستت قرآن را و نماز را هر بعد از آن
سوائی تلاوت قرآن مجید و آدای نماز نسبت بآن مقلد
تعطیل و بیگاری می یابد و می فرماید که هیچ کسب و عمل را در حصول
این نسبت علیه مدخل نیست موصفت حرف است سابقه
عنایت می باید دید هر چه که ریاضات و مجاهدات در
مبادی قرب و ولایت دخل وارد تا زمانی که سرور اصول
و اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش
است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات می شود باید
و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظلم با اهل راه می کشاید
از اهل با اهل اهل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اهل
را در نیک ظلم در راه باید گذاشت به ریاضات شاقه عموماً
آن بارگاه معانی راهی نمی کشاید و حصول بآن منوط به نسبت
مخنی است یا محبت صرف خصوصیت و عدم شرکت اهدی
که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود دید که این هرگز است
که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود وارد که
دیگری را با اوصاله در آن شرکت نیست هر چند و اهلان از مقام

اقل قلیل اند از آن جمله است که حضرت ایشان در انجام ملاقات
 نموده بنفایت عظمت و زراعت ابرهت و علوتشان در نظر دور
 آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و اسیمه
 است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
 قاهر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلاطه
 دانستن یا مرآت اوتعالی تصور نمودن و صوم و بین
 و کمالات منکله ظل را با اصل سپردن و ظل را خالی
 بلکه معدوم فرمیدن بعد از آن آنرا کمالات اهل تحقیق
 یافتن هم و قرب ولایت است که از ظل با اصل پیوستن است
 می فرمید بعد از آنکه اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و
 بجوای آن حریم اقدس برسد این امور هیچ در کار سلیم
 تصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با اصل
 داده خود را خانی و مستر ملک دیدن نه و بقا و تحقق
 با اصل پیدا کردن مشهود غمی گردد و وصول آن موطن را
 راه جداست این با مقام رسیدن و شوار است
 پس و نیز این مخدوم و مزاده نوشته اند روزی در
 ایام حیات حضرت مخدوم مزاده کلان خواجہ محمد صادق علیہ
 الرحمہ والرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمره سابقین
 که حق سبحانه و تعالی شان ثلثه من الاولین و قلیل من الآخرین

فرموده نظر میکردم خود را داخل آن بگویم ویدی را از
 حسابان خود نیز در آنجا با خود یا ختم و مثل آن در اسرار
 متشابهاً کنایات از معاملا است در راست که
 شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله نباشد
 این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
 است بدیگران تا چه رسد خوش گفت به سعادتهاست
 اندر پرده غیب : نگه کن تا کارا ریزند و حیب : گویا
 اشاره بانگ شاف و علم آن معاملاست که بعد
 از آن بحول پیوسته است آنچه آن مخدومزاده در بعضی نکات
 خویش نوشته اند اگر شکر از حقیقت معاملا این کار
 در میان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و
 اصلا آن راه هجر جویند مستمع از هوش رود و تقلم را
 تاب نماند بیت فریادها قضا این هم آخر بهره نیست :
 هم قصه غریب و حدیث عجیب هست : متشابهاً
 قرآنی رمزیت از آن و مقطعات فرقانی ایمانیست
 بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کریم است
 عظیم الصلوات والتسلیات و کل ورش را با اتباع این
 این بزرگواران نیز نصیب هست پورا شد ولو علی سبیل
 القلة والندرة فعلیک با اتباع خاتم الرسل علیه السلام
 الصلوات والبرکات لتساول من برکاتهم و تزوق من

اذواقرهم و تنجوا من مهالك الطامة الكبرى و شفا عثم
 ب و نیز میتواند که ایما بما ملاطوره بود
 آنچه آنخذ و مزاده به بعضی مخلصان بزنگاشته اند از
 شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه
 نوید ع داد او را قابلیت شرط نیستا به قبل من
 قبل بدعلة اگر بتفصیل آن پردازد بحقیق که قلم طاقت آن
 نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود
 بعد از آنکه گوید و که شنود و خوش گفت به سر ایا
 آتشی امشب قبح کو دیگری پر کن به که خواهد سوخت
 ساغر تا تو می در جام خواهد کرد و ایضا لطافت و عجز
 آن زبان را بگیرد به مضیق صدری و اینها لسان
 ع سخن از لب تو لغتم بهم سخن کرده شد به پس باید که
 مستمعان تکلم را معذور دارند و از راه جسته بذات
 او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی حقی یا بند هر چند
 ذات تکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی در میان نه
 چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی
 اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
 نیست بذات عارف چگونگی برند ذات خالص عارف
 خود وراء او است بهر حال دست و پایی باید زد و همواره

باین ترانه باید متوقف بود سه مفلسانیم آمده در کوی تو
 به شینا لله از جمال روی تو

۴- لب و نیز عریضه که این محد و مزاده بر جاده حضرت
 ایشان نوشته اند حضرت بوصول نسبت سابقین
 برایشان را اینست حضرت سلامت این فقرا از آن باز
 که بهالم فرود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت
 عروج بان صرف ساخته بودند بیان می باید که از این
 بسیار بگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
 ایشانست اصحاب یمن در زندی اصحاب بسیار
 ازین سخن چه دریا بند و از ارباب ظلال در زندی
 عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام
 محبوب از زیاد محبت بخش است نسبت بانعام او
 اینجا متحقق میگردد چون بذوق و وجدان خود جوع
 میکند بی تلیف می نماید که حطی و حلاوتی بلکه از زیاد
 محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام
 او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب
 فرضی و سروری می نمشد در نفس انعام آن فرخ و
 سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرخ و سرور
 از شایسته نفسانیه متزه و منزه است از شایسته و اقلیت
 پیوا کند و نیز این محد و مزاده عالی و چه بزرگوار شده اند

شب روزی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاثری
 پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
 صوبہ پنجاب هموارہ خلیفہ عصر دیدہ بود و موکم
 اعتدال حریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
 بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
 سخن از وصول بالکعبہ مقصود و بیان آن بزبان مبارک
 داشتند و زیادہ از یک ماہ شدہ بود کہ همین قسم
 معارف در میان بود و روز بروز دقایق و فرایب آن
 میکشوند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
 آن حضرت هموارہ در تبیین و تفتیش حال این
 بی پروبال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
 و توجه بر آن می گماشتند با آنکہ در آن وقت کہ
 بیان دقایق مسطورہ می نمودند و غیر ازین فقیر
 دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفادہ
 حاصل روزگار این دور از کار نوازش با و حق وی
 فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبورہ
 فرمودند عذرا للہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمانہ

باقی صفحہ ۳۱۷

بقیہ صفحہ ۳۱۸ :
حضرت مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالیٰ نیز بحصول این معاملہ شکر
در ماوہ خود تصریح نموده اند آنجا کہ برنگاشتر اند

۶- باب هود آن هنگام کہ در پیش را بخلعت
قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه و پرا
خطاب کرده فرمودند کہ علاقہ ارتباط من باین جمعگاہ
همین معاملہ قیومیت بودہ کہ آنرا بعد از توہمات کثیرہ
تو عطا کردی و ملتوئات بشوق تمام بتو آوردند
الحال سب مانند خود درین جہان فانی نمی یابم و ادای
قرب و ارشمال خویش ازین جہان دلپیش فرمودند آن
در پیش دلریش با وجود استماع بشارت مسطورہ
جگر کباب و دیدہ پر آب گشته با کمال الم و اندوہ در خود
فرورفتہ نہ زبانش را یارای گفتن مانده و نہ سامع را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را در آن مسلمین
مطالعہ نمودند از روی نہایت بندہ نوازی فرمودند کہ غم
مخور کہ سنت اللہ اینچنین جاری گشتہ است کہ بای را
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشاندند و کلال تلافی

عبارت آن عزیز را که در کتاب نغمات می آید در زبان
 مبارک رانند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پای
 در کشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه وآله وسلم
 نشست ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عثمان را
 عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
 پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم
 آن در پیش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
 نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا
 یا نعم لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف
 آن ضروری بود در میان نیاورد خوش گفت سه
 وحشی گذشت نگروی حکایتی به ای خان و خان خراب
 زبان بسته بود به این بود که چون آن حضرت فرمودند
 که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
 از قیومیت من نیز لم آنرا نتوانست جرات نمود که
 پرسد چون اندوه آن دلیریش را آن حضرت پیش
 از پیش دیدند فرمودند در ارتقال من گونه مهلتی هست
 اما بدینم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بمیدان
 لوح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام
 افراد عالم بتو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن

سکین گردید بعد ازین گفت و گو بیست سال و سه ماه
 چند روز کم و بیش واقعه حضرت ایشان روی داد
 باید دانست که قیوم درین عالم خلیفه حق است
 جل و علا نائب مناب او همه بوی او دارند و قبله توجه
 جهانیان اوست و اندیاندانند بلکه قیام عالمیان
 بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما و صفاتند
 در میان شان کاین نیست همانی را ارضی و اوصاف اند
 و اعراضی و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست
 تا قیام شان بآن بود سنة الله جاری است که بعد از
 قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ارضی و برادنی
 داشته عطا میفرماید که بکلمه یابت و خلافت قیوم شیا
 میگردود و اشیا بوی قیوم میباشند
 ب و بزرگاشته اند العان الكامل المشر ف
 بالبقاء الذاتی یثاهد جمال فی برایا العوالم ویری
 نفسه کلاً و اجمالاً و العالم مظاهره و تفصیله
 و بیان الذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به ااطة
 الكل لا جزائه بل لبعض منه اما طة الذات صفاته
 فله الذات و ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع

الاخیر با فرد من الکل له حکم العنقا فی الضرابه لو
 وجد واحد بعد الوفا من السنین لا غنم
 ع اگر با د شش بر در پیرزن بیاید ؛ توای خواجه برکت
 مکن ؛ انتهای

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۳ :

و نیز این محدوده و الا قدره کاتب و گراست
 بنایت عالی و زیبا که در آن با معارف غریبه و
 حقایق عجیب بر گاشته اند و در بعضی از آن شرح
 کلمات قدسی آیات و الدبر گوار خویش با مزید توفیق
 نموده اند ما با یاد برخی از آن در ضمن هفت برکت القارئین
 این هفت برکت مکتوب شصت رسیم در جلد اول و مکتوب
 بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد
 اول و مکتوب سیام در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه
 و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول
 و مکتوب صد و سی و نهم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۴

۲۲۱
فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رض	۳۷۶	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رض
۵	بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رض	۲۵۶	بیان وفات ایشان رض	۳۷۷	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رض
۱۲	بیان احوال حضرت خواجہ رض	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رض	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن کبریا رض
۳۳	بیان کلمات و انفاس خواجہ رض	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند ایشان رض	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا عبد العاد رض
۶۱	بیان خواجہ عبدالعزیز رض	۳۱۵	بیان خواجہ محمد مصوم فرزند ایشان رض	۳۸۲	بیان خلیفہ شیخ یوسف رض
۶۵	بیان محمد عبدالعزیز رض	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رض	۳۸۳	بیان شیخ محبوب اللہ رض
۷۰	بیان شیخ تاج الدین رض	۳۳۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رض	۳۸۴	بیان خلیفہ حاجی خضر جوان رض
۷۹	بیان خواجہ ماسم الدین رض	۳۳۶	بیان خلیفہ شیخ بیرون الدین رض	۳۸۵	بیان خلیفہ کریم الدین رض
۸۶	بیان شیخ الرواد خلیفہ رض	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد رض	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا عبدالواحد رض
۸۸	بیان آبا و اجداد حضرت مجدد دہلی رض	۳۵۴	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رض	۳۸۹	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ رض
۱۱۱	بیان شہاب الدین بلبل رض	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ فزلی رض	۳۹۸	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض
۱۱۹	امام رفیع الدین رض	۳۶۴	بیان خلیفہ شیخ طاہر بختی رض	۳۹۹	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض
۱۲۶	بیان لائوت حضرت ایشان رض	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض	۴۰۰	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض
۱۳۷	بیان وصول خدمت حضرت خواجہ رض	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رض		
۱۶۰	عرایض حضرت ایشان رض	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رض		
۲۱۵	بیان سیرت و اسرار ایشان رض	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبدالحی رض		

الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووقايون : ١٦٣ . ١٩٧٣ .
 ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : ١٦ . ١٩٧٣ .
 ٣- المنتخبات : ٢٤ . ١٩٧٣ .
 ٤- المتنبي القادياني : ٩ . ١٩٧٣ .
 ٥- مفتاح الفلاح : ٨٨ . ١٩٧٣ .
 ٦- خلاصة التحقيق : ١١٢ . ١٩٧٤ .
 ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني) : ١١٢ . ١٩٧٤ .
 ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديتين : ١٦ و ٤٥ . ١٩٧٤ .
 ٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني) : ١١٢ . ١٩٧٤ .
 ١٠- المستند المعتمد : ١٦ . ١٩٧٥ .
 ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : ٧٤ . ١٩٧٥ .
 ١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية : ١٣ و ٦٤ . ١٩٧٥ .
 ١٣- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر : ٢٦٤ . ١٩٧٥ .
 ١٤- نخبة الآلي شرح قصيدة الامالي : ١٩٢ . ١٩٧٥ .
 ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : ٢٠٧ . ١٩٧٥ .
 ١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية : ١٥٢ . ١٩٧٥ .
 ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية .
 رسالة النصر في ذكر وقت صلوة العصر .
 مجموعة على ثلاث رسالة : ١٠٢ . ١٩٧٦ .
 ١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس : ٧٥ . ١٩٧٦ .
 ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكري التوسل
 والخوارق . ضياء الصدور : ٣٠ . ١٩٧٦ .
 ٢٠- ضلالات الوهابيين . بحث التلقين
 اوراق البغدادية في الحوادث النجدية : ٦٩ . ١٩٧٦ .
 ٢١- تطهير الفؤاد . شفاء السقام : ١٣٢ . ١٩٧٦ .
 ٢٢- سيف الجبار : ٤١ . ١٩٧٧ .

- ٢٣- الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الأول)، صفحہ ٣٣٥ ، ١٩٧٥
- ٢٤- الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الثاني)، صفحہ ٣١٢ ، ١٩٧٧
- ٢٥- الأنوار المحمدية (المجلد الأول) : صفحہ ٤ ، ١٩٧٤
- ٢٦- تسهيل المنافع ، الطب النبوي : صفحہ ٢٠٨ ، ١٩٧٦
- ٢٧- صرف عربي وعوامل صفحہ ٩٦ ، ١٩٧٥
- ٢٨- كتاب الصلوة صفحہ ٣٢ ، ١٩٧٥
- ٢٩- جزء عم من القرآن الكريم صفحہ ٢١ ، ١٩٧٥
- ٣٠- المنقذ من الضلال، الجامع العوام عن علم الكلام صفحہ ١١٢ ، ١٩٧٦
- ٣١- للسائل المنتخبة، التوسل بالموتى صفحہ ١٠٢ ، ١٩٧٦
- ٣٢- غاية التحقيق (سندی) صفحہ ٨٦ ، ١٩٧٤
- ٣٣- فتنه الوهابية : صفحہ ١٦ ، ١٩٧٥
- ٣٤- البهجة السنية، السعادة الأبدية : صفحہ ١٥٢ ، ١٩٧٧
- ٣٥- تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) : صفحہ ٦٠٠ ، ١٩٧٧
- ٣٦- مختصر (التحفة الإثني عشرية) : صفحہ ٣٥٢ ، ١٩٧٦
- ٣٧- الحدائق الوردية (الجزء الثاني) : صفحہ ١٦ ، ١٩٧٦
- ٣٨- مسلك مجدد ألف ثاني : صفحہ ٤٨ ، ١٩٧٦
- ٣٩- نور الايمان بزيارت آثار حبيب الرحمن : صفحہ ٤٨ ، ١٩٧٧
- ٤٠- الوسيلة العظمى : صفحہ ١٣٢ ، ١٩٧٧
- ٤١- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية : صفحہ ٤٦ ، ١٩٧٧
- ٤٢- طريق النجات (عربي و اردو) : صفحہ ٢٥٦ ، ١٩٧٦
- ٤٣- فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية : صفحہ ١٢ ، ١٩٧٦
- ٤٤- جامع كرامات الأولياء (الجزء الأول)، نشر المحاسن
- ٤٥- الغالية في فضل مشايخ الصوفية : صفحہ ٤٢٤ ، ١٩٧٧
- ٤٥- الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين : صفحہ ٢٤ ، ١٩٧٧
- ٤٦- سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة : صفحہ ٣٢ ، ١٩٧٧
- ٤٧- النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم، الرد على من انكر قرآنه مولد النبي : صفحہ ٩٦ ، ١٩٧٧
- ٤٨- إرغام المرید في شرح توسل المرید : صفحہ ١١٢ ، ١٩٧٧

(Berekât-ı Ahmediyye) kitâbı fârisidir. İçinde osmanlıca hiçbir yazı yoktur. Büyük islâm âlimi Imâm-ı Rabbâninin ve hocasının ve talebesinden bir kaçının hal tercemelerini bildirmektedir.

İŞIK KİTÂBEVİ

(Berekât-ı Ahmediyye) kitâbı fârisidir. İçinde osmanlıca hiçbir yazı yoktur. Büyük islâm âlimi Imâm-ı Rabbâninin ve hocasının ve talebesinden bir kaçının hal tercemelerini bildirmektedir.

İŞIK KİTÂBEVİ